

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ادله ولادت جداول

بررسی دلائل ولادت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

نجم الدین طبسی

سرشناسه	طیسی، نجم الدین، ۱۳۳۴ - Tabasi, Najm al-Din
عنوان و نام پدیدآور	ادله ولادت: سلسله دروس، خارج مرکز تخصصی مهدویت / نجم الدین، طیسی،
مشخصات نشر	قم: حوزه علمیه قم، مرکز تخصصی مهدویت، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری	ج ۲؛ ۱۲×۲۱ س.م.
شابک	دوره ۹-۸۳۷۲۵۰-۶۰۰-۵۱-۶۱-۵۱-۵۲-۳۲-۵۲-۸۳۷۲-۶۰۰-۹۷۸:
وضعیت فهرست نویسی	فیبیا
عنوان دیگر	سلسله دروس خارج مرکز تخصصی مهدویت.
موضوع	محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. - - میلاد
موضوع	Muhammad ibn Hasan, Imam XII -- Birthday
موضوع	محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. - - میلاد - - احادیث
موضوع	Muhammad ibn Hasan, Imam XII -- Birthday -- Hadiths
موضوع	مهدویت
موضوع	Mahdism
شناسه افروده	حوزه علمیه قم، مرکز تخصصی مهدویت
رده بندی کنگره	۳۵/۵۱BP
رده بندی دیوپی	۹۵۹/۲۹۷

ادله ولادت (جلد اول)



حوزه علمیه قم
مرکز تخصصی مهدویت

نجم الدین طیسی
محمدرضا غفوری
انتشارات مرکز تخصصی مهدویت - حوزه علمیه قم
عباس فریدی
مسعود سلیمانی
۵۰۰ نسخه
اول / تابستان ۱۳۹۹
۹۷۸-۶۰۰-۸۳۷۲-۵۰-۹
۹۷۸-۶۰۰-۸۳۷۲-۵۱-۶
۱۰۰ هزار تومان

مؤلف
ویراستار
ناشر
طراح جلد
صفحه آرا
شمارگان
نوبت چاپ
شابک دوره
شابک
قیمت دوره

تمامی حقوق © محفوظ است.

○ قم: انتشارات مرکز تخصصی مهدویت/ خیابان شهید/ کوچه آمار (۲۲)/ بن بست شهید علیان، پ ۲۴/

ص.پ: ۳۷۱۳۵۰۱۱۹/ تلفن: ۳۷۸۴۱۴۴۰/ ۳۷۴۹۵۶۵ و ۳۷۷۳۷۸۰۱/ فاکس: ۳۷۷۳۷۱۶۰-۰۲۵

- www.mahdi313.ir
- entesharatmarkaz@chmail.ir

دفاتر بنیاد حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در استان ها پاسخگوی درخواست های متقاضیان
کتاب و محصولات فرهنگی بنیاد و مرکز تخصصی مهدویت می باشد.

فهرست مطالب

جلسه اول.....	۸
جلسه دوم.....	۲۸
روایت اول: جریان ولادت در بیان امام عسکری علیه السلام	۳۲
روایت دوم: نقل جریان ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف طبق روایت حضرت حکیمه.....	۳۴
جلسه سوم.....	۳۷
جلسه چهارم.....	۵۳
جلسه پنجم.....	۵۹
جلسه ششم.....	۶۸
جلسه هفتم.....	۸۱
جلسه هشتم.....	۹۳
روایت سوم.....	۹۳
روایت چهارم.....	۹۴
روایت پنجم.....	۹۵
روایت ششم.....	۹۵
روایت هفتم.....	۹۶
روایت هشتم.....	۹۷
روایت نهم.....	۹۹

روایت دهم	۹۹
روایت یازدهم	۱۰۰
روایت دوازدهم	۱۰۲
روایت سیزدهم	۱۰۳
روایت چهاردهم	۱۰۳
جلسه نهم	۱۰۶
روایت پانزدهم	۱۰۷
جلسه دهم	۱۰۹
جلسه یازدهم	۱۱۸
روایت شانزدهم	۱۱۸
جلسه دوازدهم	۱۲۳
روایت هفدهم	۱۲۳
جلسه سیزدهم	۱۳۲
روایت هجدهم	۱۳۷
جلسه چهاردهم	۱۴۱
جلسه پانزدهم	۱۴۷
روایت نوزدهم	۱۴۷
روایت بیستم	۱۵۰
روایت بیست و یکم	۱۵۲
جلسه شانزدهم	۱۵۵
روایت بیست و دوم	۱۵۸
جلسه هفدهم	۱۶۴

۱۷۴.....	جلسه هجدهم.
۱۷۷.....	روایت بیست و سوم.
۱۸۰.....	جلسه نوزدهم.
۱۹۲.....	جلسه بیستم.
۲۰۳.....	جلسه بیست و یکم.
۲۱۳.....	جلسه بیست و دوم.
۲۱۴.....	روایت بیست و چهارم.
۲۲۰.....	جلسه بیست و سوم.
۲۲۰.....	ادامه روایت بیست و چهارم.
۲۲۶.....	جلسه بیست و چهارم.
۲۲۶.....	ادامه روایت بیست و چهارم.
۲۳۵.....	جلسه بیست و پنجم.
۲۳۵.....	ادامه روایت بیست و چهارم.
۲۴۴.....	جلسه بیست و ششم.
۲۴۴.....	روایت بیست و پنجم.
۲۵۱.....	جلسه بیست و هفتم.
۲۵۱.....	ادامه روایت.
۲۵۹.....	جلسه بیست و هشتم.
۲۶۷.....	فهرست منابع.

مقدمه

یکی از مهم‌ترین مباحث مهدویت، مسئله ولادت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است. براساس روایات پیشوایان دین که «معرفت امام معیار زندگی و منش آدمی بوده و زندگی و مرگ سعادت‌مندان و دوری از زندگی ضلالت و در مسیر گمراهی و مرگ جاهلانه پیوندی ناگسستنی با معرفت امام دارد»، حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف مصداق امام در عصر حاضر می‌باشد.

ضرورت تحقیق دقیق، جامع و منسجم، پیرامون مسئله ولادت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و پرداخت علمی و روزآمد به این باورداشت مهم که از ارکان اعتقادی شیعه شمرده می‌شود، به منظور تبیین عرضه صحیح و دفاع معقول از اندیشه امامت و مهدویت با رویکرد شیعی و زدودن پیرایه‌های موهوم و موهون از ساحت قدسی این عقیده از رسالت‌های اصلی حوزه‌های علمیه و علمای بزرگوار به ویژه مرکز تخصصی مهدویت است.

مرکز تخصصی مهدویت که در راستای تحقیق و تعمیق و تهذیب در حوزه معارف مهدوی تأسیس گشته است در این راستا، به تأسیس درس خارج مهدویت اقدام کرد تا با بهره‌گیری از تلاش‌های خالصانه جمعی از پژوهشگران عرضه مباحث مهدوی، افق‌های جدیدی را فراروی علاقه‌مندان بگشاید.

پژوهش حاضریکی از مجموعه مباحث درس خارج مهدویت است که توسط عالم بزرگوار حضرت آیت الله طوسی در مرکز تخصصی مهدویت ارائه و به وسیله برخی از شاگردان فاضل ایشان مدون شده و به صورت کتاب در دو مجلد در اختیار علاقه‌مندان قرار گرفته است. گفتنی است دوروایت پایانی جلد اول به علت نیاز به توضیح بیشتر در جلد دوم بررسی شده است.

در این جا، فرصت را مغتنم شمرده و مراتب تشکرو امتنان فراوان خویش را از جناب حجت الاسلام والمسلمین کلباسی مدیر محترم مرکز تخصصی مهدویت که بستر این کار را فراهم آوردند، و نیز جناب حجج اسلام سعید توسلی خواه و محمد مهدی یآوری که در تدوین و آماده سازی آن تلاش وافری کردند، اعلام می دارم. انشاء الله انتشار این کتاب به شکل حاضر، گام نخست برای ارائه آثاری دیگر به شکلی کامل تر و انجام پژوهش های دیگر در این حوزه باشد.

امید است این اثر مورد رضایت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریع قرار گیرد و برای همه شیفتگان و طالبان معارف دینی مفید واقع شود.

مهدی یوسفیان آرانی

معاون پژوهش مرکز تخصصی مهدویت

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صل الله على محمد وآله الطاهرين سيما امام زماننا

روحي فداء.

حمد خدایی را که به ما توفیق خدمت به ولی نعمتman حضرت حجت الله فی الارضین قائم آل محمد مهدی علیه السلام عنایت کرده و با طرح و تدریس مباحث مهدویت در حوزه مقدسه قم طی یازده سال توانستیم به حول و قوه الهی بحث های مهمی را به صورت تحقیقی به جامعه اسلامی بویژه عاشقان حضرت مهدی علیه السلام تقدیم کنیم. عناوین و موضوعاتی همچون «یمانی»، «حسنی»، «صیحه آسمانی»، «قتل نفس زکیه»، «نهی از توقیت»، «دجال»، «یأجوج و مأجوج»، «دابة الارض»، «روایات نهی از قیام بالسیف قبل از ظهور»، «قتل های آغازین»، «ادله ولادت امام زمان علیه السلام»، «پایان دولت یهود قبل از ظهور»، «علامیت بازگشت حکومت عباسیان»، «علل غیبت امام عصر علیه السلام»، «حکومت های بعد از حضرت مهدی علیه السلام»، «نقش فقهای شیعه در عصر ظهور»، «رجعت امامان علیهم السلام»، «روایات سفیانی» و «شاخصه های حکومت حضرت مهدی» و موضوعات دیگر را الحمد لله تدریس و از طریق سایت و فضای مجازی منتشر و مورد استقبال فراوان حق جوین و تشنگان دولت امام عصر علیه السلام قرار گرفته و به طور مستمر و هفته ای دو بار از طریق رادیو معارف پخش می شود. هر چند تقریباً تمامی مباحث مذکور به صورت نوشتار و صوت روی سایت «ولاء صدیقه کبری علیها السلام» قرار دارد، ولی با اصرار دوستان و فضلا مقرر گردید همه بحث های تدریس شده طی یازده سال به صورت کتاب چاپ و عرضه شود و الحمد لله تا کنون چند جلد آن چاپ شده و در اختیار علاقه مندان قرار گرفته است.

خدا را شاکریم که مرکز تخصصی مهدویت قم با تلاش فراوان امور مربوط به اصلاح، ویرایش و چاپ بحث‌ها و تقریرات مهدوی ما را با سرعت و جدیت تمام به عهده گرفته و مباحث مربوط به «ادله ولادت امام زمان (علیه السلام)» یکی از همان سلسله بحث‌هاست که با لطف خداوند و در سایه عنایت امام زمان (علیه السلام) و تلاش‌ها و پیگیری‌های مرکز تخصصی مهدویت آماده چاپ گردیده است. علی‌رغم داشتن مشغله‌های فراوان تحقیق، تألیف و مطالعه و اصلاح تقریرات دیگر بحث‌ها، مطالب و مباحث مربوط به مهدویت را قبل از چاپ ملاحظه نموده و از عزیزی که در تقریر، تحقیق و مراجعه ما را یاری کردند؛ بالاخص آقایان حجج اسلام محمد رضا ثقفی، مهدی لطفی، محمد مهدی یابوری و آقای سعید توسلی خواه کمال تشکر را داشته و سپاسگزارم. خداوند بر تأییدات ایشان و سایر عزیزان بیفزاید. والسلام

نجم الدین طبسی

۱۳۹۹/۲/۴ شمسی

۲۹ شعبان ۱۴۴۱ قمری

مؤسسه ولاء صدیقه کبری (علیه السلام)

جلسه اول

ضرورت بحث از ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

موضوع ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف یکی از مباحث مهم در عصر ما است. این موضوع از موضوعات اختصاصی شیعه نیست؛ بلکه بسیاری از بزرگان اهل سنت نیز به وجود فرزندی برای امام حسن عسکری علیه السلام اعتراف داشته‌اند. برخی از آنان سنّ شریف آن حضرت هنگام شهادت پدر بزرگوارشان را نیز ذکر کرده‌اند. این موضوع از مواردی است که امروزه در شبکه‌های رسانه‌ای تکفیری و وهابیت به آن دامن زده شده، ضمن تشکیک در آن، شبهه نیز ایجاد می‌کنند. تأکید آنها بر این است که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف تا کنون متولد نشده است. چه بسا می‌خواهند بگویند عقیده به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را قبول داریم، ولی ایشان هنوز متولد نشده است. افرادی مثل ابن تیمیه و عده‌ای بعد از او - حتی برخی از معاصرین - در مخالفت با فرهنگ اهل بیت علیهم السلام کمر همت بسته و سعی در ایجاد شک و القای شبهه در این زمینه دارند.

البته همه اهل سنت منکر ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف نیستند؛ بلکه بزرگانی از آنان به آن اعتراف کرده‌اند که ما در ادامه، مطالب و عبارات آنها را نقل خواهیم کرد. البته ما برای استدلال بر اثبات ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف نیازی به نظریات اهل سنت نداریم؛ اما از باب اتمام حجت، به آنها نیز خواهیم پرداخت.

ادله و روایات بسیاری در حد استفاضه و تواتر برای اثبات ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف وارد شده است که اعتقاد مزبور را یقینی می‌سازد؛ تا جایی که ما را از بررسی سندی روایات مربوط به آن بی‌نیاز می‌گرداند. بنابراین، ایجاد تشکیک در سند چنین روایاتی همانند تلاش فرد عاجزی است که دستش از همه جاکوتاه شده است.

با اینکه امام هادی علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام در اقامتگاه اجباری قرار داشتند و حتی امام عسکری علیه السلام تحت مراقبت شدید دستگاه عباسی بود؛ و از سوی دیگر به علت شرایط خفقان، بنا بر این بود که ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف پنهان بماند، ولی امام عسکری علیه السلام جریان ولادت فرزندان را سه روز پس از ولادت، به اطلاع افراد و گروه‌های خاص و مورد اطمینان رسانده و این اطلاع‌رسانی را تا هنگام شهادت نیز ادامه داده است. به عنوان مثال امام عسکری علیه السلام نامه‌ای را برای قمی‌ها به منظور اخبار از ولادت فرزندان نوشته و به بعضی از آنان دستور دادند که برای سلامتی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف عقیقه، قربانی و توزیع نان انجام دهند.

حزّ عاملی (۱۱۰۴ق) در کتاب «إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات» روایتی را آورده که گویای شرایط آن زمان است:

«وقال: حدثنا عبدالله بن الحسين بن سعد الكاتب قال: قال أبو محمد عليه السلام: قد وضع بنو أمية و بنو العباس سيوفهم علينا لعلتين: إحداهما أنهم كانوا يعلمون أنه ليس لهم في الخلافة حق فيخافون من ادعائنا إياها و تستقر في مركزها و ثانيهما أنهم قد وقفوا من الأخبار المتواترة على أن زوال ملك الجبابة و الظلمة على يد القائم منا و كانوا لا يشكون أنهم من الجبابة و الظلمة، فسعوا في قتل أهل بيت رسول الله صلى الله عليه وآله و إبادة نسله طمعا منهم في الوصول إلى منع تولد القائم عجل الله تعالی فرجه الشریف أو قتله، فأبى الله أن يكشف أمره لواحد منهم إلا أن يتم نوره ولو كره الكافرون.^۱»^۲

«امام حسن عسکری علیه السلام می‌فرماید: بنی‌امیه و بنی‌عباس به دو علت

۱. توبه: ۳۲.

۲. حَزَّ عاملی، إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج ۵، ص ۱۹۷؛ معجم الاحادیث المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف،

ج ۶، ص ۲۵.

شمشیرهایشان را بر روی ما کشیدند: اول اینکه آنها به خوبی می دانستند حقی در حکومت و خلافت ندارند؛ بنابراین از ادعای ما در خلافت هراس داشتند. دوم اینکه آنها با توجه به روایات متواتر فهمیده بودند نابودی سلطنت ظالمانه به دست «قائم» ما است؛ و شک نداشتند که خودشان از حکام ظالم هستند. به همین دلیل تمام تلاش خود را در جهت کشتن اهل بیت پیامبر ﷺ و از بین بردن نسل او به کار گرفته بودند تا شاید از ولادت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف جلوگیری کرده و یا در صورت تولد، ایشان را به شهادت برسانند. پس خداوند إبا داشت تا امرش را برای احدی از آن ظالمان بر ملا سازد و خداوند نورش را به سرانجام می رساند، گرچه کافران ناخشنود باشند.»

راه اثبات ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

اگر کسی منکر ولادت یکی از فرزندان خلفا یا شخصیت های معروف تاریخ شد، راه اثبات ولادت او - با اینکه شرایط ولادت او عادی است - چیست؟ آیا راهی جز تمسک به یک نصّ تاریخی وجود دارد؟ آیا کسی می تواند ادعا کند که برای اثبات چنین امری، باید ولادت او دیده شود؟ به یقین دلایل اثبات ولادت دیگران در برابر دلایل ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ناچیز است؛ پس چرا انکار کنندگان بدون هیچ دلیلی بر انکار خود اصرار می ورزند؟ ما در اینجا بحث را در دو مقام پی می گیریم: ابتدا نظر اهل سنت؛ و سپس، نظر شیعه.

محوریت بحث ما در درس خارج مهدویت بر کتب اربعه است. در این بحث، ابتدا نصوص و روایات را نقل کرده و سپس منابع را ذکر می کنیم. گاهی نیز به بررسی سندی می پردازیم.

مقام اول: دیدگاه اهل سنت درباره ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

موضع اهل سنت در برابر ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف دو گونه است:

۱. معترفان به ولادت

بعضی از علمای بزرگ اهل سنت، تصریح به ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف کرده‌اند. آنها بر این قائل‌اند: امام زمانی که از نسل پیامبر صلی الله علیه و آله و فرزندان علی ع و امام عسکری ع است، تا کنون به دنیا آمده است.^۱

مرحوم والد در کتاب «الشیعة والرجعة» نام شصت نفر از علمای اهل سنت را که اعتراف به ولادت حضرت بقیة الله عجل الله تعالی فرجه الشریف کرده‌اند، ذکر می‌کند.^۲ از جمله:

فخرالدین رازی (۶۰۶-۵۴۴ق)

ابن حجر هیتمی (۹۷۴-۹۰۹ق)

ابن اثیر (۶۳۰-۵۵۵ق)

ابن خلکان (۶۸۱-۶۰۸ق)

صلاح الدین صفدی (۷۶۴-۶۹۶ق)

شمس الدین ذهبی (۷۴۸-۶۷۳ق)

ابن جوزی أبوالفرج (۵۹۷-۵۰۸ق)

ابن صباغ مالکی (۷۸۴-۸۸۵ق)

ابن وردی (۷۴۹-۶۹۹ق)

الیافعی (۷۶۸-۶۹۸ق)

۱. ممکن است برخی این امام را همان مهدی موعود ندانند. البته این خود، بحث دیگری است.

۲. طبسی، الشیعة والرجعة، ج ۱، باب المعترفون بولادة المهدي عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۸۷. آیت الله میرشاه ولد، از علمای ملایر، کتاب الشیعة والرجعة را به نام «ستارگان درخشان» ترجمه کرده است. بنده ترجمه را بیش از پنجاه سال قبل در نجف مطالعه کرده‌ام؛ ولی بعد از آن، موفق نشده‌ام آن را بیابم.

عَلَيْهِ السَّلَام
وَرَحْمَةُ الرَّحِيمِ

نمونه‌هایی از عبارت‌های ذهبی و هیتمی درباره ولادت امام زمان
شمس الدین ذهبی که از عالمان متعصب اهل سنت است، در سه کتابش:
«سیر اعلام النبلاء»^۱، «تاریخ الاسلام»^۲ و «العبر»^۳ بیان می‌کند که «محمد» فرزند
«عسکری» در تاریخ ۲۵۵ قمری متولد شده است.

او در کتاب «العبر» می‌گوید:

«وفیها (سنة خمس وستین ومائتین) محمد بن الحسن العسکری بن علی الهادی محمد
الجواد بن علی الرضا بن موسی کاظم بن جعفر الصادق العلوی الحسینی أبو القاسم.
الذی لقبه الرضا: الخلف الحجة وتلقبه بالمهدی وبالمنتظر وتلقبه بصاحب الزمان وهو
خاتمة الاثنی عشر وظلال الرافضة ما علیه مزید. فإنهم یزعمون أنه دخل السرداب
الذی بسامراً فاختنی. وإلى الآن وکان عمره لما عدم تسع سنین أو دونها»^۴

«و در آن (سال ۲۶۵) محمد بن حسن العسکری بن... [متولد شده است].
کسی که راضیان او را این گونه لقب داده‌اند: جانشینی که حجت خداوند
است؛ مهدی، منتظر و صاحب الزمان است. او آخرین امام دوازده امام است.
عده‌ای از راضیان نیز بیشتر از آن می‌گویند. آنها گمان می‌کنند که او داخل
سردابی در سامرا شده و تاکنون مخفی است. عمر او هنگامی که غائب شد نه
سال یا کمتر از آن بوده است.»

وی در مورد القاب امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام و وَرَحْمَةُ الرَّحِيمِ، قول را منتسب به شیعیان می‌داند؛ ولی
در مورد ولادت ایشان، تصریح دارد که محمد فرزند عسکری در تاریخ ۲۶۵

۱. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۳، ص ۱۲۲-۱۲۰.

۲. همو، تاریخ الاسلام، ج ۱۹، ص ۱۱۳.

۳. همو، العبر، ج ۱، ص ۳۸۱.

۴. همان.

متولد شده است.^۱

بیان ذهبی در کتاب «تاریخ الإسلام» چنین است:

«ابومحمد هاشمی حسینی یکی از امامان شیعه است که شیعیان به عصمت آنان قائل بوده و به او حسن عسکری می‌گویند، چون در سامرا ساکن بوده است. به سامرا، عسکر نیز گفته شده است. او پدر امام منتظر رافضیان است. در سامرا در هشتم ربیع الاول سال شصت در حالی که ۲۹ سال سن داشت، فوت کرد. کنار پدرش دفن شد. مادرش کنیز بود. فرزندش که رافضیان او را قائم و جانشینی که حجت خداوند است، می‌نامند، در سال ۲۵۸ و به قولی ۲۵۶ به دنیا آمده است. دو سال بعد از پدرش زندگی کرد و سپس غائب شد. معلوم نیست که چگونه مرده است. مادرش ام ولد بود. شیعیان مدعی هستند که ۴۵ سال در سرداب بوده است؛ و اینکه او صاحب الزمان است؛ و اینکه او زنده است و علم اولین و آخرین را دارا است. معترف هستند که هیچ‌کس او را هیچ‌گاه ندیده است. پس از خدا می‌خواهیم که عقل و ایمان ما را ثبات ببخشد.»^۲

۱. البته ذهبی تاریخ ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریک را به اشتباه بیان کرده است. تاریخ صحیح ولادت، ۲۵۵ یا ۲۵۶ قمری است.

۲. «ابومحمد الهاشمی الحسینی أحد أئمة الشيعة الذين تدعى الشيعة عصمتهم ويقال له الحسن العسکری لكونه سكن سامراء، فإنها يقال لها العسکر. وهو والد منتظر الرافضة. توفي إلى رضوان الله بسامراء في ثامن ربيع الأول سنة ستين، وله تسع وعشرون سنة. ودفن إلى جانب والده. وأمه أمة. وأما ابنه محمد بن الحسن الذي يدعوه الرافضة القائم الخلف الحجة، فولد سنة ثمان وخمسين، وقيل: سنة ست وخمسين. عاش بعد أبيه سنتين ثم عدم ولم يعلم كيف مات. وأمه أم ولد. وهم يدعون بقاءه في السرداب من أربع مائة وخمسين سنة وأنه صاحب الزمان وأنه حي يعلم علم الأولين والآخرين ويعترفون أن أحد لم يره أبداً، فنسأل الله أن يثبت علينا عقولنا وإيماننا.» (همو، تاریخ الإسلام، ج ۱۹، ص ۱۱۳)

او در کتاب «سیر اعلام النبلاء» طی چندین صفحه با جملاتی تجلیل آمیز از امامان دوازده گانه شیعه صحبت کرده، می گوید:

«منتظر شریف، ابوالقاسم، محمد بن... آخرین دوازده امام است. کسانی که امامیه عصمت آنان را معتقد هستند - و عصمتی جز برای پیامبر ﷺ نیست - این محمد کسی است که می پندارند او خلف حجت و اینکه او صاحب الزمان است. او صاحب سرداب در سامرا است. او زنده است و نمرده تا اینکه خروج می کند و زمین را از عدل و قسط پر می کند، همچنان که از ظلم و جور پر شده است. آنها از سال ۴۷۰ منتظر او هستند. کسی که تو را به شخص غائب واگذار کند با توبه انصاف رفتار نکرده است؛ پس چه رسد وقتی... انصاف چیز عزیزی است. از جهل و هوای نفس به خدا پناه می بریم.»^۱

وی پس از این جملات، نام دوازده امام ما را با تجلیل و احترام نقل و از آن بزرگواران به شایستگی یاد کرده، آنان را لایق خلافت و امامت می داند.^۲ عبارت او چنین است:

«قولنا الامام علي من الخلفاء الراشدين، المشهود لهم بالجنة - رضي الله عنه - نجبه

۱. «المنتظر الشریف أبو القاسم محمد بن الحسن العسكري بن علی الهادی ابن محمد الجواد بن علی الرضی بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن زین العابدین بن علی بن الحسین الشهید بن الامام علی بن أبی طالب، العلوی الحسینی خاتمة الاثنی عشر سیدا، الذین تدعی الامامیة عصمتهم - ولا عصمة إلا لنبی - ومحمد هذا هو الذی یزعمون أنه الخلف الحجة، وأنه صاحب الزمان، وأنه صاحب السرداب بسامراء، وأنه حی لا یموت، حتی یموت، فیملأ الارض عدلا وقسطا، كما ملئت ظلما وجورا. فوددنا ذلك - والله - وهم فی انتظاره من أربع مئة وسبعین سنة، ومن أحالك علی غائب لم ینصفك، فكیف بمن أحال علی مستحیل؟! والانصاف عزیز فنعوذ بالله من الجهل والهوی.» (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۳، ص ۱۲۰-۱۲۲)

۲. البته وی در بعضی موارد، جملاتی برخلاف حقیقت نیز بیان می کند؛ به هرحال او شاگرد ابن تیمیه بوده و بیش از این از او توقع نمی رود.

أشد الحب، ولا ندعي عصمته، ولا عصمة أبي بكر الصديق. وابناه الحسن والحسين فسبطا رسول الله ﷺ و سيدا شباب أهل الجنة، لو استخلفا لكانا أهلا لذلك. وزين العابدين كبير القدر، من سادة العلماء العاملين، يصلح للامامة وله نظراء، وغيره أكثر فتوى منه، وأكثر رواية. وكذلك ابنه أبو جعفر الباقر سيد، إمام، فقيه، يصلح للخلافة وكذا ولده جعفر الصادق كبير الشأن، من أئمة العلم، كان أولى بالامر من أبي جعفر المنصور وكان ولده موسى كبير القدر، جيد العلم، أولى بالخلافة من هارون، وله نظراء في الشرف والفضل وابنه علي بن موسى الرضا كبير الشأن، له علم وبيان، ووقع في النفوس، صيره المأمون ولي عهده لجلالته، فتوفي سنة ثلاث ومئتين. وابنه محمد الجواد من سادة قومه، لم يبلغ رتبة آبائه في العلم والفقه. وكذلك ولده الملقب بالهادي شريف جليل. وكذلك ابنه الحسن بن علي العسكري رحمهم الله تعالى ...»^۱

«پس مولای ما امام علی از خلفای راشدین است که شهادت و گواهی بهشتی بودن به ایشان داده شده است. او را بسیار دوست داریم. عصمت را نه برای او نه برای ابوبکر مدعی نیستیم. دو فرزندش حسن و حسین، دو سبط رسول خدا ﷺ و آقای جوانان اهل بهشت هستند. اگر آن دو خلیفه و جانشین می شدند اهلیت آن را داشتند. زین العابدين گران قدر از بزرگان علمای عامل بود که برای امامت و خلافت، صلاحیت داشت. همانند هایی دارد و دیگران از او بسیار فتوا و روایت نقل کرده اند. همچنان فرزندش ابوجعفر باقر، آقا، امام و فقیه بود و برای خلافت صلاحیت داشت. همچنان فرزندش، صادق، بزرگ مرتبه و از پیشوایان علم بود. در حکومت، بر منصور اولویت داشت. فرزندش، موسی، گران قدر، نیکو علم و در خلافت برتر از هارون بود. همانند هایی در شرف و فضیلت داشت. فرزند او علی بن موسی الرضا

بزرگ مرتبه بود. دارای علم و بیان و محبوب قلوب بود. مأمون او را به خاطر جلالتش ولیعهد کرد. در سال ۲۰۳ وفات یافت. فرزند او محمد جواد از بزرگان قومش بود. از نظر علم و فقه به رتبه پدرانیش نمی رسید. همچنین فرزند او که به هادی ملقب و شریف و بزرگوار بود. همچنین فرزند او حسن بن علی عسکری. خداوند متعال همه آنان را رحمت کند...»

بنابراین، ذهبی اصل ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را قبول دارد؛ هر چند عصمت ائمه طاهرین علیهم السلام و غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را نپذیرفته است. ابن حجر هیتمی در باب ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در کتاب «الصواعق المحرقة علی أهل البدع والضلال والزندقة»^۱ می گوید:

«أبو محمد الحسن الخالص وجعل ابن خلكان هذا هو العسكري ولد سنة اثنتين وثلاثين ومائتين... ولم يخلف غير ولده أبي القاسم محمد الحجة وعمره عند وفاة أبيه خمس سنين لكن آتاه الله فيها الحكمة ويسمى القائم المنتظر قيل لأنه ستر بالمدينة وغاب فلم يعرف أين ذهب...»^۲

۱. نام کتاب، تعبیری ناروا و غیرمودبانه نسبت به شیعه است. اصل این کتاب به انگیزه رد شیعه نگاشته شده است.

۲. تمام عبارت وی اینچنین است: «أبو محمد الحسن الخالص وجعل ابن خلكان هذا هو العسكري ولد سنة اثنتين وثلاثين ومائتين وقع لبهلول معه أنه رآه وهو صبي يبكي والصبيان يلعبون فظن أنه يتحسر على ما في أيديهم فقال اشترى لك ما تلعب به فقال يا قليل العقل ما للعب خلقنا فقال له فلماذا خلقنا قال للعلم والعبادة فقال له من أين لك ذلك قال من قول الله عز وجل ﴿أفحسبتم أنما خلقناكم عبثاً وأنكم إلينا لا ترجعون﴾ (مؤمنون ۲۳: ۱۱۵) ثم سأله أن يعظه فوعظه بأبيات ثم خر الحسن مغشياً عليه فلما أفاق قال له ما نزل بك وأنت صغير لا ذنب لك فقال إليك عني يا بهلول إني رأيت والدتي توقد النار بالحطب الكبار فلا تتقد إلا بالصغار وإني أخشى أن أكون من صغار حطب نار جهنم ولما حبس قحط الناس بسر من رأى قحطاً شديداً فأمر الخليفة المعتمد ابن المتوكل بالخروج للاستسقاء ثلاثة أيام فلم يسقوا فخرج النصاري ومعهم راهب كلما مد يده إلى السماء هطلت ثم في اليوم الثاني كذلك فشك بعض الجهلة وارتد بعضهم فشك ذلك

«ابومحمد حسن خالص؛ ابن خلکان او را همان عسکری دانسته است. در سال ۲۳۲ متولد شده است... غیر از فرزندش ابوالقاسم محمد حجت، فرزند دیگری از خود به جا نگذاشت. سن این فرزند هنگام وفات پدر، پنج سال بوده است؛ البته خداوند در همان سنین به او حکمت عطا فرمود. قائمی که منتظر قیام است، نامیده می‌شود. درباره این نام‌گذاری گفته شده است که از آن جهت است که در مدینه، پنهان و غائب شد و دانسته نشد که کجا رفت...»

۲. منکران ولادت

وهابیت به پیروی از ابن تیمیه (۶۶۱-۷۲۸)، منکر ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف شده، مدعی هستند که امام عسکری علیه السلام فرزندی نداشته است. این در حالی است که ابن تیمیه برای اثبات این ادعای خود به دروغ متوسل شده است. او

على الخليفة فأمر بإحضار الحسن الخالص وقال له أدرك أمة جدك رسول الله قبل أن يهلكوا فقال الحسن يخرجون غدا وأنا أزيل الشك إن شاء الله وكلم الخليفة في إطلاق أصحابه من السجن فأطلقهم فلما خرج الناس للاستسقاء ورفع الراهب يده مع النصارى غيمت السماء فأمر الحسن بالقبض على يده فإذا فيها عظم آدمى فأخذه من يده وقال استسق فرفع يده فزال الغيم وطلعت الشمس فعجب الناس من ذلك فقال الخليفة للحسن ما هذا يا أبا محمد فقال هذا عظم نبي ظفر به هذا الراهب من بعض القبور وما كشف من عظم نبي تحت السماء إلا هطلت بالمطر فامتحنوا ذلك ورجع الحسن إلى داره وأقام مكرما وصلات الخليفة تصل إليه كل وقت إلى أن مات بسر من رأى ودفن عند أبيه وعمه وعمره ثمانية وعشرون سنة ويقال إنه سم أيضا ولم يخلف غير ولده أبي القاسم محمد الحجة وعمره عند وفاة أبيه خمس سنين لكن آتاه الله فيها الحكمة ويسمى القائم المنتظر قيل لأنه ستر بالمدينة (شهر) وغاب فلم يعرف أين ذهب ومرفى الآية الثانية عشرة قول الرافضة فيه أن المهدي وأوردت ذلك مبسوطا فراجعه فإنه مهم» (ابن حجر هيثمي، *المصواعق المحرقة على أهل البدع والضلال والنزدة*، ص ۲۵۷).

در کتاب «منهاج السنة»، مطلبی را به طبری^۱ نسبت داده و می‌گوید: «طبری در تاریخش و شخص دیگری به نام عبدالباقی ابن قانع و دیگران گفته‌اند که امام حسن عسکری علیه السلام نسلی نداشته است.»

عبارت او چنین است: «فیقال قد ذکر محمد بن جریر الطبری و عبد الباقي بن قانع و غیرهما من اهل العلم بالانساب و التواریخ أن الحسن بن علی العسکری لم یکن له نسل و لا عقب و الإمامیة الذین یزعمون أنه کان له ولد یدعون أنه دخل السرداب بسامرا...»^۲

«پس گفته می‌شود که محمد بن جریر طبری و عبدالباقی ابن قانع و غیر آنها که از اهل علم انساب و تاریخ هستند، یادآور شده‌اند که حسن بن علی عسکری علیه السلام نسل و فرزندی نداشته و امامیه گمان می‌کنند که او فرزندی داشته است. ادعا می‌کنند که او داخل سردابی در سامرا است...»

در حالی که در تاریخ طبری عبارت «...أن الحسن بن علی العسکری لم یکن له نسل...» را نمی‌یابیم. در واقع این مطلب، از دروغ‌های ابن تیمیه نسبت به طبری است. در تاریخ طبری نام عسکری فقط یک بار به میان آمده و آن نیز مربوط به ابراهیم بن مهران نصرانی است. عبارت آن چنین است:

«...لأنهم أرادوا دار ابراهیم بن مهران النصرانی العسکری فدفعوهم عنها.»^۳

۱. یکی دیگر از تکفیری‌ها است که به سزای عملش نیز رسید. او همان حرف‌های ابن تیمیه را تکرار می‌کرد. وی می‌گوید: «من اکاذیب الشیعه علی اهل البیت انهم نسبوا اليهم الاقوال و الروایات التي تقول بخروج المهدي من اولاد العسکری الذی لم یولد مطلقا.»

۲. ابن تیمیه، منهاج السنة، ج ۴، ص ۴۱. (تهمت سرداب، یکی دیگر از دروغ‌پردازی‌های ابن تیمیه است. سمعانی (۵۶۲) نخستین کسی است که بحث سرداب و ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه از آنجا را مطرح کرده و چنین تهمتی را به شیعه نسبت داده است. (انساب، ج ۳، ص ۲۰۲) او می‌گوید: «سرّ من رأى وبها السرداب المعروف فی جامعها الذی تزعم الشیعه أنّ مهديهم یخرج منه.» ان شاء الله در ادامه درباره سرداب نیز بحث خواهیم کرد.

۳. طبری، تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۶۸.

«... زیرا ایشان خواستند که وارد منزل ابراهیم بن مهران مسیحی عسکری شوند که مانع از ورود آنها به آنجا شدند.»

بعضی از محققین به جهت دفع این اشکال برابن تیمیه، گفته‌اند: این مطلب در ملحقات تاریخ طبری (صلة التاريخ) آمده است. در حالی که در ملحقات چنین آمده است: «لم یعقب الحسن»؛ اما منظور از حسن در این عبارت، محمد بن حسن بن علی بن موسی بن جعفر است. در واقع در زمان مقتدر عباسی شخصی به نام محمد ادعا کرد که من نوه امام رضا علیه السلام هستم؛ یعنی فرزند حسن و نوه امام رضا علیه السلام. بعد از این ادعا، شخصی از آل ابوطالب به نام... او را تکذیب کرد. و گفت: «لم یعقب الحسن؛ حسن فرزندی نداشت.» البته این شخص دروغ‌گور نیز کتک زدند و به زندان انداختند. پس «حسن» در این عبارت، به فرزند امام حسن عسکری علیه السلام بودن ربطی ندارد.

تحلیلی از شخصیت ابن تیمیه

چنان‌که می‌دانیم یکی از منکران ولادت امام زمان علیه السلام ابن تیمیه است. شخصیت او به‌گونه‌ای بود که از دروغ‌گویی ابایی نداشت. شاید دروغ‌گویی جزئی از دینانتش باشد. وی در «منهاج السنة»^۲ تصریح دارد که «... كذلك الرافضة واليهود تبغض جبريل ويقولون هو عدونا من الملائكة وكذلك الرافضة يقولون غلط جبريل بالوحي على محمد صلی الله علیه و آله»^۳.

«رافضی‌ها (شیعیان دوازده امامی) همانند یهود هستند. آنان جبرئیل را دشمن می‌دارند؛ زیرا معتقدند که بنا بود جبرئیل، وحی را بر

۱. البته «ملحقات» متعلق به طبری نیست.

۲. کتاب «منهاج السنة» از ابن تیمیه، رد بر اعتقادات علامه حلی در «منهاج الکرامه» است.

۳. ابن تیمیه، منهاج السنة، ج ۴، ص ۴۱ و ج ۱، ص ۱۱.

علی بن ابی طالب علیه السلام نازل کند، ولی بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل کرد.»

از ابن تیمیه چنین می پرسیم: «در کجای کتاب علامه حلی و یا منابع دیگر شیعه، مطلب فوق نقل شده که ایشان در مقام رد آن برآمده است؟»

ابن حجر عسقلانی در «لسان المیزان»، ضمن معرفی علامه حلی، جملاتی در مورد ابن تیمیه ذکر می کند که تا حدودی، گویای شخصیت ابن تیمیه است:

«یوسف والد الحسن بن یوسف بن علی بن المطهر الحلی الرافضی المشهور و کان رأس الشیعة الإمامیة فی زمانه وله معرفة بالعلوم العقلیة شرح مختصر بن الحاجب الموصلی شرحا جید بالنسبة إلى حل الفاظة وتوضیحه؛ وصنف کتابا فی فضائل علی رضی الله عنه نقضه الشیخ تقی الدین بن تیمیة فی کتاب کبیر... لکن وجدته کثیر التحامل إلى الغایة فی رد الأحادیث التي یوردها بن المطهر و ان کان معظم ذلك من الموضوعات والواهیات لکنه رد فی رده کثیرا من الأحادیث الجیاد التي لم یستحضر حالة التصنیف مظانها لأنه کان لا تساعه فی الحفظ یتکل علی ما فی صدره والإنسان عامد للنسیان و کم من مبالغة لتوهین کلام الرافضی ادته أحيانا إلى تنقیص علی رضی الله عنه.»^۱

«علامه حلی از بزرگان شیعه در زمان خودش و آشنای به علوم عقلی بوده که مختصر ابن حاجب را شرح خوبی نموده است. وی کتابی در فضائل علی علیه السلام تصنیف کرده که ابن تیمیه ردی بر آن نوشته است. اگرچه بیشتر کتاب علامه حلی از موضوعات است، ولی ابن تیمیه، بیش از حد در برابر آنها موضع گرفته است. ابن تیمیه در هنگام رد علامه حلی، احادیث معتبری را مردود دانسته است؛ زیرا در هنگام تألیف کتاب خود، مطلع به آنها نبوده و بر حافظه خود اعتماد می کرده است (اهل دقت و تحقیق و مراجعه به منابع نبوده است). چه بسیار دراهانت به شیعیان زیاده روی کرده تا جایی که [چنین مبالغه در

۱. ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ج ۶، ص ۳۱۹.

اهانت [در بعضی مواقع، منجر به اهانت به علی (ع) شده است. «آیا پیامبر (ص) نفرموده است: «سَبَابُ الْمُؤْمِنِ فُسُوقٌ وَقِتَالُهُ كُفْرٌ وَأَكْلُ لَحْمِهِ مَعْصِيَةٌ وَحُرْمَةُ مَالِهِ كَحُرْمَةِ دَمِهِ.»^۱

«دشنام دادن به مؤمن فسق و جنگیدن با او کفر و خوردن گوشت او معصیت و احترام مال او همانند احترام خویش است.»

اما امروزه وهابیت به پیروی از ابن تیمیه کتاب‌هایی پراز سب و توهین به ساحت مقدس امیرالمؤمنین (ع) و دیگر ائمه طاهرين (ع) می‌نویسند و آنها را با قیمت‌هایی ارزان چاپ و توزیع می‌کنند. مگر علی (ع) خلیفه چهارم آنان نیست؟ گویا علی (ع) را نعوذ بالله مسلمان نمی‌دانند.

بنابراین، ابن تیمیه، قابل اعتماد و اعتنا نیست. علامه حلی در مورد او چه خوب فرموده است: «وَلَمَّا بَلَغَهُ بَعْضُ كِتَابِ ابْنِ تَيْمِيَّةٍ قَالَ لَوْ كَانَ يَفْهَمُ مَا أَقُولُ أَجَبْتُهُ.»^۲

«و هنگامی که بعضی از ردیه‌های ابن تیمیه به او رسید گفت: اگر آنچه من می‌گویم را می‌فهمید، جوابش را می‌دادم.»

بررسی مؤلف کتاب «صلة التاريخ»

مؤلف کتاب «صلة التاريخ»، شخصی به نام «عرب بن سعد القرطبی» است. با تتبعی که انجام گرفته، روشن است که وی فردی مجهول به حساب می‌آید. فقط آقای زرکلی، صاحب کتاب «الأعلام» در مورد او می‌گوید:

«عرب بن سعد القرطبي (٣٦٩)، طبيب مورخ من أهل قرطبة من أصل نصراني أسلم أباه واستعربوا وعرفوا ببني التركي. استعمله الناصر (سنة ٣٣١) على كورة أشونة.

۱. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۳۶.

۲. حلی، مختلف الشیعة، ج ۱، ص ۱۳۰ و لسان المیزان، ج ۶، ص ۴۱۴.

واستکتابه المستنصر (الحکم) وارتفعت منزلته عند الحاجب المنصور (أبي عامر) فسماه خازن السلاح واختصر تاريخ الطبري وأضاف إليه أخبار إفريقية والاندلس، فسمي صلة تاريخ الطبري.^۱

«عرب بن سعد قرطبی، طبیب و مورخ، اهل قرطبه و اصالتا عرب نبودند و خودشان را عرب قلمداد کرده، به نام بنی الترمکی شناخته شدند. اجدادش مسلمان و جزء عرب ها شدند. از طرف ناصر عباسی، استاندار آشونه شده، منصور عباسی او را کاتب خود قرار داد. وی نزد ابوعامر جایگاه و مرتبه والایی پیدا کرد. تاریخ طبري را مختصر و اخبار آفریقا و اندلس را به آن اضافه کرده و نام آن را صلة تاریخ طبري نامیده است.»

بررسی شخصیت «عبدالباقی ابن قانع»

عبدالباقی ابن قانع، یکی دیگر از کسانی است که ابن تیمیه در منهاج السنة مدعی است که او نیز قائل به فرزند نداشتن امام عسکری علیه السلام است. ولی او نگفته است که عبدالباقی در چه منبعی چنین سخنی را ذکر کرده است. علاوه بر آنکه باید بررسی شود که عبدالباقی چه اندازه از اعتبار برخوردار است. ذهبی در «سیر اعلام النبلاء» در مورد او چنین می گوید:

«ابن قانع، الامام الحافظ البارع الصدوق - إن شاء الله - القاضي أبو الحسين عبد الباقي بن قانع بن مرزوق بن واثق الأموي مولاهم البغدادي، صاحب كتاب معجم الصحابة الذي سمعناه... قال البرقاني: البغداديون يوثقونه وهو عندي ضعيف. وقال الدارقطني: كان يحفظ، ولكنه يخطئ ويصر. وروى الخطيب عن الأزهری، عن أبي الحسن بن الفرات، قال: كان ابن قانع قد حدث به اختلاط قبل موته بنحو من سنتين، فتركنا

السماع منه، وسمع منه قوم في اختلاطه.^۱

«او امام، حافظ، پرآوازه و راستگو است، ان شاء الله، و جزء هم پیمانان امویان است. او نویسنده کتاب معجم الصحابة است و یا این کتاب را استماع و به اصطلاح تلمذ کرده است. برقانی می گوید اهل بغداد او را توثیق کرده اند؛ ولی نزد من ضعیف است. دارقطنی گفته است: حافظ بود؛ ولی گاهی خطا می کرد و بر آن اصرار می ورزید. خطیب از ازهری از ابوالحسن بن فرات روایت کرده است که گفت: ابن قانع قبل از مرگش، نزدیک دو سال، دچار اختلال ذهنی شد و ما شنیدن و روایت حدیث از او را ترک کردیم. در حالی که بعضی در همان ایامی که او مسائل را با هم اشتباه می کرد، از او حدیث نقل می کردند و می شنیدند.»

نتیجه: بنابراین، عبدالباقی ابن قانع، مشکل دارد.

۱. بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۹۰.

جلسه دوم

مقام دوم: دیدگاه شیعه درباره ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

مسأله ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف از نظر ما از قضایای مسلم و قطعی است. ولی از آنجا که برخی افراد در دلایل ولادت و گاهی در نقل حضرت حکیمه و یا دیگر ادله آن، تشکیک می‌کنند، به بررسی ادله شیعه در اثبات ولادت می‌پردازیم.

قبل از ورود به بحث، توجه به نکات زیر لازم است:

اولاً: دلایل ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، منحصر به نقل حضرت حکیمه نیست؛ بلکه دلایل و روایات متعدد و متظافری وجود دارد که از حد استفاضه گذشته، به تواتر رسیده و نیازی به بررسی سندی نیز ندارند.

ثانیاً: نقل جریان ولادت از زبان حضرت حکیمه منحصر به یک طریق نیست؛ بلکه چنین جریانی به طرق متعدد (بیش از ده طریق) از آن بانوی مکرمه نقل شده است.

ثالثاً: حضرت حکیمه از شخصیت‌هایی است که شأن ایشان اجل از توثیق است و نیازی به توثیق ندارد.

جلالت حضرت حکیمه

علامه مجلسی در «مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول عجل الله تعالی فرجه الشریف» می‌فرماید:

«و فی روایات أخر عن حکیمة أنها رآته عجل الله تعالی فرجه الشریف بعد ذلك مراراً، وكانت تراه عجل الله تعالی فرجه الشریف في أيام إمامته أيضاً وكانت من السفراء وتساءل للناس المسائل وتأتي إليهم بجوابها وقد أوردت سائر الأخبار في ذلك في كتاب بحار الأنوار.»^۱

«در روایات دیگر آمده است که حکیمه، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را بعد از ولادتش،

۱. مجلسی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول عجل الله تعالی فرجه الشریف، ج ۴، ص ۱۰.

بارها مشاهده کرده و همچنین ایشان را در زمان امامتش نیز دیده است. حکیمه یکی از سفیران خاص امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بود و مسائل را برای مردم از امام می پرسید و برای آنها جواب می آورد. روایات دیگر در این باب در کتاب *بحار الانوار* آمده است.»

ایشان در کتاب شریف «*بحار الانوار*» چنین آورده است:

«بدان که در ضریح مطهر عسکریین علیه السلام قبری منسوب به زنی نجیب، سخاوتمند، عالم، اهل فضیلت، پارسا و صاحب مقام رضا، به نام حکیمه دختر امام جواد علیه السلام است. من نمی دانم چرا [علمایی که کتاب مزارات نوشته اند] متعرض زیارت این بزرگوار نشده اند؛ با اینکه در فضیلت و جلالت او، هیچ شکی نیست. این بانو مورد عنایت خاص ائمه طاهریین علیه السلام (دختر امام جواد علیه السلام، خواهر امام هادی علیه السلام، عمه امام حسن عسکری علیه السلام و امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف) و همچنین محل سپردن اسرار ائمه علیه السلام بوده است. مادر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف نزد او بوده است (دوران تعلیم و تربیت را به دستور امام هادی علیه السلام نزد حضرت حکیمه گذرانده است). حضرت حکیمه هنگام ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف حاضر بوده و ایشان را در دوران حیات امام عسکری علیه السلام (بعد از ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف) نیز می دیده است. او از سفرای امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بعد از شهادت امام عسکری علیه السلام بوده است. پس شایسته است که زیارت آن بانوی مکرمه متناسب با فضیلت و جایگاه عظیمش، انجام شود.»^۱

۱. «ثم اعلم أن في القبة الشريفة قبراً منسوباً إلى النجبية الكريمة العالمة الفاضلة التقية الرضية حكيمه بنت أبي جعفر الجواد عليه السلام ولا أدري لم لم يتعرضوا لزيارتها مع ظهور فضلها وجلالتها وأنها كانت مخصوصة بالأئمة عليهم السلام ومودعة أسرارهم وكانت أم القائم عندها وكانت حاضرة عند ولادته عجل الله تعالی فرجه الشریف وكانت تراه حيناً بعد حين في حياة أبي محمد العسکری عليه السلام وكانت من السفراء والأبواب بعد وفاته فينبغي لزيارتها بما أجرى الله على اللسان مما يناسب فضلها وشأنها والله

وحید بهبهانی نیز از عدم تعرض علما نسبت به زیارت حضرت حکیمه اظهار تعجب کرده و گویا بیان دایی خود (علامه مجلسی) را تأیید می‌کند. ایشان در این باره می‌فرماید:

«عدم التعرض لزيارتها كما أشار اليه المفضل عجيب وأعجب منه عدم تعرض الاكثر كما مفيد في الارشاد وغيره لها في أولاد الجواد عليه السلام بل حصر بناته في غيرها.»^۱

«عدم ذکر زیارت ایشان، همان گونه که علامه فاضل - مجلسی - نیز به آن اشاره کرده، عجیب است؛ و عجیب تر از آن عدم تعرض اکثریت، همانند مفید در ارشاد و غیر ایشان در فرزندان امام جواد عليه السلام، نسبت به حضرت حکیمه است؛ بلکه حصر نمودن دختران ایشان در غیر حکیمه است.»

اینکه بعضی زیارت حضرت حکیمه را متعرض نشده‌اند، مسأله مهمی نیست؛ زیرا خیلی‌ها نیز متعرض آن شده‌اند.

ابن شهر آشوب صاحب کتاب «معالم العلماء ومناقب آل ابي طالب عليه السلام» در مورد دختران امام جواد عليه السلام تصریح دارد که آنها سه نفر به نام‌های، حکیمه، خدیجه و ام‌کلثوم بوده‌اند.

اومی فرماید: «و أولاده على الإمام عليه السلام وموسى وحكيمة وخديجة وأم كلثوم.»^۲

«فرزندان امام جواد عليه السلام، امام علی النقی عليه السلام، موسی، حکیمه، خدیجه و

الموفق. (مجلسی، بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۷۹) باید به این نکته توجه شود که علامه مجلسی فردی متخصص در علوم اسلامی و به‌ویژه علم رجال و نقاد است. او گاهی در مرآة العقول، بعضی اسناد کتاب کافی را نقادی می‌کند و نمی‌پذیرد. گاهی نیز در ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار، اسناد تهذیب شیخ طوسی را زیر سؤال می‌برد. او با این حال این گونه و با عظمت از حضرت حکیمه یاد می‌کند.

۱. بهبهانی، أعلام النساء، ص ۲۳. مامقانی، تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۸۶ (چاپ قدیم / سنگی).

۲. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابي طالب عليه السلام، ج ۳، ص ۴۸۷.

ام کلثوم بوده اند.»

طبرسی نیز بر این مطلب تصریح دارد که یکی از دختران امام جواد علیه السلام حضرت حکیمه است: «وكان لأبي جعفر عليه السلام من الأولاد على الإمام عليه السلام وموسى ولم يخلف ذكراً غيرهما ومن البنات حكيمه وخديجة وأم كلثوم ويقال ان له من البنات غير من ذكرناه، فاطمة وامامة.»^۱

«فرزندان امام جواد علیه السلام، امام هادی علیه السلام و موسی است؛ و فرزند پسری غیر از این دو نداشت. از دختران: حکیمه، خدیجه و ام کلثوم هستند. گفته شده است که دختران دیگری نیز به نام های فاطمه و امامه داشته اند.»

تستری نیز در «قاموس الرجال» چنین آورده است: «أما حكيمه فأخبار بوجودها ورواية تولد الصاحب عنها مستفيضة.»

«اما حکیمه، پس روایات دلالت بر وجود ایشان دارد و روایت مربوط به تولد حضرت صاحب رحمته اللہ تعالیٰ از ایشان مستفیض است.»^۲

بر این اساس، صاحب قاموس الرجال، روایات مستفیضه را در دو زمینه بیان می کند: یکی روایاتی در ارتباط با وجود حضرت حکیمه به عنوان یکی از دختران امام جواد علیه السلام و دیگری، اخبار مربوط به ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف از زبان آن بانوی گرامی.

همچنین ایشان در جایی دیگر از کتاب خود می فرماید: «حكيمه وخديجة جليلتان قائلتان بالحجة وتولت الأولى ولادته.»

«حکیمه و خدیجه، دو زن جلیل القدر و از قائلان به وجود حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشريف هستند. حضرت حکیمه امور ولادت آن حضرت را عهده دار

۱. طبرسی، تاج الموالید (المجموعة)، ص ۵۴.

۲. تستری، قاموس الرجال، ج ۱۲، ص ۸۸.

بوده است.^۱ و امر ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و کمک به حضرت نرجس را به عهده داشت.

نتایج مباحث گذشته را می توان به صورت خلاصه این گونه بیان کرد:

۱. درباره وجود دختری به نام حکیمه برای امام جواد علیه السلام روایات مستفیضه و اخباری متعدد وارد شده است؛
۲. در جلالت و مقام والای حضرت حکیمه شکی نیست؛ زیرا ایشان جزء سفیران خاص و نواب امام بوده است؛
۳. آن بانوی مکرمه جایگاهی رفیع در نزد ائمه علیهم السلام داشته است. اوج جایگاه ایشان شرفیابی به محضر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در هنگام ولادت بوده است؛
۴. حضرت حکیمه راوی خبر ولادت حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف به چند طریق بوده است.

نقل جریان ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

جریان ولادت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف گاهی از طریق امام حسن عسکری علیه السلام و گاهی از زبان حضرت حکیمه بیان شده است. در ادامه، نخست نقل امام عسکری علیه السلام و سپس نقل حضرت حکیمه را به همراه منابع آنها می آوریم.

روایت اول: جریان ولادت در بیان امام عسکری علیه السلام

«محمد بن حمزه بن حسن بن عبدالله بن عباس بن علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده است که او گفت: از امام عسکری علیه السلام شنیدم که می فرمود: ولی خدا و حجت او بر بندگان و جانشین من، در سپیده دم شب نیمه شعبان سال ۲۵۵ ختنه شده به دنیا آمد. رضوان دربان بهشت با جمعی از فرشتگان مقرب

نخستین کسانی بودند که با آب کوثر و سلسبیل او را شست و شودادند. سپس عمه‌ام حکیمه دختر امام جواد علیه السلام او را شست و شوداد. [محمد بن حمزه] گفت: مادر او ملیکه است که گاهی به او سوسن و گاهی ریحانه گفته می‌شود. صیقل و نرجس نیز از نام‌های او است.^۱

منابع دیگر روایت

۱. فضل بن شاذان در «الغیبة»^۲ که کشف الحق، أربعون خاتون آبادی (ص ۳۳، ح ۲) از او نقل کرده است.
۲. میرلوحی در «کفایة المهتدی فی معرفة المهدی علیه السلام» (ح ۳۰). ایشان بر اساس آنچه در حاشیه کشف الحق وجود داشته، نقل کرده است.
۳. نوری در «النجم الثاقب» (ص ۱۳، باب ۱) ایشان همان گونه که در کشف الحق بوده، روایت کرده است.
۴. آیت الله صافی گلپایگانی در «منتخب الأثر» (ص ۳۲۰، باب ۱، فصل ۳، حدیث ۱). ایشان این روایت را از النجم الثاقب نقل کرده است.

۱. «الفضل بن شاذان علی ما فی کشف الحق (أربعون، الخاتون آبادی، ص ۳۳، ح ۲) قال: قال أبو محمد بن شاذان رحمه الله: حدثنا محمد بن حمزة بن الحسن بن عبد الله بن العباس بن علی بن أبی طالب، صلوات الله علیه قال: سمعت أبا محمد علیه السلام يقول: ولد ولی الله وحجته علی عباده و خلیفتی من بعدی، مختونا، ليلة النصف من شعبان سنة خمس وخمسين ومائتين عند طلوع الفجر، وكان أول من غسله رضوان خازن الجنان مع جمع من الملائكة المقربين بماء الكوثر والسلسبیل، ثم غسلته عمتی حکیمه بنت محمد بن علی الرضا علیه السلام قال (أی محمد بن حمزة ظاهرا) أمه ملیکه التي يقال لها بعض الأيام سوسن، وفي بعضها ریحانة، وكان صقیل و نرجس أيضا من أسمائها. (معجم أحادیث الإمام المهدی علیه السلام، ج ۶، ص ۴۹) تعدد نام مادر امام زمان علیه السلام یکی از اشکالاتی است که مطرح می‌کنند. ولی انصافاً چنین اشکالی سست و منتهای تلاش عاجز است؛ زیرا چه اشکالی در تعدد اسم وجود دارد؟

۲. این کتاب در دسترس ما نیست؛ بلکه هرچه از آن نقل می‌شود به نقل از خاتون آبادی است.

روایت دوم: نقل جریان ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف طبق روایت حضرت حکیمه روایات ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف از زمان حضرت حکیمه به طریق های متعددی رسیده است و ما در اینجا به چهارده طریق آن اشاره می کنیم؛ ولی شماره بندی آن طبق تسلسل و شماره روایات نقل می شود.

منابع نقل این روایت به قرار ذیل است:

۱. نقل شیخ صدوق در «کمال الدین»

اولین منبعی که این روایت را نقل کرده، «کمال الدین» اثر شیخ صدوق بوده است. این روایت تلقی به قبول و مورد پذیرش واقع شده است.

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ رِزْقِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الْقَاسِمِ بْنِ حَمَّزَةَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنِي حَكِيمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام»^۱

۱. نقل طوسی در «الغیبة» (ص ۱۴۲):

شبهه آنچه در کمال الدین نقل شده - با تفاوتی اندک - چنین آمده است: «یا عمه إذا کان الیوم السابع فأتینا» إلى آخره. قال: وبهذا الاسناد (ابن أبی جید) عن محمد بن الحسن بن الولید، عن محمد بن یحیی العطار، عن محمد بن حمویہ الرازی، عن الحسین بن رزق الله، عن موسی بن محمد بن جعفر قال: حدثتني حكيمة بنت محمد عليه السلام بمثل معنى الحديث الأول إلا أنها قالت: وفيه «... في خرق صفر».

۱. صدوق، کمال الدین وتمام النعمة، ج ۲، ص ۴۲۵.

«ای عمه، هفت روز بعد، نزد ما بیا.» تا پایان روایت... گفت: ... حکیمه خاتون مانند حدیث اول، به ما خبر داد... «در لباس زرد.»

۲. «روضة الواعظین» (ج ۲، ص ۲۵۶):

شبیبه آنچه در کمال الدین نقل شده - با اندکی تفاوت - به صورت مرسل چنین آمده است: «.. کذبة السرحان... منظم.»

۳. «إعلام الوری» (ص ۳۹۴، باب ۱، فصل ۲):

همان گونه که در کمال الدین - با اندکی تفاوت - از ابوجعفرین بابویه آمده است.

۴. «ثاقب المناقب» (ص ۸۵، باب ۲):

همان گونه که در کمال الدین به صورت مختصر آمده است.

۵. «إثبات الهداة» (ج ۳، ص ۴۰۹، باب ۳۱، فصل ۱، حدیث ۳۸) «إلى قوله «فإن الامر قد قرب»، عن كمال الدين وقال: «ورواه الطبرسي في إعلام الوری عن أبي جعفر محمد بن بابويه مثله... (باب ۳۲، ص ۴۸۳، فصل ۵، حدیث ۱۹۳) مختصرا عن كمال الدين.»

۶. «البرهان» (ج ۳، ص ۲۱۸، حدیث ۴):

همان گونه که در کمال الدین از ابن بابویه نقل شده است.

۷. «تبصرة الولی» (ص ۷۵۸، حدیث ۱):

همان گونه که در کمال الدین - با اندکی تفاوت - از کتاب الغيبة نقل شده است. وفیه «كفعلته».

۸. «مدینة المعاجز» (ص ۵۸۵-۵۸۶، حدیث ۱):

همان گونه که در کمال الدین از ابن بابویه نقل شده است.

۹. «حلیة الأئیار» (ج ۲، ص ۵۲۲، باب ۲):

- همان گونه که در *کمال الدین* - با اندکی تفاوت - از ابن بابویه آمده است.
۱۰. «*بحار الانوار*» (ج ۵۱، ص ۲، باب ۱، حدیث ۳):
- همان گونه که در *کمال الدین* - با اندکی تفاوت - آمده است.
۱۱. «*نور الثقلین*» (ج ۴، ص ۱۱۰، حدیث ۱۳):
- این روایت از *کمال الدین* شیخ صدوق نقل شده است.
۱۲. «*ینابیع المودة*» (باب ۷۹، ص ۴۵۰):
- این روایت به صورت مختصر از کتاب *الغیة کمال الدین* نقل شده است.
۱۳. «*منتخب الاثر*» (فصل ۳، باب ۱، ص ۳۲۱، حدیث ۲):
- این روایت از *کمال الدین* نقل شده است.
۱۴. «*معجم احادیث الإمام المهدي* عجل الله تعالی فرجه الشریف»، (ج ۶، ص ۲۰۵).

جلسه سوم

بیانی درباره حضرت حکیمه

گویا بعضی دراصل وجود دختری از امام جواد علیه السلام به نام حکیمه و بعضی نیز دراعتبارایشان تردید دارند. این طور به نظر می‌رسد که تردید دراصل وجود دختری از امام جواد علیه السلام به نام حکیمه نظر صحیحی نیست. اکنون کلام بزرگان را در این مورد بررسی می‌کنیم.

۱. بیان شیخ مفید در «ارشاد»

ظاهراً شیخ مفید در «ارشاد»، با نام بردن از دو دختر به نام‌های فاطمه و امامه برای امام جواد علیه السلام و عدم ذکر حکیمه به عنوان دختر آن حضرت، تأملی در این موضوع کرده‌اند. ایشان در ارشاد می‌فرماید:

«وَحَلَفَ بَعْدَهُ مِنَ الْوُلْدِ عَلِيًّا ابْنَهُ الْإِمَامَ مِنْ بَعْدِهِ وَمُوسَى وَفَاطِمَةَ وَأُمَامَةَ ابْنَتَيْهِ وَلَمْ يُخْلَفْ ذَكَرًا غَيْرَ مَنْ سَمِّيَنَاهُ»^۱

«و فرزندانی از خود به جا گذاشت اعم از علی که امام بعد از او بود و موسی؛ و فاطمه و امامه که دختران او بودند. فرزند پسر دیگری غیر از آنکه نام بردیم به جا نگذاشت.»

بررسی چرایی عدم ذکر حکیمه در بیان شیخ مفید

چنین مطلبی از جهات مختلف قابل بررسی است:

اولاً: شیخ مفید در جایی دیگر از کتاب «ارشاد» روایتی را برخلاف این موضوع نقل کرده که تصریح به داشتن دختری به نام حکیمه برای امام جواد علیه السلام دارد. روایت چنین است:

۱. شیخ مفید، الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۲۹۵.

«أَخْبَرَنِي أَبُو الْقَاسِمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ رِزْقِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ بْنِ حَمَزَةَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: حَدَّثَنِي حَكِيمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَهِيَ عَمَّةُ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهَا رَأَتْ الْقَائِمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَيْلَةَ مَوْلِدِهِ وَبَعْدَ ذَلِكَ»^۱

«... حمزه فرزند امام موسی بن جعفر گفت: حکیمه دختر محمد بن علی [امام جواد] و عمه حسن [عسکری] به من گفت که ایشان حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف را در شب ولادتش و پس از آن دیده است.»

بنابراین، ادعای حصر در دو دختر به نام‌های فاطمه و امامه برای امام جواد علیه السلام از جانب شیخ مفید، ادعای صحیحی نیست.

ثانیا: گویا شیخ مفید و هر کسی که چنین حصری را بیان کرده، به استناد قول ابو عبد الله حارثی بوده است. شیخ مفید نیز این روایت را از حارثی نقل کرده است. در واقع، نخست باید اعتبار این شخص مشخص گردد.

ثالثا: این درست است و جای شکی نیست که شیخ مفید یکی از چهره‌های سرشناس طائفه است؛ ولی معنایش این نیست که کلام ایشان قول فصل باشد. از طرفی، برخی بزرگان دیگر، سخنی برخلاف این ادعا دارند. از جمله اینکه ابن شهر آشوب در مناقب می‌فرماید:

«قَالَ ابْنُ بَابُوَيْهِ سَمَّ الْمُتَعَتِّصَ لِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَأَوْلَاذَهُ عَلِيٍّ الْإِمَامَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مُوسَى وَ حَكِيمَةَ وَ خَدِيجَةَ وَ أُمَّ كُلثُومٍ وَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحَارِثِيُّ: خَلَّفَ فَاطِمَةَ وَ أَمَامَةَ فَقَطَّ وَ قَدْ كَانَ زَوْجَهُ الْمُأْمُونُ ابْنَتَهُ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْهَا وَلَدٌ.»^۲

۱. همان، ص ۳۵۱.

۲. ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۳۸۰. (یکی از فضلاء معاصر در جلسه می‌فرماید: چه بسا حکیمه لقب باشد. اگر این مطلب ثابت شود دیگر مشکلی نیست؛ چون

«ابن بابویه گفته است: معتصم امام جواد علیه السلام را مسموم کرد. فرزندان ایشان امام علی النقی علیه السلام و موسی و حکیمه و خدیجه و ام کلثوم بودند. ابوعبدالله حارثی گفته است: فقط دو دختر به نام های فاطمه و امامه داشت. مأمون دختر خویش را به ازدواج او درآورد که از او فرزندی نداشت.»

علامه مجلسی نیز در «بحار الانوار» همین مطلب را از مناقب نقل کرده است.^۱

۲. بیان مدرّس در «جنات الخلود»

هر چند صاحب کتاب «جنات الخلود» (از معاصرین علامه مجلسی) نظر حارثی را قول اصح می داند؛ اما نقل می کند: «برای امام جواد علیه السلام، دوپسروسه دختر وجود دارد.»^۲

۳. بیان صاحب «الهدایه الکبری»

حسین بن حمدان در «الهدایه الکبری» می فرماید:
«قَالَ لِي أَيْ أَبُو الْحُسَيْنِ بْنِ ثَوَابِهٍ وَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْجَمَالِ، أَبُو مُحَمَّدٍ أَبُوهُ وَ كَفِيلُهُ حَكِيمَةُ أُخْتُ أَبِي الْحَسَنِ وَ هِيَ الْعَمَّةُ.»^۳
«برای من گفته اند: پدر او ابومحمد و کفیلش حکیمه خواهر ابی الحسن بوده که عمه اش است.»

بنابراین ایشان تصریح دارد که حکیمه دختر امام جواد علیه السلام است.

ممکن است در روایات به عنوان لقب وارد شده باشد. هر چند این بیان فقط صرف یک احتمال است.)

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵، ص ۸.

۲. جنات الخلود (چاپ سنگی) شرح حال امام جواد علیه السلام.

۳. خصیبی، حسین بن حمدان، الهدایه الکبری، ص ۳۸۷.

۴. بیان طبری در «دلائل الإمامة»

طبری شیعی (اوایل قرن چهارم) در کتاب «دلائل الإمامة» درباره فرزندان امام جواد علیه السلام می فرماید:

«ذَكَرْتُ وَلَدَهُ علیه السلام: أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ الْإِمَامَ علیه السلام وَمُوسَى وَمِنْ الْبَنَاتِ: خَدِيجَةُ وَحَكِيمَةُ وَأُمُّ كُلْثُومٍ.»^۱

«نام فرزنداناش: ابوالحسن، علی بن محمد امام عسکری علیه السلام و موسی؛ و از دختران: خدیجه، حکیمه و ام کلثوم.»

۵. بیان طبری در «تاج الموالید»

طبری (۵۴۸) در کتاب «تاج الموالید» چنین آورده است:

«الفصل الخامس: في عدد أولاده: وكان لأبي جعفر علیه السلام من الأولاد: عليّ الإمام علیه السلام و موسى، ولم يخلف ذكرا غيرها، ومن البنات: حكيمه وخديجة، وأم كلثوم ويقال^۲ أن له من البنات غير من ذكرناه، فاطمة، وإمامة.»^۳

«فصل پنجم: در تعداد فرزندان امام جواد علیه السلام: دو فرزند پسر داشت: علی علیه السلام که امام بود و موسی؛ و - فرزند - پسر دیگری غیر از آنها نداشت. از دختر نیز: حکیمه، خدیجه و ام کلثوم. غیر از این ها، دختران دیگری نیز برای ایشان گفته شده است: فاطمه و امامه.»

بنابراین، وجود دختری به نام حکیمه برای امام جواد علیه السلام نقل شده و نفی نشده است. این گونه نیست که بعضی ادعا کرده اند در تاریخ، وجود دختری به نام حکیمه به عنوان فرزند امام جواد علیه السلام ثابت نباشد؛ و البته این ادعا مردود است.

۱. طبری، دلائل الإمامة، ص ۳۹۷.

۲. مشعر به تضعیف است.

۳. طبری، تاج الموالید، ص ۱۰۲.

۶. بیان سید ضامن در «تحفة الأزهار»

یکی دیگر از مصادری که در آن به موضوع وجود حضرت حکیمه به عنوان دختر امام جواد علیه السلام پرداخته، کتاب «تحفة الأزهار و زلال الأنهار فی نسب أبناء الأئمة الاطهار علیهم السلام» تألیف سید ضامن بن شدقم الحسینی المدنی است. این کتاب در دو جلد و در کتابخانه کاشف الغطاء در نجف، موجود و مؤلف آن تا سال ۱۰۸۸ قمری زنده بوده است. او از نوادگان امام سجاد علیه السلام و جدش معروف به بدر الدین نقیب، صاحب کتاب «زهر الیاض» است.

۷. بیان ابن صوفی در «المجدي فی انساب الطالبیین»

کتاب «المجدي فی انساب الطالبیین» متعلق به نجم الدین ابوالحسن علی بن ابوالغنائم محمد، مشهور به ابن صوفی (حدود ۳۹۰ تا حدود ۴۶۰ ق)، نسب شناس شیعی است. مؤلف، این کتاب را برای مجد الدوله، نقیب مصر، در دوران فاطمیون نوشته است. در این کتاب (ص ۱۲۸) چنین آمده است که فرزندان امام جواد علیه السلام محمد، علی علیه السلام، موسی، حسن، حکیمه، بریهه، أمامه و فاطمه بوده اند.

سید نجم الدین ابوالحسن ابن ابی الغنائم النسابة از فرزندان علی بن ابی طالب علیه السلام است. البته نه از فرزندان حسنین علیهم السلام، بلکه از نوادگان محمد بن عمر الأطراف است. ایشان دارای القاب متعددی بوده است؛ القابی چون: الصوفی (چون جدش محمد الصوفی بوده است)، العمری (چون جدش عمر الأطراف است) و العلوی (چون منسوبین به امیرالمومنین علیه السلام از غیر حسنین علیهم السلام را علویین می گویند). او از شیعیان اثنا عشری بوده است. خود ایشان در شرح حال زید می گوید: «نحن اثنا عشرية» (نک: همان، ص ۱۵۷)

سید بن طاووس از ایشان به بزرگی تجلیل کرده و درباره او می فرماید: «تغمده

الله برحمته.» وی نشست‌های علمی زیادی با بزرگانی چون سید مرتضی داشته است. بنابراین، ایشان از قدما محسوب می‌گردد که در کتاب خود تصریح می‌کند امام جواد علیه السلام دختری به نام حکیمه داشته است.

۸. بیان فخر رازی در «الشجرة المباركة في انساب الطالبيه»

فخر رازی^۱ در کتاب «الشجرة المباركة في انساب الطالبيه» اظهار می‌دارد که فرزندان امام جواد علیه السلام سه پسر و پنج دختر بوده‌اند: «فله من الابرار ثلاثة، ابوالحسن هادي علیه السلام الامام وموسي ويحيى وله من البنات خمس، فاطمه وبهجت صاحب الرواية وبريحه وحكيمه وخديجه لاقب للبنات ولا يحيى.»
«او سه پسر: ابوالحسن هادی علیه السلام، موسی و یحیی و پنج دختر: فاطمه، بهجت - که دارای روایت است - بریحه، حکیمه و خدیجه داشت. از نسل دختران و یحیی ذریه و فرزندی نبود.»

بنابراین، وجود دختری به نام حکیمه، در میان فرزندان امام جواد علیه السلام در منابع قدما و متأخرین، قطعی است. پس تردید در این مورد، بی‌اساس و ناشی از عدم تحقیق و تتبع است.

وثاقت حضرت حکیمه

در زمینه وثاقت حضرت حکیمه نخستین سؤال این است که چرا در کتاب‌های قدما، از توثیق ایشان سخنی به میان نیامده است؟ جواب، روشن است. همان‌گونه که گفتیم، ایشان شأنش اجل از آن است که بخواهیم در مورد وثاقتش صحبت کنیم. آن بانو به شرفی عظیم نائل شده که شرفیابی به محضر

۱. بنده، شخصیت و عقاید فخر رازی را در کتاب خودش به نام «مفتاح الغیب» (کتاب تفسیری وی) تتبع نموده‌ام؛ علاوه بر آن علامه مجلسی نیز در مرآة العقول درباره او می‌گوید: «فخر رازی ناصبی است.»

حضرت بقیه الله عجل الله تعالی فرجه الشریف و کمک در لحظه ولادت حضرت بود. افرادی مثل ایشان، همانند حضرت ابوالفضل علیه السلام و یا زینب کبری علیها السلام شأنشان اجل از آن است که نیاز به اثبات وثاقت داشته باشند. البته تمام کتب قدما نیز به دست ما نرسیده تا بگوییم در این زمینه، اصلاً بحث نشده است.

ادامه بررسی جریان ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف از زبان حضرت حکیمه

الف: جریان ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در بیان حضرت حکیمه از کتاب «کمال الدین» شیخ صدوق

آنچه حضرت حکیمه درباره اتفاقات مربوط به ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف روایت کرده به چند طریق مختلف در کتاب‌ها نقل شده است. پیش از این، سند و قسمتی از روایت حضرت حکیمه به نقل از شیخ صدوق در «کمال الدین» را ذکر کردیم و گفتیم که آن بانوی مکرمه، شاهد ولادت حضرت بقیه الله عجل الله تعالی فرجه الشریف بوده‌اند. اکنون تمام روایت را نقل می‌کنیم:

«قَالَتْ: بَعَثَ إِلَيَّ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام فَقَالَ: يَا عَمَّةُ! اجْعَلِي إِفْطَارَكَ هَذِهِ اللَّيْلَةَ عِنْدَنَا فَإِنَّهَا لَيْلَةُ النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى سَيُظْهِرُ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ الْحُجَّةَ وَهُوَ حُجَّتُهُ فِي أَرْضِهِ. قَالَتْ: فَقُلْتُ لَهُ: وَمَنْ أُمُّهُ؟ قَالَ لِي: نَزَجِس. قُلْتُ لَهُ: جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ! مَا بِهَا أَثَرٌ؟ فَقَالَ: هُوَ مَا أَقُولُ لَكَ. قَالَتْ: فَجِئْتُ، فَلَمَّا سَلَّمْتُ وَجَلَسْتُ جَاءَتْ تَنْزِعُ حُفِّي وَقَالَتْ لِي: يَا سَيِّدَتِي وَسَيِّدَةُ أَهْلِي! كَيْفَ أُمْسَيْتِ؟ فَقُلْتُ: بَلْ أَنْتِ سَيِّدَتِي وَسَيِّدَةُ أَهْلِي. قَالَتْ: فَأَنْكَرْتُ قَوْلِي وَقَالَتْ مَا هَذَا يَا عَمَّةُ؟! قَالَتْ: فَقُلْتُ لَهَا: يَا بُنَيَّةُ! إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى سَيَهَبُ لَكَ فِي لَيْلَتِكَ هَذِهِ غُلَامًا سَيَدًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ. قَالَتْ: فَحَجَلْتُ وَأَسْتَحْيَتْ.»

«حکیمه دختر امام جواد علیه السلام گوید: امام حسن عسکری علیه السلام مرا به نزد خود فراخواند و فرمود: ای عمه! امشب افطار نزد ما باش که شب نیمه شعبان است و

خدای تعالی امشب حجت خود را که حجت او در روی زمین است ظاهر سازد [متولد می شود]. گوید: گفتم: مادر او کیست؟ فرمود: نرجس، گفتم: فدای شما شوم اثری در او نیست، فرمود: همین است که به تو می گویم. گوید: آمدم و چون سلام کردم و نشستم، نرجس آمد کفش مرا بردارد، گفت: ای بانوی من و بانوی خاندانم! حالتان چطور است؟ گفتم: بلکه توبانوی من و بانوی خاندان من هستی. گوید: از کلام من ناخرسند شد و گفت: ای عمّه جان! این چه فرمایشی است؟ گوید: بدو گفتم: ای دختر جان! خدای تعالی امشب به تو فرزندی عطا فرماید که در دنیا و آخرت آقا است. نرجس خجالت کشید و حیا نمود.

«فَلَمَّا أَنْ فَرَعْتُ مِنْ صَلَاةِ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ أَفْطَرْتُ وَأَخَذْتُ مَصْجَعِي فَوَقَدْتُ فَلَمَّا أَنْ كَانَ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ قُبْتُ إِلَى الصَّلَاةِ فَفَرَعْتُ مِنْ صَلَاتِي وَهِيَ نَائِمَةٌ لَيْسَ بِهَا حَادِثٌ ثُمَّ جَلَسْتُ مُعَقِّبَةً ثُمَّ اصْطَبَجْتُ ثُمَّ انْتَبَهَتْ فِرْعَةُ وَهِيَ رَاقِدَةٌ ثُمَّ قَامَتْ فَصَلَّتْ وَنَامَتْ.»

«حکیمه گوید: پس از نماز عشا افطار کردم و در بستر خود آرامیدم. در دل شب برای ادای نماز [شب] برخاستم و آن را به جای آوردم، نرجس خوابیده بود، بدون آنکه اثری از وضع حمل در او دیده شود. پس از انجام تعقیبات، خوابیدم. سپس هراسان بیدار شدم. او (نرجس) همچنان خواب بود. لحظاتی بعد برخاست و نماز [شب] گزارد و دوباره خوابید.»

«قَالَتْ حَكِيمَةُ وَخَرَجْتُ أَتَفَقَّدُ الْفَجْرَ فَإِذَا أَنَا بِالْفَجْرِ الْأَوَّلِ كَذَبِ السَّرْحَانِ وَهِيَ نَائِمَةٌ فَدَخَلَنِي الشُّكُوكُ فَصَاحَ بِي أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام مِنَ الْمَجْلِسِ فَقَالَ: لَا تَعْجَلِي يَا عَمَّةُ! فَهَآكَ الْأَمْرُ قَدْ قَرَّبَ. قَالَتْ: فَجَلَسْتُ وَقَرَأْتُ أَلَمَ السَّجْدَةِ وَبَيْنَمَا أَنَا كَذَلِكَ إِذْ انْتَبَهَتْ فِرْعَةُ فَوَثَبَتْ إِلَيْهَا فَقُلْتُ: اِسْمُ اللَّهِ عَلَيْكَ؛ ثُمَّ قُلْتُ لَهَا: أَتَحْسِنُ شَيْئًا؟ قَالَتْ: نَعَمْ يَا عَمَّةُ! فَقُلْتُ لَهَا: اِجْمَعِي نَفْسَكَ وَاجْمَعِي قَلْبَكَ فَهُوَ مَا قُلْتُ لَكَ. قَالَتْ: فَأَخَذَتْنِي فَتَرَةً وَأَخَذَتْهَا فَتَرَةً فَانْتَبَهَتْ بِحَسِّ سَيِّدِي فَكَشَفْتُ الثَّوْبَ عَنْهُ فَإِذَا أَنَا بِهِ عَلَيْهِ السَّلَام

سَاجِدًا يَتَلَقَّى الْأَرْضَ بِمَسَاجِدِهِ فَصَمَّمَتْهُ إِلَيَّ فَإِذَا أَنَا بِهِ نَظِيفٌ مُتَنَظِّفٌ.»

«حکیمه گفت: از اتاق خارج شدم و در جست و جوی فجر به آسمان نگریستم. دیدم که فجر اول دمیده، ولی نرجس همچنان خوابیده بود. شکی بر دلم عارض شد، ناگاه امام عسکری علیه السلام از جایگاه خود ندا برآورد: ای عمّه! شتاب مکن، امر [ولادت] نزدیک است. حکیمه گوید: نشستم و سوره های «حم سجده» و «یس» را تلاوت کردم. در این میان نرجس پریشان حال از خواب بیدار شد. به سرعت نزد اورفتم و گفتم: نام خدا بر تو باد! آیا چیزی احساس می کنی؟ او پاسخ داد: آری، ای عمّه! گفتم: بر خود مسلط باش و آرامش قلبی ات را حفظ کن که این همان است که با تو گفتم. حکیمه گوید: من و نرجس راضعفی فراگرفت. پس به صدای سرورم به خود آمدم و پوشش را از روی او برداشتم، حضرتش را در حال سجده دیدم. در آغوشش گرفتم؛ دیدم پاک و پاکیزه است.»

وَقَفَّ

«فَصَاحَ بِي أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام: هَلُمِّي إِلَيَّ ابْنِي يَا عَمَّةُ! فَجِئْتُ بِهِ إِلَيْهِ فَوَضَعَ يَدَيْهِ تَحْتَ أَلْيَتَيْهِ وَظَهَرَهُ وَوَضَعَ قَدَمَيْهِ عَلَى صَدْرِهِ ثُمَّ أَذَلِّي لِسَانَهُ فِي فِيهِ وَأَمَرَّيْدَهُ عَلَى عَيْنَيْهِ وَ سَمِعَهُ وَمَفَاصِلِهِ ثُمَّ قَالَ: تَكَلَّمْ يَا بُنَيَّ! فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله ثُمَّ صَلَّى عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَعَلَى الْأَئِمَّةِ عليهم السلام إِلَى أَنْ وَقَفَّ عَلَى أَبِيهِ ثُمَّ أَحْجَمَ.»

«در این هنگام امام عسکری علیه السلام ندایم داد: ای عمّه! فرزندم را نزد من بیاور. او را نزد وی بردم. او دو کف دستش را گشود و فرزند را در میان آن قرارداد؛ و دو پای او را بر سینه خود نهاد. سپس زبانش را در دهان او گذاشت و دستش را بر چشمان و گوش و مفاصل وی کشید. سپس فرمود: ای فرزندم! سخن بگوی.

کودک لب به سخن گشود و فرمود: «اشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له و أشهد أن محمداً رسول الله»^۱ سپس بر امیرمؤمنان علیه السلام و سایر امامان علیهم السلام درود فرستاد تا به نام پدر رسید. نام پدر را که بر زبان آورد، سکوت کرد.

«ثُمَّ قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ علیه السلام: يَا عَمَّةُ! أَذْهَبِي بِهِ إِلَى أُمِّهِ لِيُسَلِّمَ عَلَيْهَا وَ أُتِينِي بِهِ فَذَهَبْتُ بِهِ فَسَلَّمَ عَلَيْهَا وَ رَدَدْتُهُ فَوَضَعْتُهُ فِي الْمَجْلِسِ ثُمَّ قَالَ: يَا عَمَّةُ! إِذَا كَانَ يَوْمُ السَّابِعِ فَأْتِينَا. قَالَتْ حَكِيمَةُ: فَلَمَّا أَصْبَحْتُ جِئْتُ لِيُسَلِّمَ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ علیه السلام وَ كَشَفْتُ الْبِشْرَ لَا تَتَفَقَّدَ سَيِّدِي فَلَمْ أَرَهُ؛ فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا فَعَلَ سَيِّدِي؟ فَقَالَ: يَا عَمَّةُ! اسْتَودَعَنَاهُ الَّذِي اسْتَودَعْتَهُ أُمُّ مُوسَى.»

«سپس ابو محمد امام عسکری علیه السلام فرمود: ای عمه! او را به نزد مادرش ببر تا بر او سلام کند، آنگاه به نزد من آور. پس او را بردم و بر مادر سلام کرد و او را بازگردانیده و در مجلس نهادم. سپس فرمود: ای عمه! چون روز هفتم فرا رسید نزد ما بیا. حکیمه گوید: چون صبح شد آمدم تا بر امام سلام کنم. پرده را کنار زدم تا از سرورم تفقدی کنم، او را ندیدم، گفتم: فدای شما شوم، سرورم چه می کند؟ فرمود: ای عمه! او را به آن کسی سپردم که مادر موسی، موسی علیه السلام را به وی سپرد.»

«قَالَتْ حَكِيمَةُ: «فَلَمَّا كَانَ فِي الْيَوْمِ السَّابِعِ جِئْتُ فَسَلَّمْتُ وَ جَلَسْتُ فَقَالَ: هَلْجِي إِلَيَّ ابْنِي فَجِئْتُ بِسَيِّدِي علیه السلام وَ هُوَ فِي الْحِرْقَةِ فَفَعَلَ بِهِ كَفَعَلْتَهُ الْأَوَّلَى ثُمَّ أَذَى لِسَانَهُ فِي فِيهِ كَأَنَّهُ يُعَذِّبُهُ نَبْنَاءً أَوْ عَسَلًا ثُمَّ قَالَ: تَكَلَّمْ يَا بُنَيَّ! فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ تَنَى بِالصَّلَاةِ عَلَى

۱. اگر ما فضائل اهل بیت علیهم السلام، مثل سخن گفتن حضرت در کودکی را بگوئیم، سلفی ها بلافاصله آن را تکذیب می کنند. در حالی که برخی از خودشان مثل ابن حزم قائل اند: فلانی در هنگام ولادت، به پرندگان کیش می گفت. صاحب کتاب «الامامة والسياسة» از دینوری می گوید: اینها مشکل شان با کیست؟ با روافض است یا با امیرالمومنین علیه السلام؟ چرا فضائل حضرت را انکار می کنند؟ ... ر.ک: دینوری، کتاب الاختلاف فی اللفظ، ص ۵۴.

مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَعَلَى الْأَئِمَّةِ الطَّاهِرِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ حَتَّى وَقَفَ عَلَى أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَنُكِنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ» قَالَ مُوسَى: فَسَأَلْتُ عُقْبَةَ الْحَادِمِ عَنْ هَذِهِ فَقَالَتْ: صَدَقَتْ حَكِيمَةً.^۱

«حکیمه گوید: چون روز هفتم فرا رسید آمدم و سلام کردم و نشستم. فرمود: فرزندم را به نزد من آور. من سرورم را آوردم و او در پارچه ای بود و با او همان کار را انجام داد که اول بار انجام داده بود. سپس زبانش را در دهان او گذاشت. گویا شیر و عسل به وی می داد. سپس فرمود: ای فرزندم! سخن بگویی. و او گفت: أشهد أن لا إله إلا الله وصلوات بر حضرت محمد ﷺ و امیرالمؤمنین علیهم السلام وائمه طاهرين عليهم السلام فرستاد تا آنکه به نام پدر بزرگوارش رسید. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَنُكِنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ» موسی بن محمد، راوی این روایت گوید: از عقبه خادم این قضیه را پرسیدم، گفت: حکیمه راست گفته است.»

چرایی تعدد نقل جریان ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف از حضرت حکیمه

پیش از این گفته شد که جریان ولادت امام زمان علیهم السلام به نقل از جناب حکیمه از راه های مختلف بیان شده است. این تعدد نقل یا به جهت نحوه بیان حضرت حکیمه است؛ به گونه ای که در پاسخ به هریک از افرادی که از جریان ولادت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف می پرسیدند به بخش هایی از آن اشاره

می کرده‌اند (برای بعضی به تفصیل و برای عده‌ای تنها به بیان اصل جریان اکتفا نموده است)؛ و یا از این جهت بوده که ناقلان روایت ولادت، فقط قسمت‌هایی از آن را نقل کرده‌اند. به هر حال، در این چند نقل، اصل ولادت امام مهدی نقل شده است و اختلاف، تنها در تفصیلات و جزئیات است که ضرری به اصل جریان ولادت وارد نمی‌سازد.

ب: جریان ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در بیان حضرت حکیمه از کتاب «الغیبه»

شیخ طوسی

در اینجا جریان ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را از شیخ طوسی نقل می‌کنیم. ایشان جریان ولادت را در کتاب «الغیبه» از چند طریق بیان می‌کنند و ما در پاورقی به آن طرق اشاره کردیم:

«وَأَخْبَرَنِي ابْنُ أَبِي حَبِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْوَلِيدِ عَنِ الصَّفَّارِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْقُمِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْمُطَهَّرِيِّ عَنْ حَكِيمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الرِّضَا عليه السلام قَالَتْ: بَعَثَ إِلَيَّ أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام سَنَةَ خَمْسٍ وَخَمْسِينَ وَمِائَتَيْنِ فِي التَّصْفِ مِنْ شُعْبَانَ وَقَالَ: يَا عَمَّةُ! اجْعَلِي اللَّيْلَةَ إِفْطَارَكَ عِنْدِي فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ سَيُسْرُكَ بِوَلِيِّهِ وَحُجَّتِهِ عَلَى خَلْقِهِ خَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي. قَالَتْ حَكِيمَةُ: فَتَدَاخَلَنِي لِذَلِكَ سُرُورٌ شَدِيدٌ وَأَخَذْتُ ثِيَابِي عَلَيَّ وَخَرَجْتُ مِنْ سَاعَتِي حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام وَهُوَ جَالِسٌ فِي صَحْنٍ دَارِهِ وَجَوَارِيهِ حَوْلَهُ؛ فَقُلْتُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ يَا سَيِّدِي الْخُلْفَ مِمَّنْ هُوَ؟ قَالَ: مِنْ سَوْسَنٍ^۱ فَأَدْرْتُ طَرْفِي فِيهِمْ فَلَمْ أَرَجَارِيَةً عَلَيْهَا أَشْرَ غَيْرِ سَوْسَنَ. قَالَتْ حَكِيمَةُ: فَلَمَّا أَنْ صَلَّيْتُ الْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ الْآخِرَةَ أَتَيْتُ بِالْمَائِدَةِ فَأَفْطَرْتُ أَنَا وَسَوْسَنٌ وَبَايْتُهَا فِي بَيْتٍ وَاحِدٍ فَعَفَوْتُ غَفْوَةً ثُمَّ اسْتَيْقَظْتُ فَلَمْ أَزَلْ مُفَكِّرَةً فِيمَا وَعَدَنِي أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام مِنْ أَمْرٍ وَليَّ اللَّهُ عليه السلام فَقُمْتُ قَبْلَ الْوَقْتِ الَّذِي

بَابُ

كُنْتُ أَقُومُ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ لِلصَّلَاةِ فَصَلَّيْتُ صَلَاةَ اللَّيْلِ حَتَّى بَلَغْتُ إِلَى الْوُثْرِ فَوَثَبْتُ سَوْسَنَ
 فَرَعَةً وَخَرَجْتُ فَرَعَةً وَ[خَرَجْتُ] وَأَسْبَعَتِ الْوُضُوءَ ثُمَّ عَادَتْ فَصَلَّتْ صَلَاةَ اللَّيْلِ وَ
 بَلَغْتُ إِلَى الْوُثْرِ فَوَقَعَ فِي قَلْبِي أَنَّ الْفَجْرَ [قَدْ] قَرُبَ فَقُمْتُ لِأَنْظُرَ فَإِذَا بِالْفَجْرِ الْأَوَّلِ قَدْ طَلَعَ
 فَتَدَاخَلَ قَلْبِي الشَّكُّ مِنْ وَعْدِ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام فَنَادَانِي مِنْ حُجْرَتِهِ لَا تَشْكِي وَكَأَنَّكَ بِالْأَمْرِ
 السَّاعَةِ قَدْ رَأَيْتَهُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى قَالَتْ حَكِيمَةُ فَاسْتَحْيَيْتُ مِنْ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام وَمَا
 وَقَعَ فِي قَلْبِي وَرَجَعْتُ إِلَى الْبَيْتِ وَأَنَا خَجَلَةٌ فَإِذَا هِيَ قَدْ قَطَعَتِ الصَّلَاةَ وَخَرَجَتْ فَرَعَةً
 فَالْقَيْمُهَا عَلَى بَابِ الْبَيْتِ فَقُلْتُ: يَا أَبِي أَنْتَ وَآمِي هَلْ تُحْسِنُ شَيْئًا؟ قَالَتْ: نَعَمْ يَا عَمَّةُ
 إِنِّي لِأَجِدُ أَمْرًا شَدِيدًا. قُلْتُ: لَأَخُوفُ عَلَيْكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى وَأَخَذْتُ وَسَادَةً فَأَلْقَيْتُهَا فِي
 وَسْطِ الْبَيْتِ وَاجْلَسْتُهَا عَلَيْهَا وَجَلَسْتُ مِنْهَا حَيْثُ تَتَعَدُّ الْمَرْأَةُ مِنَ الْمَرْأَةِ لِلْوِلَادَةِ
 فَقَبِضْتُ عَلَى كَتْفِي وَغَمَزَتْ غَمَزَةً شَدِيدَةً ثُمَّ أَنْتَ أَتَتْ وَتَسَهَّدَتْ وَنَظَرْتُ تَحْتَهَا فَإِذَا أَنَا
 بِوَلِيِّ اللَّهِ عليه السلام مُتَلْقِيًا الْأَرْضَ بِمَسَاجِدِهِ فَأَخَذْتُ بِكَتِفَيْهِ فَأَجْلَسْتُهُ فِي حُجْرِي فَإِذَا هُوَ
 نَظِيفٌ مَفْرُوعٌ مِنْهُ فَنَادَانِي أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام يَا عَمَّةُ هَلْ لِي قَاتِلِي بَابِي فَأَتَيْتُهُ بِهِ فَتَنَاوَلَهُ وَ
 أَخْرَجَ لِسَانَهُ فَسَحَهُ عَلَى عَيْنَيْهِ فَفَتَحَهَا ثُمَّ أَدْخَلَهُ فِي فِيهِ فَحَنَكَهُ ثُمَّ [أَدْخَلَهُ] فِي أُذُنَيْهِ وَ
 أَجْلَسَهُ فِي رَاحَتِهِ الْيُسْرَى فَاسْتَوَى وَلِيُّ اللَّهِ جَالِسًا فَسَحَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ وَقَالَ لَهُ: يَا بُنَيَّ!
 انْطِقْ بِقُدْرَةِ اللَّهِ فَاسْتَعَاذَ وَلِيُّ اللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَاسْتَفْتَحَ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ
 الرَّحِيمِ وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ
 الْوَارِثِينَ وَنُكَفِّرَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا
 يَحْذَرُونَ»^١ وَصَلَّى عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ الْأَئِمَّةِ عليهم السلام وَاحِدًا
 وَاحِدًا حَتَّى انْتَهَى إِلَى أَبِيهِ فَنَادَى بِهِ أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام وَقَالَ: يَا عَمَّةُ! رُدِّيهِ إِلَى أُمِّهِ حَتَّى تَقَرَّ
 عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ فَرَدَدْتُهُ إِلَى أُمِّهِ وَ
 قَدْ انْفَجَرَ الْفَجْرُ الثَّانِي فَصَلَّيْتُ الْفَرِيضَةَ وَعَقَبْتُ إِلَى أَنْ طَلَعَتِ الشَّمْسُ ثُمَّ وَدَّعْتُ أَبَا

مُحَمَّدٌ ﷺ وَانْصَرَفْتُ إِلَى مَنْزِلِي فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ ثَلَاثِ اشْتَقْتُ إِلَى وَلِيِّ اللَّهِ فَصَرْتُ إِلَيْهِمْ فَبَدَأْتُ بِالْحُجْرَةِ الَّتِي كَانَتْ سُوسُنٌ فِيهَا فَلَمْ أَرَأُهَا وَلَا سَمِعْتُ ذِكْرَ أَفْكِرْهُتُ أَنْ أَسْأَلَ فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ ﷺ فَاسْتَحْيَيْتُ أَنْ أَبْدَاهُ بِالسُّؤَالِ فَبَدَأَنِي؛ فَقَالَ هُوَ: يَا عَمَّةُ! فِي كَتَفِ اللَّهِ وَ حِزْهِ وَسِرِّهِ وَغَيْبِهِ حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ لَهُ فَإِذَا غَيَّبَ اللَّهُ شَخْصِي وَتَوَقَّيْنِي وَرَأَيْتَ شَيْعَتِي قَدْ اخْتَلَفُوا فَأَخْبِرِي الثَّقَاتَ مِنْهُمْ^۱ وَلْيَكُنْ عِنْدَكَ وَعِنْدَهُمْ مَكْتُومًا فَإِنَّ وَلِيَّ اللَّهِ يُغَيِّبُهُ اللَّهُ عَنْ خَلْقِهِ وَيَجْجِبُهُ عَنْ عِبَادِهِ فَلَا يَرَاهُ أَحَدٌ حَتَّى يَقْدَمَ لَهُ جَبْرِئِيلُ ﷺ فَرَسَهُ لِيُقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَعْمُولًا^۲

۱. از این کلام امام عسکری ﷺ که به حضرت حکیمه فرمود: «خبر ولادت را به ثقات برسان» می‌توان فهمید که افرادی مثل مطهری موجود در سند روایت، مورد وثوق هستند. مثل کلام امام حسین ﷺ که به جناب مسلم فرمودند: هنگام ورود به کوفه به منزل موثق‌ترین کوفیان وارد شو و او هم به منزل مختار وارد شد. پس می‌توان گفت: مختار جزء ثقات است بنابراین، اگر ما چنین افرادی را از طرق خاص نتوانستیم ارزیابی کنیم، شاید چنین طریقی یکی از طرق ارزیابی اشخاص باشد.

۲. «حکیمه خاتون فرمود: در نیمه شعبان سال ۲۵۵ امام حسن عسکری ﷺ برای من پیغام فرستاد که افطار امشب را نزد ما صرف کن تا خداوند تورا به میلاد مسعود ولی و حجت خود و جانشین من مسرور گرداند. من بسی شادمان گشتم و همان وقت لباس پوشیده و به خدمتش رسیدم. دیدم ایشان در صحن خانه نشسته و کنیزان، اطرافش را گرفته‌اند. گفتم: قربانت گردم! فرزند شما از چه زنی خواهد بود؟ فرمود: از «سوسن» من کنیزان را نگریستم و در هیچ کدام جز سوسن اثر آبستنی ندیدم. بعد از اتمام نماز مغرب و عشاء با سوسن افطار کردیم و در یک اطاق خوابیدیم. لحظه‌ای بعد برخاستم و مدتی درباره آنچه امام فرموده بود اندیشیدم.

سپس پیش از وقت هر شب برخاستم و نمازشب را خواندم. سوسن نیز ناگهان از خواب پرید، بیرون رفت، وضو گرفت و مشغول نمازشب شد تا به نماز وتر رسید. در این موقع به دلم خطور کرد که صبح نزدیک است. برخاستم و نگاه کردم دیدم که فجر اول طلوع کرده است. در یک لحظه از وعده امام به شک افتادم. ناگاه صدای حضرت را شنیدم که از اطاق خودش می‌فرمود: عمه! شک مکن همین حالا آنچه گفتم آشکار می‌شود و ان شاء الله آن را خواهی دید! از آنچه در دلم نسبت به حضرت خطور کرده بود حیا داشتم. ناچار به اتاق برگشتم در حالی که پیش خود خجل بودم. دیدم سوسن نماز را تمام کرده و سراسیمه بیرون می‌آید. دم در او را دیدم. به او گفتم: پدر و مادرم فدایت شود آیا چیزی در خود احساس می‌کنی؟ گفت: آری امر سختی را حس می‌کنم. گفتم: به خواست

منابع دیگر روایت:

خدا چیزی نیست. بعد بالش را میان اتاق نهاده، او را روی آن نشاندم و خود در جایی که قابله‌ها برای وضع حمل زن می‌نشینند، نشستم. سوسن دست مرا گرفت و بر خود سخت فشار می‌آورد و ناله می‌نمود و شهادت به زبان جاری می‌کرد. در این موقع من نگاه کردم و لی‌خدا صلوات الله علیه سجده می‌کند. او را برداشتم و در دامن خود گذاردم. دیدم پاك و پاکیزه است! امام علیه السلام صدا زد: عمه! فرزندم را بیاور! او را نزد پدرش بردم. حضرت، نور دیده‌اش را گرفت و زبان مبارک بر چشم‌های او مالید تا دیده گشود. سپس زبان در دهان و گوش‌های طفل نهاد و او را در دست چپ گذارد؛ و بدین گونه ولی‌خدا در دست پدر نشست. آنگاه دست بر سر او کشید و فرمود: فرزند! به قدرت الهی با من سخن بگو!

آن نوزاد عزیز گفت: اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ ﴿وَرُبِّدُ أَنْ تُمْنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَتَجْعَلَهُمْ أَيْمَةً وَتَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَتُمْكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ﴾ آنگاه بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان و همه ائمه تا پدرش صلوات فرستاد.

امام حسن عسکری علیه السلام او را به من داد و فرمود: عمه! او را نزد مادرش ببرت تا دیدگانش روشن گردد و محزون نشود و بداند که وعده خداوند حق است؛ هر چند اغلب مردم باور ندارند! چون نوزاد را نزد مادرش برگرداندم، صبح صادق دمیده بود. من نیز نماز صبح گذاردم و تا طلوع آفتاب به تعقیب پرداختم. آنگاه با امام خدا حافظی کردم و به خانه برگشتم، تا روز سوم که به شوق دیدار ولی‌خدا باز سری به آنها زدم. نخست وارد اتاقی شدم که سوسن جای داشت؛ ولی نوزاد را ندیدم. به خدمت امام رسیدم؛ اما نخواستیم ابتدا به سخن کنیم. امام فرمود: عمه! نوزاد در کنف حمایت خداست! عمه! چون من وفات کنم و شیعیان درباره بود و نبود این طفل دچار تردید شوند، تو بودن او را به دوستان موثق ما اعلام کن! با این حال لازم است که مطلب نزد تو و آنها پنهان باشد؛ زیرا خداوند خواسته است که او را از نظرها پوشیده دارد و کسی او را نبیند، تا زمانی که جبرئیل امین مرکب او را آماده گرداند و خداوند به وسیله او کار جهان را اصلاح فرماید» (شیخ طوسی، الغیبه، ص ۲۳۴ تا ۲۳۷). البته شیخ طوسی در روایت دیگر بعد از نقل این روایت با مضمونی که همین روایت دارد، از طریق موسی بن محمد بن جعفر با کمی اختلاف نقل می‌کند: «وَبَهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْوَلِيدِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَمَوَيْهِ الرَّازِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زُرْقٍ أَنَّ اللَّهَ عَنْ مُوسَى بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنِي حَكِيمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ بِمِثْلِ مَعْنَى الْحَدِيثِ الْأَوَّلِ إِلَّا أَنَّهَا قَالَتْ...» و محمد بن ابراهیم «أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ الرَّازِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَمِيعٍ بْنِ بُنَانٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي الدَّارِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ رُوحِ الْأَهْوَازِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ حَكِيمَةَ بِمِثْلِ مَعْنَى الْحَدِيثِ الْأَوَّلِ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ...» (ص ۲۳۸)

۱. فیض کاشانی (۱۰۹۱) در «نوادراخبار فیما یتعلق بأصول الدین» (ص ۲۱۸، ح ۲)؛
۲. شیخ حرّ عاملی (۱۱۰۴) در «اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات»؛ ایشان این روایت را در سه مورد به نقل از الغیبة شیخ طوسی نقل کرده است (ج ۳، ص ۴۱۴ و ۶۸۲ و ۵۱۶).
۳. بحرانی (۱۱۰۷) در «حلیة الأبرار فی أحوال محمد وآله الأطهار علیهم السلام و تبصره الولی» (ج ۵، ص ۱۷۵ و ۲۳)؛
۴. علامه مجلسی (۱۱۱۰) در «بحار الأنوار»؛ ایشان این روایت را در دو جا آورده است (ج ۵۱، ص ۱۷).
۵. العروسی الحویزی (۱۱۱۲) در تفسیر «نور الثقلین» (ج ۴، ص ۱۱۱).
۶. معجم احادیث الامام المهدي عجل الله تعالی فرجه الشریف، ج ۶، ص ۲۱۲.

جلسه چهارم

ج: جریان ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریح در بیان حضرت حکیمه از کتاب «الخرائج و الجرائح» قطب الدین راوندی

تا کنون دو طریق از طرقی که روایت دوم ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریح از زبان حضرت حکیمه نقل شده، ارائه گردیده است.^۱ اکنون طریق سوم آن را بیان می‌کنیم. این روایت در «الخرائج و الجرائح» قطب الدین راوندی (ص ۵۷۳) آمده است:

«عَنْ حَكِيمَةَ قَالَتْ: دَخَلْتُ يَوْمًا عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام فَقَالَ: يَا عَمَّةُ! بَيْتِي ^۲ عِنْدَنَا اللَّيْلَةَ فَإِنَّ اللَّهَ سَيُظْهِرُ الْخُلُفَ فِيهَا. قُلْتُ: وَبِمَنْ؟ قَالَ: مِنْ نَرْجَسَ. قُلْتُ: فَلَسْتُ أَرَى بِنَرْجَسَ حَمَلًا. ^۳ قَالَ: يَا عَمَّةُ! إِنَّ مَثَلَهَا كَمَثَلِ أُمِّ مُوسَى لَمْ يَظْهَرْ حَمْلُهَا بِهَا إِلَّا وَقْتُ وَلَادَتِهَا فَبِتُّ أَنَا وَهِيَ فِي بَيْتٍ فَلَمَّا انْتَصَفَ اللَّيْلُ صَلَّيْتُ أَنَا وَهِيَ صَلَاةَ اللَّيْلِ. فَقُلْتُ: فِي نَفْسِي قَدْ قَرَّبَ الْفَجْرَ وَلَمْ يَظْهَرْ مَا قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ؛ فَنَادَانِي أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام مِنَ الْحُجْرَةِ لَا تَعْجَلِي فَرَجَعْتُ إِلَى الْبَيْتِ حَجَلَةً.»

«روزی خدمت امام حسن عسکری عليه السلام رسیدم، به من فرمود: ای عمه!

۱. پیش از این بیان شد که تفاوت مختصر در طریق‌ها، ضرری به اصل موضوع نمی‌زند؛ زیرا ممکن است خود حضرت حکیمه جریان ولادت را برای افراد مختلف به گونه‌های مبسوط و مختصر بیان کرده باشد. یا اینکه آن بانوی مکرمه برای همه آنها جریان ولادت را به طور مفصل بیان کرده است، ولی آن راویان فراموش کرده و یا مصلحت را در بیان مختصر دیده‌اند.

۲. در بعضی از روزنامه‌ها نوشته بودند که بعضی از زنان تا هنگام ولادت فرزندشان، از حمل خود بی‌خبر هستند. این امر در عربستان و امارات، اتفاق افتاده است. البته ما نمی‌خواهیم در مسأله امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریح، مستندات مان اینها باشد، ولی برای کسانی که چنین سؤال و شبهه القا کرده‌اند که آیا چنین چیزی ممکن است؛ می‌تواند به نوعی جواب باشد.

۳. اربلی، کشف الغمّة فی معرفة الأئمّة عليهم السلام، ج ۲، ص ۴۹۸.

امشب نزد ما بمان؛ چون امشب خدا جانشین و خلیفه خود را ظاهر خواهد کرد. گفتیم: از چه کسی؟ فرمود: از نرجس. گفتیم: نرجس که حامله نیست. فرمود: حاملگی او مانند حاملگی مادر موسی است؛ فقط هنگام تولد آشکار می شود. لذا آن شب در آنجا ماندم و با نرجس در یک جا استراحت کردم. وقتی شب به نیمه رسید، هر دو برخاستیم و نماز شب خواندیم. با خود گفتیم: صبح نزدیک شد، ولی آنچه را که امام گفته بود ظاهر نشد! آنگاه ایشان از اتاق خودش صدا زد و فرمود: عجله نکن. با شرمندگی به اتاق برگشتم.

«فَاسْتَقْبَلَنِي نَرْجِسٌ وَهِيَ تَزْتَعِدُ فَصَمَّمْتُهَا إِلَى صَدْرِي وَقَرَأْتُ عَلَيْهَا «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» وَ «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» وَ «آيَةُ الْكُرْسِيِّ» فَأَجَابَنِي الْخُلْفُ مِنْ بَطْنِهَا يَقْرَأُ كَقِرَائَتِي. قَالَتْ: وَ أَشْرَقَ نُورٌ فِي الْبَيْتِ فَتَنَطَّرْتُ فَإِذَا الْخُلْفُ تَحْتَهَا سَاجِدٌ لِلَّهِ تَعَالَى إِلَى الْقِبْلَةِ فَأَخَذْتُهُ؛ فَنَادَانِي أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام مِنَ الْحُجْرَةِ: هَلُمَّ بِنِائِي إِلَى يَا عَمَّة! قَالَتْ: فَأَتَيْتُهُ بِهِ فَوَضَعَ لِسَانَهُ فِي فِيهِ وَ أَجْلَسَهُ عَلَى فَخْذِهِ وَقَالَ: انْطِقْ يَا بَنِي بِإِذْنِ اللَّهِ. فَقَالَ: أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ؛ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَ نَمُكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيَّ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى وَ عَلَيَّ الْمُرْتَضَى وَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرٍ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى وَ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ أَبِي.»

«نرجس نزد آمد در حالی که درد زایمان گرفته بود. پس او را به سینه چسباندم و «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» و «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» و «آيَةُ الْكُرْسِيِّ» را خواندم. پس آن کودک در شکم مادر می خواند آنچه را که من می خواندم. حکیمه می گوید: ناگهان نوری پرتو افکند و حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه را دیدم که روبه قبله سجده کرده است. او را گرفتم. امام حسن عسکری علیه السلام صدا زد: ای عمه! فرزندم را نزد من بیاور. حکیمه می گوید: او را

نزد امام بردم. حضرت زبانش را در دهان فرزندش گذاشت و روی زانویش نشاند و فرمود: ای فرزند من! به اذن خدا سخن بگو. حضرت مهدی علیه السلام شروع به سخن کرد و فرمود: ...»

«قَالَتْ حَكِيمَةُ: وَغَمَرْتَنَا طُيُورٌ خُضِرَ فَنَظَرَ أَبُو مُحَمَّدٍ إِلَى طَائِرٍ مِنْهَا؛ فَدَعَاهُ، فَقَالَ لَهُ: خُذْهُ وَاحْفَظْهُ حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ فِيهِ فَإِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ. قَالَتْ حَكِيمَةُ: قُلْتُ لِأَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام: مَا هَذَا الطَّائِرُ وَمَا هَذِهِ الطُّيُورُ؟ قَالَ: هَذَا جَبْرِئِيلُ وَهَذِهِ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ. ثُمَّ قَالَ: يَا عَمَّةُ! زُيِّدِي إِلَى أُمِّهِ كَيْ تَفَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلِكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ؛ فَزِدْنَاهُ إِلَى أُمِّهِ. قَالَتْ حَكِيمَةُ: وَلَمَّا وُلِدَ كَانَ نَظِيفًا مَفْرُوعًا مِنْهُ وَعَلَى ذِرَاعِهِ الْأَيْمَنِ مَكْتُوبٌ: ﴿جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾»

«حکیمه می‌گوید: در این حال پرندگانی سبز بر ما سایه افکندند. امام حسن عسکری علیه السلام به یکی از آنها اشاره و صدا کرد: این را بگیر و محافظت کن تا اینکه خداوند به او اجازه قیام دهد و خداوند امورش را به سرانجام می‌رساند. حکیمه می‌گوید: به امام گفتم این پرنده و پرندگان دیگر چه بودند؟ فرمود: این یکی جبرئیل بود و آنها نیز ملائکه رحمت. آنگاه فرمود: ای عمه! این کودک را به مادرش برگردان تا اینکه چشمش روشن شود؛ و غمگین نباش و بدان که وعده خداوند حق است؛ بسیاری از مردم نمی‌دانند. من نیز وی را به مادرش برگرداندم. هنگامی که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف متولد شد، پاک بود و بر بازوی راست او: ﴿جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾ نوشته شده بود.»

د: جریان ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در بیان حضرت حکیمه از کتاب «دلائل الإمامة» طبری

این روایت در کتاب «دلائل الإمامة» محمد بن جریر طبری شیعی آمده است. متن روایت به شرح ذیل است:

«حَدَّثَنَا أَبُو الْمُفَضَّلِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْحُسَيْنِيُّ، عَنْ حَكِيمَةَ ابْنَةِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الرِّضَا عليه السلام أَنَّهَا قَالَتْ: قَالَ لِي الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيُّ عليه السلام ذَاتَ لَيْلَةٍ، أَوْ ذَاتَ يَوْمٍ: أَحِبُّ أَنْ تَجْعَلَ لِي إِفْطَارَكَ اللَّيْلَةَ عِنْدَنَا، فَإِنَّهُ يَحْدُثُ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ أَمْرٌ فَقُلْتُ: وَمَا هُوَ؟ قَالَ: إِنَّ الْقَائِمَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ يُوَلَّدُ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ.»

«ابوجعفر محمد بن جریر طبری از ابوالفضل محمد بن عبدالله از اسماعیل حسنی از حکیمه دختر امام جواد عليه السلام روایت کرده است که روزی امام عسکری عليه السلام به من فرمود: دوست دارم افطار نزد ما باشی، زیرا امشب واقعه ای اتفاق می افتد. گفتم: چه امری؟ فرمود: قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم، امشب متولد می شود.»

«فَقُلْتُ: مِمَّنْ؟ قَالَ: مِنْ نَرْجِسَ. فَصِرْتُ إِلَيْهِ وَدَخَلْتُ إِلَى الْجَوَارِي، فَكَانَ أَوَّلَ مَنْ تَلَقَّيْتَنِي نَرْجِسَ، فَقَالَتْ: يَا عَمَّةَ، كَيْفَ أَنْتِ، أَنَا أَفْذِيكَ. فَقُلْتُ لَهَا: بَلْ أَنَا أَفْذِيكَ يَا سَيِّدَةَ نِسَاءِ هَذَا الْعَالَمِ. فَخَلَعْتُ خُفِّيَّ وَجَاءَتْ لِيَتَّصَبَ عَلَى رِجْلِي الْمَاءَ، فَحَلَفْتُهَا أَلَّا تَفْعَلَ وَقُلْتُ لَهَا: إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَكْرَمَكَ بِمَوْلُودٍ تَلِدِيْنَهُ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ. فَرَأَيْتُهَا لَمَّا قُلْتُ لَهَا ذَلِكَ قَدْ لَبِسَهَا ثَوْبٌ مِنَ الْوَقَارِ وَالْهِيبَةِ وَلَمْ أَرَبْهَا حَمَلًا وَلَا أَثَرِ حَمَلٍ. فَقَالَتْ: أَيُّ وَقْتٍ يَكُونُ ذَلِكَ؟ فَكَرِهْتُ أَنْ أَذْكَرُوقْتًا بِعَيْنِيهِ فَأَكُونُ قَدْ كَذَبْتُ.»

«گفتم: از کدام یک از زنان؟ فرمود: از نرجس. من به خانه حضرت رفتم و در جمع زنان و کنیزان حاضر شدم. اولین کسی که به او برخورد کرده و او را دیدم نرجس بود. گفت: ای عمه! فدای تو شوم حالتان چطور است؟ گفتم: من فدای تو شوم ای بانوی زنان جهان! کفشم را درآوردم. نرجس جلو آمد تا آب روی پایم بریزد و بشوید، او را قسم دادم که این کار را نکند. به او گفتم: خداوند تو را به فرزندی، گرمی داشته است که همین امشب از تو متولد می شود. او را دیدم که از شنیدن این مطلب، درخششی از وقار و هیبت سرتا پایش را فراگرفت، ولی

هیچ آثار حمل در او نمی دیدم. گفت: چه وقت خواهد بود؟ من میل نداشتم که وقت مشخصی به او بگویم و بعد دروغ از کار درآید.»

«فَقَالَ لِي أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام: فِي الْفَجْرِ الْأَوَّلِ. فَلَمَّا أَفْطَرْتُ وَصَلَّيْتُ وَصَعْتُ رَأْسِي وَغَسَّيْتُ، وَتَأَمَّتُ نَرْجِسُ مَعِيَ فِي الْمَجْلِسِ، ثُمَّ انْتَبَهْتُ وَقَدْ صَلَّيْتُ، فَتَأَهَّبْتُ، وَانْتَبَهْتُ نَرْجِسُ وَتَأَهَّبْتُ، ثُمَّ إِنِّي صَلَّيْتُ، وَجَلَسْتُ أَنْتَظِرُ الْوَقْتَ، وَنَامَ الْجَوَارِي، وَتَأَمَّتُ نَرْجِسُ، فَلَمَّا ظَنَنْتُ أَنَّ الْوَقْتَ قَدْ قَرُبَ خَرَجْتُ فَتَنَظَرْتُ إِلَى السَّمَاءِ، وَإِذَا الْكَوَاكِبُ قَدْ انْحَدَرَتْ، وَإِذَا هُوَ قَرِيبٌ مِنَ الْفَجْرِ الْأَوَّلِ، ثُمَّ عُدْتُ فَكَانَ الشَّيْطَانُ أَحَبَّتَ قَلْبِي.»

«امام عسکری عليه السلام به من فرمود: هنگام فجر اول. بعد از آن، افطار کردم و نماز خواندم و در انتظار وقت به سر می بردم. کنیزان خوابیدند و نرجس نیز به خواب رفت. همین که گمان کردم وقت فرا رسیده از اتاق بیرون شدم، به آسمان نگاه کردم. دیدم ستارگان ناپیدا شده، نزدیک است که فجر کاذب طلوع کند. به اتاق برگشتم و شیطان در قلبم وسوسه می کرد.»

«قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام: لَا تَعْجَلِي، فَكَأَنَّكَ قَدْ كَانَ وَقَدْ سَجَدَ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ فِي دُعَائِهِ شَيْئاً لَمْ أَذَرِ مَا هُوَ، وَوَقَعَ عَلَيَّ الشُّبُهَاتُ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ، فَانْتَبَهْتُ بِحَرَكَةِ الْحَارِثِيَّةِ، فَقُلْتُ هَذَا: بِسْمِ اللَّهِ عَلَيْكَ، فَسَكَنَتْ إِلَى صَدْرِي فَرَمَتْ بِهِ عَلَيَّ، وَخَرْتُ سَاجِدَةً، فَسَجَدَ الصَّغِي، وَقَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، وَعَلَيَّ حُجَّةُ اللَّهِ. وَذَكَرَ إِمَاماً إِمَاماً حَتَّى انْتَهَى إِلَى أَبِيهِ، فَقَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام: إِلَيَّ إِنِّي. فَذَهَبْتُ لِأُصْلِحَ مِنْهُ شَيْئاً، فَإِذَا هُوَ مُسَوًى مَفْرُوعٌ مِنْهُ، فَذَهَبْتُ بِهِ إِلَيْهِ، فَقَبَّلَ وَجْهَهُ وَيَدَيْهِ وَرِجْلَيْهِ، وَوَضَعَ لِسَانَهُ فِي فِيهِ، وَزَفَّهَ كَمَا يُزَفُّ الْفَرْخُ، ثُمَّ قَالَ: اقْرَأْ. فَبَدَأَ بِالْقُرْآنِ مِنْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِلَى آخِرِهِ.»

«امام عسکری عليه السلام فرمود: شتاب مکن، و قتش فرا رسیده است و در حالی که سجده می کرد شنیدم که در دعایش جمله ای را می گفت که نمی فهمیدم. در آن هنگام مرا خواب گرفت. بعد از لحظه ای با حرکت کنیز از خواب بیدار شدم

واسم خدا را بر او خواندم. بر روی سینه ام قرار گرفته و کودک را به دامن من انداخت. او سر بر زمین گذارد و می گفت: «لا اله الا الله محمد رسول الله و علی حجه الله و...» و امامان را یکی بعد از دیگری اسم برد تا به پدرش رسید. امام فرمود: پسر من نزد من بیاور. رفتم تا او را تمیز و اصلاح کنم، دیدم از تمام جهات تمیز و کامل است و نیازی به هیچ کاری ندارد. او را نزد امام بردم. حضرت، صورت، دست ها و پاهایش را بوسید و زبان در دهان او گذاشت و از آب دهانش به او چشاند، همان گونه که مرغ در دهان جوجه اش غذا می گذارد. بعد فرمود:

بخوان. وی شروع کرد به خواندن قرآن از بسم الله الرحمن الرحیم تا آخرش. «ثُمَّ إِنَّهُ دَعَا بَعْضَ الْجَوَارِي مِمَّنْ عَلِمَ أَنَّهَا تَكْتُمُ خَبْرَهُ، فَتَنَظَّرْتُ، ثُمَّ قَالَ: سَلِّمُوا عَلَيْهِ وَ قَبِّلُوهُ وَ قُولُوا: اسْتَودِعْنَاكَ اللَّهُ، وَ انْصَرِفُوا ثُمَّ قَالَ: يَا عَمَّةُ، ادْعِي لِي نَرْجِسَ. فَدَعَوْتُهَا وَ قُلْتُ لَهَا: إِنَّمَا يَدْعُوكَ لِتُودِعَ عَلَيْهِ فَوَدَّعْتُهُ، وَ تَرَكْنَاهُ مَعَ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام ثُمَّ انْصَرَفْنَا ثُمَّ إِنِّي صِرْتُ إِلَيْهِ مِنَ الْعَدِ، فَلَمْ أَرَهُ عِنْدَهُ، فَهَنَأْتُهُ فَقَالَ: يَا عَمَّةُ! هُوَ فِي وَدَائِعِ اللَّهِ، إِلَى أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ فِي خُرُوجِهِ.»^۱

«سپس حضرت، بعضی از کنیزان را که می دانست اخبار را کتمان می کنند، طلبید تا او را زیارت کنند. حضرت فرمود: بر او سلام کنید و او را ببوسید و بگویید تو را به خدا می سپاریم و برگردید. بعد فرمود: ای عمه! نرجس را نزد من فرا خوان. من او را خواندم و به او گفتم: حضرت تو را می خواند تا با کودک وداع کنی. او نیز آمد و با وی وداع کرد. آنگاه کودک را نزد آن حضرت به جا گذاشتم و بازگشتم. فردای آن روز، به خدمت حضرت رفتم. کودک را در نزد ایشان ندیدم. تهنیت و تبریک عرض کردم. حضرت فرمود: ای عمه! او در پناه خدا و در ودیعه او است تا اینکه اجازه خروجش را صادر فرماید.»

جلسه پنجم

ه: جریان ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در بیان حضرت حکیمه از کتاب «کمال الدین» شیخ صدوق

این روایت مربوط به نقلی است که شیخ صدوق در «کمال الدین» بیان کرده است. چه بسا این روایت از نصوص دیگر مفصل تر باشد:

«حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الظَّهَوِيُّ قَالَ قَصَدْتُ حَكِيمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ عليها السلام بَعْدَ مُضِيِّ أَبِي مُحَمَّدٍ عليها السلام أَسْأَلُهَا عَنِ الْحُجَّةِ وَمَا قَدْ اخْتَلَفَ فِيهِ النَّاسُ مِنَ الْحَيَرَةِ الَّتِي هُمْ فِيهَا فَقَالَتْ لِي اجْلِسْ فَجَلَسْتُ ثُمَّ قَالَتْ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يُخْلِي الْأَرْضَ مِنْ حُجَّةٍ نَاطِقَةٍ أَوْ صَامِتَةٍ وَلَمْ يَجْعَلْهَا فِي أَحْوَيْنَ بَعْدَ الْحَسَنِ وَالحُسَيْنِ عليهما السلام تَفْضِيلًا لِلْحَسَنِ وَالحُسَيْنِ وَتَنْزِيهًا لَهُمَا أَنْ يَكُونَ فِي الْأَرْضِ عَدِيلُهُمَا إِلَّا أَنْ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَصَّ وَلَدَ الْحُسَيْنِ عليها السلام بِالْفَضْلِ عَلَى وَلَدِ الْحَسَنِ عليها السلام كَمَا خَصَّ وَلَدَ هَارُونَ عَلَى وَلَدِ مُوسَى وَإِنْ كَانَ مُوسَى حُجَّةً عَلَى هَارُونَ وَالْفَضْلُ لَوْلَدِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَلَا بُدَّ لِأُمَّةٍ مِنْ حَيَرَةٍ يَزْتَابُ فِيهَا الْمُبْطِلُونَ وَيَخْلُصُ فِيهَا الْمَحْقُوقُونَ كَيْ لَا يَكُونَ لِلْخَلْقِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ وَإِنَّ الْحَيَرَةَ لَا بُدَّ وَاقِعَةً بَعْدَ مُضِيِّ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ عليها السلام»

«محمد بن عبد الله گوید: پس از شهادت امام عسکری عليها السلام به نزد حکیمه، دختر امام جواد عليها السلام، رفتم تا در موضوع حجّت و اختلاف مردم و حیرت آنها از او پرسش کنم. گفت: بنشین. من نشستم، سپس گفت: ای محمد! خدای تعالی زمین را از حجّتی ناطق و یا صامت، خالی نمی‌گذارد. آن را پس از حسن و حسین علیهما السلام در دوبرادر نهاده است؛ این شرافت را مخصوص حسن و حسین علیهما السلام قرار داده، برای آنها عدیل و نظیری در روی زمین قرار نداده است. جز اینکه خدای تعالی فرزندان حسین عليها السلام را بر فرزندان حسن عليها السلام برتری داده

است، همچنان که فرزندان هارون را بر فرزندان موسی به فضل نبوت برتری داد؛ گرچه موسی حجت بر هارون بود، ولی فضل نبوت تا روز قیامت در اولاد هارون است. به ناچار بایستی امت یک سرگردانی و امتحانی داشته باشند تا مبطلان از مخلصان جدا شوند و از برای مردم برخداوند حجتی نباشد. اکنون پس از وفات امام حسن عسکری علیه السلام دوره حیرت فرا رسیده است.»

«فَقُلْتُ يَا مَوْلَايَ هَلْ كَانَ لِلْحَسَنِ عليه السلام وَلَدٌ فَتَبَسَّمتُ ثُمَّ قَالَتْ إِذَا لَمْ يَكُنْ لِلْحَسَنِ عليه السلام عَقِبٌ فَفَنِ الْحُجَّةُ مِنْ بَعْدِهِ وَقَدْ أَخْبَرْتُكَ أَنَّهُ لَا إِمَامَةَ لِأَخَوَيْنِ بَعْدَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عليه السلام فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي حَدِّثْنِي بِوَلَادَةِ مَوْلَايَ وَغَيْبَتِهِ عليه السلام قَالَتْ نَعَمْ كَانَتْ لِي جَارِيَةٌ يُقَالُ لَهَا نَرْجِسُ فَزَارَنِي ابْنُ أَخِي فَأَقْبَلَ يَحْدُقُ النَّظَرَ إِلَيْهَا فَقُلْتُ لَهُ يَا سَيِّدِي لَعَلَّكَ هَوَيْتَهَا فَأَرْسَلَهَا إِلَيْكَ فَقَالَ لَهَا لَا يَا عَمَّةُ وَ لِكَيْتِي أَتَعْجَبُ مِنْهَا فَقُلْتُ وَمَا أَعْجَبَكَ مِنْهَا فَقَالَ سَيَخْرُجُ مِنْهَا وَلَدٌ كَرِيمٌ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الَّذِي يَمْلَأُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مِلَّيْتُ جَوْرًا وَ ظُلْمًا فَقُلْتُ فَأَرْسَلَهَا إِلَيْكَ يَا سَيِّدِي فَقَالَ اسْتَأْذِنِي فِي ذَلِكَ أَبِي عليه السلام».

«گفتم: ای بانوی من! آیا از برای امام حسن عسکری علیه السلام فرزندی بود؟ تبسمی کرد وگفت: اگر امام حسن علیه السلام فرزندی نداشت پس امام پس از وی کیست؟ با آنکه تو را گفتم که امامت پس از حسن و حسین علیه السلام در دو برادر نباشد. [پس به نظرت نیاید که امام بعدی، جعفر است.] گفتم: ای بانوی من! ولادت و غیبت مولایم را برابم بازگو. گفت: آری، کنیزی داشتم که به او نرجس می گفتند. برادرزاده ام به دیدارم آمد و به او نیک نظر کرد. بدو گفتم: ای آقای من! دوست داری او را به نزدت بفرستم؟ فرمود: نه عمه جان! اما از او در شگفتم! گفتم: شگفتی شما از چیست؟ فرمود: به زودی فرزندی از وی پدید آید که نزد خدای تعالی گرامی است و خداوند به واسطه او زمین را از عدل و داد پر می سازد، همچنان که از ظلم و جور پر شده باشد. گفتم: ای آقای من! آیا او را به نزد شما

بفرستم؟ فرمود: از پدرم در این باره کسب اجازه کن.»

«قَالَتْ فَلَبِسْتُ ثِيَابِي وَآتَيْتُ مَنْزِلَ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَلَّمْتُ وَجَلَسْتُ فَبَدَأَنِي وَقَالَ يَا حَكِيمَةُ ابْعَثِي نَرْجِسَ إِلَى ابْنِي أَبِي مُحَمَّدٍ قَالَتْ فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي عَلَى هَذَا قَصَدْتُكَ عَلَى أَنَّ أَسْتَأْذِنَكَ فِي ذَلِكَ فَقَالَ لِي يَا مُبَارَكَةُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَحَبُّ أَنْ يُشْرِكَ فِي الْأَجْرِ وَيَجْعَلَ لَكَ فِي الْخَيْرِ نَصيباً قَالَتْ حَكِيمَةُ فَلَمْ أَلْبَثُ أَنْ رَجَعْتُ إِلَى مَنْزِلِي وَزَيَّنْتُهَا وَهَبْتُهَا لِأَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَجَمَعْتُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا فِي مَنْزِلِي فَأَقَامَ عِنْدِي أَيَّاماً ثُمَّ مَضَى إِلَى وَالِدِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوَجَّهَتْ بِهَا مَعَهُ.»

«حکیمه گوید: جامه پوشیدم و به منزل امام هادی علیه السلام در آمدم. سلام کردم و نشستم. او خود آغاز سخن فرمود و گفت: ای حکیمه! نرجس را نزد فرزندم ابومحمد علیه السلام بفرست. گوید: گفتم: ای آقای من! بدین منظور خدمت شما رسیدم که در این باره کسب اجازه کنم. فرمود: ای مبارکه! خدای تعالی دوست دارد که تو را در پاداش این کار شریک کند و بهره‌ای از خیر برای تو قرار دهد. حکیمه گوید: بی درنگ به منزل برگشتم و نرجس را آراستم و در اختیار ابومحمد علیه السلام قرار دادم و پیوند آنها را در منزل خود برقرار کردم و چند روزی نزد من بود. سپس به نزد پدرش رفت و او را نیز همراهش روانه کردم.»

«قَالَتْ حَكِيمَةُ فَضَى أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَجَلَسَ أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَكَانَ وَالِدِهِ وَكُنْتُ أَزُورُهُ كَمَا كُنْتُ أَزُورُ وَالِدَهُ فَجَاءَنِي نَرْجِسُ يَوْمًا تَخْلَعُ خُفِّي فَقَالَتْ يَا مَوْلَاتِي نَاوِلِينِي خُفَّكَ فَقُلْتُ بَلْ أَنْتِ سَيِّدَتِي وَمَوْلَاتِي وَاللَّهِ لَا أَدْفَعُ إِلَيْكَ خُفِّي لِتَخْلَعِيهِ وَلَا لِتَحْدُمِينِي بَلْ أَنَا أَخْدُمُكَ عَلَى بَصَرِي فَسَمِعَ أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَلِكَ فَقَالَ جَزَاكَ اللَّهُ يَا عَمَّةُ خَيْراً فَجَلَسْتُ عِنْدَهُ إِلَى وَقْتِ غُرُوبِ الشَّمْسِ فَصَحْتُ بِالْجَارِيَةِ وَقُلْتُ نَاوِلِينِي ثِيَابِي لِأَتَّصِرَفَ.»

«حکیمه گوید: امام هادی علیه السلام درگذشت و ابومحمد علیه السلام بر جای پدر نشست

و من همچنان که به دیدار پدرش می‌رفتم به دیدار او نیز می‌رفتم. یک روز نرجس

آمد تا کفش مرا بگیرد. گفت: ای بانوی من! کفش خود را به من ده. گفتم: بلکه تو سرور و بانوی من هستی. به خدا سوگند که کفش خود را به تو نمی‌دهم تا آن را برگیری و اجازه نمی‌دهم که مرا خدمت کنی؛ بلکه من به روی چشم تو را خدمت می‌کنم. ابومحمد علیه السلام این سخن را شنید و گفت: ای عمه! خدا به تو جزای خیر دهد. تا هنگام غروب آفتاب نزد امام نشستم و به آن جاریه گفتم که لباسم را بیاور تا بازگردم.

«فَقَالَ عليه السلام لَا يَا عَمَّتَا! بَيْتِي اللَّيْلَةَ عِنْدَنَا فَإِنَّهُ سَيُولَدُ اللَّيْلَةَ الْمُؤَلَّودُ الْكَرِيمُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الَّذِي يُحْيِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا فَقُلْتُ مِمَّنْ يَا سَيِّدِي وَلَسْتُ أَرَى بِنَرْجَسَ شَيْئًا مِنْ أَثَرِ الْحَبْلِ فَقَالَ مِنْ نَرْجَسَ لَا مِنْ غَيْرِهَا قَالَتْ فَوُثِّبْتُ إِلَيْهَا فَقَلَبْتُهَا ظَهْرًا لِبَطْنٍ فَلَمْ أَزِبْهَا أَثَرُ حَبْلِ فَعُدْتُ إِلَيْهِ فَأَخْبَرْتُهُ بِمَا فَعَلْتُ فَتَبَسَّمَ ثُمَّ قَالَ لِي إِذَا كَانَ وَقْتُ الْفَجْرِ يَظْهَرُ لَكَ بِهَا الْحَبْلُ لِأَنَّ مَثَلَهَا مَثَلُ أُمِّ مُوسَى لَمْ يَظْهَرْ بِهَا الْحَبْلُ وَلَمْ يَعْلَمْ بِهَا أَحَدٌ إِلَّا وَقْتُ وَلَادَتِهَا لِأَنَّ فِرْعَوْنَ كَانَ يَشْقُ بَطُونَ الْحَبَالِي فِي ظَلَبِ مُوسَى وَهَذَا نَظِيرُ مُوسَى.»

«امام فرمود: خیر، ای عمه جان! امشب را نزد ما باش که آن مولودی که نزد خدای تعالی گرامی است و خداوند به واسطه او زمین را پس از مردنش زنده می‌کند، امشب متولد می‌شود. گفتم: ای سرورم! از چه کسی متولد می‌شود؟ من در نرجس آثار بارداری نمی‌بینم. فرمود: از همان نرجس نه از دیگری. حکیمه گوید: به نزد او رفتم و پشت و شکم او را واری کردم؛ آثار بارداری در او ندیدم. به نزد امام برگشتم و کار خود را به او گزارش کردم. تبسمی فرمود و گفت: در هنگام فجر آثار بارداری برای نمودار خواهد گردید؛ زیرا مثل مثل مادر موسی است که آثار بارداری در او ظاهر نگردید و کسی تا وقت ولادتش از آن آگاه نشد؛ زیرا فرعون در جست و جوی موسی علیه السلام شکم زنان باردار را می‌شکافت و

این نیز نظیر موسی علیه السلام است.»

«قَالَتْ حَكِيمَةُ فَعُدْتُ إِلَيْهَا فَأَخْبَرْتُهَا بِمَا قَالَ وَسَأَلْتُهَا عَنْ حَالِهَا فَقَالَتْ يَا مَوْلَاتِي مَا أَرَى فِي شَيْئٍ مِنْ هَذَا قَالَتْ حَكِيمَةُ فَلَمْ أَزَلْ أَزُقُّهَا إِلَى وَقْتِ طُلُوعِ الْفَجْرِ وَهِيَ نَائِمَةٌ بَيْنَ يَدَيَّ لَا تَقْلُبُ جَنْبًا إِلَى جَنْبٍ حَتَّى إِذَا كَانَ آخِرُ اللَّيْلِ وَقْتُ طُلُوعِ الْفَجْرِ وَتَبَّتْ فِرْعَةَ فَضَمَمْتُهَا إِلَى صَدْرِي وَسَمَّيْتُ عَلَيْهَا فَصَاحَ إِلَيَّ أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام وَقَالَ أَقْرِي عَلَيْهَا إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ فَأَقْبَلْتُ أَقْرَأُ عَلَيْهَا وَقُلْتُ لَهَا مَا حَالُكَ قَالَتْ ظَهَرَ بِي الْأَمْرُ الَّذِي أَخْبَرَكَ بِهِ مَوْلَايَ فَأَقْبَلْتُ أَقْرَأُ عَلَيْهَا كَمَا أَمَرَنِي فَأَجَابَنِي الْجَنِينُ مِنْ بَطْنِهَا يَقْرَأُ مِثْلَ مَا أَقْرَأُ وَسَلَّمْ عَلَيَّ.»

«حکیمه گوید: به نزد نرجس برگشتم و گفتار امام را به او گفتم و از حالش پرسیدم. گفت: ای بانوی من! در خود چیزی از آن نمی بینم. حکیمه گوید: تا طلوع فجر مراقب او بودم و او پیش روی من خوابیده بود و از این پهلوی به آن پهلوی نمی رفت تا چون آخر شب و هنگام طلوع فجر فرا رسید، هراسان از جا برخاست. او را در آغوش گرفتم و برای او دعای رفع بلا می خواندم. امام عسکری علیه السلام بانگ برآورد و فرمود: سوره إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ بَرَاوِ بَخْوَان! و من بدان آغاز کردم. گفتم: حالت چگونه است؟ گفت: امری که مولایم خبر داد در من نمایان شده است. من همچنان که فرموده بود براومی خواندم. جنین در شکم به من پاسخ داد و مانند من قرائت کرد و بر من سلام کرد.»

«قَالَتْ حَكِيمَةُ فَفَرَعْتُ لِمَا سَمِعْتُ فَصَاحَ بِي أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام لَا تَعْجَبِي مِنْ أَمْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يُنْطِقُنَا بِالْحِكْمَةِ صَغَارًا وَيَجْعَلُنَا حُجَّةً فِي أَرْضِهِ كِبَارًا فَلَمْ يَسْتَمِ الْكَلَامَ حَتَّى غِيبَتْ عَنِّي نَرْجِسُ فَلَمْ أَزْهَأْ كَأَنَّهُ ضَرَبَ بَيْنِي وَبَيْنَهَا حِجَابٌ فَعَدَوْتُ نَحْوَ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام وَأَنَا صَارِحَةٌ فَقَالَ لِي ارْجِعِي يَا عَمَّةُ فَإِنَّكَ سَتَجِدِي فِي مَكَانِهَا قَالَتْ فَرَجَعْتُ فَلَمْ أَلْبَثْ أَنْ كُشِفَ الْغِطَاءُ الَّذِي كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَهَا وَإِذَا أَنَا بِهَا وَعَلَيْهَا مِنْ أَثَرِ

التَّوْبَةَ مَا غَشِيَ بَصَرِي وَإِذَا أَنَا بِالصَّيِّئِ وَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ سَاجِدًا لَّوْجُهُ جَائِبًا عَلَى رُكْبَتَيْهِ رَافِعًا سَبَابَتَيْهِ وَهُوَ يَقُولُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ جَدِّي مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَأَنَّ أَبِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ عَدَّ إِمَامًا إِمَامًا إِلَى أَنْ بَلَغَ إِلَى نَفْسِهِ.»

«حکیمه گوید: من از آنچه شنیدم هراسان شدم. امام عسکری علیه السلام بانگ برآورد: ازا مر خدای تعالی در شگفت مباش، خدای تعالی ما را در کوچکی، به سخن درآورد و در بزرگی حجت خود در زمین قرار دهد. هنوز سخن او تمام نشده بود که نرجس از دیدگانم نهان شد و او را ندیدم. گویا پرده ای بین من و او افتاده بود. فریادکنان به نزد ابو محمد علیه السلام دویدم. فرمود: ای عمّه! برگرد. او را در مکان خود، خواهی یافت. حکیمه گوید: باز گشتم و طولی نکشید که پرده ای که بین ما بود برداشته شد. دیدم نوری نرجس را فرا گرفته است که توان دیدن آن را ندارم. آن کودک را دیدم که روی بر سجده و دوزانو بر زمین نهاده است و دو انگشت سبابه خود را بلند کرده و می گوید: «أشهد أن لا إله إلا الله [وحده لا شريك له] وأنَّ جدِّي محمدًا رسول الله وأنَّ أباي أمير المؤمنين... سپس امامان را یکایک بر شمرد تا به خودش رسید.»

«ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ أَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي وَأَتِمِّمْ لِي أَمْرِي وَثَبِّتْ وَظَلِّتْ وَأَمْلَأِ الْأَرْضَ بِبِعْدَلٍ وَ قِسْطٍ فَصَاحَ بِي أَبُو مُحَمَّدٍ علیه السلام فَقَالَ يَا عَمَّةُ! تَنَاوَلِيهِ وَهَاتِيهِ فَتَنَاوَلْتُهُ وَأَتَيْتُ بِهِ نَحْوَهُ فَلَمَّا مَثَلْتُ بَيْنَ يَدَيْ أَبِيهِ وَهُوَ عَلَى يَدَيَّ سَلَّمَ عَلَى أَبِيهِ فَتَنَاوَلَهُ الْحَسَنُ علیه السلام مِنِّي وَالظَّيُّرُ تُرْفِفُ عَلَى رَأْسِهِ وَتَنَاوَلَهُ لِسَانَهُ فَشَرِبَ مِنْهُ ثُمَّ قَالَ امْضِي بِهِ إِلَى أُمِّهِ لِتَرْضَعَهُ وَرُدِّهِ إِلَيَّ قَالَتْ فَتَنَاوَلْتُهُ أُمُّهُ فَأَرْضَعْتُهُ فَرَدَدْتُهُ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ علیه السلام وَالظَّيُّرُ تُرْفِفُ عَلَى رَأْسِهِ فَصَاحَ بِظَيْرِ مِنْهَا فَقَالَ لَهُ اجْمَلْ وَاحْفَظْهُ وَرُدَّهُ إِلَيْنَا فِي كُلِّ أَرْبَعِينَ يَوْمًا فَتَنَاوَلَهُ الظَّيُّرُ وَطَارَ بِهِ فِي جَوِّ السَّمَاءِ وَاتَّبَعَهُ سَائِرُ الظَّيْرِ.»

«سپس فرمود: بارها! آنچه به من وعده فرمودی به جای آروکار مرا به انجام

رسان و گام را استوار ساز و زمین را به واسطه من پراز عدل و داد گردان. امام عسکری علیه السلام بانگ برآورد و فرمود: ای عمّه! اورا بیاور و به من برسان. اورا برگرفتم و به جانب او بردم. چون او در میان دودست من بود و مقابل او قرار گرفتم، برپدر خود سلام کرد. امام حسن علیه السلام اورا از من گرفت و زبان خود را در دهان او گذاشت و او از آن نوشید. سپس فرمود: اورا به نزد مادرش بیرتا به او شیر دهد. آنگاه به نزد من بازگردان. اورا به مادرش رساندم. به او شیر داد. بعد از آن اورا به امام بازگرداندم در حالی که پرندگان بر بالای سرش در پرواز بودند. [امام عسکری علیه السلام] به یکی از آنها بانگ برآورد و گفت: اورا برگیر و نگه دار و هر چهل روز یک بار به نزد ما بازگردان. آن پرنده اورا گرفت و به آسمان برد و پرندگان دیگر نیز به دنبال او بودند.»

«فَسَمِعْتُ أَبَا مُحَمَّدٍ علیه السلام يَقُولُ أَشْتَدُّ عِلَّكَ اللَّهُ الَّذِي أَوْدَعْتَهُ أُمُّ مُوسَى مُوسَى فَبَكَتْ نَرْجِسُ فَقَالَ لَهَا ائِصْنِي فَإِنَّ الرِّضَاعَ مُحَرَّمٌ عَلَيْهِ إِلَّا مِنْ ثَدْيِكَ وَ سَيْعَادُ إِلَيْكَ كَمَا زِدَ مُوسَى إِلَى أُمِّهِ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «فَرَدَدْنَاهُ إِلَى أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَ لَا تَحْزَنَ» قَالَتْ حَكِيمَةٌ فَقُلْتُ وَ مَا هَذَا الظَّيْرُ قَالَ هَذَا رُوحُ الْقُدُسِ الْمُؤَكَّلُ بِالْأَمَّةِ عليه السلام يُؤَفِّقُهُمْ وَ يُسَيِّدُهُمْ وَ يُرَبِّيهِمْ بِالْعِلْمِ.»

«شنیدم که امام عسکری علیه السلام می گفت: تو را به خدایی سپردم که مادر موسی، موسی علیه السلام را سپرد. آنگاه نرجس گریست. امام به او فرمود: خاموش باش که براو شیر خوردن جزا تو، حرام است. به زودی نزد تو بازگردد، همچنان که موسی به مادرش بازگردانیده شد و این قول خدای تعالی است که «فَرَدَدْنَاهُ إِلَى أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَ لَا تَحْزَنَ». حکیمه گوید: گفتم: این پرنده چه بود؟ فرمود: این روح القدس است که برائمه علیه السلام گمارده شده است. آنان را موفق و مسدد می دارد و به آنها علم می آموزد.»

«قَالَتْ حَكِيمَةُ فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ أَرْبَعِينَ يَوْمًا رَدَّ الْغُلَامَ وَوَجَّهَ إِلَيَّ، ابْنُ أَخِي عَلَيْهِ السَّلَامُ فَدَعَانِي فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ فَإِذَا أَنَا بِالصَّبِيِّ مُتَحَرِّكٍ يَنْشِي بَيْنَ يَدَيْهِ فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي هَذَا ابْنُ سَنَتَيْنِ فَتَبَسَّمَ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ إِنَّ أَوْلَادَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ إِذَا كَانُوا أُمَّتَةً يَنْشَوْنَ خِلَافَ مَا يَنْشَأُ غَيْرُهُمْ وَإِنَّ الصَّبِيَّ مِنَّا إِذَا كَانَ أَتَى عَلَيْهِ شَهْرٌ كَانَ كَمَنْ أَتَى عَلَيْهِ سَنَةٌ وَإِنَّ الصَّبِيَّ مِنَّا لَيَتَكَلَّمُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَيَقْرَأُ الْقُرْآنَ وَيَعْبُدُ رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَعِنْدَ الرِّضَاعِ تُطِيعُهُ الْمَلَائِكَةُ وَتَنْزِلُ عَلَيْهِ صَبَاحًا وَمَسَاءً.»

«حکیمه گوید: پس از چهل روز آن کودک برگردانده شد. برادرزاده ام کسی را به دنبال من فرستاد و مرا فراخواند. بر او وارد شدم. به ناگاه دیدم که همان کودک است که مقابل او راه می رود. گفتم: ای آقای من! آیا این کودک، دوساله نیست؟ تبسمی فرمود و گفت: اولاد انبیاء و اوصیاء اگر امام باشند به خلاف دیگران، نشو و نما کنند. کودک یک ماهه ما به مانند کودک یک ساله باشد؛ کودک ما در رحم مادرش سخن گوید و قرآن تلاوت کند و خدای تعالی را عبادت کند و هنگام شیرخوارگی، ملائکه، او را فرمان برند و صبح و شام بروی فرود آیند.»

«قَالَتْ حَكِيمَةُ فَلَمَّ أَزَلْ أَرَى ذَلِكَ الصَّبِيَّ فِي كُلِّ أَرْبَعِينَ يَوْمًا إِلَى أَنْ رَأَيْتُهُ رَجُلًا قَبْلَ مُضِيِّ أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَيَّامٍ قَلِيلٍ فَلَمْ أَعْرِفْهُ فَقُلْتُ لِابْنِ أَخِي عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ هَذَا الَّذِي تَأْمُرُنِي أَنْ أَجْلِسَ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ لِي هَذَا ابْنُ نَرْجِسَ وَهَذَا خَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي وَعَنْ قَلِيلٍ تَتَّقِدُونَنِي فَاسْمَعِي لَهُ وَأَطِيعِي.»

«حکیمه گوید: پیوسته آن کودک را چهل روز یک بار می دیدم تا آنکه چند روز قبل از درگذشت امام عسکری علیه السلام او را دیدم که مردی بود. او را نشناختم و به برادرزاده ام گفتم: این مردی که فرمان می دهی در مقابل او بنشینم کیست؟ فرمود: این پسر نرجس و جانشین پس از من است و به زودی مرا از دست می دهید؛ پس به او گوش فرا بده و از فرمانش اطاعت کن.»

«قَالَتْ حَكِيمَةُ فَصَّى أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام بَعْدَ ذَلِكَ بِأَيَّامٍ قَلِيلٍ وَافْتَرَقَ النَّاسُ كَمَا تَرَى وَوَاللَّهِ إِنِّي لَأَرَاهُ صَبَاحًا وَمَسَاءً وَإِنَّهُ لَيُنَبِّئُنِي عَمَّا تَسْأَلُونَ عَنْهُ فَأُخْبِرُكُمْ وَاللَّهِ إِنِّي لَأُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الشَّيْءِ فَيُبَيِّنَهُ لِي بِهِ وَإِنَّهُ لَيَزِدُّ عَلَيَّ الْأَمْرَ فَيُخْرِجُ إِلَيَّ مِنْهُ جَوَابُهُ مِنْ سَاعَتِهِ مِنْ غَيْرِ مَسْأَلَتِي وَقَدْ أَخْبَرَنِي الْبَارِحَةَ بِمَجِيئِكَ إِلَيَّ وَأَمَرَنِي أَنْ أُخْبِرَكَ بِالْحَقِّ»

«حکیمه گوید: پس از چند روز امام عسکری علیه السلام رحلت کرد و مردم چنان که می بینن پراکنده شدند. به خدا سوگند که من هر صبح و شام اورا می بینم و مرا از آنچه شما از من می پرسید، آگاه می کند؛ و من نیز شما را مطلع می کنم. به خدا سوگند گاهی می خواهم از او پرسشی کنم و او بدون سؤال، پاسخ می دهد. گاهی امری بر من وارد می شود و همان ساعت پرسش نکرده از ناحیه او جوابش صادر می شود. شب گذشته مرا از آمدن تو با خبر ساخت و فرمود: تو را از حق خبردار سازم.»

«قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ فَوَاللَّهِ لَقَدْ أَخْبَرْتَنِي حَكِيمَةُ بِأَشْيَاءَ لَمْ يُظْلِعْ عَلَيْهَا أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فَلَعَلَّمْتُ أَنَّ ذَلِكَ صِدْقٌ وَعَدْلٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ قَدْ أَظْلَعَهُ عَلَى مَا لَمْ يُظْلِعْ عَلَيْهِ أَحَدًا مِنْ خَلْقِهِ.»^۱

«محمد بن عبدالله [راوی حدیث] گوید: به خدا سوگند حکیمه اموری را به من خبر داد که جز خدای تعالی کسی بر آن مطلع نیست؛ و دانستم که او صدق و عدل از جانب خدای تعالی است؛ زیرا خدای تعالی اورا به اموری آگاه کرده است که هیچ یک از خلائق را بر آنها آگاه نکرده است.»

جلسه ششم

ادامه بررسی دلائل اثبات ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در بیان حضرت

حکیمه

یکی از ادله اثبات جریان ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف نقل حضرت حکیمه است؛ در حالی که جریان ولادت، به طرق مختلف از ایشان نقل شده است. در جلسه قبل، طریق پنجمی را که از زبان حضرت حکیمه، توسط شیخ صدوق در «کمال الدین» ذکر شده، بیان کردیم. این درست است که روایاتی که از طریق حضرت حکیمه نقل شده، مستفیضه است؛ اما به این دلیل که روایات مربوط به جریان ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف به حد تواتر رسیده، دیگر نیازی به بررسی سندی روایات حضرت حکیمه نیست. با این وجود، اما ما در ادامه، به بررسی سند روایت مزبور می پردازیم.

بررسی سند روایت

«حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الظُّهَوِيُّ قَالَ قَصَدْتُ حَكِيمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ ع»^۱

«حسین بن احمد» گرچه توثیق خاصی ندارد، ولی کسی است که شیخ صدوق، در موارد متعدد از او روایت نقل می کند و در مورد وی «ترضی» [رضی الله عنه] آورده است. ترضی به نظر بعضی (مثل مامقانی و برخلاف نظر مرحوم خویی) حکایت از اعتبار و حسن یا وثاقت شخص دارد.

«احمد بن ادريس» ثقة، فقیه فی اصحابنا، کثیر الحدیث و صحیح الروایة.

۱. صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، باب ۴۲، ص ۴۲۷.

ایشان در کتب اربعه بیش از ۲۸۰ روایت دارد.

«محمد بن ابراهیم کوفی» گرچه توثیق خاصی ندارد، ولی عبدالله جعفر حمیری روایات زیادی را از او نقل می‌کند. «عبدالله جعفر حمیری» شیخ القیمیّین و وجه آنها است. بعید است که شیخ القیمیّین از فرد مجهول و ضعیفی روایت نقل کند.

«محمد بن عبدالله طهوی»: نمازی درباره او می‌گوید: «ذکر میلاد الحجة وفيه دلالة على حسنه وانه من اهل السر؛ تولد امام زمان عجل الله تعالی فرجه را ذکر کرده است. این نقل بر حسن او و اینکه از اصحاب سرّ است، دلالت دارد.»

منابع دیگر روایت

۱. شیخ صدوق در «کمال الدین و تمام النعمة» (ج ۲، ص ۴۲۶، ب ۴۲،

ح ۲)؛

۲. شیخ طوسی در «الغیبة» (ص ۲۴۴، ح ۲۱۰)؛

۳. حسین بن عبدالوهاب (قرن ۵) در «عیون المعجزات» (ص ۱۳۸)؛

۴. فتال نیشابوری (۵۰۸) در «روضة الواعظین و بصيرة المتعظین»؛

۵. ابن حمزه طوسی (قرن ۶) در «الثاقب فی المناقب» (ج ۲، ص ۲۵۷)؛

۶. عاملی نباطی (۸۷۷) در «الصرط المستقیم إلى مستحقّی التقديم»

(ج ۲، ۲۳۴، ب ۱۱، ف ۳)؛

۷. فیض کاشانی (۱۰۹۱) در «نوادیر الأخبار فیما يتعلق بأصول الدین»

(ص ۲۱۴)؛

۸. شیخ حرّ عاملی (۱۱۰۴) در «اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات»؛

۹. ایشان این روایت را در چهار مورد نقل کرده‌اند (ج ۳، ۳۶۵ و ۴۰۹ و

۴۱۴ و ۶۶۶).

۱۰. بحرانی (۱۱۰۷) در «حلیة الأبرار فی أحوال محمد وآله الأطهار» (ج ۵،

ص ۱۵۵، ب ۳، ح ۱) و «مدینة معاجز الأئمة الاثني عشر علیهم السلام» (ج ۸،

ص ۱۴، ح ۲۶۶۲)؛

۱۱. علامه مجلسی (۱۱۱۰) در «بحار الانوار»؛ ایشان در دو مورد این روایت را

نقل کرده است (ج ۵۱، ص ۱۱ و ۲۲).

۱۲. عروسی حویزی (۱۱۱۲) در تفسیر «نور الثقلین»؛ ایشان این روایت را در

جلد چهارم کتاب خود، سه بار (ج ۴، ص ۱۱، ح ۲۰ و ص ۱۷۳،

ح ۲۱) و در جلد پنجم، یک بار نقل کرده است (ج ۵، ص ۶۱۶).

۱۳. قندوزی حنفی (۱۲۹۴ ق) در «نیایع المودة».

و: جریان ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در بیان حضرت حکیمه از کتاب «دلائل

الإمامة» طبری

این روایت در کتاب «دلائل الإمامة» محمد بن جریر طبری شیعی نقل شده

است:

«وَأَخْبَرَنِي أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ)، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِي نُعَيْمٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ الْعُلَوِيِّ، قَالَ: دَخَلْنَا جَمَاعَةً مِنَ الْعُلَوِيَّةِ عَلَى حَكِيمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى عليه السلام فَقَالَتْ: جِئْتُمْ تَسْأَلُونَنِي عَنْ مِيلَادِ وَلِيِّ اللَّهِ؟ قُلْنَا: بَلَى وَاللَّهِ قَالَتْ: كَانَ عِنْدِي الْبَارِحَةَ، وَأَخْبَرَنِي بِذَلِكَ، وَإِنَّهُ كَانَتْ عِنْدِي صَبِيَّةٌ يُقَالُ لَهَا نَرْجِسُ وَكُنْتُ أُرَبِّيهَا مِنْ بَيْنِ الْجَوَارِي، وَلَا يَلِي تَرْبِيَتَهَا غَيْرِي، إِذْ دَخَلَ أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام عَلَيَّ ذَاتَ يَوْمٍ فَبَنِي يُلِحُّ النَّظَرَ إِلَيْهَا، فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي، هَلْ لَكَ فِيهَا مِنْ حَاجَةٍ؟ فَقَالَ: إِنَّا مَعْشَرَ الْأَوْصِيَاءِ لَسْنَا نَنْظُرُ نَظْرَ رِبِيَّةٍ وَلَكِنَّا نَنْظُرُ تَعَجُّبًا أَنَّ الْمُؤَلُودَ الْكَرِيمَ عَلَى اللَّهِ يَكُونُ

مِنْهَا».

«محمد بن قاسم علوی گفت: با جماعتی از علویان، نزد حکیمه دختر امام جواد علیه السلام رفتیم. حکیمه فرمود: آمده اید که درباره میلاد ولی خدا پرسید؟ عرض کردند: به خدا قسم؛ بله! حکیمه فرمود: ولی خدا شب گذشته نزد من بود. او به من از این موضوع [آمدن شما و سؤالتان از ولادت ایشان] خبر داد. همانا دختری پیش من بود که به او نرجس می گفتند. از بین کنیزها خودم او را تربیت می کردم و تربیتش را غیر من برعهده نداشت تا اینکه یک روز، امام حسن عسکری علیه السلام آمد. مدتی چشم به او دوخت. پس عرض کردم: ای آقای من! آیا به او نیازی دارید [قصد ازدواج با او را دارید]؟ حضرت فرمودند: ما ائمه و اوصیا نگاه ریه نمی کنیم؛ ولیکن از روی تعجب می نگریم؛ زیرا مولودی که در نزد خدا گرامی است از او متولد می شود.»

«قَالَتْ: قُلْتُ: يَا سَيِّدِي، فَأَرْوُحُ بِهَا إِلَيْكَ؟ قَالَ: اسْتَأْذِنِي أَبِي فِي ذَلِكَ. فَصَرْتُ إِلَى أَخِي فَلَمَّا دَخَلْتُ عَلَيْهِ تَبَسَّمَ ضَاحِكًا وَقَالَ: يَا حَكِيمَةُ، جِئْتِ تَسْتَأْذِنِينِي فِي أَمْرِ الصَّبِيَّةِ، ابْنِعِي بِهَا إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام، فَإِنَّ اللَّهَ (عَزَّ وَجَلَّ) يُحِبُّ أَنْ يُشْرِكَ فِي هَذَا الْأَمْرِ فَرِيئَتُهَا وَبَعَثْتُ بِهَا إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام فَكَثُتُ بَعْدَ ذَلِكَ إِذَا دَخَلْتُ عَلَيْهَا تَقُومُ فَتُقْبِلُ جَبْهَتِي فَأَقْبِلُ رَأْسَهَا وَتُقْبِلُ يَدِي فَأَقْبِلُ رِجْلَهَا، وَتَمُدُّ يَدَهَا إِلَى خُفِّي لِتَنْزِعَهُ فَأَمْنَعُهَا مِنْ ذَلِكَ، فَأَقْبِلُ يَدَهَا إِجْلَالًا وَإِكْرَامًا لِلْمَحَلِّ الَّذِي أَحَلَّهُ اللَّهُ (تَعَالَى) فِيهَا، فَكَثُتُ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَى أَنْ مَضَى أَخِي أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام ذَاتَ يَوْمٍ فَقَالَ: يَا عَمَّتَاهُ، إِنَّ الْمُؤَلُودَ الْكَرِيمَ عَلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ سَيُولَدُ لَيْلَتَنَا هَذِهِ.»

«حکیمه گفت: به امام عسکری علیه السلام عرض کردم: ای آقای من! پس شب او را به نزدت می فرستم. حضرت فرمودند: از پدرم در این باره اجازه بگیر. پس به سوی برادرم رفتم. هنگامی که نزدش رسیدم لبخندی زدند و فرمودند: ای حکیمه! آمده ای تا درباره آن کنیز، اجازه بگیری؟ او را به سوی ابومحمد علیه السلام

بفرست. همانا خداوند عزوجل دوست دارد که تورا در این کار شریک کند. پس کنیز را زینت کردم و نزد ابومحمد علیه السلام فرستادم. بعد از آن هر وقت که پیش آن کنیز می رفتم، او می ایستاد و من سراورا می بوسیدم و او دستم را می بوسید و من پایش را می بوسیدم و او دستش را دراز می کرد که کفش هایم را درآورد و من او را از این کار باز می داشتم و دستش را اکراماً و اجلالاً به خاطر جایگاهی که خداوند، او را در آن جایگاه قرار داده، می بوسیدم. پس مدتی گذشت که برادرم امام هادی علیه السلام از دنیا رفتند. روزی نزد امام عسکری علیه السلام رفتم. ایشان فرمودند: ای عمه جان! همانا مولود بزرگوار در نزد خدا و رسولش به زودی در همین شب متولد می شود.»

«قُلْتُ: يَا سَيِّدِي، فِي لَيْلَتِنَا هَذِهِ؟ قَالَ: نَعَمْ. فَمُتُّ إِلَى الْجَارِيَةِ فَقَلَبْتُهَا ظَهْرًا لِبَطْنٍ، فَلَمْ أَرِهَا حَمَلًا، قُلْتُ: يَا سَيِّدِي، لَيْسَ بِهَا حَمْلٌ. فَتَبَسَّمَ صَاحِبُكَ وَقَالَ: يَا عَمَّتَاهُ، إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَوْصِيَاءِ لَيْسَ يُحْمَلُ بِنَا فِي الْبُطُونِ، وَلَكِنَّا نُحْمَلُ فِي الْجُنُوبِ. فَلَمَّا جَنَّ اللَّيْلُ صَرْتُ إِلَيْهِ، فَأَخَذَ أَبُو مُحَمَّدٍ علیه السلام مِحْرَابَهُ، فَأَخَذَتْ مِحْرَابَهَا فَلَمْ يَزَالَا يُحْيِيَانِ اللَّيْلَ وَعَجَزْتُ عَنْ ذَلِكَ فَكُنْتُ مَرَّةً أَنَا وَمَرَّةً أُصِلِّي إِلَى آخِرِ اللَّيْلِ، فَسَمِعْتُهَا آخِرَ اللَّيْلِ فِي الْقُبُوتِ، لَمَّا انْفَتَحَتْ مِنَ الْوُثْرِ مُسَلِّمَةً، صَاحَتْ: يَا جَارِيَّةُ، الطَّسْتُ. فَجَاءَتْ بِالطَّسْتِ فَقَدَّمَتْهُ إِلَيْهَا فَوَضَعَتْ صَبِيغًا كَأَنَّهُ فَلَقَةٌ قَرِي عَلَى ذِرَاعِهِ الْأَيْمَنِ مَكْتُوبٌ: جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا.»

«عرض کردم: آقای من! در همین شب؟ فرمودند: بله. پس رفتم پیش کنیز و شکمش را نگاه کردم، ولی اثری از حمل در او ندیدم. پس عرض کردم: ای آقای من! او حامله نیست. حضرت لبخندی زدند و فرمودند: ای عمه جان! ما اوصیا در شکم ها حمل نمی شویم؛ بلکه در پهلوها حمل می شویم. پس وقتی شب شد، نزد امام عسکری علیه السلام رفتم. امام به محراب خویش و کنیز نیز به

محراب خود رفتند. پس همین طور شب را احیا می کردند؛ به گونه ای که من از کثرت [نماز] عاجز شدم. پس مقداری خوابیدم و مقداری نماز می خواندم تا آخر شب. شنیدم که کنیز در آخر شب هنگامی که از سلام نماز وتر فارغ شد، فریاد زد، ای کنیز! طشت [بیاورید]. پس کنیز طشتی آورد و آن را پیش نرجس بردم. سپس او پسری زایید مثل اینکه پاره ای از ماه بود. بر روی بازوی راستش نوشته شده بود: «جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا».

«وَنَاقَاهُ سَاعَةً حَتَّى اسْتَهْلَ، وَعَطَسَ، وَذَكَرَ الْأَوْصِيَاءَ قَبْلَهُ، حَتَّى بَلَغَ إِلَى نَفْسِهِ، وَ دَعَا لِأَوْلِيَائِهِ عَلَى يَدِهِ بِالْفَرَجِ ثُمَّ وَقَعَتْ ظُلْمَةٌ بَيْنِي وَبَيْنَ أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمْ أَرَهُ، فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي، أَيْنَ الْكَرِيمِ عَلَى اللَّهِ؟ قَالَ: أَخَذَهُ مَنْ هُوَ أَحَقُّ بِهِ مِنْكَ. فَقُمْتُ وَانْصَرَفْتُ إِلَى مَنْزِلِي، فَلَمْ أَرَهُ. وَبَعْدَ أَرْبَعِينَ يَوْمًا دَخَلْتُ دَارَ أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِذَا أَنَا بِصَبِيٍّ يَذْجُجُ فِي الدَّارِ فَلَمْ أَرَوْجَهَا أَصْبَحَ مِنْ وَجْهِهِ، وَلَا لُغَةً أَفْصَحَ مِنْ لُغَتِهِ، وَلَا نَعْمَةً أَطِيبَ مِنْ نَعْمَتِهِ، فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي، مَنْ هَذَا الصَّبِيُّ؟ مَا رَأَيْتُ أَصْبَحَ وَجْهًا مِنْهُ، وَلَا أَفْصَحَ لُغَةً مِنْهُ، وَلَا أَطِيبَ نَعْمَةً مِنْهُ. قَالَ: هَذَا الْمُتَوَلُّدُ الْكَرِيمُ عَلَى اللَّهِ.»

«مدتی با او سخن گفتم، تا اینکه به سخن آمد و عطسه کرد و اوصیای قبل از خودش را نام برد، تا اینکه به نام خودش رسید. دعای گشایش برای دوستانش کرد. سپس تاریکی بین من و امام عسکری عَلَيْهِ السَّلَامُ واقع شد. پس او [کودک] را ندیدم. عرض کردم: ای آقای من! مولود گرامی نزد خدا کجاست؟ فرمودند: او را کسی که سزاوارتر از توبه اوست گرفت. پس بلند شدم و به منزل خودم برگشتم و او را ندیدم. بعد از چهل روز به منزل امام عسکری عَلَيْهِ السَّلَامُ رفتم. فرزندی را دیدم که در خانه راه می رود و صورتی زیباتر از صورت او ندیدم. نه گفتاری فصیح تر از گفتارش و نه آواز و صوتی پاک تر از آوازش شنیدم. گفتم: ای آقای من! این فرزند چه کسی است که صورتی زیباتر و لهجه ای فصیح تر و صدایی خوش تر از او را

ندیده‌ام؟ فرمودند: این، همان مولود گرامی در نزد خدا است.»
 «قُلْتُ: يَا سَيِّدِي! وَلَهُ أَرْبَعُونَ يَوْمًا، وَأَنَا أَرَى مِنْ أَمْرِ هَذَا قَالَتْ: فَتَبَسَّمْ ضَاحِكًا وَ
 قَالَ: يَا عَمَّتَاهُ، أَمَا عَلِمْتَ أَنَّا مَعَشَرُ الْأَوْصِيَاءِ نُنْشَأُ فِي الْيَوْمِ كَمَا يَنْشَأُ غَيْرُنَا فِي الْجُمُعَةِ وَ
 نُنْشَأُ فِي الْجُمُعَةِ كَمَا يَنْشَأُ غَيْرُنَا فِي الشَّهْرِ، وَنُنْشَأُ فِي الشَّهْرِ كَمَا يَنْشَأُ غَيْرُنَا فِي السَّنَةِ
 فَقُمْتُ فَقَبَّلْتُ رَأْسَهُ وَانْصَرَفْتُ إِلَى مَنْزِلِي، ثُمَّ عُدْتُ، فَلَمْ أَرَهُ، فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي! يَا أَبَا
 مُحَمَّدٍ! لَسْتُ أَرَى الْمُؤَلَّدَ الْكَرِيمَ عَلَى اللَّهِ. قَالَ: اسْتَودَعْنَاهُ مَنْ اسْتَودَعْتَهُ أُمُّ مُوسَى
 مُوسَى. وَانْصَرَفْتُ وَمَا كُنْتُ أَرَاهُ إِلَّا الْكَلَّ أَرْبَعِينَ يَوْمًا.»^۱

«عرض کردم: ای آقای من! او چهل روزه است و من از امر او اینچنین می بینم
 [در شگفتم]. حکیمه گفت: حضرت خندیدند و فرمودند: ای عمه جان! آیا
 نمی دانی که ما اوصیا در هر ماه به اندازه ای که دیگران در طول یک سال رشد
 می کنند، رشد می کنیم؟ بلند شدم و سرش را بوسیدم و به منزل برگشتم.
 سپس برگشتم و او را ندیدم. عرض کردم: ای آقای من ای ابا محمد عَلَيْهِ السَّلَام! مولود
 گرامی در نزد خدا را نمی بینم. حضرت فرمودند: او را به کسی سپردیم که مادر
 موسی [فرزندش را به او] سپرد. برگشتم و پیوسته او را فقط هر چهل روز
 می دیدم.»

راوی این روایت، محمد بن قاسم علوی است. ایشان در دوران غیبت صغرا
 نیز موفق به ملاقات با امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام شده است. بزرگانی چون شیخ طوسی
 می فرمایند: محمد بن قاسم علوی از کسانی است که موفق به رؤیت امام
 زمان عَلَيْهِ السَّلَام، در دوران غیبت صغرا شده است.^۲ شیخ طوسی در «الغیبة» و
 شیخ صدوق در «کمال الدین» جریان مشاهده امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام توسط

۱. طبری، دلائل الإمامة، ص ۴۹۹.

۲. طوسی، الغیبة، ص ۲۶۰.

محمد بن قاسم علوی را نقل کرده‌اند. ما در ادامه، این جریان را از کتاب شیخ صدوق نقل می‌کنیم.

جریان رؤیت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف توسط محمد بن قاسم علوی

شیخ صدوق در باب ۴۳ (باب ذکر من شاهد القائم عجل الله تعالی فرجه الشریف وراه وکلم) از کتاب «کمال الدین وتمام النعمة»، جریان مشاهده امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف به وسیله محمد بن قاسم علوی را چنین نقل می‌کند:

«حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ جَعْفَرُ بْنُ أَحْمَدَ الْعَلَوِيُّ الرَّقِّيُّ الْغُرَيْضِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الْعَقِيقِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو نُعَيْمٍ الْأَنْصَارِيُّ الرَّيْدِيُّ قَالَ كُنْتُ بِمَكَّةَ عِنْدَ الْمُسْتَجَارِ وَجَمَاعَةٍ مِنَ الْمُقَصِّرَةِ وَفِيهِمُ الْمُخْمُودِيُّ وَعَلَانُ الْكَلْبِيُّ وَأَبُو الْهَيْثَمِ الدِّينَارِيُّ وَأَبُو جَعْفَرٍ الْأَخْوَلُ الْهَمْدَانِيُّ وَكَانُوا زُهَاءَ ثَلَاثِينَ رَجُلًا وَلَمْ يَكُنْ مِنْهُمْ مُخْلِصٌ عَلِمْتُهُ غَيْرَ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ الْعَلَوِيِّ الْعَقِيقِيِّ فَبَيْنَا نَحْنُ كَذَلِكَ فِي الْيَوْمِ السَّادِسِ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ سَنَةِ ثَلَاثٍ وَتِسْعِينَ وَمِائَتَيْنِ مِنَ الْهَجْرَةِ إِذْ خَرَجَ عَلَيْنَا شَابٌّ مِنَ الطَّوَافِ عَلَيْهِ إِزَارَانِ مُخْرِمٌ بِيَهُمَا وَفِي يَدِهِ نَعْلَانِ فَلَمَّا رَأَيْنَاهُ قُفْنَا جَمِيعًا هَيْبَةً لَهُ فَلَمْ يَبْقَ مِنَّا أَحَدٌ إِلَّا قَامَ وَسَلَّمَ عَلَيْهِ ثُمَّ قَعَدَ وَالتَفَتَ بَيْنَنَا وَشِمَالًا ثُمَّ قَالَ أ تَذَرُونَ مَا كَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ فِي دُعَاءِ الْإِلْحَاحِ قُلْنَا وَمَا كَانَ يَقُولُ قَالَ كَانَ يَقُولُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي بِهِ تَقُومُ السَّمَاءُ وَبِهِ تَقُومُ الْأَرْضُ وَبِهِ تُفَرِّقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ وَبِهِ تَجْمَعُ بَيْنَ الْمُتَفَرِّقِ وَبِهِ تُفَرِّقُ بَيْنَ الْمُجْتَمِعِ وَبِهِ أَحْصَيْتَ عَدَدَ الرِّمَالِ وَزِنَةَ الْجِبَالِ وَكَيْلَ الْبَحَارِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَجْعَلَ لِي مِنْ أَمْرِي فَرْجًا وَخُرْجًا».

«ابونعیم انصاری زیدی گوید: من درمکه بودم وباگروهی که به خاطر اعمال عمره، تقصیر کرده بودند، از جمله محمودی، علان کلینی، ابوالهیثم دیناری و ابوجعفر همدانی که بالغ برسی نفر می شدیم در نزد مستجار و کنار خانه کعبه

نشسته بودیم. من در میان ایشان جز محمد بن قاسم علوی عقیقی، انسان مخلصی را نمی‌شناختم. در آن روز که ششم ذی حجه سال ۲۹۳ هجری (در دوران غیبت صغرا) بود، به ناگاه از میان طواف‌کنندگان جوانی به نزد ما آمد که دو حوله احرام بر او بود و نعلین در دست داشت. چون چشم ما به او افتاد از هیبت او، همه از جا برخاستیم و سلام کردیم. آنگاه نشست و به راست و چپ نگریست و گفت: آیا می‌دانید که ابو عبدالله علیه السلام در دعای الحاح چه می‌فرمود؟ گفتیم: چه می‌فرمود؟ گفت: می‌فرمود: بارالها! از تو درخواست می‌کنم به حق آن اسمی که آسمان و زمین بدان برپاست و بدان حق و باطل را از یکدیگر جدا می‌کنی و متفرق را گرد می‌آوری و مجتمع را پراکنده می‌سازی و بدان ریگ‌ها را بشماری و کوه‌ها را وزن کنی و دریاها را پیمانه نمایی که بر محمد و خاندانش درود فرستی و در هر کارم، فرج و گشایش قرار دهی.»

«ثُمَّ نَهَضَ فَدَخَلَ الطَّوَافَ فَقُمْنَا لِقِيَامِهِ حِينَ انْصَرَفَ وَ انْسَيْنَا أَنْ نَقُولَ لَهُ مَنْ هُوَ فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْعَدِ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ خَرَجَ عَلَيْنَا مِنَ الطَّوَافِ فَقُمْنَا كَقِيَامِنَا الْأَوَّلِ بِالْأَمْسِ ثُمَّ جَلَسَ فِي مَجْلِسِهِ مُتَوَسِّطاً ثُمَّ نَظَرْنَا وَ شَمَالاً قَالَ أَتَدْرُونَ مَا كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ بَعْدَ صَلَاةِ الْفَرِيضَةِ قُلْنَا وَمَا كَانَ يَقُولُ قَالَ كَانَ يَقُولُ اللَّهُمَّ إِلَيْكَ رُفِعَتِ الْأَصْوَاتُ وَ دُعِيَتِ الدَّعَوَاتُ وَ لَكَ عَنَتِ الْوُجُوهُ وَ لَكَ خَضَعَتِ الرِّقَابُ وَ إِلَيْكَ التَّحَاكُمُ فِي الْأَعْمَالِ يَا خَيْرَ مَسْئُولٍ وَ خَيْرَ مَنْ أُعْطِيَ يَا صَادِقُ يَا بَارِي يَا مَنْ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ يَا مَنْ أَمَرَ بِالْدُّعَاءِ وَ تَكْفَّلَ بِالْإِجَابَةِ يَا مَنْ قَالَ «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» يَا مَنْ قَالَ «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِلِعَالَمِهِمْ يَرْشُدُونَ»^۲ يَا مَنْ قَالَ «يَا عِبَادِي الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ

۱. غافر (۴۰): ۶۰.

۲. بقره (۲): ۱۸۶.

اللَّهُ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿١﴾ ثُمَّ نَظَرْنَا وَشِئَالاً بَعْدَ هَذَا الدُّعَاءِ فَقَالَ:»

«سپس برخاست و داخل در طواف شد. در آن هنگام، ما نیز به احترام او به پا خواستیم و فراموش کردیم که به او بگوییم: تو کیستی؟ چون فردا همان وقت فرا رسید باز از صف طواف خارج شد و به نزد ما آمد و مانند روز گذشته به احترام او برخاستیم و او در میان ما نشست و به راست و چپ نگرست و گفت: آیا می دانید امیرالمؤمنین (علیه السلام) پس از نماز فریضه چه می گفت؟ گفتیم: چه می فرمود؟ گفت: می فرمود: بارالها! آوازا به سوی تو بلند است و صورت ها بر آستان تو بر خاك است و گردن ها برای تو خاضع است و محاکمه اعمال با توست. ای بهترین مسئول و بهترین عطاکننده! ای صادق! ای خالق! وای کسی که خلف وعده نمی کنی! ای کسی که دستور دعا دادی و اجابت را ضامن شدی! و فرمودی: «بخوانید مرا تا استجابت کنم شما را!» و فرمودی: «و هرگاه بندگان من، از تو درباره من بپرسند، [بگو] من نزدیکم، و دعای دعا کننده را به هنگامی که مرا بخواند، اجابت می کنم، پس [آنان] باید فرمان مرا گردن نهند و به من ایمان آورند، باشد که راه یابند.» ای کسی که فرمودی: بگو: «ای بندگان من که بر خویشان زیاد روی روا داشته اید، از رحمت خدا ناامید نشوید. در حقیقت، خدا همه گناهان را می آمرزد، که او خود آمرزنده مهربان است.» او سپس، بعد از این دعا، به راست و چپ نگاه کرد و گفت:»

«أَتَذَرُونَ مَا كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) يَقُولُ فِي سَجْدَةِ الشُّكْرِ قُلْنَا وَمَا كَانَ يَقُولُ قَالَ: كَانَ يَقُولُ: يَا مَنْ لَا يَزِيدُهُ الْخَطَا الْمُلْحِينَ إِلَّا جُوداً وَكِرَمًا يَا مَنْ لَهُ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَا مَنْ لَهُ خَزَائِنُ مَا دَقَّ وَ جَلَّ لَا تَمْنَعُكَ إِسَاءَتِي مِنْ إِحْسَانِكَ إِلَيَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ

تَفَعَّلَ بِمَا أَنْتَ أَهْلُهُ وَأَنْتَ أَهْلُ الْجُودِ وَالْكَرَمِ وَالْعَفْوِ يَا اللَّهُ افْعَلْ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ
فَأَنْتَ قَادِرٌ عَلَى الْعُقُوبَةِ وَقَدْ اسْتَحَقَّقْتُهَا لَا حُجَّةَ لِي وَلَا عُذْرَ لِي عِنْدَكَ أَيُّهَا الْإِيكَ
بِذُنُوبِي كُلِّهَا وَأَعْتَرَفْتُ بِهَا كَيْ تَغْفُو عَنِّي وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِهَا مِنِّي بُوْتُ إِلَيْكَ بِكُلِّ ذَنْبٍ أَذْنَبْتُهُ
وَبِكُلِّ خَطِيئَةٍ أَخْطَأْتُهَا وَبِكُلِّ سَيِّئَةٍ عَمِلْتُهَا يَا رَبِّ اغْفِرْ لِي وَارْحَمْ وَتَجَاوَزْ عَمَّا تَعْلَمُ
إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعَزُّ الْأَكْرَمُ وَقَامَ فَدَخَلَ الطَّوَافَ فَقُمْنَا لِقِيَامِهِ وَعَادَ مِنْ غَدٍ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ
فَقُمْنَا لِاسْتِقْبَالِهِ كَفَعْلَانَا فِيمَا مَضَى فَجَلَسَ مُتَوَسِّطاً وَنَظَرُ مِمْنًا وَشِمَالاً فَقَالَ كَانَ عَلَيَّ بُنُ
الْحُسَيْنِ سَيِّدُ الْعَالَمِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ فِي سُجُودِهِ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى الْحِجْرِ نَحْوِ
الْمِيزَابِ عُبَيْدُكَ بِفَنَائِكَ مَسْكِينُكَ بِبَابِكَ أَشْأَلُكَ مَا لَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ سِوَاكَ.»

«آیا می دانید امیرالمؤمنین (علیه السلام) در سجده شکر چه می فرمود؟ گفتیم: چه می فرمود؟ گفت: می فرمود: «ای کسی که پافشاری در خواست کنندگان جز بر جود و کرمش نیفزاید! ای کسی که خزانه های آسمان و زمین از آن اوست! ای کسی که خزانه های کوچک و بزرگ از آن اوست! بدکرداری من، تو را از احسان باز ندارد. از تو درخواست می کنم که با من چنان کنی که خود شایسته آنی. تو اهل جود و کرم و عفوئی. ای خدای من! یا الله! با من چنان کن که خود شایسته آنی. تو برکیفتر، توانایی و من سزاوارترم. هیچ حجت و عذری در پیشگاه تو ندارم و به همه گناهان خود اقرار می کنم. اعتراف می کنم تا آنها را ببخشایی و تو بهتر از من آنها را می دانی. به گناهان و خطاها و سیئات خود اعتراف می کنم. بار الها! ببخش و ترحم کن و از آنچه می دانی درگذر که تو عزیز و کریمی. برخاست و داخل در طواف شد و ما نیز به احترامش برخاستیم و فردا همان وقت آمد و ما نیز چون گذشته به استقبالش برخاستیم و در میان ما نشست و به راست و چپ نگریست و گفت: امام سجاد (علیه السلام) در سجود نمازش در این مکان با دست به جانب حجر و نواودان اشاره کرد و چنین فرمود: «بنده کوچک تو در آستان توست. بنده مسکین توبه درگاه توست. از تو

چیزی را درخواست می‌کنم که غیر از تو بر آن توانا نیست.»

«ثُمَّ نَظَرْنَا وَشِئَالًا وَنَظَرًا إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ الْعُلَوِيِّ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ أَنْتَ عَلَى خَيْرٍ إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَقَامَ فَدَخَلَ الطَّوْفَ فَمَا بَيَّ أَحَدٌ مِنَّا إِلَّا وَقَدْ تَعَلَّمَ مَا ذَكَرَ مِنَ الدُّعَاءِ وَأُنْشِسِنَا أَنْ نَتَذَكَّرَ أَمْرَهُ إِلَّا فِي آخِرِ يَوْمٍ فَقَالَ لَنَا الْمُحْمُودِيُّ يَا قَوْمُ أَتَعْرِفُونَ هَذَا قُلْنَا لَا قَالَ هَذَا وَاللَّهِ صَاحِبُ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَحِمَهُ اللَّهُ الْعَلِيُّ»

«آنگاه به راست و چپ نگریست و به محمد بن قاسم علوی نظر کرد و گفت: ای محمد بن قاسم! ان شاء الله عاقبت توبه خیر خواهد بود. برخاست و داخل در طواف شد. همه ما دعا‌های او را آموختیم؛ و فراموش کردیم که تا پایان روز درباره او گفت و گو کنیم. تا آنکه محمودی به ما گفت: آیا او را شناختید؟ گفتیم: خیر. گفت: به خدا سوگند او صاحب الزمان عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَحِمَهُ اللَّهُ الْعَلِيُّ است.»

«فَقُلْنَا وَكَيْفَ ذَاكَ يَا أَبَا عَلِيٍّ فَذَكَرَ أَنَّهُ مَكَثَ يُدْعُو رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَيَسْأَلُهُ أَنْ يُرِيَهُ صَاحِبَ الْأَمْرِ سَبْعَ سِنِينَ قَالَ فَبَيْنَا أَنَا يَوْمًا فِي عَشِيَّةٍ عَرَفَةٍ إِذَا بِهَذَا الرَّجُلِ بَعَيْنِهِ فَدَعَا بِدُعَاءٍ وَعَيْنُهُ فَسَأَلْتُهُ مَنْ هُوَ فَقَالَ مِنَ النَّاسِ فَقُلْتُ مِنْ أَيِّ النَّاسِ مِنْ عَرَبٍ أَوْ مَوَالِيهَا فَقَالَ مِنْ عَرَبٍ فَقُلْتُ مِنْ أَيِّ عَرَبٍ فَقَالَ مِنْ أَشْرَفِهَا وَأَشْمَحِهَا فَقُلْتُ وَمَنْ هُمْ فَقَالَ بَنُو هَاشِمٍ فَقُلْتُ مِنْ أَيِّ بَنِي هَاشِمٍ فَقَالَ مِنْ أَغْلَاهَا ذُرْوَةً وَأَسْنَاهَا رِفْعَةً فَقُلْتُ وَمَنْ هُمْ فَقَالَ مَنْ فَلَاقَ الْهَامَ وَأَطْعَمَ الطَّعَامَ وَصَلَّى بِاللَّيْلِ وَالنَّاسُ نِيَامٌ.»

«گفتیم: ای اباعلی! از کجا چنین می‌گویی؟ او گفت که هفت سال است از درگاه خدای تعالی مسألت می‌کند که صاحب الامر عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَحِمَهُ اللَّهُ الْعَلِيُّ را به وی بنمایاند. گفت: در شامگاه يك روز عرفه همین جوان را دیدم که دعایی می‌خواند و آن دعا را حفظ کردم. از او پرسیدم: شما که هستید؟ گفت: از این مردم. گفتم: از کدام مردم از عرب و یا از موالی؟ گفت: از عرب. گفتم: از کدام عرب؟ گفت: از شریف‌ترین و بلندترین آنها. گفتم: آنها چه کسانی هستند؟ گفت: بنی هاشم.

گفتم: از کدام بنی هاشم؟ گفت: از بلندترین و رفیع‌ترین آنها. گفتم: آنها چه کسانی هستند؟ گفت: از کسانی که جماعات مردم را شکافتند و مردم را اطعام کردند و در دل شب که مردم در خوابند، نماز گزارند.»

«فَقُلْتُ إِنَّهُ عَلَوِيٌّ فَأَحْبَبْتُهُ عَلَى الْعَلَوِيَّةِ ثُمَّ افْتَقَدْتُهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيَّ فَلَمْ أَذْكُرْ كَيْفَ مَضَى فِي السَّمَاءِ أَمْ فِي الْأَرْضِ فَسَأَلْتُ الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا حَوْلَهُ أَتَعْرِفُونَ هَذَا الْعَلَوِيَّ فَقَالُوا نَعَمْ يَحُجُّ مَعَنَا كُلَّ سَنَةٍ مَا شِئْنَا فَقُلْتُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ مَا أَرَى بِهِ أَتَرْمِشِي ثُمَّ انْصَرَفْتُ إِلَى الْمَزْدَلِفَةِ كَتِيبًا حَزِينًا عَلَى فِرَاقِهِ وَبِثٌّ فِي لَيْلَتِي تِلْكَ فَإِذَا أَنَا بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ رَأَيْتَ طَلِبَتَكَ فَقُلْتُ وَمَنْ ذَاكَ يَا سَيِّدِي فَقَالَ الَّذِي رَأَيْتَهُ فِي عَشِيِّكَ فَهُوَ صَاحِبُ زَمَانِكُمْ فَلَمَّا سَمِعْنَا ذَلِكَ مِنْهُ عَاتَبْنَاهُ عَلَى الْأَلَايِكُونَ أَعْلَمْنَا ذَلِكَ فَذَكَرَ أَنَّهُ كَانَ نَاسِيًا أَمْرَهُ إِلَى وَقْتٍ مَا حَدَّثْنَا.»^۱

«[محمودی گفت:] من دانستم که او علوی است و او را به واسطه علوی بودنش دوست داشتم. به ناگاه از نظرم نماند. ندانستم که به آسمان رفت یا به زمین، از آن مردمی که اطرافش بودند، پرسیدم: آیا این علوی را می‌شناسید؟ گفتند: آری، او هر ساله با ما پیاده به حج می‌آید. گفتم: سبحان الله! به خدا سوگند نشانه پیاده روی در او ندیدم. با دلی مغموم و محزون از فراقش به مزدلفه آمدم و در آن شب بیتوته کردم. در خواب، رسول خدا ﷺ را دیدم که فرمود: ای محمد! آیا مطلوب خود را دیدی؟ گفتم: ای آقای من! او که بود؟ فرمود: کسی را که در شامگاه عرفه دیدار کردی صاحب الزمان عَلَيْهِ السَّلَام شماست. چون این داستان را از او شنیدیم او را سرزنش کردیم که چرا ما را زودتر از آن مطلع نکردی. او گفت: من این داستان را فراموش کرده بودم تا زمانی که برای شما نقل کردم.»

جلسه هفتم

تا اینجا ثابت شد که روایات وارد شده در موضوع ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف متواتر است. به همین جهت نیازی به بررسی سندی ندارند. در جلسات قبل، روایات منقول از حضرت حکیمه درباره جریان ولادت را که از طرق متعدد و در حد استفاضه بود، نقل کردیم. اکنون طریق هفتمی را که از آن بانوی مکرمه نقل شده است، بازگو می‌کنیم.

ز: جریان ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در بیان حضرت حکیمه از کتاب «کمال الدین» شیخ صدوق

این روایت، سومین نقلی است که از شیخ صدوق مورد بررسی قرار می‌گیرد. «وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ (یعنی حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالْقَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ زَكَرِيَّا بِمَدِينَةِ السَّلَامِ [بغداد] قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ خَلِيلَانَ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ غِيَاثِ بْنِ أَسِيدٍ) عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ الْعُمَرِيِّ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ أَنَّهُ قَالَ وَلِدَ السَّيِّدُ عجل الله تعالی فرجه الشریف مُحْتُوناً وَ سَمِعْتُ حَكِيمَةَ تَقُولُ لَمْ يَرِ بِأُمِّهِ دَمٌ فِي نَفْسِهَا وَ هَكَذَا سَبِيلُ الْأُمَمَةِ عجل الله تعالی فرجه الشریف»^۱

«محمد بن عثمان عمری گوید: امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ختنه شده به دنیا آمد و از حکیمه شنیدم که می‌گفت: خون در زایمان مادرش دیده نشد و مادران ائمه عجل الله تعالی فرجه الشریف همه چنین بودند.»

منابع دیگر روایت

۱. فیض کاشانی در «نوادر الأخبار»، (ص ۲۱۹، ح ۴): ایشان این روایت را از کمال الدین نقل کرده است.

۲. بحرانی در «حلیة الأبرار»، (ج ۵، ص ۱۸۴)؛

۳. علامه مجلسی در «بحار الأنوار»، (ج ۵۱، ص ۱۶).

ح: جریان ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در بیان حضرت حکیمه از کتاب «اثبات الوصیة» مسعودی

این روایت در کتاب «اثبات الوصیة» مسعودی (۳۴۶) آمده است:

«وروی جماعة من الشيوخ العلماء؛ منهم علان الكلای و موسی بن محمد الغازی و أحمد بن جعفر بن محمد بأسانیدهم ان حکیمه بنت أبی جعفر علیه السلام عمّة أبی محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف كانت تدخل الى أبی محمد فتدعوه أن یرزقه الله ولدا وانها قالت: دخلت علیه یوما فدعوت له کما كنت أدعو. فقال لی: یا عمّة اما اتّه یولد فی هذه الليلة- وكانت لیلة النصف من شعبان سنة خمس وخمسين ومائتين- المولود الذي کنا نتوقعه، فاجعلي افطارک عندنا- وكانت لیلة الجمعة- فقلت له: مَن یكون هذا المولود یا سیدی؟ فقال: من جاریتک نرجس. قالت: ولم یکن فی الجوّاری أحبّ إلیّ منها ولا أخفّ علی قلبي وکنت اذا دخلت الدار تتلقانی وتقبّل یدی وتنزع خفي بیدها. فلما دخلت إلیها ففعلت بی کما كانت تفعل، فانکبت علی یدها فقبلتها و منعتهّا ممّا تفعله، فخاطبتنی بالسیادة، فخاطبتها بمثله، فأنکرت ذلك، فقلت لها: لاتنکری ما فعلته، فان الله سیهب لك فی لیلتنا هذه غلاما سیّدا فی الدّنيا والآخرة. قالت: فاستحیت.»

«جماعتی از بزرگان علما که از جمله آنان علان کلابی، موسی بن محمد غازی و احمد بن جعفر بن محمد است، به سندهای خود روایت کرده اند که حکیمه دختر امام جواد عجل الله تعالی فرجه الشریف که عمّه امام حسن عسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف باشد، خدمت امام عسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف می آمد و دعا می کرد که خدا به آن حضرت فرزند عطا کند. حکیمه می گوید: یک روز من به حضور ایشان رفتم همچنان که قبلا برای آن بزرگوار دعا می کردم، در حق آن حضرت دعا کردم. امام به من فرمود: امشب - که

نیمه ماه شعبان سال ۲۵۵ بود - آن مولودی که ما انتظار او را داریم، متولد خواهد شد. تو امشب برای افطار نزد ما باش. آن شب، شب جمعه بود. من گفتم: این نوزاد از که خواهد بود؟ فرمود: از کنیز تو نرجس. حکیمه می گوید: در میان کنیزها هیچ کدام از نرجس پیش من عزیزتر نبودند. هر وقت من داخل خانه می شدم نرجس مرا ملاقات می کرد. دست مرا می بوسید. کفش مرا با دست خود بیرون می آورد. وقتی که من پیش نرجس رفتم، او همان اعمالی را که قبلاً انجام می داد، عملی کرد. من روی دست نرجس افتادم، او را بوسیدم، او را از این عمل مانع شدم. او مرا به بزرگی خطاب کرد، من نیز او را به بزرگی خطاب کردم. او شکسته نفسی کرد؛ من گفتم: شکسته نفسی منم؛ زیرا خدا در این شب پسری به تو مرحمت می کند که بزرگ دنیا و آخرت خواهد بود، ولی او خجالت کشید.»

«قالت حکیمه: فتعجبْتُ وقلت لأبي محمد ﷺ: اني لست أرى بها أثر حمل! فتبسّم و قال لي: انا معاشر الأوصياء لا نحمل في البطن و لكنّا نحمل في الجنوب. وفي هذه الليلة مع الفجر يولد المولود المكرّم على الله إن شاء الله. قالت: فنمت بالقرب من الجارية، و بات أبو محمد ﷺ في صفة في تلك الدار فلما كان وقت صلاة الليل قت؛ والجارية نائمة. ما بها أثر الولادة، و أخذت في صلاتي ثم أوترت. فبينما أنا في الوتر حتى وقع في نفسي: ان الفجر قد طلع و دخل في قلبي شيء، فصاح أبو محمد ﷺ من الصفة: لم يطلع الفجر يا عمّة بعد.»

«حکیمه می گوید: من تعجب کردم و به امام عسکری ﷺ گفتم: من اثر حمل در نرجس نمی بینم! امام لبخندی زد و فرمود: ما گروه اوصیا را [جای] در شکم نیست؛ بلکه جای ما در پهلوی مادران است. ان شاء الله در این شب نوزادی که در نزد خدا گرامی است تا طلوع فجر متولد خواهد شد. حکیمه می گوید: من

نزدیک نرجس خوابیدم. امام نیز در همان خانه بود. موقعی که وقت نماز شب فرا رسید من برای نماز بلند شدم. نرجس خواب بود. اثر وضع حمل در وجود او معلوم نبود. من مشغول نماز شدم. وقتی به نماز وتر رسیدم به دلم گذشت که فجر طلوع کرد؟! شکی در دل من رخنه کرد. ناگاه امام عسکری علیه السلام صدا زد: عمّه! فجر طلوع نکرده است.»

«فأسرعت الصلاة وتحركت الجارية فدنوت منها وضممتها إليّ وسميت عليها ثم قلت لها: هل تحسين شيئاً؟ قالت: نعم. فوقع عليّ سبات، لم أقالك معه ان نمت، ووقع على الجارية مثل ذلك، فنامت وهي قاعدة. فلم تنتبه إلا وهي تحس مولاي وسيدي تحتها و بصوت أبي محمد عليه السلام وهو يقول: يا عمتي هات ابني إليّ. فكشفت عن سيدي عليه السلام فاذا أنا به ساجدا منقلبا الى الأرض بمساجده وعلى ذراعه الأيمن مكتوب ﴿جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقا﴾ فضممته إليّ فوجدته مفروغا منه- يعني مطهر الحثالة- ولففته في ثوب و حملته الى أبي محمد عليه السلام فأخذه وأقعدده على راحته اليسرى و جعل يده اليمنى على ظهره ثم أدخل لسانه في فيه وأمر يده على عينيه و سمعه و مفاصله.»

«من نماز را به سرعت تمام کردم. نزدیک نرجس رفتم. او را حرکت دادم و در بغل گرفتم. بسم الله الرحمن الرحيم گفتم. به او گفتم: آیا احساس درد نمی‌کنی؟ گفت: بله. ناگهان خوابی دچار من شد که نتوانستم خودداری کنم. نظیر آن خواب نیز عارض نرجس شد که در حال نشستن به خواب رفت. بیدار نشد تا آن موقعی که حس کرد امام زمان علیه السلام متولد شده است. ناگاه شنیدم که امام عسکری علیه السلام مرا صدا می‌زند: عمّه فرزند مرا نزد من بیاور! وقتی متوجه امام زمان علیه السلام شدم، دیدم که مواضع سجده (پیشانی، دو کف دست، سر

زانو و سرشصت پاها) را روی زمین نهاده [و خدا را] سجده می‌کند. بر بازوی راست آن حضرت نوشته بود: ﴿جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾. وقتی آن حضرت را در بغل گرفتم، دیدم آن بزرگوار پاک و پاکیزه و ختنه شده است. آن برگزیده خدا را به جامه‌ای پیچاندم و به حضور امام حسن عسکری علیه السلام بردم. امام او را گرفت و بر کف دست چپ خود نشانید. دست راست خود را به پشت آن حضرت نهاد. بعد از آن زبان خود را به دهان ایشان گذاشت. دست خود را بر چشم و گوش و مفاصل آن حضرت کشید.

«ثم قال: تكلم يا بني. فقال: «أشهد أن لا إله إلا الله وان محمداً رسول الله وان علياً أمير المؤمنين.» ثم لم يزل يعدّ السادة الأوصياء صلى الله عليهم الى أن بلغ الى نفسه فدعا لأوليائه على يديه بالفرج، ثم صمت عليه السلام عن الكلام. قال أبو محمد عليه السلام اذهبي به الى أمه ليسلم عليها و رديه إلي. فضيت به فسلم عليها فرددته، فوقع بيني وبينه كالحجاب، فلم أرسيدي فقلت له: يا سيدي اين مولاي؟ فقال: أخذه من هوأحق منك و متاً. فاذا كان في اليوم السابع جئت فسلمت و جلست فقال هلم ائتني به فجئت بسيدي و هو في ثياب صفر، ففعل كفعاله الأول، و جعل لسانه في فيه ثم قال له تكلم يا بني. فقال له: «أشهد أن لا إله إلا الله» و ثنى بالصلاة على محمد و أمير المؤمنين و الأئمة عليهم السلام حتى وقف على أبيه ثم قرأ هذه الآية: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَنُكِّنْ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيْ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ﴾.»^۱

«به امام زمان عجل الله تعالي فرجه فرمود: ای فرزند من! صحبت کن. آن کودک فرمود: «اشهد ان لا اله الا الله وان محمداً رسول الله وان علياً أمير المؤمنين.» بعد از آن شروع کرد به شمردن نام امامان عليهم السلام تا به وجود مقدس خودش رسید.

دست‌های خود را بلند کرد و برای فرج دوستان خود دعا کرد و از سخن گفتن ساکت شد. امام عسکری علیه السلام به من فرمود: فرزندم را نزد مادرش ببر تا بر مادر خود سلام کند و او را به من برگردان! من او را نزد مادرش آوردم. وقتی به مادر خود سلام کرد او را به حضور امام آوردم. ناگاه دیدم پرده‌ای بین من و امام زمان علیه السلام پیدا شد و من آن بزرگوار را ندیدم. به امام عسکری علیه السلام گفتم: پس مولای من چه شد؟ فرمود: کسی او را برد که از تو و ما به او اولی و سزاوارتر بود. وقتی که روز هفتم شد نزد امام آمدم. سلام کردم و نشستم. امام فرمود: فرزند مرا بیاور! من امام زمان علیه السلام را که لباس زردی در برداشت، به حضور ایشان آوردم. امام همان اعمالی را که قبلاً انجام داده بود نیز انجام داد. زبان خود را در دهان امام زمان علیه السلام نهاد و به فرزند خود فرمود: ای فرزند من! صحبت کن. آن بزرگوار گفت: «اشهد ان لا اله الا الله، صلوات و درود به حضرت محمد و أمير المؤمنين و جميع امامان عليهم السلام فرستاد. تا اینکه به نام پدرش رسید و توقف کرد. سپس این آیه را تلاوت کرد: «و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرو دست شده بودند متّ نهیم و آنان را پیشوایان [مردم] گردانیم و ایشان را وارث [زمین] کنیم. در زمین قدرتشان دهیم و [از طرفی] به فرعون و هامان و لشکریان‌شان آنچه را که از جانب آنان بيمناك بودند، بنمایانیم.»

«بعد أربعين يوماً دخلت دار أبي محمد عليه السلام فإذا بمولاي يمشي في الدار فلم أروجها أحسن من وجهه ولا لغة أفصح من لغته. فقال أبو محمد عليه السلام: هذا المولود الكريم على الله جلّ وعلا. قلت: يا سيدي ترى من أمره ما أرى وله أربعون يوماً. فقبّسم وقال: يا عمّتي أوما علمت أنّا معاشر الأوصياء ننشأ في اليوم مثل ما ينشأ غيرنا في الجمعة و ننشأ في الجمعة مثل ما ينشأ غيرها في الشهر و ننشأ في الشهر مثل ما ينشأ غيرنا في السنة. فقمّت فقبّلت رأسه و انصرفت. ثم عدت و تفقدته فلم أره فقلت لسيدي أبي محمد عليه

السَّلام: ما فعل مولانا؟ فقال: يا عمّة استودعناه الذي استودعت أم موسى.^۱

«حکیمه می گوید: من بعد از چهل روز به خانه امام عسکری علیه السلام رفتم. امام زمان علیه السلام را دیدم که در میان خانه راه می رود. صورتی به نیکویی صورت آن حضرت ندیده بودم. سخنی فصیح تراز سخن آن بزرگوار نشنیده بودم. امام عسکری علیه السلام به من فرمود: این همان مولودی است که نزد خدا عزیز و بزرگوار است. من به امام گفتم: آنچه را که من از [نمو و ترقی] ایشان می بینم، شما نیز می بینید در صورتی که بیشتر از چهل روز از سنّ آن حضرت نگذشته است! امام عسکری علیه السلام لبخندی زد و فرمود: ای عمّه! آیا نمیدانی که ما امامان در یک روز به اندازه یک هفته دیگران نشوونما می کنیم؛ در یک هفته به قدر یک ماه دیگران نشوونما می کنیم؛ در یک ماه به اندازه یک سال دیگران نشوونما می نماییم؟! حکیمه می گوید: من بلند شدم و سرنوزاد را بوسیدم و برگشتم. بعد از آن نیز خدمت امام عسکری علیه السلام آمدم. در پی نوزاد بودم، ولی آن حضرت را نیافتم. به امام عسکری علیه السلام گفتم: مولای من چه می کند؟ فرمود: ما او را به آن کسی سپردیم که مادر موسی، موسی علیه السلام را به او سپرد.»

در کتاب «اثبات الوصیّة» به دنبال این روایت با سند مذکور، همین روایت با طریقی دیگر نقل شده است: «وروی علان الکلابی عن محمد بن یحیی عن الحسین بن علی النیسابوری الدقاق عن ابراهیم بن محمد بن عبد الله موسی بن جعفر عن أحمد بن محمد السیاری قال: حدّثنی نسیم ومارية قالتا:...»^۲

منابع دیگر روایت

۱. خصیبی (۳۳۴) در «المهدیة الکبری» (ص ۳۴۴): این کتاب از این

۱. مسعودی، اثبات الوصیّة، ص ۲۵۷.

۲. همان، ص ۲۶۰.

- جهت که بسیاری از مطالب آن موافق با اعتقادات ما است، اشکالی ندارد، هرچند مورد بحث است.
۲. مسعودی (۳۴۶) در «*إثبات الوصية*» (ص ۲۱۸): او این روایت را به پنج طریق نقل کرده است.
۳. شیخ صدوق در «*کمال الدین و تمام النعمة*» (ج ۲، ص ۴۳۰، ب ۴۲، ح ۵):
۴. ابن عبد الوهاب (قرن ۵) در «*عیون المعجزات*» (ص ۱۳۹):
۵. ابن حمزه طوسی (۵۶۰) در «*الناقب فی المناقب*» (ص ۵۸۴، ح ۵۳۲):
۶. شیخ طوسی (۴۶۱) در «*الغیبة*»: وی این روایت را در دو جا نقل می‌کند (ص ۲۳۹، ح ۲۰۷).
۷. راوندی (۵۷۳) در «*الخرائج والجرائع*» (ج ۱، ص ۴۵۷، ب ۱۳، ح ۲): وی نیز این روایت را در دو جا نقل می‌کند.
۸. اربلی (۶۹۲) در «*کشف الغمة*» (ج ۳، ص ۲۸۸): او نیز این روایت را در دو جا نقل می‌کند.
۹. طبرسی (۵۴۸) در «*اعلام الوری بأعلام الهدی*» (ص ۳۹۵، ب ۱، ف ۲):
۱۰. رضی الدین علی بن یوسف بن المطهر حلّی (برادر علامه حلّی) (اوایل قرن ۸) در «*العدد القویة لدفع المخاوف اليومية*» (ص ۷۲، ح ۱۱۷):
۱۱. عاملی نباطی در «*الصراط المستقیم إلى مستحقی التقدیم*» (ج ۲، ص ۲۱۰):
۱۲. شیخ حرّ عاملی (۱۱۰۴) در «*إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات*» (ج ۳، ص ۵۳۰، ب ۳۲، ف ۲۵، ح ۴۵۱):
۱۳. محمد بن جریر بن رستم طبری آملی صغیر (قرن ۵) در «*نوادیر المعجزات فی مناقب الأئمة الهداة*»:

۱۴. فیض کاشانی در نوادر الاخبار (ص ۲۱۹، ح ۳)؛
 ۱۵. سید هاشم بن سلیمان بحرانی (۱۱۰۷) در «حلیة الأبرار فی أحوال محمد و آلہ الأطهار علیہ السلام» (ج ۵، ص ۱۶۲، ب ۴، ح ۲) در دو مورد؛ در کتاب «تبصرة الولی» (ص ۳۱، ح ۷) نیز در دو مورد؛ همچنین در کتاب «مدینة المعاجز» (ج ۸، ص ۱۳، ح ۲۶۶۱)؛
 ۱۶. علامه مجلسی (۱۱۱۰) در «بحار الأنوار» (ج ۵۱، ص ۴، ب ۱، ح ۶)؛ ایشان این روایت را در پنج جا نقل می کنند.
 ۱۷. معجم أحادیث الامام المهدي عجل الله تعالی فرجه الشریف؛ (ج ۶، ص ۲۳۰).
- ط: جریان ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در بیان حضرت حکیمه از کتاب «کمال الدین» شیخ صدوق

پس از اشاره به هشت نقل از جریان ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف از زبان حضرت حکیمه، اکنون به طریق نهم، که چهارمین نقل از شیخ صدوق بوده و در کتاب «کمال الدین و تمام النعمة» نقل شده، می پردازیم:

«وَحَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَحْمَدَ الْبُرْجِيِّ قَالَ رَأَيْتُ بِسُرَّمَنْ رَأَى رَجُلًا شَابًا فِي الْمَسْجِدِ الْمَعْرُوفِ بِمَسْجِدِ زُبَيْدَةَ فِي شَارِعِ السُّوقِ وَذَكَرَ أَنَّهُ هَاشِمِيُّ مِنْ وَلَدِ مُوسَى بْنِ عِيسَى ۱ لَمْ يَذْكُرْ أَبُو جَعْفَرٍ اسْمَهُ وَكُنْتُ أَصْلِي فَلَمَّا سَلَّمْتُ قَالَ لِي أَنْتَ قُبِّي أَوْ رَأَيْتُ فَقُلْتُ أَنَا قُبِّي مُجَاوِرًا لِكُوفَةِ فِي مَسْجِدِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقَالَ لِي أَتَعْرِفُ دَارَ مُوسَى بْنِ عِيسَى

۱. برای شناخت شخصیت موسی بن عیسی به بحار الأنوار ج ۴۵، ص ۳۹۰ مراجعه کنید. این شخص، هاشمی، عباسی، خبیث و ناصبی است که به تربت امام حسین علیه السلام اسائه ادب کرد. پس از آن درونش آتش گرفت و کبدش خارج شد؛ زیرا اهانت به تربت، اهانت به امام حسین علیه السلام و اهانت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهانت به خداوند تبارک و تعالی است. بنده (طیسی) به چشم خود معجزه تربت حسین بن علی علیه السلام را دیدم که به شخصی که در شرف مرگ بود، داده شد و او شفا پیدا کرد.

الَّتِي بِالْكُوفَةِ فَقُلْتُ نَعَمْ فَقَالَ أَنَا مِنْ وَلَدِهِ قَالَ كَانَ لِي أَبٌ وَلَهُ إِخْوَانٌ وَكَانَ أَكْبَرُ الْأَخَوَيْنِ ذَا مَالٍ وَلَمْ يَكُنْ لِلصَّغِيرِ مَالٌ فَدَخَلَ عَلَى أَخِيهِ الْكَبِيرِ فَسَرَقَ مِنْهُ سِتْمِائَةَ دِينَارٍ فَقَالَ الْأَخُ الْكَبِيرُ ادْخُلْ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاسْأَلْهُ أَنْ يُلْطَفَ لِلصَّغِيرِ لَعَلَّهُ يَرُدُّ مَالِي فَإِنَّهُ حُلُوُ الْكَلَامِ»

«ابوجعفر بزرگی گوید: در سامرا مرد جوانی را در مسجد معروف به مسجد زبیده در خیابان معروف به سوق دیدار کردم که می گفت: هاشمی و از فرزندان موسی بن عیسی است و ابوجعفر نام وی را ذکر نکرد. من نماز می خواندم و چون سلام نماز را بر زبان جاری کردم، گفت: آیا توقمی هستی یا رازی (اهل ری)؟ گفتم: من قمی هستم؛ اما در مسجد امیرالمؤمنین علیه السلام در کوفه مجاورم. گفت: آیا بیت موسی بن عیسی را در کوفه می شناسی؟ گفتم: آری. گفت: من از فرزندان اویم و گفتم: من پدری داشتم که چند برادر داشت و برادر بزرگ تر ثروتمند بود، اما برادر کوچک چیزی نداشت و روزی بر برادر بزرگ وارد شد و ششصد دینار از وی سرقت کرد. برادر بزرگ می گوید: من با خود گفتم: نزد امام حسن عسکری علیه السلام بروم و از وی درخواست کنم تا به برادر کوچک ملاطفت کند، شاید مال مرا بازگرداند؛ زیرا کلام او شیرین است.»

«فَلَمَّا كَانَ وَقْتُ السَّحَرِ بَدَأَ لِي فِي الدُّخُولِ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قُلْتُ ادْخُلْ عَلَى أَشْنَأَسِ التُّرْكِيِّ صَاحِبِ السُّلْطَانِ فَأَشْكُو إِلَيْهِ قَالَ فَدَخَلْتُ عَلَى أَشْنَأَسِ التُّرْكِيِّ وَبَيْنَ يَدَيْهِ نَزْدٌ يَلْعَبُ بِهِ فَجَلَسْتُ أَنْتَظِرُ فَرَاغَهُ فَجَاءَنِي رَسُولُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لِي أَجِبْ فَقُمْتُ مَعَهُ فَلَمَّا دَخَلْتُ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِي كَانَ لَكَ إِلَيْنَا أَوَّلُ اللَّيْلِ حَاجَةٌ ثُمَّ بَدَأَ لَكَ عَنْهَا وَقْتُ السَّحَرِ أَذْهَبَ فَإِنَّ الْكَيْسَ الَّذِي أَخَذَ مِنْ مَالِكَ قَدْ رُدَّ وَلَا تَشْكُ أَخَاكَ وَ أَحْسِنَ إِلَيْهِ وَ أَعْطِهِ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَابْعَثْهُ إِلَيْنَا لِنُعْطِيهِ فَلَمَّا خَرَجَ تَلَقَّاهُ غُلَامًا [غُلَامُهُ يُخْبِرُهُ بِوُجُودِ الْكَيْسِ].»

«چون هنگام صبح فرارسید با خود گفتم به جای رفتن به نزد امام بهتر است به نزد شناس ترک، از نزدیکان سلطان بروم و به او شکایت ببرم. گوید: به نزد شناس ترک رفتم و او مشغول بازی با نرد بود. نشستم تا از بازی فارغ شود. در این بین فرستاده امام عسکری علیه السلام آمد و گفت: اجابت کن. من برخاستم و برایشان وارد شدم. فرمود: سرشرب نیازمند ما بودی، اما هنگام صبح رأی خود را تغییر دادی. برو که آن کیسه‌ای که از اموالت ربوده شده بود بازگردانده شده است و از برادرت گلایه مکن؛ بلکه به او نیکی کن و مالی به او بده و اگر چنین نکنی او را به نزد ما بفرست تا ما به او اعطا کنیم. چون از آنجا بیرون آمد غلامی به استقبال وی آمد و پیدا شدن کیسه را خبر داد.»

«قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ الْبُرْزُجِيُّ فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ حَمَلَنِي الْهَاشِمِيُّ إِلَى مَنْزِلِهِ وَأَصَافَنِي ثُمَّ صَاحَ بِجَارِيَةٍ وَقَالَ يَا غَزَالُ أَوْ يَا زَلَالُ فَإِذَا أَنَا بِجَارِيَةٍ مُسَيَّةٍ فَقَالَ لَهَا يَا جَارِيَةُ حَدِّثِي مَوْلَاكَ بِحَدِيثِ الْمَيْلِ وَالْمَوْلُودِ فَقَالَتْ كَانَ لَنَا طِفْلٌ وَجَعْتُ فَقَالَتْ لِي مَوْلَاتِي امْضِي إِلَى دَارِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام فَقُولِي لِحَكِيمَةٍ تُعْطِينَا شَيْئاً نَسْتَشْفِي بِهِ لِمَوْلُودِنَا هَذَا فَلَمَّا مَضَيْتُ وَقُلْتُ كَمَا قَالَ لِي مَوْلَايَ قَالَتْ حَكِيمَةٌ اسْئَلُونِي بِالْمَيْلِ الَّذِي كُحِلَ بِهِ الْمَوْلُودُ الَّذِي وُلِدَ الْبَارِحَةَ تَغْنِي ابْنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام فَأَتَيْتُ مَيْلٍ فَدَفَعْتُهُ إِلَيَّ وَحَمَلْتُهُ إِلَى مَوْلَاتِي فَكَحَلْتُ بِهِ الْمَوْلُودَ فَعُوفِي وَبَنِي عِنْدَنَا وَكُنَّا نَسْتَشْفِي بِهِ ثُمَّ فَقَدْنَاهُ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ الْبُرْزُجِيُّ فَلَقِيتُ فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ أَبَا الْحَسَنِ بْنِ بَرهونَ الْبُرْسِيَّ فَحَدَّثْتُهُ بِهَذَا الْحَدِيثِ عَنْ هَذَا الْهَاشِمِيِّ فَقَالَ قَدْ حَدَّثَنِي هَذَا الْهَاشِمِيُّ بِهَذِهِ الْحِكَايَةِ كَمَا ذَكَرْتَهَا حَدَّثُوا النَّعْلَ بِالنَّعْلِ سَوَاءٌ مِنْ غَيْرِ زِيَادَةٍ وَلَا نُقْصَانٍ.»^۱

«ابوجعفر بزرجی گوید: چون فردا فرارسید آن هاشمی مرا به منزل خود برد و مهمان کرد. سپس کنیزی را صدا کرد و گفت: ای غزال! - و یا گفت: ای زلال! -

کنیزپیری پیش آمد. به او گفت: ای کنیز! حدیث میل و مولود را بازگو. او گفت: ما طفلی بیمار داشتیم و بانویم به من گفت: به منزل حسن بن علی علیه السلام برو و به حکیمه بگو چیزی بدهد تا بدان برای این مولود استشفای کنیم. چون رفتیم و آنچه را که بانویم گفته بود بازگو کردم، حکیمه گفت: آن میلی را بیاورید که با آن چشم مولودی را که دیروز متولد شد، سرمه کشیدیم (مقصودش فرزند امام عسکری علیه السلام بود). میل را آوردند. آن را به من داد. من آن را برای بانویم بردم و نوزاد را با آن سرمه کشیدند و بهبود یافت. آن میل تا مدت ها نزد ما بود و بدان استشفای می جستیم؛ سپس مفقود شد. ابوجعفر بزرگی گوید: در مسجد کوفه ابوالحسن بن برهون بررسی را دیدم و این حدیث را از آن مرد هاشمی برایش بازگفتم. گفت: آن مرد هاشمی این حدیث را بی هیچ زیادی و نقصان برای من نیز بازگو کرده است.»

شاهد در این روایت، عبارت «قَالَتْ حَكِيمَةُ اُتُونِي بِاَمْلِيلِ الَّذِي كُجِلَ بِهِ الْمُؤَلُّودُ الَّذِي وُلِدَ الْبَارِحَةَ» است. در اینجا ابوجعفر بزرگی از حضرت حکیمه نقل می کند که فرزند مبارک امام عسکری علیه السلام دیروز متولد شده است. علاوه بر اینکه بزرگی می گوید: این روایت را ابوالحسن بن برهون بررسی نیز نقل کرده است.

منابع دیگر روایت

۱. شیخ حرّ عاملی در «اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات» (ج ۳، ص ۶۸۰)؛
۲. علامه مجلسی در «بحار الأنوار» (ج ۵۱، ص ۳۴۲)؛
۳. معجم احادیث الامام المهدي عجل الله تعالی فرجه الشريف (ج ۶، ص ۲۳۳).

جلسه هشتم

تا کنون نه روایت درباره ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف که آنها را حضرت حکیمه نقل کرده، مطرح و بررسی نمودیم. البته علاوه بر آنها به یک روایت که از امام حسن عسکری علیه السلام نقل شده نیز اشاره کردیم. اکنون در پی بررسی روایات و ادله دیگری پیرامون ولادت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف هستیم.

بررسی روایات دیگر

روایت سوم

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْكُوفِيُّ أَنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ عليه السلام بَعَثَ إِلَى بَعْضِ مَنْ سَمَاءُ لِي بِشَاةٍ مَذْبُوحَةٍ وَقَالَ هَذِهِ مِنْ عَقِيْقَةِ ابْنِي مُحَمَّدٍ.»^۱

«محمد بن ابراهیم کوفی گوید: امام عسکری علیه السلام برای کسی که نامش را برایم برد، گوسفند سربریده‌ای فرستاد و گفت: این از عقیقه پسر محمد است. از آنجایی که عقیقه مربوط به بعد از ولادت فرزند است، پس این روایت، شاهدی بر جریان ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است.

منابع دیگر روایت

۱. کمال الدین (ج ۲، ص ۴۳۲، ب ۴۲، ح ۱۰)؛
۲. رضی الدین علی بن یوسف بن المطهر حلّی در «العدد/التقویّة لدفع/المخاوف الیومیّة» (ص ۷۳، ح ۱۲۰)؛
۳. شیخ حرّ عاملی در «اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات» (ج ۳، ص ۴۸۴، ب ۳۲، ف ۵، ح ۱۹۸)؛

۱. صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، باب ۴۲، ص ۴۳۲.

۴. علامه مجلسی در «بحار الأنوار» (ج ۵۱، ص ۱۵، ب ۱، ح ۱۷)؛
۵. محدّث نوری (۱۳۲۰) در «مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل» (ج ۱۵، ص ۱۴۱، ب ۳۰، ح ۴)؛
۶. صافی گلپایگانی در «منتخب الأثر» (ص ۳۴۳، ف ۳، ب ۱، ح ۱۳).
۷. معجم احادیث الامام المهدي عجل الله تعالی فرجه الشریف (ج ۶، ص ۵۱)

روایت چهارم

«حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ الْفَرَجِ الْمُؤَدِّنُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْكَرْخِيُّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا هَارُونَ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِنَا يَقُولُ رَأَيْتُ صَاحِبَ الزَّمَانِ عجل الله تعالی فرجه الشریف وَ وَجْهُهُ يُضِيءُ كَأَنَّهُ الْقَمَرُ لَيْلَةَ الْبَدْرِ وَرَأَيْتُ عَلَى سُرْتِهِ شَعْرًا يُجْرِي كَالْحُطِّطِ وَكَشَفْتُ الثَّوْبَ عَنْهُ فَوَجَدْتُهُ مَحْتُونًا فَسَأَلْتُ أَبَا مُحَمَّدٍ عجل الله تعالی فرجه الشریف عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ هَكَذَا وَلَدٌ وَهَكَذَا وَلَدْنَا وَ لِكُنَّا سَنِمُّ الْمُؤَسَى عَلَيْهِ لِإِصَابَةِ السُّنَّةِ»^۱

«محمد بن حسن کرخی گوید: از ابوهارون که مردی از اصحاب ما بود، شنیدم که می گفت: من صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را دیدم که رویش مانند ماه شب چهارده می درخشید و بر نافش مویی مانند خط، روییده بود و ختنه شده بود. درباره آن از امام حسن عجل الله تعالی فرجه الشریف پرسیدم: فرمود: اینچنین متولد شده است. ما نیز چنین متولد شده ایم؛ ولی برای مراعات سنت اسلامی تیغ بر آن می کشیم.»

منابع دیگر روایت

۱. شیخ طوسی در «الغیبة» (ص ۲۵۰)؛
۲. طبرسی در «إعلام الوری بأعلام الهدی» (ص ۳۹۷)؛
۳. شیخ حرّ عاملی در «إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات» (ج ۳، ص ۵۰۸).

روایت پنجم

«وَعَنْهُ (موسی بن محمد) عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جُهْوَرٍ عَنِ الْبَشَّارِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِدْرِيسَ صَاحِبِ ثِقَةٍ أَبِي مُحَمَّدٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ: وَجَّهَ إِلَيَّ مَوْلَايَ أَبُو مُحَمَّدٍ كَبْشِينَ وَ قَالَ اعْقِرْهُمَا عَنِ ابْنِي الْحَسَنِ وَ كُلِّ وَ أَطْعِمِ إِخْوَانَكَ فَفَعَلْتُ ثُمَّ لَقِيْتُهُ بَعْدَ ذَلِكَ فَقَالَ: الْمُؤَلُودُ الَّذِي وُلِدَ لِي مَاتَ ثُمَّ وَجَّهَ لِي بِأَرْبَعٍ أَكْبَشَةٍ وَ كَتَبَ إِلَيْهِ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اعْقِرْ هَذِهِ الْأَرْبَعَةَ أَكْبَشَةَ عَنْ مَوْلَاكَ وَ كُلِّ هُنَاكَ اللَّهُ فَفَعَلْتُ وَ لَقِيْتُهُ بَعْدَ ذَلِكَ فَقَالَ لِي: إِنَّمَا اسْتَرَى اللَّهُ يَا بَنِي [بَابِي] الْحَسَنِ وَ مُوسَى لَوْلَدِهِ مُحَمَّدٍ مَهْدِيٍّ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ الْفَرَجِ الْأَعْظَمِ.»^۱

«بشار بن ابراهیم که مورد وثوق و تایید امام حسن عسکری علیه السلام بود می گوید: امام عسکری علیه السلام دوگوسفند برایم فرستاد و فرمود: گوسفندها را از طرف فرزندانم حسن، ذبح کن و خودت از آن بخور و برادرانت را نیز اطعام کن. من این کار را کردم و بعد از مدتی خدمت امام عسکری علیه السلام رسیدم. حضرت فرمود: فرزندی که خداوند به من داده بود از دنیا رفت. سپس (بعد از مدتی) چهارگوسفند برایم فرستاد که همراه آن، نامه ای بود. در آن نامه نوشته بود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، این چهارگوسفند را از طرف مولایت ذبح کن و بخور که گوارای وجودت باشد.» پس این کار را کردم و دوباره خدمت امام عسکری علیه السلام رسیدم. حضرت فرمودند: خداوند ولادت فرزندم محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف مهدی این امت و صاحب گشایش بزرگ را با وفات دو فرزند قبلی ام، حسن و موسی، پوشانید.»

روایت ششم

«وَعَنْهُ (الשלْمَغَانِي) قَالَ حَدَّثَنِي الثَّقَفَةُ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِدْرِيسَ قَالَ وَجَّهَ إِلَيَّ مَوْلَايَ أَبُو

مُحَمَّدٌ ﷺ يَكْبُشُ وَقَالَ عَقُّهُ عَنِ ابْنِي فَلَانَ وَكُلَّ وَأَظْعِمُ أَهْلَكَ فَفَعَلْتُ ثُمَّ لَقِيْتُهُ بَعْدَ ذَلِكَ فَقَالَ لِي الْمُتَوَلُّوُ الَّذِي وُلِدَ لِي مَاتَ ثُمَّ وَجَّهَ إِلَيَّ يَكْبُشِينَ وَكَتَبَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ عَقُّ هَذَيْنِ الْكَبْشَيْنِ عَنْ مَوْلَاكَ وَكُلَّ هَتَاكَ اللَّهُ وَأَظْعِمُ إِخْوَانَكَ فَفَعَلْتُ وَلَقِيْتُهُ بَعْدَ ذَلِكَ فَمَا ذَكَرَ لِي شَيْئاً.^۱

«ابراهیم بن ادریس روایت می کند که امام حسن عسکری ﷺ گوسفندی برای من فرستاد و فرمود: آن را برای فرزندم عقیقه کن. خود از آن بخور و به خانواده ات نیز بخور. چنین کردم و بعد که خدمت حضرت رسیدم فرمود: فرزندم از دنیا رفت. سپس دو گوسفند، همراه نامه ای فرستادند که نوشته بود: «بسم الله الرحمن الرحيم. این دو گوسفند را از جانب مولایت عقیقه کن و خود بخور که گوارای وجودت باشد. همچنین به برادرانت بخور.» چنین کردم و چون به خدمتش رسیدم چیزی نفرمود.»

منابع دیگر روایت

۱. مسعودی در «إثبات الوصية» (ص ۲۴۱)؛
۲. شیخ طوسی در «الغیبة» (ص ۲۴۵، ح ۲۱۴)؛
۳. شیخ حرّ عاملی در «إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات» (ج ۳، ص ۵۰۸، ب ۳۲، ف ۲، ح ۳۱۸)؛
۴. علامه مجلسی در «بحار الأنوار» (ج ۵۱، ص ۲۲)؛
۵. معجم احادیث الامام المهدي ﷺ (ج ۶، ص ۵۳).

روایت هفتم

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مَاجِيلَوَيْهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ وَأَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ

يَحْيَى الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ رِيَّاحٍ الْبَصْرِيُّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْعَمَرِيِّ قَالَ لَمَّا وُلِدَ السَّيِّدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ابْعَثُوا إِلَى أَبِي عَمْرٍو فَبِعْتُ إِلَيْهِ فَصَارَ إِلَيْهِ فَقَالَ لَهُ اشْتَرِ عَشْرَةَ آلَافٍ رِطْلٍ خُبْزٍ وَعَشْرَةَ آلَافٍ رِطْلٍ لَحْمٍ وَفَرَفَهُ أَحْسَبُهُ قَالَ عَلَى بَنِي هَاشِمٍ وَعَقَى عَنْهُ بِكَذَا وَكَذَا شَاةً»^۱

«ابوجعفر عمری گوید: چون سید عَلَيْهِ السَّلَامُ متولد شد امام یازدهم عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: بفرستید ابی عمرو را بیاورید. چون خدمت آن حضرت آمد به او فرمود: ده هزار رطل نان و ده هزار رطل گوشت خریداری و تقسیم کن، به گمانم فرمود میان بنی هاشم تقسیم کن و چندین گوسفند را از طرف او عقیقه کن.»

«کمال الدین» (ج ۲، ص ۴۳۰، ب ۴۲، ح ۶)؛

«روضة الواعظین» (ج ۲، ص ۲۶۰)؛

«اثبات الهداة» (ج ۳، ص ۸۳)؛

«بحار الانوار» (ج ۵۱، ص ۵، ب ۱، ح ۹)؛

معجم احادیث الامام المهدي عَلَيْهِ السَّلَامُ (ج ۶، ص ۵۳).

روایت هشتم

«عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ بِلَالٍ قَالَ خَرَجَ إِلَيَّ مِنْ أَبِي مُحَمَّدٍ قَبْلَ مُضِيِّهِ بِسَنَتَيْنِ يُخْبِرُنِي بِالْخَلَفِ مِنْ بَعْدِهِ ثُمَّ خَرَجَ إِلَيَّ مِنْ قَبْلِ مُضِيِّهِ بِثَلَاثَةِ أَيَّامٍ يُخْبِرُنِي بِالْخَلَفِ مِنْ بَعْدِهِ»^۲

«محمد بن علی بن بلال گوید: از جانب امام حسن عسکری عَلَيْهِ السَّلَامُ، دو سال پیش از وفاتش، پیامی به من رسید که از جانشین بعد از خود به من خبر داد. بار

۱. صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۳۱؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین و بصيرة

المتعظین، ج ۲، ص ۲۶۰.

۲. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۲۸؛ نک: معجم احادیث الامام المهدي عَلَيْهِ السَّلَامُ، ج ۶، ص ۵۴.

دیگر سه روز پیش از وفاتش پیامی رسید و از جانشین بعد از خود به من خبر داد.»

این روایت، در «کمال الدین» شیخ صدوق (ج ۲، ص ۴۹۹، ب ۴۵، ح ۲۴) مفصل تر نقل شده است. متن آن این گونه است:

«قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْكِنْدِيُّ قَالَ قَالَ لِي أَبُو طَاهِرٍ الْبَلَالِيُّ التَّوْقِيعُ الَّذِي خَرَجَ إِلَيَّ مِنْ أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَعَلَّقُوهُ فِي الْخُلْفِ بَعْدَهُ وَدِيعَةً فِي بَيْتِكَ فَقُلْتُ لَهُ أَحِبُّ أَنْ تَنْسَخَ لِي مِنْ لَفْظِ التَّوْقِيعِ مَا فِيهِ فَأَخْبَرَ أَبَا طَاهِرٍ بِمَا قُلْتُ فَقَالَ لَهُ جِئْنِي بِهِ حَتَّى يَسْقُطَ الْإِسْنَادُ بَيْنِي وَبَيْنَهُ فَخَرَجَ إِلَيَّ مِنْ أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَبْلَ مُضِيِّهِ بِسَنَتَيْنِ يُخْبِرُنِي بِالْخُلْفِ مِنْ بَعْدِهِ ثُمَّ خَرَجَ إِلَيَّ بَعْدَ مُضِيِّهِ بِثَلَاثَةِ أَيَّامٍ يُخْبِرُنِي بِذَلِكَ فَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ جَحَدَ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ حُقُوقَهُمْ وَحَمَلَ النَّاسَ عَلَى اكْتِفَائِهِمْ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ كَثِيرًا.»

«ابوعبدالله حسین بن اسماعیل کندی گوید: ابوطاهر بلالی به من گفت: آن توقیعی که از امام عسکری علیه السلام برای من صادر شده و آن را به جانشین پس از او ارجاع داده اند، ودیعه ای از جانب من در خانه توست؛ و من (سعد بن عبدالله) به حسین بن اسماعیل گفتم: دوست دارم عین لفظ توقیع را برایم استنساخ کنی. حسین بن اسماعیل کندی، حرف مرا برای ابوطاهر بلالی نقل کرد. پس ابوطاهر گفت: سعد را نزد من بیاور [تا خودم برای او نقل کنم] و نیازی به سند نباشد. [سعد بن عبدالله به نزد ابوطاهر بلالی آمد و او برایش گفت: توقیعی از ابومحمد علیه السلام دو سال قبل از درگذشتش برایم صادر شد و مرا از جانشین پس از خود باخبر کرد. همچنین سه روز پس از درگذشت او نیز توقیعی به دستم رسید که مرا از آن خبر داده بود. پس لعنت خدا بر کسانی باد که حقوق اولیاء خدا را منکراند و مردمان را بردوش آنان سوار می کنند.»

مرحوم مجلسی ذیل این روایت بیانی دارد (نک: بحار الانوار، ج ۵۱،

روایت نهم

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ بَشَّارٍ الْقَزْوِينِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْفَرَجِ الْمُظَفَّرِيُّ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَزْمَكِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ صَالِحِ الْبَرَّازِ قَالَ سَمِعْتُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيَّ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ ابْنِي هُوَ الْقَائِمُ مِنْ بَعْدِي وَهُوَ الَّذِي يَجْرِي فِيهِ سُنُّ الْأَنْبِيَاءِ عليهم السلام بِالتَّغْيِيرِ وَالْغَيْبَةِ حَتَّى تَتَفَسَّوْا الْقُلُوبَ لِطَوْلِ الْأَمَدِ فَلَا يَنْبُتُ عَلَى الْقَوْلِ بِهِ إِلَّا مَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي قَلْبِهِ الْإِيمَانَ وَآتَيْدَهُ بِرُوحٍ مِنْهُ.»

«حسن بن محمد بن صالح گوید: از امام حسن عسکری عليه السلام شنیدم که می فرمود: این فرزندم قائم پس از من است. او همان کسی است که سنت های انبیا عليهم السلام از طول عمر و غیبت در او جاری است تا به غایتی که دل ها به واسطه طول مدت سخت گردد و جز کسی که خدای تعالی ایمان را در دلش نقش کرده و وی را با معنویت و روحی از جانب خود مؤید ساخته است، در عقیده به امامت او ثابت نماند.»

روایت دهم

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو عَلِيٍّ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَثْمَانَ الْعُمَرِيَّ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ سَمِعْتُ أَبَا مُحَمَّدٍ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام وَأَنَا عَنْهُ عَنِ الْخَبَرِ الَّذِي رُوِيَ عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَأَنَّ مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً فَقَالَ عليه السلام إِنَّ هَذَا حَقٌّ كَمَا أَنَّ النَّهَارَ حَقٌّ فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمِنْ الْحُجَّةِ وَالْإِمَامِ بَعْدَكَ فَقَالَ ابْنِي مُحَمَّدٌ هُوَ الْإِمَامُ وَالْحُجَّةُ بَعْدِي مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً أَمَا إِنَّ لَهُ غَيْبَةً يَحَارُ فِيهَا الْجَاهِلُونَ وَيَهْلِكُ فِيهَا الْمُتَبَطِّلُونَ وَيَكْذِبُ فِيهَا

الْوَقَّاثُونَ ثُمَّ يَخْرُجُ فَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى الْأَعْلَامِ الْبَيْضِ تَخْفِقُ فَوْقَ رَأْسِهِ يَنْجِفُ الْكُوفَةَ.»^۱

«ابوعلی بن همام گوید: از محمد بن عثمان عمری شنیدم که می گفت: از پدرم شنیدم که می گفت: من نزد امام عسکری علیه السلام بودم که از آن حضرت از خبری که از پدران بزرگوارش روایت شده است، سؤال کردند: زمین از حجت الهی بر خلق تا روز قیامت خالی نمی ماند و کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناسد به مرگ جاهلیت درگذشته است. فرمود: این حق است، همچنان که روز روشن حق است. گفتند: ای فرزند رسول خدا! حجت و امام پس از شما کیست؟ فرمود: فرزندم محمد، او امام و حجت پس از من است. کسی که بمیرد و او را نشناسد به مرگ جاهلیت درگذشته است. آگاه باشید که برای او غیبتی است که نادانان در آن سرگردان شوند و مبطلان در آن هلاک گردند و کسانی که برای آن، وقت معین کنند، دروغ گو هستند. سپس خروج می کند؛ و گویا به پرچم های سپیدی می نگرم که بر بالای سراودرنجف اشرف در اهتزاز است.»

روایت یازدهم

«وَرَوَى أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ نُوحٍ أَبُو الْعَبَّاسِ السَّيْرَافِيُّ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو نَضْرٍ هَبَةُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ أَحْمَدَ الْمَعْرُوفِ بِابْنِ بُرَيْنَةَ الْكَاتِبِ قَالَ حَدَّثَنِي بَعْضُ الشَّرَافِ مِنَ الشَّيْعَةِ الْإِمَامِيَّةِ أَصْحَابِ الْحَدِيثِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو مُحَمَّدٍ الْعَبَّاسُ بْنُ أَحْمَدَ الصَّائِغِ قَالَ حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ الْخَصْبِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ وَ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيَّانِ قَالَا دَخَلْنَا عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ عليه السلام بِسُرَّ مَنْ رَأَى وَ بَيْنَ يَدَيْهِ جَمَاعَةٌ مِنْ أَوْلِيَائِهِ وَ شِيعَتِهِ حَتَّى دَخَلَ عَلَيْهِ بَذْرُ خَادِمِهِ فَقَالَ يَا مَوْلَايَ بِالْبَابِ قَوْمٌ شُعْتُ غُبْرٌ فَقَالَ لَهُمْ هَؤُلَاءِ نَفَرٌ مِنْ شِيعَتِنَا بِالْيَمَنِ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ يَسُوقَانِهِ إِلَى أَنْ يَنْتَهِيَ إِلَى أَنْ قَالَ الْحَسَنُ عليه السلام لِبَدْرِ

فَأَمَضِ فَأَتَيْتَا بِعُثْمَانَ بْنِ سَعِيدٍ الْعُمَرِيِّ فَمَا لَبِثْنَا إِلَّا يَسِيرًا حَتَّى دَخَلَ عُثْمَانُ فَقَالَ لَهُ سَيِّدُنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام امْضِ يَا عُثْمَانُ فَإِنَّكَ الْوَكِيلُ وَالثِّقَةُ الْمُتَأَمُّونَ عَلَى مَالِ اللَّهِ وَأَقْبِضْ مِنْ هَؤُلَاءِ التَّفَرِّ الِیْمَنِيِّينَ مَا حَمَلُوهُ مِنَ الْمَالِ ثُمَّ سَأَلَ الْحَدِيثَ إِلَى أَنْ قَالَا ثُمَّ قُلْنَا بِأَجْمَعِنَا يَا سَيِّدَنَا وَاللَّهِ إِنَّ عُثْمَانَ لَمِنْ خِيَارِ شِيعَتِكَ وَلَقَدْ زِدْتَنَا عِلْمًا بِمَوْضِعِهِ مِنْ خِدْمَتِكَ وَإِنَّهُ وَكِيلُكَ وَثَقَّتْكَ عَلَى مَالِ اللَّهِ تَعَالَى قَالَ نَعَمْ وَاشْهَدُوا عَلَى أَنَّ عُثْمَانَ بْنَ سَعِيدٍ الْعُمَرِيَّ وَكِيلِي وَأَنَّ ابْنَهُ مُحَمَّدًا وَكِيلَ ابْنِي مَهْدِيَّكُمْ.»^۱

«ابوالعباس احمد بن علی بن نوح سیرافی به سند خود از محمد بن اسماعیل و علی ابن عبد الله حسینیان چنین روایت کردند: در سامرا خدمت امام حسن عسکری علیه السلام رسیدیم. دیدیم گروهی از شیعیان و دوستان حضرت نیز در حضورش شرفیاب هستند. در آن وقت «بدر» خادم حضرت آمد و عرض کرد: آقا! جمعی با حالت افسرده و غبارآلود به در خانه آمده اند. حضرت فرمود: اینان عده ای از شیعیان ما در «یمن» هستند... تا آنجا که حضرت به خادم فرمود: برو و عثمان بن سعید را نزد من بیاور! چیزی نگذشت که عثمان بن سعید آمد. حضرت به وی فرمود: ای عثمان! تو وکیل من و بر اموال الهی امین هستی؛ برو و اموالی را که این چند نفریمنی آورده اند، بگیر. راوی می گوید: ما حضار عرض کردیم: آقا! به خدا قسم ما عثمان بن سعید را از شیعیان برگزیده می دانیم و امروز با این فرمایش، مقام او را در خدمتگزاری، آشکارتر فرمودی. به خوبی می دانیم که او وکیل شما و در ضبط اموال خدا مورد وثوق شماست. فرمود: آری گواه باشید که عثمان بن سعید عمری وکیل من است و فرزندش محمد بن عثمان وکیل فرزند من مهدی شماست.»

روایت دوازدهم

«عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ مَصْقَلَةَ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لِي يَا أَحْمَدُ مَا كَانَ حَالُكُمْ فِيمَا كَانَ النَّاسُ فِيهِ مِنَ الشَّكِّ وَالِإِتْيَابِ قُلْتُ لَنَا وَرَدَ الْكِتَابُ بِخَبَرِ مَوْلِدِ سَيِّدِنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَبْقَ مِنَّا رَجُلٌ وَلَا امْرَأَةٌ وَلَا غُلَامٌ بَلَغَ الْفَهْمَ إِلَّا قَالَ بِالْحَقِّ قَالَ أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةِ اللَّهِ تَعَالَى ثُمَّ أَمَرَ أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالِدَتَهُ بِالْحَجِّ فِي سَنَةِ تِسْعٍ وَخَمْسِينَ وَمِائَتَيْنِ وَعَرَفَهَا مَا يَسْأَلُهُ فِي سَنَةِ سِتِّينَ ثُمَّ سَلَّمَ الْأَسْمَ الْأَعْظَمَ وَالْمَوَارِيثَ وَالسَّلَاحَ إِلَى الْقَائِمِ الصَّاحِبِ عَ وَخَرَجَتْ أُمُّ أَبِي مُحَمَّدٍ إِلَى مَكَّةَ وَفِيضَ فِي شَهْرِ رَبِيعِ الْآخِرِ سَنَةِ سِتِّينَ وَمِائَتَيْنِ وَدُفِنَ بِسَرْمَنْ رَأَى إِلَى جَانِبِ أَبِيهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا وَكَانَ مِنْ مَوْلِدِهِ إِلَى وَفَتِ مُضِيِّهِ تِسْعٌ وَعِشْرُونَ سَنَةً.»^۱

«احمد بن اسحاق گوید: بر مولای خود امام عسکری عَلَيْهِ السَّلَامُ وارد شدم؛ فرمود: ای احمد! در آن شک و تردیدی که گریبان گیر مردم [اهل قم] شده بود، حال شما چگونه بود؟ عرض کردم: آقا وقتی خبر ولادت مولایمان به ما رسید تمام ما از زن و مرد و حتی بچه‌ای که به فهم رسیده بود، قائل به امامت آن جناب شدیم و معترف به حق گردیدیم. فرمود: مگر نمی‌دانی که خداوند زمین را خالی از حجت نمی‌گذارد؟ آنگاه امام عسکری به مادر امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ امر کرد در سال ۲۵۹ به حج رود و به او اطلاع داد که در سال ۲۶۰ چه خواهد شد. سپس اسم اعظم و موارث انبیا و سلاح را به قائم، حضرت صاحب الزمان عَلَيْهِ السَّلَامُ، سپرد. مادر امام به جانب مکه رفت و حضرت عسکری عَلَيْهِ السَّلَامُ در ماه ربیع الاول سال ۲۶۰ از دنیا رفت و در سامرا کنار پدر بزرگوار خود دفن شد و سن مبارکش در آن هنگام ۲۹ سال بود.»

۱. صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۰۹؛ خزاز، کفایة الأثر فی النصّ علی الأئمة الإثنی عشر، ص ۲۹۲؛ طبرسی، إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۴۱۵؛ اربلی، کشف الغمّة فی معرفة الأئمة، ج ۳، ص ۳۱۸.

روایت سیزدهم

این روایت، نامه‌ای است که امام عسکری علیه السلام برای قمی‌ها به منظور اطلاع‌رسانی ولادت فرزندش می‌نویسد. قم از دیرباز مورد توجه اهل بیت علیهم السلام بوده است:

«حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مِهْرَانَ الْأَزْدِيُّ الْعَرُوضِيُّ بِمَرْوَ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ إِسْحَاقَ الْقُمِّيِّ قَالَ لَمَّا وُلِدَ الْخَلْفُ الصَّالِحُ وَعَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى وَرَدَ مِنْ مَوْلَانَا أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى جَدِّي أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ كِتَابٌ وَإِذَا فِيهِ مَكْتُوبٌ بِحِطِّ يَدِهِ الَّذِي كَانَ يَرِدُ بِهِ التَّوْقِيعَاتُ عَلَيْهِ وَوُلِدَ الْمُؤَلَّدُ فَلْيَكُنْ عِنْدَكَ مَسْتُورًا وَ عَنْ جَمِيعِ النَّاسِ مَكْتُومًا فَإِنَّا لَمْ نُظْهِرْ عَلَيْهِ إِلَّا الْأَقْرَبَ لِقَرَابَتِهِ وَ الْمُؤَلَّى لَوَلَايَتِهِ أَحَبُّنَا إِغْلَامَكَ لِيَسْرَكَ اللَّهُ بِهِ كَمَا سَرَّنا وَ السَّلَامُ»^۱

«احمد بن حسن بن اسحاق قمی گوید: چون خلف صالح وَعَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى متولد گردید از طرف مولایم امام حسن عسکری علیه السلام به جدم احمد بن اسحاق نامه‌ای رسید که امام در آن با دستخط خود- که توقیعات با آن دست خط صادر می‌شد- آمده بود: برای ما فرزندی متولد شده است و باید نزد تو مستور و از مردم مکتوم بماند؛ ما جز به خویشان و دوستان اظهار نکنیم، آن هم برای قرابت و ولایت آنان است. خواستیم خبر آن را به تو اعلام کنیم تا خداوند تو را شاد سازد همچنان که ما را شاد ساخت.»

روایت چهاردهم

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِلَوْنِيهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَالِكٍ الْفَرَارِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي مُعَاوِيَةُ بْنُ حُكَيْمٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ الْعَمْرِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالُوا عَرَضَ عَلَيْنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ

عَلَيْهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَنَحْنُ فِي مَنْزِلِهِ وَكُنَّا أَرْبَعِينَ رَجُلًا فَقَالَ هَذَا إِمَامُكُمْ مِنْ بَعْدِي وَخَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ أَطِيعُوهُ وَلَا تَتَفَرَّقُوا مِنْ بَعْدِي فِي أَدْيَانِكُمْ فَتَهْلِكُوا أَمَّا أَنْتُمْ لَا تَرَوْنَهُ بَعْدَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا فَخَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِ فَمَا مَضَتْ إِلَّا أَيَّامٌ قَلِيلٌ حَتَّى مَضَى أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ»^۱

«معاویہ بن حکیم و محمد بن ایوب و محمد بن عثمان گویند: ما چهل نفر در منزل امام حسن عسکری علیہ السلام بودیم. او فرزندش را به ما عرضه کرد و فرمود: این شخص پس از من امام شما و خلیفه من بر شماست. از او اطاعت کنید و پس از من در دین خود متفرق نشوید که هلاک خواهید شد. بدانید که بعد از این او را نخواهید دید. گویند: از حضورش بیرون آمدیم و پس از چند روزی قلیل، امام حسن علیہ السلام درگذشت.»

این روایت در «الغیبه» شیخ طوسی هم به این طریق نقل شده است:

«قَالَ وَقَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَالِكٍ الْفَرَّازِيُّ الْبَزَّازُ عَنْ جَمَاعَةٍ مِنَ الشَّيْعَةِ مِنْهُمْ عَلِيُّ بْنُ بِلَالٍ وَأَمَّادُ بْنُ هِلَالٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ بْنِ حَكِيمٍ وَالْحَسَنُ بْنُ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ فِي خَبَرٍ طَوِيلٍ مَشْهُورٍ قَالُوا جَمِيعًا اجْتَمَعْنَا إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَسْأَلُهُ عَنِ الْحُجَّةِ مِنْ بَعْدِهِ وَفِي مَجْلِسِهِ أَرْبَعُونَ رَجُلًا فَقَامَ إِلَيْهِ عُثْمَانُ بْنُ سَعِيدٍ بْنُ عَمْرِو الْعُمَرِيُّ فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ أَمْرٍ أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي فَقَالَ لَهُ اجْلِسْ يَا عُثْمَانُ فَقَامَ مُغَضَّبًا لِيُخْرِجَ فَقَالَ لَا يُخْرِجَنَّ أَحَدٌ فَلَمْ يُخْرِجْ مِنَّا أَحَدٌ إِلَى [أَنْ] كَانَ بَعْدَ سَاعَةٍ فَصَاحَ عَلَيْهِ بِعُثْمَانَ فَقَامَ عَلَى قَدَمَيْهِ فَقَالَ أَخْبِرْكُمْ بِمَا جِئْتُمْ قَالُوا نَعَمْ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ جِئْتُمْ نَسْأَلُونِي عَنِ الْحُجَّةِ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعَمْ فَإِذَا غَلَامٌ كَأَنَّهُ قُطْعٌ مِمَّا أَشَبَّهُ النَّاسَ بِأَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ هَذَا إِمَامُكُمْ مِنْ بَعْدِي وَخَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ أَطِيعُوهُ وَلَا تَتَفَرَّقُوا مِنْ بَعْدِي فَتَهْلِكُوا فِي أَدْيَانِكُمْ أَلَا وَإِنَّكُمْ لَا تَرَوْنَهُ مِنْ بَعْدِ يَوْمِكُمْ هَذَا حَتَّى يَبِيتَ لَهُ عُمَرُ فَاقْبَلُوا مِنْ عُثْمَانَ مَا يَقُولُهُ وَانتهوا إِلَى أَمْرِهِ وَاقْبَلُوا قَوْلَهُ فَهُوَ خَلِيفَةُ إِمَامِكُمْ وَالْأَمْرُ إِلَيْهِ

فِي حَدِيثِ طَوِيلٍ^۱

«جعفر بن محمد بن مالك فزاری بزاز از جماعتی از شیعه که علی بن هلال، محمد بن معاویه بن حکیم و حسن بن ایوب بن نوح از جمله آنها هستند، در خبری طولانی مشهور نقل کرده که همه آنها گفتند: به خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام رفتیم تا در خصوص امام بعد از وی از حضرت جویا شویم، در حالی که در آن مجلس در نزد حضرت، چهل نفر بودند. در این وقت عثمان بن سعید عمری برخاست و عرض کرد: یا ابن رسول الله! می خواهم مطلبی را از شما سؤال کنم که خود دانایتر هستید. حضرت فرمود: ای عثمان! بنشین. در این حال او با حالتی خشمگین برخاست که بیرون رود. حضرت فرمود: هیچ کسی بیرون نرود. کسی از ما نیز بیرون نرفت. بعد از لحظه ای، حضرت، عثمان بن سعید را صدا زد. او برخاست و ایستاد. حضرت فرمود: بگویم برای چه نزد من آمده اید؟ حضار گفتند: بفرمایید یا ابن رسول الله! فرمود: آمده اید از من بپرسید امام بعد از من کیست؟ عرض کردند: آری یا ابن رسول الله! در این وقت نوجوانی را که مانند پاره ماه بود و از هر کسی به پدرش امام حسن عسکری علیه السلام بیشتر شباهت داشت، در برابر خود دیدیم. حضرت فرمود: بعد از من، این امام شما و جانشین من است. از وی پیروی کنید و پراکنده نگردید که در امر دین خود به هلاکت می رسید. بدانید که بعد از امروز دیگر او را نخواهید دید تا عمر او کامل شود (زمانی بگذرد). پس هر چه عثمان بن سعید از جانب او به شما خبر می دهد، بپذیرید. او نماینده امام شماست و نیابت به وی تفویض می گردد.»

۱. طوسی، الغیبة، ص ۳۵۷؛ فیض، نوادر الأخبار فیما يتعلق بأصول الدین، ص ۲۳۲؛ مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۳۴۶؛ معجم الاحادیث المهدی علیه السلام، ج ۶، ص ۶۸.

جلسه نهم

آنچه تاکنون مطرح شده، عبارت است از:

- ۱- نقل روایاتی که بر اثبات ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف دلالت دارد؛
 - ۲- نقل کلام بعضی از بزرگان اهل سنت درباره ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف؛
 - ۳- نقل چندین طریق از روایت های حضرت حکیمه درباره ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف؛
 - ۴- نقل روایات و کلام افرادی که موفق به دیدار حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف - از زمان ولادت آن حضرت تا زمان شهادت امام عسکری علیه السلام - شده اند؛
 - ۵- نقل افتراءات بعضی مثل ابن تیمیه نسبت به ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف.
- روایات مربوط به ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف متواتر معنوی و یا لا اقل مستفیضه است؛ بنابراین، نیازی به بررسی سندی آنها نیست. بعضی از معاصران، مثل آیت الله خویی، معتقد به این مبنا هستند که در صورت استفاضه روایات، نیازی به بررسی سندی نیست.^۱ هرچند بعضی اوقات ممکن است سند روایات مستفیضه را نیز بررسی کنیم.

۱. آیت الله خویی درباره «عبدالله بن عباس» می گوید: «ونحن وإن لم نظفر برواية صحيحة مادحة وجميع ما رأيناه من الروايات في أساندها ضعف، إلا أن استفاضتها أغنتنا عن النظر في أساندها، فمن المطمئن به صدور بعض هذه الروايات عن المعصومين إجمالاً» (خویی، معجم رجال الحديث، ج ۱۰، ص ۲۳۳). وی درباره «هشام بن حکم» نیز می فرماید: «أقول: هذه الروايات وإن كانت أكثرها ضعيفة السند، إلا أن استفاضتها واشتهار هشام بن الحكم وعظمة القدر، تغني عن النظر في أساندها على أن بعضها كان صحيح السند» (همان، ج ۱۹، ص ۲۸۶). ایشان درباره «زید بن علی» نیز می فرماید: «وأن استفاضة الروايات أغنتنا عن النظر في أساندها وإن كانت جلّها بل كلّها ضعيفة أو قابلة للمناقشة على أن في ما ذكرناه أولاً غنى وكفاية ومن أراد الاطلاع عليها فليراجع كتابي الأمالي والعيون للصدوق _ قدس سره _ وغيرهما» (همان، ج ۷، ص ۳۴۸). همچنین راجع به عمرو بن محق و... چنین می فرماید.

این نکته قابل توجه است که درباره ولادت هیچ یک از ائمه دیگر، به اندازه ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، روایت وارد نشده است. مگر ما برای اثبات ولادت یک شخص، چند دلیل می خواهیم؟ به عنوان مثال، برای اینکه ثابت کنند فلانی فرزند فلان شخص است، نصّ یا گفته مورّخی کفایت می کند؛ حال چرا همین شیوه را در جهت اثبات ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ناکافی می دانند؟ در حالی که درباره ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف - به رغم اینکه بنا بر اخفاء بوده - ولی روایات و دلایل زیادی برای اثبات آن وجود دارد.

در درس های گذشته چهارده روایت را در زمینه ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بررسی کردیم؛ اکنون روایت بعدی را دنبال می کنیم:

روایت پانزدهم

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَالِكٍ الْفَزَارِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي مُعَاوِيَةُ بْنُ حُكَيْمٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ الْأَعْمَرِيُّ (وکیل دوم امام زمان) رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالُوا عَرَضَ عَلَيْنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام وَ خُئِنَ فِي مَنْزِلِهِ وَ كُنَّا أَرْبَعِينَ رَجُلًا فَقَالَ هَذَا إِمَامُكُمْ مِنْ بَعْدِي وَ خَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ أَطِيعُوهُ وَ لَا تَتَفَرَّقُوا مِنْ بَعْدِي فِي أَدْيَانِكُمْ فَتَهْلِكُوا أَمَّا أَنْتُمْ لَا تَرَوْنَهُ بَعْدَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا فَخَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِ فَمَا مَضَتْ إِلَّا أَيَّامٌ قَلِيلٌ حَتَّى مَضَى أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام»^۲

۱. جلسه ای در زمان امام حسن عسکری عليه السلام که در آن افراد متعددی موفق به ملاقات با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف شده اند، یک بار رخ داده است. این ملاقات به جهت اتمام حجت و آماده سازی زمینه غیبت آن حضرت صورت گرفته است. البته ائمه دیگر نیز هر یک به گونه ای زمینه پذیرش غیبت را با گفتار و اعمال خود آماده می کرده اند. حضرت حکیمه از آنجایی که سفیر و نایب خاص امام بوده، ملاقات های مکرری با حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف داشته است.

۲. صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۳۵.

«معاویه بن حکیم، محمد بن ایوب بن نوح و محمد بن عثمان عمری گویند: امام حسن عسکری علیه السلام فرزندش را در منزل خود با حضور چهل نفر از افراد به ما نشان داد و فرمود: این است امام شما بعد از من و خلیفه من بر شما. او را اطاعت کنید و بعد از من در دین خود اختلاف نکنید، وگرنه هلاک شوید. آگاه باشید که بعد از امروز او را نخواهید دید. ما از حضورش بیرون آمدیم. چند روزی نگذشت که ابو محمد علیه السلام درگذشت.»

منابع دیگر روایت

منابع متعددی این روایت را نقل کرده‌اند. این بدان معنا است که به آن اعتنا نموده‌اند. بعضی از آنها عبارت‌اند از:

۱. طوسی در «الغیبة» (ص ۳۵۷، ح ۳۱۹)؛^۱
۲. اربلی در «کشف الغمة فی معرفة الأئمة» (ج ۳، ص ۳۱۷)؛
۳. حلّی در «العدد القویة لدفع المخاوف الیومیة» (ص ۷۳، ح ۱۲۱)؛
۴. فیض در «نوادیر الأخبار فیما یتعلق بأصول الدین» (ص ۲۳۲، ح ۱)؛
۵. طبرسی در «إعلام الوری بأعلام الهدی» (ج ۲، ص ۳۶۰)؛
۶. شیخ حرّ عاملی در «اثبات الهداة بالانصوص والمعجزات»؛
۷. ایشان این روایت را در سه جا از کتاب خود نقل کرده است. از جمله: ج ۳، ص ۴۱۵.
۸. بحرانی در «تبصرة الولی» (ص ۴۸، ح ۱۶) و در «حلیة الابرار» (ج ۶، ص ۱۹۸، ب ۱۳، ح ۷)؛
۹. علامه مجلسی در «بحار الأنوار»؛ (ج ۵۱، ص ۳۴۶ و ج ۵۲، ص ۲۶)
۱۰. قندوزی در «نیایع المودة» (ج ۳، ح ۳۲۳، ب ۸۲، ح ۲).

۱. این روایت در جلسه گذشته بیان شده است.

جلسه دهم

در جلسه قبل، پانزدهمین روایت مربوط به اثبات ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را از کتاب «کمال الدین» شیخ صدوق نقل کرده، منابع متعدد دیگری را نیز که چنین روایتی را ذکر کرده بودند، بیان نمودیم. تعدد نقل در منابع ما حکایت از توجه و اعتنای به این روایت است. اکنون به سند روایت مذکور می‌پردازیم:

بررسی سند روایت

سند روایت طبق بیان شیخ صدوق در «کمال الدین» این‌گونه است:

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِلَوِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَالِكٍ الْفَزَارِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي مُعَاوِيَةُ بْنُ حَكِيمٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ الْعَمْرِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالُوا عَرَضَ عَلَيْنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام»^۱

بعضی گفته‌اند: جعفر بن محمد بن مالک فزاری که در سند این روایت است، مشکل دارد. ما بارها گفته‌ایم که اگر به فرض، سند مشکل داشته باشد، روایت اثبات ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف متواتر است؛ و تواتر، خود مفید علم بوده و نیازی به بررسی سندی نیست. با این حال، به بررسی شخصیت جعفر بن محمد بن مالک فزاری می‌پردازیم.

جعفر بن محمد بن مالک فزاری

نظرات بزرگان درباره «جعفر بن محمد بن مالک فزاری» مختلف است؛ ولی پس از تحقیق و بررسی به این نتیجه می‌رسیم که ایشان ثقه است. جعفر بن محمد بن مالک فزاری، مطالبی را درباره ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف نقل

کرده که بعضی تحمل نکرده و به همین جهت او را به غلو متهم کرده‌اند. شیخ طوسی درباره او می‌گوید: «اعاجیب نقل می‌کند. و به همین خاطر بعضی او را تضعیف کرده‌اند» در پاسخ می‌گوییم: بله! چه اشکالی دارد که اعاجیب نقل شود؟ زیرا دوران بارداری، ولادت و کودکی آن حضرت، همه‌اش عجیب است. برخی به این مسائل اعتراض می‌کنند که از شاخص‌ترین آنها ابن غضائری است.

نظر شیخ طوسی در «الفهرست»

شیخ طوسی در «الفهرست» درباره جعفر بن محمد بن مالک فزاری می‌فرماید: «جعفر بن محمد بن مالک له کتاب النوادر، أخبرنا به جماعة من أصحابنا، عن أبي محمد هارون بن موسى التلعكبري، عن أبي علي بن همام، عن جعفر بن محمد بن مالك.»^۱

«جعفر بن محمد کتابی به نام «نوادر» دارد. جماعتی از بزرگان همانند تلکبری و ابوعلی کتاب را برای من نقل کرده‌اند.» بنابراین، شیخ به این کتاب طریق داشته و درباره خود جعفر بن محمد بن مالک، سخنی از مدح و ذمّ به میان نیاورده است.

نظر نجاشی در «رجال»

«جعفر بن محمد بن مالک بن عیسی بن سابور، مولی أسماء بن خارجة بن حصن الفزاري، كوفي، أبو عبد الله، كان ضعيفا في الحديث، قال أحمد بن الحسين كان يضع الحديث وضعا ويروي عن المجاهيل، وسمعت من قال: كان أيضا فاسد المذهب والرواية، ولا أدري كيف روى عنه شيخنا النبيل الثقة أبو علي بن همام، وشيخنا الجليل الثقة أبو

۱. طوسی، فهرست، ص ۹۲.

غالب الزراري رحمهما الله وليس هذا موضع ذكره. له كتاب غرر الاخبار، وكتاب أخبار الأئمة ومواليدهم عليه السلام، وكتاب الفتن والملاحم. أخبرنا عدة من أصحابنا عن أحمد بن إبراهيم بن أبي رافع، عن محمد بن همام عنه بكتبه وأخبرنا أبو الحسين بن الجندي عن محمد بن همام عنه.^۱

«او حدیث جعل می کرد و از افراد مجعول حدیث نقل می کرد و گفته اند از نظر اعتقادات فاسد است. نمی دانم چرا. دو ثقه (ابوعلی و ابو غالب) از جعفر بن محمد بن مالک، روایت نقل می کنند.»

در پاسخ به نجاشی می گویم: «بنده از شما تعجب می کنم که با نقل دو بزرگوار مورد وثوق از جعفر بن محمد بن مالک، باز ایشان را ضعیف می دانید.»

نظر ابن غضائری در «رجال»

«جعفر بن محمد بن مالک بن عیسی بن سابور، مولی مالک ابن أسماء بن خارجة، الفزاری، أبو عبد الله. كذاب، متروك الحديث جملة، وفي مذهبه ارتفاع، ويروي عن الضعفاء والمجاهيل، وكل عيوب الضعفاء مجتمعة فيه.»^۲

«همه احادیث او متروک است. غالی است. او تمامی عیب های ضعفا را داراست.»

۱. نجاشی، رجال، ص ۱۲۲.

۲. أحمد بن الحسين الغضائری الواسطی البغدادی، رجال ابن الغضائری، ص ۴۸؛ (البته بنده معتقدم که کتاب از ایشان نیست. این همان حرف صاحب الذریعه است که می فرماید: کتاب، تألیف یکی از دشمنان مذهب، به نام یکی از علمای شیعه است. امروزه به نام علامه عسکری و شیخ جعفر سبحانی در مکه کتاب چاپ می کنند و به دست زائران ایرانی می دهند. ضمناً تا زمان ابن طاووس (از قرن چهارم تا هفتم) کتاب ابن غضائری در دسترس نبوده است. اولین کسی که به آن دسترسی پیدا کرده، ابن طاووس است. ایشان می فرماید: من کتاب را تضمین نمی کنم (کتاب وجاده است). پس ابن طاووس، طریقی به کتاب ندارد.

نظر شیخ طوسی در «رجال»

«جعفر بن محمد بن مالک، کوفی، ثقة، و یضعفه قوم، روی فی مولد القائم أعاجیب.»^۱
 «جعفر بن محمد بن مالک، کوفی و ثقة است. گروهی او را تضعیف کرده‌اند.
 درباره ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف مطالب عجیبی را نقل می‌کند.»

نظر علامه حلی در «رجال»

علامه حلی در قسم دوم رجال خود - که قسمت مربوط به ضعفا است - از جعفر بن محمد بن مالک، سخن به میان می‌آورد. ایشان می‌فرماید:
 «جعفر بن محمد بن مالک بن عیسی بن سابور مولی مالک بن أسماء بن خارجة الفزاری أبو عبد الله کوفی. قال النجاشی: کان ضعیفا فی الحدیث. ثم قال: قال أحمد بن الحسین: کان یضع الحدیث وضعا ویروی عن المجاهیل! وسمعنا من قال کان ایضا فاسد المذهب والروایة. ولا أدري کیف روی عنه شیخنا النبیل الثقة أبو علی بن همام و شیخنا الجلیل الثقة أبو غالب الرازی رحمهما الله، له کتاب غرر الأخبار و کتاب أخبار الأئمة و موالیدهم عليه السلام و کتاب الفتن و الملاحم. و قال ابن الغضائری رحمه الله: إنه کان کذابا متروک الحدیث جملة و کان فی مذهبه ارتفاع و یروی عن الضعفاء و المجاهیل و کل عیوب الضعفاء مجتمعة فیہ. و قال الشیخ الطوسی ره: جعفر بن محمد بن مالک کوفی ثقة، و یضعفه قوم. روی فی مولد القائم علیه السلام أعاجیب و الظاهر أنه هو هذا المشار إلیه. فعندی فی حدیثه توقف و لأعمل بروایتہ.»^۲

«نجاشی می‌گوید: جعفر بن محمد در حدیث، ضعیف است. سپس می‌گوید: احمد بن حسین می‌گوید: بسیار حدیث وضع می‌کرده و از افراد مجهول روایت می‌کرده است. شنیدیم که گفت: همچنین از نظر عقیده

۱. طوسی، رجال، ص ۴۱۸.

۲. حلی، رجال، ص ۲۱۰.

مذهبی و روایت کردن نیز فاسد بوده است. نمی دانم استاد باذکاوت و مورد اعتماد ما ابوعلی بن همام و استاد بزرگوار و مورد اعتماد ما ابوغالب الرازی چگونه از او نقل روایت کرده اند؟ او کتاب هایی با عناوین غرر الاخبار، اخبار الاثمه و موالیدهم عَلَيْهِ السَّلَامُ و الفتن و الملاحم داشته است. ابن غضائری گفته است: او کذاب و متروک الحدیث بوده است. از افراد ضعیف و مجهول روایت نقل می کرد و همه عیب های ضعیفان در او جمع شده بود. شیخ طوسی می گوید: جعفر بن محمد، ثقه است و گروهی او را ضعیف دانسته اند. درباره تولد امام عصر عَلَيْهِ السَّلَامُ عجیبی را نقل کرده است. ظاهراً این است که او همین فرد مورد اشاره است. من در احادیث ایشان توقف می کنم و به روایات ایشان عمل نمی کنم.»

نظر آیت الله خویی در «رجال»

«جعفر بن محمد بن مالک - جعفر بن محمد الفزاري... أقول: إن توثيق الشيخ وعلي بن إبراهيم إياه يعارضه ما تقدم من تضعيفه فلا يمكن الحكم بوثاقته. وكيف كان فطريق الشيخ إليه صحيح. وقال في طبقة في الحديث: وقع بعنوان جعفر بن محمد بن مالك في إسناده جملة من الروايات تبلغ عشرة موارد.»^۱

«توثیق شیخ و علی بن ابراهیم نسبت به او با آنچه از تضعیف او در پیش گفته شده در تعارض است. بنابراین نمی توان به وثاقت او حکم کرد. در هر صورت طریق شیخ درباره او صحیح است. طبقه او در حدیث با عنوان جعفر بن محمد بن مالک که در اسناد پاره ای از روایات که به ده تا می رسد، واقع شده است.»

۱. خویی، معجم رجال الحديث، ج ۵، ص ۸۷-۸۹.

بنابراین آیت الله خویی نیز وثاقت ایشان را نمی پذیرد.

نظر مامقانی در «تنقیح المقال»

مامقانی پس از بیان بزرگان رجال و تتبع در این زمینه، قائل به وثاقت جعفر بن محمد بن مالک می شود. ما نیز معتقد به فرمایش مامقانی هستیم و حکم به وثاقت ایشان می کنیم.

مامقانی در «تنقیح المقال» می فرماید:

«قد نهنا فی فوائد المقدمة^۱ علی ان جمله مما من ضروریات مذهبنا الیوم قد کان یعد فی سالف الزمان غلوا وعلیه فرعوا تضعیف جمع من الثقات وظنی أن ما صدر فی المقام فی حقه من الغمز والتضعیف ناشئ من روايته جمله من معجزات الائمة عليهم السلام سيما معجزات ولادته القائم و لعل قول الشيخ «روی فی مولد القائم أعاجیب» بعد قوله و یضعفه قوم... اشارة الى أن منشأ تضعیف القوم هو روايته الاعاجیب فی مولد القائم وأنه فی الحقیقه لیس منشأ للتضعیف كما أشار الیه بتوثیقه اياه أولا، فكأنه بعد التوثیق أشار الى تضعیف جمع و منشأ و ضعف المنشأ بتلك العبارة المختصرة و توضیح وجه عدم دلالة روايته علی الضعف، أن أموره كسائر الائمة كلها أعاجیب بل معجزات الانبیاء كلها اعاجیب ولو لم تكن عجیبه لم تكن معجزه... و تحقیق المقال أن الاقوی كون الرجل ثقة اعتمادا علی توثیق الشيخ المؤید بأمور»^۲

«گمان من این است که تضعیف جعفر بن محمد بن مالک به خاطر بیان روایات معجزات ائمه اطهار عليهم السلام و به خصوص بیان معجزات درباره ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است... شیخ طوسی نیز در اول او را توثیق کرده و سپس به منشأ ضعف ایشان پرداخته است.»

۱. مقدمه به نام «الفوائد الرجالية» اخیرا در دو جلد چاپ شده که واقعا شایسته مطالعه است.

۲. مامقانی، ج ۱۶، ص ۱۴ و ۱۵.

اقوی این است که جعفر بن محمد بن مالک ثقة بوده و این وثاقت به جهت اعتماد بر توثیق شیخ طوسی است. البته اعتماد بر توثیق شیخ طوسی ناشی از اموری است که عبارتند از:

۱- نقل دوشخصیت مورد اعتماد (ابوعلی همام و ابوغالب رازی) از جعفر بن محمد بن مالک؛

۲- صاحب کتاب «ستغاثه»^۱ از جعفر بن محمد بن مالک به عنوان ثقة یاد می‌کند (حدثنا جماعة من مشايخنا الثقات منهم جعفر بن محمد بن مالک الکوفی).

۳- شیخ صدوق در «خصال»، از جعفر بن محمد بن مالک روایت نقل می‌کند. روایتی از امام صادق علیه السلام که می‌فرماید: «قَالَ صِغْفَانٍ مِنْ أُمَّتِي لَا تَصِيبُ لَهَا فِي الْإِسْلَامِ الْغُلَاةُ وَالْقَدَرِيَّةُ».

«دو گروه از امت من نصیبی از اسلام ندارند: غلات و قدریه».

مامقانی در ادامه می‌فرماید: «و من روی هذه الرواية، كيف ينسب إليه ابن الغضائري الارتفاع».

«کسی که چنین روایتی را نقل کند چگونه ابن غضائری به او نسبت غلو می‌دهد؟»

ایشان همچنین می‌افزاید: «و من لاحظ أخباره التي رواها في حق الأئمة، مما هو من ضروريات مذهبنا اليوم، جزم بأن كل ما صدر منهم من الغمز في حقه بنسبة وضع الحديث إليه و رميه بالارتفاع والغلو و روايته عن المجاهيل و الضعفاء و جميع العيوب الضعفاء إنما نشأ من روايته تلك الاخبار التي رواها الصدوق و غيره أيضا».

«و کسی که روایات جعفر بن محمد بن مالک را در مورد ائمه اطهار علیهم السلام، که این

۱. مؤلف آن از نوادگان امام جواد علیه السلام بوده و کتاب، بسیار قدیمی است.

روایات امروزه جزء ضروریات مذهب ما است، ملاحظه نماید، به یقین می‌یابد که نسبت ضعف و غلو به جعفر بن محمد بن مالک، به جهت نقل همین روایات است، همین روایاتی که شیخ صدوق و دیگران، در منابع خود ذکر کرده‌اند. این نکته قابل ذکر است و آن را در درس خارج فقه نیز گفته‌ام: «باید در تعریف غلات و غالی و غلو تجدید نظر شود. شکی نداریم که غلات نجس هستند؛ ولی بسیاری از متهمان به غلو جزء بزرگان ما هستند. اینها اعتقاداتی داشته‌اند که امروزه جزء ضروریات مذهب ماست و به خاطر بیان همان اعتقادات در آن زمان جزء غالیان شمرده و تضعیف شده‌اند.»

۴- رواية البزوفري وابن عقده عنه وكونه كثير الرواية وإكثار المشايخ الرواية عنه. «و بالجمله: فلا شبهة لنا في لزوم الاعتماد على توثيق الشيخ المؤيد بما عرفت ولا يضرغصنا عن ذلك إلا ما سمعته من النجاشي من قوله كان ضعيفا في الحديث.»

«پس تردیدی برای ما در اعتماد بر توثیق شیخ، باقی نمی‌ماند. تنها چیزی که ما را در توثیق جعفر بن محمد بن مالک به تردید می‌اندازد، بیان نجاشی است که می‌گوید: جعفر بن محمد بن مالک در حدیث ضعیف است.»

مامقانی می‌فرماید:

«ولقد تعجب المجلسي من النجاشي من أنه مع معرفته هؤلاء الأجلاء وروایتهم عنه، كيف سمع قول جاهل مجهول فيه ثم قال: والظاهر ان الجميع نشأ من قول ابن الغضائري كما صرح به النجاشي.»

«علامه مجلسی از نجاشی تعجب می‌کند که چگونه با نقل روایت بزرگان از جعفر بن محمد بن مالک، وی را تضعیف می‌کند؟ سپس مجلسی می‌گوید: ظاهراً این است که تضعیف‌های جعفر بن محمد بن مالک، به خاطر قول ابن غضائری است؛ همان‌گونه که نجاشی نیز به آن تصریح کرده است.»

وحید بهبهانی در سبب تضعیف نجاشی به جهت تضعیف ابن غضائری توقف کرده است:

«و توقف الوحید فی نسبہ کون منشأ تضعیف النجاشی، تضعیف ابن الغضائری، بأن المطلع علی أحوال النجاشی وطریقته یأبى من کون منشأ تضعیفه قول ابن الغضائری.»^۱
 «کسی که با روش نجاشی آشنا باشد، می داند که هرگز منشأ تضعیف، قول ابن الغضائری نیست.

مجلسی اول در «روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه» تحقیقی درباره جعفر بن محمد بن مالک، ارائه داده و ایشان را مورد وثوق ذکر می کند.^۲
 فرزند مامقانی نیز قائل به وثاقت جعفر بن محمد بن مالک است. ایشان، تعلیقہ ای بر کلام پدر بزرگوارشان دارند. او می فرماید:

«أقول: قد اختلف القول فی الرجل (جعفر بن محمد بن مالک) فمنهم من ضعفه وآخرون وثقوه... فترجح عندی وثاقته کما حکم به سیدی الوالد... فانظر متی یجوز نسبة الوضع الی أحد لروایة الاعاجیب والحال انه لم یروها فقط بل رواها جماعة من الثقات...»^۳
 «دیدگاه‌ها درباره جعفر بن محمد مختلف است. بعضی او را تضعیف کرده و برخی او را ثقه دانسته اند. نزد من وثاقت او ترجیح دارد، همان گونه که پدرم به آن معتقد بود... پس من می نگرم که نسبت وضع به کسی چه موقع داده می شود؛ به خاطر نقل روایاتی که در بردارنده مطالب عجیب است؛ در حالی که آنها را فقط او نقل نکرده است؛ بلکه گروهایی از ثقات نیز آن را نقل کرده اند...»

۱. مامقانی، تنقیح المقال، ج ۱۶، ص ۴۴ - ۴۷.

۲. مجلسی، محمد تقی، روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، ج ۱۴، ص ۳۳۹.

۳. ک: پاورقی تنقیح المقال، ص ۴۳.

جلسه یازدهم

در جلسات قبل، پانزده روایت از روایات مربوط به ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را بیان کردیم. اکنون روایتی دیگر را ذکر می‌کنیم:

روایت شانزدهم

این روایت مفصل را خصیبی در «الهدایة الکبری» ذکر می‌کند:

«قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ حَمْدَانَ الْحَصِيبِيُّ: حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ يَحْيَى الْحَرَقِيِّ عَنْ عِيسَى بْنِ مَهْدِيٍّ الْجَوْهَرِيِّ قَالَ: خَرَجْتُ أَنَا وَالْحَسَنُ بْنُ مَسْعُودٍ وَالْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ وَعَتَّابٌ وَطَالِبُ ابْنِا حَاتِمٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ سَعِيدٍ، وَأَحْمَدُ بْنُ الْحَصِيبِ، وَأَحْمَدُ بْنُ جِنَانٍ مِنْ جُنُبَلَا إِلَى سَامَرَا فِي سَنَةِ سَبْعٍ وَخَمْسِينَ وَمِائَتَيْنِ فَعَدَلْنَا مِنَ الْمَدَائِنِ إِلَى كَرْبَلَاءَ فَرَأَيْنَا أَثَرَ سَيِّدِنَا أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ عليه السلام لَيْكَةِ النَّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ فَلَقِينَا إِخْوَانَنَا الْمُجَاوِرِينَ بِسَامَرَا لِمَوْلَانَا الْحَسَنِ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام لِمُهَنْتَهُ بِمَوْلِدِ مَوْلَانَا الْمُهْدِيِّ عجل الله تعالی فرجه الشریف فَبَشَّرَنَا إِخْوَانُنَا أَنَّ الْمُؤَلُودَ كَانَ طُلُوعَ الْفَجْرِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ لِثَمَانِ لَيَالٍ خَلَّتْ مِنْ شَعْبَانَ وَهُوَ ذَلِكَ الشَّهْرُ فَقَصَّيْنَا زِيَارَتَنَا بِبَغْدَادَ فَرَزْنَا أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ وَأَبَا مُحَمَّدٍ جَعْفَرَ، وَمُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام وَصَعَدْنَا إِلَى سَامَرَا فَلَمَّا دَخَلْنَا عَلَى سَيِّدِنَا أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ عليه السلام بَدَأْنَا بِالْبُكَاءِ قَبْلَ التَّهْنِئَةِ فَجَهَرْنَا بِالْبُكَاءِ بَيْنَ يَدَيْهِ وَنَحْنُ مَا يُبَيِّفُ عَنْ سَبْعِينَ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ السَّوَادِ فَقَالَ: إِنَّ الْبُكَاءَ مِنَ السُّرُورِ يَنْعَمُ اللَّهُ مِثْلَ الشُّكْرِ لَهَا فَطِيبُوا نَفْسًا وَقُرُوا عَيْنًا فَوَاللَّهِ إِنَّا كُمْ عَلَى دِينِ اللَّهِ الَّذِي جَاءَتْ بِهِ مَلَائِكَتُهُ وَكُتِبَتْهُ وَرُسُلُهُ وَإِنَّا كُمْ كَمَا قَالَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله إِنَّهُ قَالَ إِنَّا كُمْ أَنْ تَزْهَدُوا فِي الشَّيْءِ فَإِنْ فَقِيرُهُمُ الْمُتَّحِنُ الْمُتَّقِي عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَهُ شَفَاعَةٌ عِنْدَ اللَّهِ يَدْخُلُ فِيهَا مِثْلُ رِبِيعَةٍ وَمُضَرٍّ فَإِذَا كَانَ هَذَا لَكُمْ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَعَلَيْنَا فِيكُمْ، فَأَيُّ شَيْءٍ بَقِيَ لَكُمْ، فَقُلْنَا بِأَجْمَعِنَا، الْحَمْدُ لِلَّهِ، وَالشُّكْرُ لَهُ، وَ لَكُمْ يَا سَادَاتِنَا، فَبِكُمْ بَلَّغْنَا هَذِهِ الْمُنْزِلَةَ، فَقَالَ: بَلَّغْتُمُوهَا بِاللَّهِ وَبَطَاعَتِكُمْ إِيَّاهُ، وَ اجْتِهَادَكُمْ بِطَاعَتِهِ وَعِبَادَتِهِ وَمُؤَالَاتِكُمْ لِأَوْلِيَائِهِ وَمُعَادَاتِكُمْ لِأَعْدَائِهِ.»

«قَالَ عِيسَى بْنُ مَهْدِيٍّ الْجَوْهَرِيُّ: فَأَرَدْنَا الْكَلَامَ وَالْمُسْأَلَةَ فَأَجَابَنَا قَبْلَ السُّؤَالِ أَمَّا فِيكُمْ مَنْ أَضْمَرَ مَسْأَلَتِي عَنْ وَلَدِي الْمَهْدِيِّ فَقُلْنَا وَآيِنَ هُوَ فَقَالَ: قَدْ اسْتَوْدَعْتُهُ لِلَّهِ كَمَا اسْتَوْدَعْتَ أُمُّ مُوسَى ابْنَهَا حَيْثُ أَلْقَتْهُ فِي الْيَمِّ إِلَى أَنْ رَدَّهَ اللَّهُ إِلَيْهَا، فَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِتْنَا: إِي وَاللَّهِ لَقَدْ كَانَتْ هَذِهِ الْمُسْأَلَةُ فِي أَنْفُسِنَا قَالَ: وَمِنْكُمْ مَنْ سَأَلَ عَنِ اخْتِلَافِ بَيْنِكُمْ وَبَيْنَ أَعْدَاءِ اللَّهِ وَاعْدَائِنَا مِنْ أَهْلِ الْقِبْلَةِ وَالْإِسْلَامِ، وَأَنَا أُتْبِئُكُمْ بِذَلِكَ، فَافْهَمُوا، فَقَالَتْ طَائِفَةٌ أُخْرَى: إِي وَاللَّهِ يَا سَيِّدَنَا لَقَدْ أَضْمَرْنَا... قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ حَمْدَانَ، لَقِيتُ هَؤُلَاءِ الْمَذْكُورِينَ وَهُمْ سَبْعُونَ رَجُلًا وَسَلَّطْتُهُمْ عَمَّا حَدَّثَنِي عِيسَى بْنُ مَهْدِيٍّ الْجَوْهَرِيُّ فَحَدَّثُونِي بِهِ جَمِيعًا وَشَتَّى وَكَانَ لِيَنْفِ عَنِ السَّبْعِينَ الَّذِينَ لَقِيتُهُمْ مِمَّنْ اجْتَمَعَ بِذَلِكَ الْمَجْلِسِ فَلَقِيَ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام وَ لَقِيتُ عَسْكَرَ مَوْلَى أَبِي جَعْفَرٍ النَّاسِعِ عليه السلام وَ لَقِيتُ الرَّيَّانَ مَوْلَى الرِّضَا عليه السلام وَ لَقِيتُ ابْنَ عَجَائِزِ الدَّارَيْنِ دَارِي سَيِّدِنَا أَبِي الْحَسَنِ وَ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام فَسُنَّ يُجَوِّزُ تَسْمِيَتَهُنَّ وَمَنْ حَفِظَهُنَّ وَرَوَيْنَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ وَ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام مِثْلَ مَا يَرَوُونَ الرِّجَالُ

«عيسى بن مهدي گوید: ما خواستیم سؤالی مطرح کنیم، امام عسکری عليه السلام فرمود: در بین شما کسانی هستند که می خواهند راجع به فرزندم مهدی عليه السلام سؤال کنند؟ ما گفتیم: او کجاست؟ جمعی از حاضران گفتند: به خدا قسم همین سؤال در ذهن ما بود که شما فرمودید. حسین بن حمدان می گوید: من همه هفتاد نفر را ملاقات کردم. از همه آنها حدیثی را که عیسی بن مهدی برایم نقل کرده بود، سؤال نمودم، همه تأیید کردند. عسکر خادم امام جواد عليه السلام و ریان خادم امام رضا عليه السلام».

منابع دیگر روایت

۱. شیخ حرّ عاملی در «اثبات الهداة بالانصوص والمعجزات» (ج ۳، ص ۵۷۲، پ ۳۲، ح ۶۹۶): ایشان همان ابتدا این روایت را نقل می کند.
۲. علامه مجلسی در «بحار الانوار» (ج ۸۱، ص ۳۹۵، ح ۶۲): ایشان، تنها

قسمت شاهد روایت را نقل می کند.

۳. معجم احادیث الامام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف (ج ۶، ص ۳۹).

سند روایت

«قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ حَمْدَانَ الْخَصِيبِيُّ: حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ يَحْيَى الْخَرَقِيُّ عَنْ عِيسَى بْنِ مَهْدِيٍّ الْجَوْهَرِيِّ قَالَ: خَرَجْتُ أَنَا وَالْحَسَنُ بْنُ مَسْعُودٍ وَالْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ وَعَتَّابٌ وَطَالِبُ ابْنِ حَاتِمٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ سَعِيدٍ، وَأَحْمَدُ بْنُ الْخَصِيبِ، وَأَحْمَدُ بْنُ جِنَانٍ مِنْ جُنُبَلَا»

«عیسی بن مهدی جوهری»

تا جایی که ما در کتب رجالی تتبع کرده ایم، نامی از ایشان به میان نیامده است. مرحوم نمازی نیز در مستدرکات درباره ایشان می فرماید: «لم يذكره؛ نامی از ایشان نبرده اند.»^۱ منظور ایشان از «عدم ذکر» این است که نام عیسی بن مهدی جوهری در سه کتاب: «معجم الرجال» خویی، «تنقيح المقال» مامقانی و «جامع الرواة» اردبیلی^۲ آورده نشده است؛ ولی ایشان بعد از آن می فرماید: قرائن و روایاتی از ایشان نقل شده است که دلالت بر جلالت و حسن او دارد. از جمله عباراتی چون روایاتی که در بحار او نقل شده است و روایات او در باب طهارت بحار الانوار^۳ و در شرح حال حسین بن حمدان روایت او را از ابی محمد العسکری عليه السلام نقل کردیم.^{۴ و ۵}

۱. نمازی، مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۶، ص ۱۷۵.

۲. اردبیلی از شاگردان علامه مجلسی است. کتاب جامع الرواة مورد توجه و عنایت خرّیت فن رجال، آیت الله بروجردی بوده است؛ به گونه ای که ایشان کتابی را با موضوع رجال آماده چاپ می کند، ولی هنگامی که کتاب جامع الرواة را می بیند، می فرماید: این کتاب بهتر از کتاب من است، آن را چاپ کنید.

۳. بحار الانوار، ج ۸۱، ص ۳۹.

۴. نمازی، همان، ج ۳، ص ۱۲۲.

۵. همان، ج ۵۲، ص ۶۸ و ج ۸۱، ص ۳۹۵ و مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۱۳ و ۳۱۷ و ۳۵۴.

«حسین بن حمدان»

شیخ طوسی در «فهرست» درباره او گفته است: «الحسین بن حمدان بن الخصیب، له کتاب أسماء النبی ﷺ والأئمة علیهم السلام»^۱ ولی مدح و ذمی نسبت به او ایراد نکرده است.

نجاشی در «رجال» درباره او می گوید: «الحسین بن حمدان الخصیبی (الحصینی) الجنبلائی، أبو عبد الله، كان فاسد المذهب. له كتب، منها: كتاب الاخوان، كتاب المسائل، كتاب تاریخ الأئمة، كتاب الرسالة تخیط»^۲ ابن غضائری - طبق نقل قهپایی در «مجمع الرجال» - می گوید: «كذاب، فاسد المذهب، صاحب مقالة ملعونة، لا يلتفت إليه».

علامه حلی در «خلاصة الأقوال» نام او را در بخش دوم کتاب خود که مربوط به ضعفا است، می آورد.^۳

علامه مجلسی در کتاب رجالی اش، «الوجیزه فی علم الرجال»، حسین بن حمدان را تضعیف کرده است.

صاحب کتاب «الحاوی» نیز ایشان را جزء ضعفا آورده است.

وحید بهبهانی در تعلیقه خود می فرماید: «حسین بن حمدان جزء مشایخ اجازه است.» شیخ اجازه بودن، اشاره به وثاقت ایشان دارد. ما نیز به چنین مبنایی معتقدیم.

مامقانی - به رغم داشتن سعه مشرب در توثیق - توثیق حسین بن حمدان را نپذیرفته، می گوید: شیخ اجازه بودن به معنای اصلی است که در برابر دلیل

۱. طوسی، فهرست، ص ۱۱۰، شماره ۲۲۱.

۲. نجاشی، رجال، ص ۶۷.

۳. حلی، خلاصة الأقوال، ص ۲۱۷. بخش اول کتاب مزبور، مربوط به عدول و بخش دوم، مربوط به ضعفا است.

(تصریح نجاشی برضعف) مقاومت نمی‌کند. (الأصل دلیلٌ حیثٌ لا دلیل؛
زمانی به اصل استناد می‌شود که دلیلی موجود نباشد).
بنابراین، حسین بن حمدان ضعیف است.

جلسه دوازدهم

در ادامه مباحث قبلی، اکنون روایت هفدهم از روایات مربوط به ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، مطرح و بررسی می‌شود.

روایت هفدهم

«أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ الرَّازِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَاقَانَ الدِّهْقَانِ عَنْ أَبِي سُلَيْمَانَ دَادٍ [دَاوُدَ] بْنِ غَسَّانِ الْبَحْرَانِيِّ قَالَ قَرَأْتُ عَلَى أَبِي سَهْلٍ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَلِيٍّ النَّوْبَخْتِيِّ قَالَ مَوْلِدُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الرِّضَا بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ الصَّادِقِ بْنِ مُحَمَّدِ الْبَاقِرِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَلِدَ بِسَامِرَاءَ سَنَةَ سِتٍّ وَخَمْسِينَ وَمِائَتَيْنِ أُمُّهُ صَقِيلٌ وَيُكْنَى أَبُو الْقَاسِمِ بِهَذِهِ الْكُنْيَةِ أَوْصَى النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله أَنَّهُ قَالَ اسْمُهُ كَانِي وَكُنْيَتُهُ كُنْيَتِي لَقَبُهُ الْمُهْدِيُّ وَهُوَ الْحُجَّةُ وَهُوَ الْمُنْتَظَرُ وَهُوَ صَاحِبُ الزَّمَانِ.»

«احمد بن علی رازی و او از محمد بن علی و او از عبید الله بن محمد بن خاقان دهقان از ابوسلیمان داوود بن غسان بحرانی روایت نموده است که گفت: به خدمت ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی رسیدم و سلام کردم. ابوسهل گفت: ولادت «م ح م د» فرزند حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم اجمعین در سامرا به سال ۲۵۶ اتفاق افتاد. مادرش صقیل و کنیه اش ابوالقاسم است؛ و همین کنیه است که پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داده و فرمود: نام او چون نام من و کنیه اش مثل کنیه من و لقبش مهدی و حجت و منتظر است و نیز او صاحب الزمان است.»

«قَالَ إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلِيٍّ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام فِي الْمَرْضَةِ الَّتِي مَاتَ فِيهَا وَأَنَا عِنْدَهُ إِذْ قَالَ لِحَادِمِهِ عَقِيدٍ وَكَانَ الْحَادِمُ أَشْوَدَ نُوبِيًّا قَدْ خَدَمَ مِنْ قَبْلِهِ عَلِيٌّ بْنُ

مُحَمَّدٌ ﷺ وَهُوَ رَبِّي الْحَسَنُ ﷺ فَقَالَ لَهُ يَا عَقِيدُ أَغْلِي لِي مَاءً بِمُصْطَكِي فَأَغْلَى لَهُ ثُمَّ جَاءَتْ بِهِ صَقِيلُ الْجَارِيَةِ أُمُّ الْخَلْفِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا فَلَمَّا صَارَ الْقَدْحُ فِي يَدَيْهِ وَهَمَّ بِشُرْبِهِ فَجَعَلَتْ يَدُهُ تَزْتَعِدُ حَتَّى صَرَبَ الْقَدْحَ ثَنَائِيَا الْحَسَنِ ﷺ فَتَرَكَهُ مِنْ يَدِهِ.»

«سپس ابوسهل گفت: در بیماری منجر به شهادت امام حسن عسکری ﷺ روزی من در خدمتش بودم. حضرت به عقید خادم خود که غلامی سیاه چهره و اهل نوبه بود و پیش از آن حضرت، خدمتکار پدرش امام علی النقی ﷺ بود و امام عسکری ﷺ را او بزرگ کرده بود، فرمود: ای عقید! قدری آب مصطکی^۱ برای من بجوشان. عقید نیز آب را روی اجاق نهاد و صقیل مادر امام زمان آن را به خدمت حضرت آورد. حضرت کاسه را گرفت و خواست بیاشامد، ولی دست مبارکش لرزید و به دندان خورد، پس ظرف را به زمین نهاد.»

«وَقَالَ لِعَقِيدٍ إِذْخُلِ الْبَيْتَ فَإِنَّكَ تَرَى صَبِيًّا سَاجِدًا فَأَتَنِي بِهِ قَالَ أَبُو سَهْلٍ قَالَ عَقِيدُ فَدَخَلْتُ أَنْتَحَرَى فَإِذَا أَنَا بِصَبِيٍّ سَاجِدٍ رَافِعٍ سَبَابَتَهُ نَحْوَ السَّمَاءِ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَأَوْجَزَ فِي صَلَاتِهِ فَقُلْتُ إِنَّ سَيِّدِي يَأْمُرُكَ بِالْخُرُوجِ إِلَيْهِ إِذَا جَاءَتْ أُمُّهُ صَقِيلُ فَأَخَذَتْ بِيَدِهِ وَ أَخْرَجَتْهُ إِلَى أَبِيهِ الْحَسَنِ ﷺ.»

«سپس روبه عقید کرد و فرمود: برو به اندرون، می بینی که کودکی در سجده است، او را نزد من بیاور. ابوسهل می گوید: عقید گفت: وقتی به اندرون برای جست و جوی او رفتم، دیدم کودکی در سجده و انگشت سبابه خود را به سوی آسمان گرفته است. من سلام کردم و او نمازش را کوتاه کرد. سپس گفتم: مولایم، شما را می طلبد که به خدمتش درآیی. در این وقت مادرش صقیل آمد. دست او را گرفت و او را نزد پدرش آورد.»

«قَالَ أَبُو سَهْلٍ فَلَمَّا مَثَلَ الصَّبِيُّ بَيْنَ يَدَيْهِ سَلَّمَ وَ إِذَا هُوَ دُرِّيُّ اللَّوْنِ وَ فِي شَعْرِ رَأْسِهِ

قَطَطُ مُفْلَحِ الْأَسْنَانِ فَلَمَّا رَأَهُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَكَى وَقَالَ يَا سَيِّدَ أَهْلِ بَيْتِهِ اسْقِنِي الْمَاءَ فَإِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي وَأَخَذَ الصَّبِيَّ الْقَدَحَ الْمَغْلِيَّ بِالْمِصْطَلَكِ بِيَدِهِ ثُمَّ حَرَكَ شَفْتَيْهِ ثُمَّ سَقَاهُ فَلَمَّا شَرِبَهُ قَالَ هَيُّوْنِي لِلصَّلَاةِ فَطُرِحَ فِي حَجَرِهِ مُنْدِيلٌ فَوَضَّاهُ الصَّبِيُّ وَاحِدَةً وَاحِدَةً وَمَسَحَ عَلَى رَأْسِهِ وَقَدَمَيْهِ.»

«ابوسهل می گوید: وقتی کودک خدمت حضرت رسید، سلام کرد. رنگش همچون درّ [سفید]، موهای سرش پیچیده و بافته و میان دندان هایش باز بود. وقتی امام حسن عسکری علیه السلام او را دید، گریست و فرمود: ای آقای خاندانم! این آب را به من بده که من اینک به سوی خدای خود می روم. کودک، ظرف آب مصطکی را برداشت و به دهان پدر بزرگوارش نزدیک ساخت تا آن را نوشید. آنگاه امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: مرا آماده نماز کنید. کودک حوله ای در دامن امام پهن کرد و بدین گونه، کودک، یک یک اعضای پدر را وضو داد و وسرو پای او را مسح نمود.»

«قَالَ لَهُ أَبُو مُحَمَّدٍ علیه السلام أَبَشِّرْنَا بِنَبِيِّ فَأَنْتَ صَاحِبُ الزَّيْمَانِ وَأَنْتَ الْمُهْدِيُّ وَأَنْتَ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى أَرْضِهِ وَأَنْتَ وَلَدِي وَوَصِيِّي وَأَنَا وَلَدُكَ وَأَنْتَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام وَلَكَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَأَنْتَ خَاتَمُ الْأَوْصِيَاءِ الْأَئِمَّةِ الطَّاهِرِينَ وَبَشْرَبِكَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ سَمَّاكَ وَكَتَبَكَ وَبِذَلِكَ عَهْدَ إِلَهِي أَبِي عَنْ آبَائِكَ الطَّاهِرِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى أَهْلِ الْبَيْتِ رَبَّنَا

۱. ما اثناعشری هستیم و هر کسی غیر از این معتقد باشد از مذهب خارج شده است. بعضی به حرف سید مرتضی استناد می کنند که تعداد ائمه از دوازده تا بیست و هشت است. سید مرتضی، صحبتش در امکان است و امکان غیر از وقوع است. ایشان روایات این موضوع را نفی می کنند. روایات زیادی تصریح دارد که آنها ۱۲ امام هستند. ضمناً ما منتظر خود امام زمان علیه السلام هستیم، نه فرزندان او. امروزه بعضی گروهک ها قائل اند که فرزند آن حضرت آمده و ما منتظر فرزندان او هستیم. به فرض که او فرزند نیز داشته باشد، منجی ما خود آن حضرت است.

إِنَّهُ حَمِيدٌ مُجِيدٌ وَمَاتَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ مِنْ وَفْتِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.^۱

«پس از آن امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: ای فرزندان! به تومژده می‌دهم که صاحب الزمان و مهدی و حجت خدا در روی زمین، توهستی. توفرنزد من و جانشین من هستی. از من متولد شده‌ای و تو «م ح م د» فرزند حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام هستی. از نسل پیامبر صلی الله علیه و آله و خاتمه طاهرین علیهم السلام هستی. رسول خدا صلی الله علیه و آله مژده تورا داده و نام و کنیه تورا تعیین فرموده است. این را پدرم از پدران طاهرینش به من اطلاع داده است. صلوات خدا بر اهل بیت، ربنا انه حمید مجید. حضرت این را فرمود و همان موقع رحلت کرد.»

منابع دیگر روایت

تمام منابعی که این روایت را نقل کرده‌اند از کتاب «الغیبه» شیخ طوسی روایت نموده‌اند:

۱. بهاء الدین نیلی نجفی (۸۰۳) در «منتخب الأنوار المضيئة في ذكر القائم الحجة عجل الله تعالی فرجه الشریف» (ص ۱۴۳)؛
۲. حرّ عاملی در «اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات» (ج ۳، ص ۴۱۵ و ۵۰۹)؛
۳. بحرانی در «تبصرة الولی» (ص ۱۶۴)؛
۴. علامه مجلسی در «بحار الأنوار» (ج ۵۲، ص ۱۶)؛
۵. بحرانی اصفهانی (قرن ۱۲) در «عوالم العلوم والمعارف والأحوال من الآيات و الأخبار والأقوال» (ج ۱۵، ص ۲۹۷)؛
۶. «معجم أحادیث الإمام المهدي عجل الله تعالی فرجه الشریف» (ج ۶، ص ۶۹).

بررسی سند روایت

بارها گفته‌ایم که روایات مربوط به ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریع از آنجایی که از حد استفاضه گذشته است، نیاز به بررسی سندی ندارند؛ ولی برای دقت بیشتر، «ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی» را بررسی می‌کنیم. مامقانی درباره نوبختی می‌فرماید:

«قال النجاشی: 'إسماعیل بن علی بن إسحاق بن أبي سهل بن نوبخت، كان شيخ المتكلمين من أصحابنا وغيرهم، له جلاله في الدنيا والدين يجري مجرى الوزراء في جلاله الكتاب. صنف كتباً كثيرة منها كتاب الاستيفاء في الإمامة، كتاب التنبيه في الإمامة قرأته على شيخنا أبي عبد الله رحمه الله كتاب الجمل في الإمامة، كتاب الرد على محمد بن الأزهر في الإمامة، كتاب الرد على اليهود...»

«اسماعیل استاد و بزرگ علمای ما در علم کلام بود. او عظمت و جلالت در دین و دنیا داشت. گویا یکی از وزیران حاکمیت بوده در نفوذ کلمه و داشتن جایگاه اجتماعی و مذهبی. او تالیفات متعددی دارد؛ از جمله کتاب الامامه، الجمل، رد بر محمد بن ازهر و رد بر یهود...»

«وقال الشيخ في الفهرست: إسماعیل بن علی بن إسحاق بن أبي سهل بن نوبخت، أبو سهل، كان شيخ المتكلمين من أصحابنا ببغداد ووجههم، و متقدم النوبختيين في زمانه و صنف كتباً كثيرة...»

«یعنی او بزرگ علمای ما در علم کلام در بغداد بود و سرآمد آنان و پیشتاز طائفه نوبخت بود...»

«و بمثله نطق في القسم الاول من الخلاصه... له جلاله في الدين والدنيا، يجري مجرى الوزراء و صنف كتباً كثيرة...»

«در بخش اول از کتاب نیز فرمود: جایگاه او در امور دینی و دنیایی، والا بود و گویا جایگاه یک وزیر بود و تألیفات فراوانی نیز داشت ...»

«و فی فهرست ابن الندیم: إنه من كبار الشيعة...»

«ابن ندیم نیز او را از بزرگان شیعه می داند.»

«والعجب من الفاضل الجزائري حيث إنه مع ذكره جملة من أمثاله في الضعفاء عدّ هذا في الثقات قائلاً: بعد نقل عبارة النجاشي، والفهرست و الخلاصة: إن الأوصاف المذكورة في (جش) و (ست) [أي: النجاشي والفهرست] تفيد الوثوق وزيادة^١ انتهى.»^٢

«از فاضل جزایری عجیب است! با اینکه تعدادی از ضعفا را ثقه می داند، ولی با اوصافی که در وصف اسماعیل بن علی بن إسحاق بن أبی سهل بن نوبخت در کتب نجاشی و شیخ طوسی و علامه حلی، بیان شده است، باز در شخصیت نوبختی تأمل دارد.»

«وبالنظر إلى مثل ذلك اعترض المولى الوحيد رحمه الله على الفاضل المجلسي رحمه الله في وصفه الرجل بالحسن، بأن مثله لا يحتاج إلى النصّ على توثيقه، على أنّ ما ذكر فيه زائد على التوثيق. انتهى.»

«و مثل همین اعتراض را وحید بهبهانی بر علامه مجلسی وارد کرده است. علامه مجلسی از اسماعیل بن علی بن إسحاق بن أبی سهل بن نوبخت، تعبیر به «رجل حسن» کرده است؛ با اینکه این شخص فوق وثاقت است.»

«وأجاب عنه الحائري: بأنّ التوثيق مأخوذ فيه مضافا إلى العدالة الضبط، فلعلّه لم يكن ضابطا عند من لم يوثّقه فما في الوجيزة هو الصحيح.»^٣

١. ر. ک: جزایری، حاوی فی الاقوال، ج ١، ص ١٤٨.

٢. مامقانی، تنقیح المقال، ج ١٠، ص ٢٢٩.

٣. همان.

«و حائری به او این گونه جواب داده است: توثیقی که در آن شرط شده، علاوه بر عدالت، ضبط نیز هست. بنابراین شاید او نزد کسانی که او را توثیق نکرده‌اند، اهل ضبط نبوده است. پس آنچه در وجیزه آمده صحیح است.»

مامقانی گوید: «یکفی فی إحراز الضبط قول ابن داود: حسن التصنیف و قول النجاشی و الشیخ و العلامه فی الخلاصه: إنه صنف کتبا کثیره مع سکوتهم عن کونه مخطئا و الاوصاف المذكوره فی حقه لولم تکف فی التوثیق للزم عد حدیث جمع من الفقهاء العظام من الحسن لعدم التنصيص بوثاقتهم و دون الالتزام به خطر القتاد.»

«انسان دقیقی بوده است و سخن ابن داود درباره او ما را کفایت می‌کند. آنجا که فرموده: او تألیفات نیکویی دارد. پس نقل کلام امام عسکری علیه السلام از ایشان، قابل اعتماد است. با اینکه تألیفات زیادی داشته است؛ ولی باز اهل دقت بوده است. اگر با این اوصاف، موثق نباشد، پس باید حدیث بسیاری از علمای بزرگ را حسن بدانیم؛ زیرا در وصف آن علما، چنین تعبیری نیامده است.»

مامقانی در ادامه سخن می‌فرماید:

«و لذا نقلنا فی فوائد المقدّمة عن الشهيد الثاني و... غیره غناء أمثاله من التنصيص بالتوثيق. و کیف لا یكون الرجل بمنزلة سامية فوق العدالة والضبط، و قد کان فی نفوس الناس فی زمانه أنّه کان ینبغي أن یكون هو ولیّ السفارة عن الإمام الغائب عنه السلام و جعلنا من کلّ مکروه فداء لا الحسین بن روح النوبختی؟! و من کان بهذه المنزلة، لا ینبغي أن یشکّ فی أعلى مراتب الوثوق فی حقه.»

«اسماعیل بن علی بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت فوق عدالت و ضبط بوده است؛ و طبق بیان شهید ثانی، نیازی به تنصيص بروثاقت ایشان نیست. ایشان در جایگاه و مرتبه‌ای بوده که مردم دوران ایشان می‌گفتند: او سفیر خاص

امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است.»

شاهد براین مطلب، بیان شیخ طوسی است. ایشان این گونه نقل می کند:

«قال ابن نوح وَ سَمِعْتُ جَمَاعَةً مِنْ أَصْحَابِنَا بِمِصْرَ يُذَكِّرُونَ أَنَّ أَبَا سَهْلٍ التَّوَجَّيَّيْ سِئِلَ فَقِيلَ لَهُ كَيْفَ صَارَ هَذَا الْأَمْرُ إِلَى الشَّيْخِ أَبِي الْقَاسِمِ الْحُسَيْنِ بْنِ رُوحٍ دُونَكَ فَقَالَ هُمْ أَغْلَمَ وَمَا اخْتَارُوهُ وَلَكِنْ أَنَا رَجُلٌ أَلْقَى الْخُصُومَ وَأُنَاطِرُهُمْ وَلَوْ عَلِمْتُ بِمَكَانِهِ كَمَا عَلِمَ أَبُو الْقَاسِمِ وَصَغَطَنِي الْحُجَّةُ لَعَلِّي كُنْتُ أَذِلُّ عَلَى مَكَانِهِ وَأَبُو الْقَاسِمِ فَلَوْ كَانَتْ الْحُجَّةُ تَحْتَ ذَنَبِهِ وَفَرَضَ بِالْمَقَارِيزِ مَا كَشَفَ الذَّنْبَ عَنْهُ.»^۱

«ابن نوح گفت: در مصر از جماعتی از علمای شیعه شنیدم که می گفتند: از ابوسهل نوبختی پرسیدند: چگونه شد که حسین بن روح به عنوان نائب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف برگزیده شد؛ ولی شما تعیین نشدی؟ در جواب گفت: ائمه طاهرين عليهم السلام بهتری دانند چه کسی را به این منصب برگزینند. من مردی هستم که دشمنان شیعه را ملاقات نموده و با آنها در امور اعتقادی مناظره می کنم. اگر من مانند ابوالقاسم (حسین بن روح) مکان امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را می شناختم، شاید در موقع مناظره که در ارائه دلیلی معطل می شدم، برای اثبات مدعا جای او را به دیگران نشان می دادم! ولی ابوالقاسم، اگر به عنوان مثال، امام در زیر دامنش باشد و او را با قیچی پاره پاره کنند، دامنش را نمی گشاید که دشمنان او را ببینند.»

نظر فرزند مامقانی

فرزند مامقانی در پاورقی تنقیح/المقال درباره «اسماعیل بن علی بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت» می فرماید:

«ان من درس ما نقلناه بالاضافه إلى ما ذكره المؤلف، إتضح له جلاله المترجم وتقواه و عظيم ورعه وظهر أيضاً اختصاصه بالامام الحادی عشروالتشرف بالروية الامام المنتظرو من المجموع، القطع بوثاقته و جلالته بل يعد من الافراد القلائل الذين حازوا تلکم الصفات والمزايا الجليلة فهو ثقة ثقة وروایاته تعد من جهته صحاحاً بلاریب.»^۱

«از آنچه ما نقل کردیم و آنچه مؤلف ذکر کرده است، جلالت، تقوا و بزرگی و رع مؤلف آشکار می شود. همچنین اختصاص او به امام یازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف تشرف حاصل کرده ظاهر می شود. از مجموع، نه تنها یقین به وثاقت و جلالت ایشان می شود؛ بلکه درمی یابیم ایشان از افراد کمیابی است که آن صفات و مزیت های برجسته را دارا هستند شمرده می شود. بنابراین او بسیار ثقة و روایات او از جهت صحت، بی شک است.»

جلسه سیزدهم

مقدمه

پیش از این بیان شد که روایات اثبات ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در حد تواتر معنوی^۱ و یا اجمالی^۲ است. در نتیجه، تواتری که مفید علم و قطع است با ضعف برخی از اسناد، دچار خدشه نمی گردد.

در جلسه قبل روایتی را نقل کردیم که «ابوسهل اسماعیل بن علی بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبختی» راوی آن بود. ایشان در لحظاتی قبل از شهادت امام عسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف در خدمت آن حضرت حضور داشته و موفق به دیدار امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف شده است. پس از نقل روایت و ذکر منابع آن، به بررسی شخصیت وی پرداختیم. او شخصیتی ولایت مدار و متعهد بوده است. به منظور تبیین بیشتر شخصیت ابوسهل نوبختی جریانی را درباره او نقل می کنیم.

ادامه بررسی شخصیت «ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی»

مامقانی دو جریان را در ارتباط با ابوسهل نوبختی بیان می کند که حکایت از وفاداری و تعهد ایشان نسبت به امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف دارد. یکی در ارتباط با شلمغانی و دیگری مربوط به منصور حلاج است. البته ممکن است این دو جریان، در واقع دو جریان جدا از یکدیگر بوده و در دونوبت اتفاق افتاده است؛ و یا در حقیقت یک جریان است که هر بار به یکی از شلمغانی و منصور حلاج نسبت می دهند.

۱. اینکه مفاد همه روایات این است که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در زمان امام عسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف متولد شده است.

۲. اینکه قطع به صدور طایفه ای از روایات مربوط به ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف داریم.

جریان ابوسهل با شلمغانی

«ثم إنَّ من الظريف ما نقله ابن النديم في ترجمة الرجل، من أنَّ أبا جعفر محمد بن علي الشلمغاني المعروف بابن أبي العزاقر، راسله يدعوهُ إلى الفتنة، ويبذل له المعجز، وإظهار العجيب وكان بمقدّم رأس أبي سهل جلع يشبه القرع فقال للرسول: أنا معجز، ما أدري أيّ شيء هو، ينبت صاحبك بمقدّم رأسي الشعر حتّى أومن به؟! فما عاد إليه رسول بعد هذا.»

«فردی به نام شلمغانی، پیکی را به دنبال ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی (ملازم امام عسکری علیه السلام) فرستاد، اورا دعوت به فتنه و آشوب کرد و قائل شد که دارای معجزه و امور عجیبه است. ابوسهل وقتی این سخن را شنید به فرستاده شلمغانی گفت: موی جلوی سر من ریخته است، اگر می خواهد به او ایمان بیاورم - در حالی که او را نمی شناسم - کچلی مرا مداوا کند. [پیک شلمغانی بعد از شنیدن این سخن، رفت] و دیگر هیچ کسی برنگشت.»

جریان ابوسهل و منصور حلاج

مالمقانی جریان دیگری را به نقل از کتاب «الغیبة» شیخ طوسی بیان می کند. ما آن جریان را از خود کتاب الغیبة نقل می کنیم.

«أَخْبَرَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ نُوحٍ عَنْ أَبِي نَصْرِهِبَةَ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْكَاتِبِ ابْنِ بَنْتٍ أُمِّ كُلْثُومٍ بَنْتِ أَبِي جَعْفَرٍ الْعُمَرِيِّ قَالَ لَمَّا أَرَادَ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يَكْشِفَ أَمْرَ الْحَلَّاجِ وَيُظْهِرَ فَضِيحَتَهُ وَيُخْزِيَهُ وَقَعَ لَهُ أَنَّ أَبَا سَهْلٍ إِسْمَاعِيلَ بْنَ عَلِيٍّ النَّوْبَخْتِيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَمْنَحُورُ عَلَيْهِ مَحْرَقَتُهُ وَتَمَّ عَلَيْهِ حِيلَتُهُ فَوَجَّهَ إِلَيْهِ يَسْتَدْعِيهِ وَظَنَّ أَنَّ أَبَا سَهْلٍ كَغَيْرِهِ مِنَ الضَّعَفَاءِ فِي هَذَا الْأَمْرِ يَفْزُطُ جَهْلُهُ وَقَدَّرَ أَنْ يَسْتَجِرَّهُ إِلَيْهِ فَيَتَمَحَرَّقُ [بِهِ] وَيَسْتَوْفَ بِانْقِيَادِهِ عَلَى غَيْرِهِ فَيَسْتَتِبَ لَهُ مَا قَصَدَ إِلَيْهِ مِنَ الْحِيلَةِ وَالنَّهْرَجَةِ عَلَى الضَّعْفَةِ لِقَدَرِ أَبِي سَهْلٍ فِي أَنْفُسِ النَّاسِ وَمَحَلِّهِ مِنَ الْعِلْمِ وَالْأَدَبِ أَيْضاً

عِنْدَهُمْ وَيَقُولُ لَهُ فِي مُرَاسَلَتِهِ إِيَّاهُ.»

«حسین بن ابراهیم از ابوالعباس احمد بن علی بن نوح از ابونصر هبة الله بن محمد کاتب دخترزاده اُم کلثوم، دختر محمد بن عثمان، برای من (شیخ طوسی) نقل کرد: چون خداوند خواست اعمال «حلاج» را آشکار سازد و او را رسوا و خوار گرداند، این طور پیش آورد که «حلاج» خیال کرد ابوسهل بن اسماعیل بن علی نوبختی - که خدا از او راضی باشد - نیز از کسانی است که فریب دروغ و حيله او را می خورد و نیرنگ او در وی مؤثر واقع می شود؛ لذا شخصی را نزد وی فرستاد و او را به اطاعت از خود دعوت کرد. او با کثرت نادانی چنین پنداشته بود که ابوسهل نیز در این خصوص مانند سایر افراد ضعیف الایمان است و فریفته وی می شود. از این روی پوخته او را به سوی خود دعوت می کرد و به آرامی نیرنگ های خود را برای جلب وی به رخ او می کشید؛ زیرا موقعیت علم و ادب ابوسهل در میان مردم مشهور بود.»

حلاج در نامه های خود به ابوسهل چنین می نوشت:

«إِنِّي وَكَيْلُ صَاحِبِ الزَّمَانِ وَبَهَذَا أَوْلَاكَانَ يَسْتَجِرُّ الْجُهَّالُ ثُمَّ يَغْلُو مِنْهُ إِلَى غَيْرِهِ وَقَدْ أُمِرْتُ بِمُرَاسَلَتِكَ وَإِظْهَارِ مَا تَرِيدُهُ مِنَ النُّصْرَةِ لَكَ لِتَقْوِي نَفْسَكَ وَلَا تَتَرْتَابَ بِهَذَا الْأَمْرِ.»

«من وکیل صاحب الزمان هستم. او نخست با این مطلب می خواست ابوسهل را به سوی خود بکشاند و در پی آن، ادعای خود را جا بیندازد. او نوشت که من مأمورم به تو بنویسم که هرگونه نصرت و یاری خواسته باشی برای تو آشکار سازم تا دلت قوت گیرد و در نیابت من تردید نکنی.»

«فَارْسَل إِلَيْهِ أَبُو سَهْلٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَقُولُ لَهُ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَمْرًا يَسِيرًا يَخْفُ مِنْهُ عَلَيْكَ فِي جَنْبِ مَا ظَهَرَ عَلَى يَدَيْكَ مِنَ الدَّلَائِلِ وَالْبَرَاهِينِ وَهُوَ أَنِّي رَجُلٌ أَحِبُّ الْجَوَارِي وَأَصْبُو إِلَيْهِمْ وَلِي مِنْهُمْ عِدَّةٌ أَحْتَظَاهُمْ وَالشَّيْبُ يُبْعِدُنِي عَنْهُمْ [وَيُبْغِضُنِي إِلَيْهِمْ] وَأَحْتَاجُ أَنْ

أَخْضَبُهُ فِي كُلِّ جُمُعَةٍ وَأَتَحَلَّلُ مِنْهُ مَشَقَّةً شَدِيدَةً لِأَسْتُرَ عَنْهُمْ ذَلِكَ وَالْإِلاَّ انْكَشَفَ أَمْرِي عَنْهُمْ فَصَارَ الْقُرْبُ بَعْدًا وَالْوَصَالُ هَجْرًا وَأُرِيدُ أَنْ تُغْنِيَنِي عَنِ الْخُضَابِ وَتَكْفِيَنِي مَوْتَتُهُ وَتَجْعَلَ لِحَبَّتِي سُودَاءَ فَإِنِّي طَوَّعُ يَدَيْكَ وَصَائِرُ إِلَيْكَ وَقَائِلُ بِقَوْلِكَ وَدَاعٍ إِلَى مَذْهَبِكَ مَعَ مَا لِي فِي ذَلِكَ مِنَ الْبَصِيرَةِ وَلَكَ مِنَ الْمَعُونَةِ».

«ابوسهل نیز به وی پیغام داد که من در مقابل آن همه معجزات و کرامات که [به ادعای تو] از توبه ظهور رسیده، فقط موضوع مختصری را از تومی خواهم و آن این است که من مردی زن دوست و مایل به معاشرت با آنها هستم؛ چندین کنیز دارم که پیری، مرا از نزدیکی با ایشان دور کرده است. ناچارم هر جمعه محاسن خود را حنا بگیرم و متحمل رنج زیاد شوم تا موهای سفیدم را بپوشانم و گرنه کنیزان خواهند دانست که من پیر شده‌ام و به من رغبت نشان نخواهند داد و نزدیکی ما به دوری می‌گراید و وصال به جدایی می‌کشد. از این رواز تو می‌خواهم کاری کنی که مرا از حنا بستن بی‌نیاز نمایی و زحمت آن را از من برطرف سازی و موی ریشم را سیاه گردانی. اگر چنین کنی هر چه بگوئی اطاعت می‌کنم و گفته‌تورا می‌پذیرم و به طریقه تومی گروم؛ زیرا که این موضوع، موجب بصیرت من شده و از کمک به تودریغ نخواهم داشت.»

«فَلَمَّا سَمِعَ ذَلِكَ الْحَالِجَ مِنْ قَوْلِهِ وَجَوَابِهِ عَلِمَ أَنَّهُ قَدْ أَخْطَأَ فِي مُرَاسَلَتِهِ وَجَهْلَ فِي الْخُرُوجِ إِلَيْهِ بِمَذْهَبِهِ وَأَمْسَكَ عَنْهُ وَلَمْ يَزِدْ إِلَيْهِ جَوَابًا وَلَمْ يُرْسِلْ إِلَيْهِ رَسُولًا وَصَيَّرَهُ أَبُو سَهْلٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَخْذُوثَةً وَضَحَكَةً وَيُظَنُّ بِهِ عِنْدَ كُلِّ أَحَدٍ وَشَهَرَ أَمْرَهُ عِنْدَ الصَّغِيرِ وَالْكَبِيرِ وَكَانَ هَذَا الْفِعْلُ سَبَبًا لِكَشْفِ أَمْرِهِ وَتَنْفِيرِ الْجَمَاعَةِ عَنْهُ.»^۱

«چون حلاج سخن او را شنید و جواب دسیسه‌ها و جواب خود را بدین گونه شنید، دانست در نامه‌های خود که پراز ادعا و اظهار کرامات و معجزات بوده،

خطا کرده و طریقه خود را به نادانی به رخ او کشیده است. بدین لحاظ خودداری کرد و جواب ابوسهل را نداد و دیگر کسی نزد وی نفرستاد. ابوسهل نیز این ماجرا را اتفاقی خوش و باعث تفریح و خنده قرار داده بود و نزد دیگران بازگو کرده و حلاج را ریشخند می کرد. بدین گونه نزد بزرگ و کوچک شهرت یافت و همین باعث شد که نقشه و توطئه حلاج برملا گردد و مردم از نزد وی پراکنده شوند.»

بررسی شخصیت دیگری از روایت هفدهم

«احمد بن علی الرازی»

حرّ عاملی در «امل/الامل» درباره احمد بن علی رازی می فرماید:
«الشیخ الجلیل أَمَّهْدُ بْنُ عَلِيٍّ الرَّازِيّ، كان فاضلاً، عالماً، فقيهاً، روى عنه ابن شهر آشوب.»^۱

آقابزرگ تهرانی ایشان را از شاگردان شیخ مفید و از مشایخ ابن شهر آشوب معرفی کرده است.^۲

فرزند مامقانی نیز در پاورقی «تنقیح المقال» می گوید:
«يظهر من جميع ما نقلناه، هو من أعلام الرواة وفقهاءنا الأبرار وعُدَّ حديثه حسناً أقل ما يوثق به.»^۳

«آنچه از همه مطالبی که نقل کردیم ظاهر می شود این است که او از افراد شاخص راویان و فقهای ابرار است؛ و اینکه او حسن شمرده می شود که کمترین مطلبی است که در حق او گفته می شود.»

۱. حرّ عاملی، امل/الامل، ج ۲، ص ۱۸.

۲. تهرانی، آقابزرگ، ج ۱۴، ص ۲۰۲؛ به نقل از مامقانی، تنقیح المقال، ج ۶، ص ۳۸۳.

۳. همان.

روایت هجدهم

«عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ بِلَالٍ قَالَ خَرَجَ إِلَيَّ مِنْ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام قَبْلَ مُضِيِّهِ بِسِتِّينَ يُخْبِرُنِي بِالْخَلْفِ مِنْ بَعْدِهِ ثُمَّ خَرَجَ إِلَيَّ مِنْ قَبْلِ مُضِيِّهِ بِثَلَاثَةِ أَيَّامٍ يُخْبِرُنِي بِالْخَلْفِ مِنْ بَعْدِهِ.»

«محمد بن علی بن بلال گوید: از جانب امام حسن عسکری علیه السلام، دو سال پیش از وفاتش پیامی به من رسید که از جانشین بعد از خود به من خبر داد. بار دیگر سه روز پیش از وفاتش پیامی به من رسید و از جانشین بعد از خود خبر داد.»^۱

بررسی سند روایت

نظر مجلسی در «مرآة العقول»

علامه مجلسی بعد از نقل روایت فوق می‌فرماید:
«مختلف فيه، لأن ابن بلال وثقه الشيخ في الرجال، وقال في كتاب الغيبة أنه من المذمومين.»

در کلام شیخ طوسی، درباره محمد بن علی بن بلال تعارض وجود دارد. البته این احتمال نیز وجود دارد که ابن بلال، این روایت را در حالی که منحرف نبوده، گفته باشد. ضمن اینکه این روایت، علیه خودش استفاده می‌شود؛ زیرا او در ادامه، ادعای باییت کرده است.

دیدگاه آیت الله خویی در «معجم رجال الحديث»

«وقال الطبرسي في إعلام الوری و السيد بن طاوس في ربيع الشيعة أما الغيبة الصغرى منهما فهي التي كانت فيها سفراؤه موجودين و أبوابه معروفين، لا تختلف

۱. خویی، معجم رجال الحديث، ج ۱۷، ص ۳۳۵؛ کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۲۸.

الإمامية القائلون بإمامة الحسن بن علي عليهما السلام فيهم، فمنهم أبو هاشم الجعفري، ومحمد بن علي بن بلال، إلى آخر ما قالوا.^۱

«طبرسی در اعلام‌الوری و سید بن طاووس در ربيع‌الشیعه می‌گویند: اما غیبت صغرا همان است که سفراء و نوابش موجود و ابواب ایشان معروف بودند و مردم نیز آنها را می‌شناختند. معتقدان به امامت امام حسن عسکری (ع) به این نواب اعتقاد داشتند، مانند: ابوهاشم داوود بن قاسم جعفری و محمد بن علی بن بلال.»

آیت الله خویی پس از اینکه به طور مفصل در مورد محمد بن علی بن بلال بحث می‌کند، او را ثقه تشخیص داده‌اند. ایشان قائل است که انحراف در اعتقاد با وثاقت جمع می‌شود. عبارت آیت الله خویی چنین است:

«والمتملخص من جميع ما ذكرنا، أن الرجل كان ثقة مستقيماً، وقد ثبت انحرافه وادعاؤه الباطنية، ولم يثبت عدم وثاقته، فهو ثقة، فاسد العقيدة، فلا مانع من العمل بروايته، بناء على كفاية الوثاقة في حجية الرواية، كما هو الصحيح.»^۲

«خلاصه آنچه ذکر کردیم این است که ایشان ثقه درستکار است. به تحقیق انحراف و ادعای بابی‌گری او اثبات شده و عدم وثاقتش ثابت نشده است. پس او ثقه‌ای با عقیده فاسد است. بنابراین مانعی از عمل بر طبق روایات او وجود ندارد؛ بر این اساس که در حجیت روایت، وثاقت شخص کفایت می‌کند. همچنان که این مبنا صحیح است.»

آیت الله خویی جریانی را درباره محمد بن علی بن بلال، از شیخ طوسی، چنین نقل می‌کند:

۱. خویی، معجم رجال‌الحديث، ج ۱۷، ص ۳۳۵.

۲. همان، ص ۳۳۴.

«ثم قال الشيخ: وحكى أبو غالب الزراري، قال: حدثني أبو الحسن محمد ابن محمد بن يحيى المعاذي، قال: كان رجل من أصحابنا قد انضوى إلى أبي طاهر ابن بلال بعد ما وقعت الفرقة ثم إنه رجع عن ذلك وصار في جملتنا.»

«شيخ طوسی می گوید: ابو غالب رازی برایم گفت: از معاذی شنیدم که یکی از رفقاییش، تحت تأثیر حرف های ابن بلال قرار گرفت و این جریان زمانی بود که بین ما و ابن بلال جدایی افتاده بود. پس از مدتی رفیق ما از او فاصله گرفت و به جمع ما پیوست.»

فسألناه عن السبب قال: كنت عند أبي طاهر بن بلال يوماً، وعنده أخوه أبو الطيب وابن حرز وجماعة من أصحابه، إذ دخل الغلام، فقال: أبو جعفر العمري على الباب ففزعت الجماعة لذلك وأنكرته للحال التي كانت جرت.»

«ما از او علت روگردانی اش از ابن بلال را پرسیدیم. گفت: روزی نزد ابن بلال بودم، در حالی که برادرش و جماعتی از یارانش نیز نزد او بودند. غلام ابن بلال وارد شد و به او گفت: عمری (نائب امام زمان عجل الله تعال فرجه الشريف) پشت دراست. جماعت پس از شنیدن این پیام حیران شدند.»

«وقال: يدخل، فدخل أبو جعفر، فقام له أبو طاهر والجماعة وجلس في صدر المجلس، وجلس أبو طاهر كالجالس بين يديه، فأمرهم إلى أن سكتوا، ثم قال: يا أبا طاهر! نشدتك بالله ألم يأمرك صاحب الزمان عليه السلام بحمل ما عندك من المال إليه؟»

«ابن بلال گفت: داخل شود. پس عمری داخل شد. در این هنگام ابوطاهرو یارانش به احترام او ایستادند و او را در بالای مجلس جای دادند و خود ابوطاهر بن بلال مؤدبانه مقابل او نشست. پس از اینکه مجلس آرام شد، عمری به ابن بلال گفت: ای اباطاهر! تو را به خدا قسم می دهم که آیا صاحب الزمان عجل الله تعال فرجه الشريف تو را فرمان نداده است که اموالی را که نزدت است، برگردانی؟»

«فقال: اللهم نعم، فنهض أبو جعفر (رضي الله عنه) منصرفاً ووقعت على القوم سكتة، فلما تجلت عنهم قال له أخوه أبو الطيب: من أين رأيت صاحب الزمان عنه السلام فقال أبو طاهر: أدخلني أبو جعفر (رضي الله عنه) إلى بعض دوره، فأشرف عليّ من علوداره فأمرني بحمل ما عندي من المال إليه.»

«ابن بلال گفت: بله! در این هنگام، نماینده امام بلند شد و رفت و سکوتی بر مجلس حاکم شد. وقتی سکوت برطرف شد، برادرش، ابوطیب، به او گفت: تو چه موقع امام را دیدی؟ ابوطاهر گفت: همراه ابوجعفر عمری وارد خانه‌هایی شدیم که در طبقه بالای یکی از آنها امام را دیدم. پس او مرا فرمان به برگرداندن اموال داد.»

«فقال له أبو الطيب: ومن أين علمت أنه صاحب الزمان؟ قال: قد وقع عليّ من الهيبة له، ودخلني من الرعب منه ما علمت أنه صاحب الزمان عنه السلام، فكان هذا سبب انقطاعي عنه.»^۱

«ابوطیب به او گفت: از کجا دانستی که او صاحب الزمان عنه السلام است؟ ابوطاهر گفت: بر من هیبتی وارد شد و سراسر وجودم را وحشتی گرفت که دانستم او صاحب الزمان عنه السلام است. [رفیق ما گفت: این جریان] سبب جدایی من از ابن بلال شد.»

جلسه چهاردهم

مقدمه

در جلسه قبل، روایتی را از محمد بن علی بن بلال نقل کردیم و گفتیم اختلاف در محمد بن علی بن بلال و جهت اختلاف در او، انحراف وی است. البته مضمون این روایت، همانند روایات بسیاری است که ما را از بررسی سندی آن بی‌نیاز می‌سازد. ضمن اینکه اگر نقل روایت از علی بن بلال در زمان استقامتش بوده باشد، مشکلی در پذیرش روایتش نمی‌بینیم.

ادامه بررسی سند روایت

نظر تستری در «قاموس الرجال»

تستری، پس از اینکه نظرات بزرگان رجال را درباره محمد بن علی بن بلال ذکر می‌کند، می‌فرماید:

«وهو الأصح والصواب أن الرجل كان مستقيماً ثم زاغ، ففي الغيبة: روی الحسين بن روح عن أبي طاهر بن بلال في حال استقامته.»^۱

«حسین بن روح قید می‌کند که نقل روایت از او در حالت استقامتش بوده است.»

نتیجه

بنابراین، در مورد محمد بن علی بن بلال، یا باید طبق مبنای آیت الله خویی، معتقد شویم که انحراف در اعتقاد با وثاقت جمع می‌شود و یا باید قائل به تفصیل شده، بگوییم روایات منقول از وی در حال استقامت، قابل پذیرش است. ایشان می‌فرماید:

۱. تستری، قاموس الرجال، ج ۹، ص ۴۳۲.

«ولم يثبت عدم وثاقته، فهو ثقة، فاسد العقيدة، فلا مانع من العمل بروايته، بناء على كفاية الوثاقة في حجية الرواية، كما هو الصحيح.»
 «حاصل آنچه بیان کردیم این است که محمد بن علی بن بلال مردی ثقه و درستکار است. انحراف و ادعای بابی گری او ثابت شده، اما عدم وثاقتش ثابت نشده است. بنابراین او ثقه‌ای با عقیده فاسد است. پس مانعی از عمل به روایات او نیست؛ بر این مبنا که در حجیت روایت کردن وثاقت کافی است. همچنان که همین مبنا صحیح است.»^۱

نظر طبرسی در «احتجاج»

«روی أصحابنا أن أبا محمد الحسن السريعي كان من أصحاب أبي الحسن علي بن محمد عليه السلام وهو أول من ادعى مقاما لم يجعله الله فيه من قبل صاحب الزمان عليه السلام و كذب على الله و حججه: و نسب إليهم ما لا يليق بهم و ما هم منه براء ثم ظهر منه القول بالكفر و الإلحاد.»

«أصحاب برای ما نقل کرده‌اند که أبو محمد حسن سريعي ابتدا از أصحاب امام هادی عليه السلام سپس امام حسن عسکری عليه السلام بود. او نخستین فردی بود که ادعای مقامی کرد که خداوند برای او از جانب صاحب الزمان عليه السلام قرار نداده و شایسته آن نیز نبوده است. او چیزهایی به آنان نسبت داد که شایسته مقام والای آنان نبود و آنان از آن بیزار بودند. سپس مطالبی از کفر و الحاد از او ظاهر و آشکار گشت.»

«وكذلك كان محمد بن نصير النميري من أصحاب أبي محمد الحسن عليه السلام فلما توفي ادعى البابية لصاحب الزمان ففضحه الله تعالى بما ظهر منه من الإلحاد والغلو والتناسخ

۱. خویی، معجم رجال الحديث، ج ۱۷، ص ۳۳۵.

وكان يدعي أنه رسول نبي أرسله علي بن محمد عليه السلام ويقول بالإباحة للمحارم.»
 «وهمچنین محمد بن نصیر نمیری ابتدا از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام
 بود. وی پس از شهادت آن حضرت، ادّعی نیابت صاحب الزّمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را
 کرد. خداوند نیز به جهت الحاد و غلو و عقیده تناسخی که از او ظاهر شد، وی را
 رسوا و مفتضح فرمود. او مدّعی شده بود که پیامبر است و امام هادی علیه السلام، او را
 فرستاده است. او معتقد به خدایی امام هادی علیه السلام بود و نزدیکی با محارم را
 جایز و مباح می دانست.»

«وكان أيضا من جملة الغلاة أحمد بن هلال الكرخي وقد كان من قبل في عدد
 أصحاب أبي محمد عليه السلام ثم تغير عما كان عليه وأنكر بابية أبي جعفر محمد بن عثمان
 فخرج التوقيع يلعنه من قبل صاحب الأمر والزمان وبالبراءة منه في جملة من لعن وتبرأ
 منه.»

«وهمچنین از افراد غالی، احمد بن هلال کرخی است. او قبلاً از جمله
 اصحاب امام هادی علیه السلام بود. سپس عقیده اش تغییر یافت و منکر نیابت
 ابوجعفر محمد بن عثمان شد. در پی این حرکت، توقیعی از صاحب
 الأمر عجل الله تعالی فرجه الشریف مبتنی بر لعن و برائت او در میان افراد دیگری که لعن شده بودند،
 صادر شد.»

«وكذا كان أبو طاهر محمد بن علي بن بلال والحسين بن منصور الحلاج ومحمد بن علي
 الشلمغاني المعروف بابن أبي العزاقي لعنهم الله فخرج التوقيع بلعنهم والبراءة منهم
 جميعا على يد الشيخ أبي القاسم الحسين بن روح ونسخته عَرَفَ أَطَالَ اللهُ بِقَاكَ وَعَرَفَكَ
 اللهُ الْخَيْرَ كُلَّهُ ...»^۱

«وهمچنین بود ابوطاهر محمد بن علی بن بلال، حسین بن منصور حلاج و

محمد بن علی شلمغانی معروف به ابن ابی العزاقری - خداوند او را لعنت کند - که توقیعی بر لعن و برائت از همه آنان به دست شیخ ابوالقاسم حسین بن روح بدین مضمون صادر شد: «خداوند عمر تورا طولانی گرداند و همه خوبی‌ها را به تو بشناساند و سرانجام تورا به نیکی کامل گرداند...». نتیجه آنکه روایت ابن بلال قابل پذیرش است.

منابع دیگر روایت

۱. کلینی در «کافی» (ج ۱، ص ۳۲۸)؛
۲. صدوق در «کمال الدین و تمام النعمة» (ج ۲، ص ۴۹۹).

منابع دیگر روایت

۱. ابوالصلاح حلبی در «تقریب المعارف» (ص ۴۲۶): ایشان، نخست، روایت را نقل کرده است.
 ۲. شیخ مفید در «ارشاد» (ص ۳۴۹)؛
 ۳. طبرسی در «إعلام الوری بأعلام الهدی» (ص ۴۱۳)؛
 ۴. اربلی^۱ در «كشف الغمة فی معرفة الأئمة» (ج ۳، ص ۲۳۸)؛
 ۵. ابن صباغ مالکی (۸۵۵ق) در «الفصول المهمة»؛
 ۶. شیخ حرّ عاملی در «إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات» (ج ۳، ص ۴۴۰)؛
 ۷. بحرانی در «حلیة الأبرار» (ج ۵، ص ۱۹۵)؛
 ۸. علامه مجلسی در «بحار الأنوار» (ج ۵۱، ص ۳۳۱)؛
 ۹. صافی گلپایگانی در «منتخب الآثار» (ص ۲۲۹).
- البته روایتی که در کمال الدین آمده، این گونه است:

۱. علامه امینی درباره اربلی می‌فرماید: مرزبان اعتقادات شیعیان است.

«قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْكِنْدِيُّ قَالَ^۱ لِي أَبُو طَاهِرٍ الْبَلَالِيُّ التَّوْقِيعُ الَّذِي خَرَجَ إِلَيَّ مِنْ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام فَعَلَّقُوهُ فِي الْخُلْفِ بَعْدَهُ وَدِيعَةً فِي بَيْتِكَ فَقُلْتُ لَهُ أَجِبُ أَنْ تَنْسَخَ لِي مِنْ لَفْظِ التَّوْقِيعِ مَا فِيهِ فَأَخْبَرَ أَبَا طَاهِرٍ بِمَا قَالَتِي فَقَالَ لَهُ جِئْنِي بِهِ حَتَّى يَسْقُطَ الْإِسْنَادُ بَيْنِي وَبَيْنَهُ فَخَرَجَ إِلَيَّ مِنْ أَبِي مُحَمَّدٍ^۲ قَبْلَ مُضِيِّهِ بِسَنَتَيْنِ يُخْبِرُنِي بِالْخُلْفِ مِنْ بَعْدِهِ ثُمَّ خَرَجَ إِلَيَّ بَعْدَ مُضِيِّهِ بِثَلَاثَةِ أَيَّامٍ يُخْبِرُنِي بِذَلِكَ فَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ جَحَدَ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ حُقُوقَهُمْ وَهَمَلَ النَّاسَ عَلَى أَكْثَافِهِمْ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ كَثِيرًا.»^۳

«ابوعبدالله حسین بن اسماعیل کندی گوید: ابوطاهر بلالی به من گفت: آن توقیعی که از ابومحمد عليه السلام برای من صادر شده و آن را به جانشین پس از او ارجاع داده اند، ودیعه ای از جانب من در بیت توست. من (سعد بن عبدالله) به حسین بن اسماعیل گفتم: دوست دارم عین لفظ توقیع را برایم استنساخ کنی. حسین بن اسماعیل کندی حرف مرا برای ابوطاهر بلالی نقل کرد. پس ابوطاهر گفت: سعد را نزد من بیاور [تا خودم برای او نقل کنم] و نیازی به سند نباشد. [سعد بن عبدالله به نزد ابوطاهر بلالی آمد و او برایش گفت:] توقیعی از ابومحمد عليه السلام دو سال قبل از وفاتش برایم صادر شد و مرا از جانشین پس از خود با خبر کرد. سه روز پس از درگذشت او نیز توقیعی به دستم رسید که مرا از آن خبر داده بود. پس لعنت خدا بر کسانی باد که حقوق اولیای خدا را منکراند و مردمان را بر دوش آنان سوار می کنند.»

۱. گویا یک اسم جا افتاده است؛ یعنی قال در عبارت، منظور سعد بن عبدالله اشعری یا علان کلینی.

۲. خویی، معجم رجال الحديث، ج ۱۷، ص ۳۳۳-۳۳۴.

۳. صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۹۹.

بیان علامه مجلسی در ذیل روایت فوق

«بیان قوله قال أبو عبد الله كلام سعد بن عبد الله وكذا قوله فقلت له وضمير له راجع إلى الحسين وكذا المستتر في قوله فأخبر والحاصل أن الحسين سمع من البلالي أنه قال التوقيع الذي خرج إليّ من أبي محمد ع في أمر الخلف القائم هوفي جملة ما أودعتك في بيتك وكان قد أودعه أشياء كان في بيته فأخبر الحسين سعداً بما سمع منه فقال سعد للحسين أحب أن ترى التوقيع الذي عنده وتكتب لي من لفظه فأخبر الحسين أبا طاهر بمقالة سعد فقال أبو طاهر جئني بسعد حتى يسمع مني بلا واسطة فلما حضر أخبره بالتوقيع و يؤيد ما وجهنا به هذا الكلام أن الكليني روى هذا التوقيع عن البلالي»^۱

«حسین بن اسماعیل از بلالی این گونه شنیده است: توقیع و نامه ای که از امام عسکری علیه السلام درباره امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف (جانشینی پس از خود) برایم رسیده است. آن را نزد توبه و دیعه و امانت سپردم. او چیزهای دیگری را نیز به وی به امانت سپرده بود که در منزلش بود. حسین بن اسماعیل این جریان را به وی - سعد بن عبدالله - بازگو کرد. سعد گفت: دلم می خواهد این نامه را شخصاً ببینم و آن را برایم نسخه برداری کنی. چون خبر به ابوطاهر بلالی رسید. گفت سعد را نزد من بیاور تا شخصاً برای او نقل کنم و واسطه ای در نقل بیان من و سعد نباشد.»

بنابراین، ممکن است نامه مزبور دو طریق داشته باشد: ۱- حسین بن علی اسماعیل کندی؛ ۲- سعد بن عبدالله.

جلسه پانزدهم

روایت نوزدهم

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام جَلَّالَتِكَ تَمْنَعُنِي مِنْ مَسْأَلَتِكَ فَتَأْذُنُ لِي أَنْ أَسْأَلَكَ فَقَالَ سَلْ قُلْتُ يَا سَيِّدِي هَلْ لَكَ وَلَدٌ فَقَالَ نَعَمْ فَقُلْتُ فَإِنْ حَدَّثَ بِكَ حَدَّثَ فَأَيُّنَ أَسْأَلُ عَنْهُ قَالَ بِالْمَدِينَةِ.»^۱

«ابوهاشم جعفری گوید: به امام حسن عسکری عليه السلام عرض کردم: جلالت و بزرگی شما مرا از پرسش باز می‌دارد. اجازه می‌فرمایید از شما سؤالی کنم؟ فرمود: بپرس. عرض کردم: آقای من! شما فرزندی دارید؟ فرمود: آری. عرض کردم: اگر برای شما پیش آمدی رخ دهد، در کجا از او بپرسم؟ فرمود: در مدینه.»

منابع دیگر روایت

۱. کلینی در «کافی» (ج ۱، ص ۳۲۸)؛
۲. شیخ مفید در «ارشاد» (ص ۳۴۲)؛
۳. ابوالصلاح حلبی در «تقریب المعارف» (ص ۴۲۶)؛
۴. شیخ طوسی در «الغیبة» (ص ۳۳۳)؛
۵. فتال نیشابوری (۵۰۸) در «روضة الواعظین و بصيرة المتعظین» (ج ۲، ص ۲۶۲)؛
۶. طبرسی در «إعلام الوری بأعلام الهدی» (ص ۴۱۳)؛
۷. اربلی در «كشف الغمة فی معرفة الأئمة» (ج ۳، ص ۲۳۹)؛
۸. عاملی نباطی در «الصراط المستقیم إلى مستحق التقدیم» (ج ۲، ص ۱۷۱)؛
۹. حرّ عاملی در «إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات» (ج ۳، ص ۴۴۱)؛

۱. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۲۸.

۱۰. سیدهاشم بن سلیمان بحرانی در «حلیۃ الأبرار فی أحوال محمد وآله الأطهار علیہ السلام» (ج ۵، ص ۱۹۵)؛
۱۱. مجلسی در «بحار الأنوار» (ج ۵۱، ص ۱۶۱)؛
۱۲. «معجم احادیث الامام المهدی علیہ السلام» (ج ۶، ص ۳۸).

بررسی سند روایت

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجُعْفَرِيِّ قَالَ...»

نظر علامه مجلسی در «مرآة العقول»

علامه مجلسی که نقاد بحث و خریّت فن است، بدون تأمل، این روایت را صحیح می داند. ایشان درباره عبارت «قَالَ بِالْمَدِينَةِ» که در روایت آمده نیز توضیحی می فرماید:

«قال بالمدينة أي الطيبة المعروفة، ولعله عليه السلام علم أنه يدركه أو خبراً منه في المدينة و قيل: اللام للعهد، والمراد بها سر من رأى يعني أن سفراء من أهل سر من رأى يعرفونه فسلهم عنه.»

«[اینکه در روایت] گفته است: «مَدِينَة» یعنی شهر مدینه معروف؛ شاید [از این جهت است که] امام علیّه السلام به علم غیب می دانست که ابوهاشم، حضرت را در مدینه درک می کند. یا اینکه در مدینه خبری از حضرتش دریافت می کند. گفته شده است که «لام»، عهد است و مراد از مدینه همان شهر سامرا است؛ یعنی سفیران سامرایی آن حضرت، ایشان را می شناسند، از آنان پرس.»^۱

۱. مجلسی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول علیّه السلام، ج ۴، ص ۲؛ علامه طباطبایی می فرمودند: برای فهمیدن مقامات علمی علامه به مرآة العقول وی مراجعه کنید. مجلسی از ۱۶۰۰۰ روایت در کافی شریف، فقط ۵۰۰۰ روایت را تعبیر به صحیح، ۱۵۰ روایت را موثق، تعدادی به همین اندازه را حسن و

نظر ملا صالح مازندرانی در «شرح اصول کافی»

مازندرانی در شرح اصول کافی، از راویان این روایت به عظمت یاد می‌کند. ایشان می‌فرماید:

«قوله «عن أحمد بن إسحاق» أحمد بن إسحاق بن عبد الله بن سعد بن مالك الأحوص الأشعري أبو علي القمي كان وافداً القميين روى عن الجواد والهادي عليه السلام وكان من خاصة أبي محمد عليه السلام ورأى صاحب الزمان عجل الله تعال فرجه الشريف. ويحتمل أن يراد أحمد بن إسحاق الرازي وهو من أصحاب الهادي عليه السلام وكان ثقة وكان له اختصاص بالجهة المقدسة.»

«احمد بن اسحاق... بزرگ قمی‌ها بوده و از امام جواد و امام هادی روایت نقل کرده است و از خواص امام عسکری بود و صاحب الزمان را دیده است. ممکن است منظور، احمد بن اسحاق رازی باشد که او نیز از اصحاب امام هادی عليه السلام بوده و مورد وثوق ناحیه مقدسه است. یعنی صاحب الزمان عجل الله تعال فرجه الشريف»

«قوله «عن أبي هاشم الجعفري» كنية لداود بن القاسم بن إسحاق بن عبد الله بن جعفر بن أبي طالب من أهل بغداد جليل القدر عظيم المنزلة عند الأئمة عليهم السلام قد شاهد الجواد والهادي والعسكري وصاحب الأمر عليهم السلام وقد روى عنهم كلهم وله منزلة عظيمة وموقع جليل عندهم، وفي ربيع الشيعة أنه من السفراء والأبواب المعروفين الذين لا يختلف الشيعة القائلون بإمامة الحسن بن علي فيهم، كذا ذكره بعض أئمة الرجال. قوله «قال بالمدينة» لعل المراد بالمدينة مدينة الرسول صلى الله عليه وآله وفيه دلالة على أن إقامته حال الغيبة فيها أكثر، وقد نقل أن أبا هاشم رآه ويحتمل أن يراد بالمدينة سر من رأى والله أعلم.»^۱

۹۰۰۰ روایت را تعبیر به ضعیف (طبق مبنای خودشان) می‌کند؛ ولی با این حال این روایت را صحیح می‌داند. نک: الذریعة، ج ۲۰، ص ۲۷۹.

۱. مازندرانی، محمد صالح، شرح اصول کافی، ج ۶، ص ۲۲۶-۲۲۷.

«شاهد همان مدینه منوره است؛ ودلالت بر آن دارد که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف اکثراً در آنجا هستند. نقل شده که ابوهاشم جعفری حضرت را در آنجا ملاقات کرده است. یعنی «ال» در کلمه مدینه برای عهد است.»
بنابراین، سند این روایت هیچ مشکلی نداشته و راویان آن از اجلاء هستند.

روایت بیستم

«عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْكُوفِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمَكْفُوفِ عَنْ عَمْرِو الْأَهْوَازِيِّ قَالَ أَرَانِي أَبُو مُحَمَّدٍ ابْنَهُ وَقَالَ هَذَا صَاحِبُكُمْ مِنْ بَعْدِي»^۱
«عمرو اهوازی گوید: امام حسن عسکری علیه السلام پسرش را به من نشان داد و فرمود: این است صاحب شما بعد از من.»

منابع دیگر روایت

۱. کلینی در «کافی» (ج ۱، ص ۳۲۸)؛
۲. شیخ مفید در «ارشاد» (ص ۳۴۹ و ۳۵۱)؛
۳. ابوالصلاح حلبی در «تقریب المعارف» (ص ۴۲۷)؛
۴. شیخ طوسی در «الغیبة» (ص ۲۳۴)؛
۵. طبرسی در «إعلام الوری بأعلام الهدی» (ص ۴۱۴)؛
۶. اربلی در «كشف الغمة فی معرفة الأئمة» (ج ۳، ص ۲۳۹)؛
۷. عاملی نباطی در «الصرار المستقیم إلى مستحق التقدیم» (ج ۲، ص ۴۰ و ۲۷۱)؛
۸. شیخ حرّ عاملی در «إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات» (ص ۴۴۱ و ۵۰۶ و ۵۸۶)؛

۱. کلینی، کافی، ج ۱، بَابُ الْإِشَارَةِ وَالنَّصِّ إِلَى صَاحِبِ الدَّارِ، ص ۳۲۸.

۹. بحرانی در «حلیة الأبرار» (ج ۵، ص ۱۹۵)؛
۱۰. علامه مجلسی در «مجار الأنوار» (ج ۵۲، ص ۶۰)؛
۱۱. «معجم احادیث الامام المهدي عجل الله تعالی فرجه الشریف» (ج ۶، ص ۴۶)؛
۱۲. قندوزی در «ینایع المودة» (ج ۳، ص ۳۲۴).

بررسی سند روایت

بیان علامه مجلسی در «مرآة العقول»

ایشان درباره این روایت می فرماید:

«ضعیف علی المشهور»^۱

«طبق نظر مشهور، ضعیف است.»

البته علامه مجلسی بیان نکرده اند که این روایت به چه دلیل ضعیف است؟ به نظر می رسد مشکل به خاطر «جعفر بن محمد کوفی» است؛ زیرا از او در کتب رجالی نامی به میان نیامده است؛ در نتیجه مهمل انگاشته شده است. بنده نیز نامی از او در کتب رجالی نیافته ام.

فرزند مامقانی درباره «جعفر بن محمد کوفی» می فرماید:

«وإن كان المعنون - جعفر بن محمد کوفی - لم یصرح بالأعلام بوثاقته أو حسنه، إلا أن المظمأن به أنه حسن.»^۲

«کسی تصریح به وثاقت یا حسن بودن نکرده است؛ ولی به طور اطمینان او حسن الحال است.

نتیجه آنکه ممکن است بتوان گفت کثرت نقل روایت، شاهی بر تلقی به

۱. مجلسی، مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول ﷺ، ج ۴، ص ۲.

۲. مامقانی، پاورقی تنقیح المقال، ج ۱۶، ص ۳۹.

قبول این روایت باشد. ضمن اینکه روایات اثبات ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف متواتر معنوی است. لذا اگر چند روایت مشکل سندی نیز داشته باشد، اشکالی به اصل موضوع وارد نمی شود.

روایت بیست و یکم

«عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ حَمْدَانَ الْقَلَانِسِيِّ قَالَ قُلْتُ لِلْعَمْرِيِّ^۱ قَدْ مَضَى أَبُو مُحَمَّدٍ فَقَالَ لِي قَدْ مَضَى وَلَكِنْ قَدْ خَلَفَ فِيكُمْ مَنْ رَقَبْتُهُ مِثْلَ هَذِهِ وَأَشَارِي بِهِ»^۲

«حمدان قلانسی می گوید به عمری گفتم: آیا امام حسن عسکری علیه السلام درگذشت؟ او به من گفت: او درگذشت؛ ولی جانشینی در میان شما گذاشت که گردنش به این حجم است؛ و با دستش اشاره کرد.»

سند روایت

علامه مجلسی در «مرآة العقول» درباره این روایت می فرماید:

«ضعیف علی المشهور، مختلف فيه لأن حمدان القلانسي ذمه النجاشي، وروى الكشي توثيقه عن العياشي؛ والقلانسي: بياع القلنسوة،^۳ والعمرى بفتح العين وسكون الميم هو أول السفراء الأربعة بين الحجة عجل الله تعالی فرجه الشریف وهو أبو عمرو عثمان بن سعيد، وثانيهم ابنه أبو جعفر محمد بن عثمان، وثالثهم أبو القاسم الحسين بن روح النوبختي، ورابعهم أبو الحسن علي بن محمد السمري، فلما حضرته الوفاة سئل أن يوصي فقال: لله أمره بالغه، ومات رحمه الله سنة تسع وعشرين وثلاثمائة فوقعت الغيبة الكبرى التي نحن فيها، ونسأل الله تعجيل الفرج وكشف الغمة عن هذه الأمة»^۴

۱. نام او «عثمان بن سعيد» است. او اولین نائب از نواب اربعه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است.

۲. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۲۹.

۳. کلاه. بیشتر راویان احادیث ما تاجر بوده اند.

۴. مجلسی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول علیه السلام، ج ۴، ص ۲.

«طبق نظر مشهور، ضعیف است و در او اختلاف است؛ زیرا نجاشی، حمدان قلانسی را ذم کرده و کُشی توثیق او را از عیاشی نقل کرده است. قلانسی کلاه می فروخته است. عثمان بن سعید عمری اولین سفیر حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف بوده است. دومین آنها محمد بن عثمان و سومین، حسین بن روح و چهارمین، علی بن محمد سمري بوده است. هنگامی که زمان مرگ سفیر چهارم رسید از اینکه چه کسی را وصی را قرار دهد پرسید؛ پس گفت: امر برای خداست و عملی می شود. او در سال ۳۲۹ رحلت کرد. از آن پس غیبت کبرا که الان ما در آن هستیم آغاز شد.»

بررسی شخصیت «قلانسی»

قلانسی کسی است که کلینی از او روایت نقل می کند. کُشی نیز به نقل از عیاشی، تصریح به وثاقت او دارد. نجاشی درباره او می گوید: «مضطرب الحدیث است.»^۱ مضطرب الحدیث بودن به این معناست که گاهی از ثقات و گاهی از ضعفا روایت نقل می کند. به نظر ما این مسأله منافاتی با ثقه بودن او ندارد. ابن غضائری نیز قلانسی را ضعیف دانسته است، ولی به حرف او نیز توجه نمی شود؛ زیرا ما در نسبت کتاب به ابن غضائری شک داریم؛ و از طرف دیگر، عیاشی به وثاقتش تصریح دارد.

نظر آیت الله خویی در «معجم رجال الحدیث»

«حمدان القلانسی: - حمدان بن أحمد القلانسی - محمد بن أحمد بن خاقان - حمدان النهدي. کوفي، فقيه، ثقة خیر، وهو محمد بن أحمد النهدي، ذکره الکشي (۳۹۷) (۴۰۵). روی عن علي بن محمد الحضيبي، وروی عنه محمد بن يحيى. کامل الزیارات: الباب ۹۹

في ثواب زيارة قبر أبي الحسن موسى بن جعفر ومحمد بن علي الجواد عليه السلام ببغداد، الحديث ١٣، ويأتي في محمد بن أحمد بن طبقته في الحديث وقع بهذا العنوان في إسناد جملة من الروايات تبلغ خمسة عشر موردا. فقد روى عن إسحاق بن بنان، وأيوب بن نوح، وعلي بن راشد، وعلي بن محمد الحضيبي، ومحمد بن الوليد، ومعاوية بن حكيم، والعمرى. وروى عنه أحمد بن محمد الكوفي، والحسين بن محمد، وعلي بن محمد، ومحمد ابن يحيى.^١

او فقيه و ثقه و شخصیتی پاک است و در پانزده سند نام او آمده است.

نظر فرزند مامقانی

فرزند مامقانی در «پاورقی تنقیح المقال» می فرماید:

«التأمل في روايات المترجم ومن روى عنه ورووا عنه وتوثيق محمد بن مسعود ووروده في سند كامل الزيارات وعمل الفقهاء العظام برواياته والفتيا بمدلولها... وقرائن اخرى توجب الجزم بوثاقته. نعم حيث لم يتقيد في روايته عن الثقات لابد من التثبت في أساسيد ما يرويه وهذا لا يختص به».^٢

در نتیجه، حمدان قلانسی ثقه است؛ بنابراین، روایت از نظر سندی نیز مشکلی ندارد.

از مجموع قرائن می توان جزم به وثاقت او کنیم: ١. توثیق عیاشی؛ ٢. توثیق ابن قولویه؛ ٣. عمل فقها به روایات او و فتوی دادن طبق روایات او. آری چون او تقید به نقل از راویان ثقه ندارد، باید در روایات او دقت کرد.

١. خویی، معجم رجال الحديث، ج ٧، ص ٢٦٦-٢٦٧.

٢. مامقانی، پاورقی تنقیح المقال، ج ٢٤، ص ١٤١.

جلسه شانزدهم

در جلسه قبل روایت بیست و یکم را بیان کرده و مقداری به بررسی سندی آن پرداختیم؛ اکنون همان بحث سندی را دنبال می‌کنیم.

نظر ملا صالح مازندرانی در «شرح اصول کافی»

ملا صالح مازندرانی درباره «عمری» در سند این روایت می‌فرماید:
 «الظاهر أنه أبو عمرو و عثمان بن سعيد ثقة من أصحاب أبي جعفر الثاني و الهادی و العسکری و صاحب علیهم السلام، و فی ربيع الشیعة عند ذکر أبواب الناحية المقدسة کان ابو عمرو عثمان بن سعيد العمری قدس الله روحه بابا لابیہ و جدہ علیہما السلام من قبل و ثقة لهما ثم تولى البابیة من قبله و ظهر المعجزات من یدہ و یحتمل أن یكون ابنه محمد بن عثمان و هما کانا و کیلین فی خدمة صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و من السفراء الاربعة بین الصاحب و شیعته أولهم عثمان بن سعید ثم ابنه محمد بن عثمان ثم أبو القاسم الحسین بن روح بن أبی بحیر النوبختی ثم أبو الحسن علی بن محمد السمری رضی الله عنهم.»^۱

«ظاهر این است که وی، ابو عمرو عثمان بن سعید از اصحاب امام جواد و امامین عسکریین و امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است. صاحب کتاب «ربیع/الشیعة» هنگام نقل سفرای امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، ابو عمرو عثمان بن سعید را، قبل از آنکه نائب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بداند، سفیر امام عسکری و امام هادی عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌داند که مورد وثوق آن دوبرگوار نیز بوده است. سپس ابو عمرو عثمان بن سعید متولی سفارت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌گردد که دارای معجزاتی نیز بوده است. احتمال نیز دارد که منظور از «عمرو» فرزندش محمد بن عثمان باشد. [در هر صورت] هر دو از وکلای

امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام و جزء نواب اربعة بوده اند.

نظر ملا صالح مازندرانی

مازندرانی در ارتباط با عبارت «مَنْ رَقَبْتُهُ مِثْلُ هَذِهِ وَأَشَارَ بِيَدِهِ» از روایت فوق، چنین اظهار می دارد:

«قوله «من رقبته مثل هذه وأشار بيده» الرقبة العنق و قد يراد بها الشخص كله تسمية للشيء باسم جزئه كما صرحوا به، ولعل المراد بها المعنى الثاني والإشارة باليد لبيان طول قامته عَلَيْهِ السَّلَام و يبعد أن يكون المراد بها تحديد طول عنقه أو حجمه والله أعلم.»^۱

«رقبه به معنای گردن است؛ و گاهی در معنای شخص - از باب نام بردن چیزی به اسم جزئی از آن - است. شاید معنای دوم مراد باشد که در این صورت، بلندی قامت مراد است. البته بعید است که منظور از «عنق» ضخامت و حجم گردن باشد.»

نظر مجلسی در «مرآة العقول»

علامه مجلسی درباره عبارت «و أشار بيده» از روایت فوق می فرماید:

«(و أشار بيده) أي فَرَّجَ من كل من يديه إصبعيه الإبهام والسبابة و فرج بين اليدين كما هو الشائع عند العرب والعجم في الإشارة إلى غلظ الرقبة، أي شاب قوي رقبته هكذا، ويؤيده أن في رواية الشيخ: وأوماً بيده، وفي رواية أخرى رواه: قال: قد رأيته عليه السلام وعنقه هكذا، يريد أنه أغلظ الرقاب حسناً وتماماً.»

«منظور از «و أشار بيده» در روایت، باز کردن دودست و باز نمودن انگشتان ابهام و سبابه هر دودست است. این گونه نشان دادن در عرب و عجم برای بیان حجم گردن، مرسوم است. معنای آن این است که جوانی قوی و قدرتمند است

وگردنش نیز قوی است. مؤید این معنا، روایتی است که شیخ طوسی در کتاب *الغیبة* بیان می‌کند. و در روایتی دیگر که شیخ بیان داشته، همین معنا اراده شده است (*مرآة العقول*، ج ۴، ص ۳).

«وقال أكثر الشارحين لعدم أنسهم بمصطلحات الحديث وعدم سماعه من أهله المراد بالرقبة القد والقامة، وأشار إلى طول قامته تسمية لكل باسم الجزء، وقال بعضهم: طول الرقبة يعبر به عن الاستقلال والاستبداد بالأمر.»

«و بیشتر شارحان - به جهت مأنوس نبودنشان با اصطلاحات حدیثی و نشنیدن از اهلش - رقبه را به معنای بلندی قد و قامت گرفته و گفته‌اند: از باب تسمیه کل به اسم جزء است. بعضی رقبه را به معنای استقلال (زیر بار کسی نرفتن و بیعت شخصی را عهده‌دار نشدن) اخذ نموده‌اند.»

«أقول: ويخطر بالبال معنى آخر هو أنه أشار إلى رقبة نفسه كما ورد في بعض روايات إكمال الدين وأشار بيده إلى رقبته، وفي هذا الخبر أيضاً هكذا وأشار بيده جميعاً إلى عنقه، وإن احتمل في هذا أيضاً إرجاع الضمير إلى الإمام، لكنه بعيد.»

«من [علامه مجلسی] می‌گویم: «و معنای دیگری که به ذهن خطور می‌کند این است که امام عسکری علیه السلام اشاره به گردن خودش نمود؛ همان گونه که این معنا، در بعضی از روایات شیخ صدوق در *کمال الدین* نیز اراده شده است. همچنین این احتمال نیز وجود دارد که ضمیر در «رقبته» به امام برگردد، هر چند این نیز بعید است.»

باید توجه داشت که چنین بیانی (مَنْ رَقَبَتُهُ مِثْلُ هَذِهِ وَأَشَارَ بِيَدِهِ) از امام معصوم علیه السلام صادر نشده است؛ بلکه فرمایش یکی از سفیران حضرت است؛ البته چنین کلامی به معنای عدم پذیرش اصل سخن نیست.

روایت بیست و دوم

«الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ خَرَجَ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ قُتِلَ الزُّبَيْرِيُّ لَعَنَهُ اللَّهُ هَذَا جَزَاءُ مَنْ اجْتَرَأَ عَلَى اللَّهِ فِي أَوْلِيَائِهِ يَزْعُمُ أَنَّهُ يَقْتُلُنِي وَلَيْسَ لِي عَقِبٌ فَكَيْفَ رَأَى قُدْرَةَ اللَّهِ فِيهِ وَوُلِدَ لَهُ وَلَدٌ سَمَاهُ م. ح. م. د. فِي سَنَةِ سِتٍّ وَخَمْسِينَ وَمِائَتَيْنِ.»^۱

«احمد بن محمد بن عبدالله (انباری) می‌گوید: چون زبیری ملعون کشته شد، از طرف امام حسن عسکری علیه السلام چنین جملاتی صادر شد: «این است کیفر کسی که به خدا نسبت به اولیانش گستاخی کند. اوگمان می‌کرد مرا خواهد کشت و بدون نسل می‌مانم. چگونه قدرت حق را درباره خود مشاهده کرد؟» برای آن حضرت در سال ۲۵۶ پسری متولد شد که نامش را «م ح م د» گذاشت.»

منابع دیگر روایت

۱. کلینی در «کافی» (ج ۱، ص ۳۲۹ و ۵۱۴، با کمی تفاوت)؛
۲. شیخ صدوق در «کمال الدین و تمام النعمة» (ج ۲، ص ۴۳۰، ب ۴۲، ح ۳)؛
۳. شیخ مفید در «الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد» (ج ۲، ص ۳۴۹)؛ ایشان درباره فقره اخیر می‌فرماید: «قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَوُلِدَ لَهُ وَلَدٌ.»
۴. ابوالصلاح الحلبي در «تقريب المعارف» (ص ۴۲۶)؛ ایشان با اینکه از متقدمین است، می‌فرماید: «وَرَوَوْا مِنْ عِدَّةٍ طُرُقٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: اِئِنَّ رَوَايَتٍ رَاز طُرُقٍ مَخْتَلَفِي از احمد بن محمد بن عبدالله نقل کرده‌اند.»

۵. شیخ طوسی در «الغیبة» (ص ۲۳۱، ح ۱۹۸ و ص ۲۵۱ و ۳۵۵)؛
۶. طبرسی در «علام‌الوری بأعلام‌المهدی» (ص ۴۱۴، ب ۲)؛
۷. اربلی در «كشف الغمة في معرفة الأئمة عليه‌السلام» (ج ۳، ص ۲۳۹)؛
۸. حرّ عاملی در «اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات» (ج ۳، ص ۴۴۱، ب ۳۲، ح ۱۱)؛
۹. سیدهاشم بحرانی در «حلیة الأبرار في أحوال محمد وآله الأطهار عليه‌السلام» (ج ۵، ص ۶ و ۱۹، ب ۱۳، ح ۵)؛
۱۰. علامه مجلسی در «بحار الأنوار» (ج ۵۱، ص ۴) به نقل از کمال‌الدین؛
۱۱. مرآة العقول، ج ۴، ص ۲؛
۱۲. شرح اصول کافی، ج ۶، ص ۲۰۹؛
۱۳. «معجم احادیث الامام المهدی عليه‌السلام» (ج ۶، ص ۲۶)؛
۱۴. کلینی در «الکافی» (ج ۱، ص ۳۲۹)؛

نظر آقابزرگ تهرانی درباره دو کتاب/علام‌الوری و ربیع‌الشیعه

ایشان درباره کتاب «ربیع‌الشیعة» می‌فرماید: «ربیع‌الشیعة المنسوب إلى السيد رضی‌الدین بن طاووس مؤلف «ربیع‌الألباب» المذكور الذي توفي ۶۶۴، لكنه موافق بعينه ومتحد مع كتاب «إعلام‌الوری» تأليف امين الاسلام الطبرسی المفسر المتوفى ۵۴۸ كما فصلناه في «ج ۲، ص ۷۶-۳۴۰» تحت عنوان «إعلام‌الوری» وذكرنا منشأ هذه النسبة وخلوها عن الصحة.^۱

«ربیع‌الشیعة» منسوب به سیدرضی‌الدین ابن طاووس، نویسنده کتاب «ربیع‌الألباب» (متوفای ۶۶۴ ق) است، مطابق و همانند کتاب «إعلام‌الوری» از

۱. تهرانی، آقابزرگ، الذریعة، ج ۱، ص ۷۵-۷۶.

طبرسی مفسری است که در سال ۵۴۸ وفات یافته است. - همان گونه که ما آن را در جلد دوم با عنوان «اعلام/الوری» بیان کردیم. همچنین در آنجا منشأ چنین نسبت و ایراد آن را نیز بازگو کرده ایم.»

این نکته قابل توجه است که با اینکه فاصله بین این دو بزرگوار حدود یک قرن است، ولی دو کتاب آنها از تمام جهات، یکسان است. به همین جهت بعضی قائل اند که این کتاب از ابن طاووس نیست.

«ورأيت النسخة المصحح فيها باسم «ربيع الشيعة» مع النسبة إلى ابن طاوس في «موقوفة الطهراني» بكر بلا وكانت عند السيد عبد المجيد الكتبي الحائري، وقابلناها مع «اعلام/الوری» للطبرسي المطبوع ۱۳۱۲ فوجدناها طبق «اعلام/الوری» عينا الا في الخطبة والاسم المذكور فيها وبعض خصوصيات لفظية وبعض اختصارات.»

«ومن نسخه ای از کتاب «ربيع الشيعة» را در موقوفة تهرانی در کربلا دیدم. این نسخه نزد عبدالمجید کتبی حائری بود. آن را با کتاب «اعلام/الوری» اثر طبرسی که در سال ۱۳۱۲ به چاپ رسیده، مقابله نمودم. این گونه بود که از تمام جهات، غیر از خطبه، نام نویسنده، بعضی خصوصیات نوشتاری و برخی موارد اندک دیگر، با یکدیگر یکسان بودند.»

«ولذلك قال العلامة المجلسي في أول مجلدات «البحار» عند ذكر مأخذه وبعد ذكر تصانيف السيد ابن طاوس «...وقد تركت النقل عن «ربيع الشيعة» لموافقة لكتاب «اعلام/الوری» في جميع الأبواب والترتيب وهذا مما يقضى منه العجب...»

«و به همان دلیل علامه مجلسی در ابتدای کتاب بحار، هنگامی که منابع خود را، آنجایی که آثار سید بن طاووس را برمی شمرد، می گوید: من نقل از «ربيع الشيعة» را ترک کردم؛ زیرا در تمام ابواب و ترتیب مباحث، مانند کتاب «اعلام

«لوری» است. این مسأله چیزی است که بسیار تعجب برانگیز است ...»^۱

آقابزرگ تهرانی در ادامه می‌افزاید

«أقول: انه لم يبق عجب بعد ما مر من بيان وجه النسبة في «ج ۲، ص ۳۴۰»^۲

«من (آقابزرگ تهرانی) می‌گویم: تعجبی باقی نمی‌ماند بعد از آنچه درباره علت نسبت یافتن [کتاب به سیدبن طاووس] در صفحه ۳۴۰ از جلد دوم گذشت.»

البته این روایت در بعضی از منابع فوق با اختلافاتی بیان شده است؛ به‌عنوان مثال:

عبارت شیخ طوسی در الغيبة در صفحه ۲۵۱ این گونه است: «أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِي الْمُنْضَلِّ الشَّيْبَانِيِّ عَنْ أَبِي نُعَيْمٍ نَصْرَبْنِ عَصَامِ بْنِ الْمُغِيرَةِ الْفُهْرِيِّ الْمَعْرُوفِ بِقَزْقَارَةَ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو سَعِيدٍ الْمُرَّاعِي قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا مُحَمَّدٍ عليه السلام عَنْ صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ فَأَشَارَ بِبِدْرِهِ أَيِ إِنَّهُ حَيٌّ غَلِيظُ الرَّقَبَةِ.»

«احمدبن اسحاق از امام عسکری عليه السلام درباره صاحب این امر پرسید؛ پس ایشان با دستش اشاره کرد؛ یعنی او زنده و گردنش ضخیم است.»

عبارت ایشان در صفحه ۳۵۵ این گونه است: «وَأَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ هَارُونَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَمَّامٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ حَجَجْنَا فِي بَعْضِ السَّنِينَ بَعْدَ مُضِيِّ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام فَدَخَلْتُ عَلَى أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ بِمَدِينَةِ السَّلَامِ فَرَأَيْتُ أَبَا عَمْرٍو عِنْدَهُ فَقُلْتُ إِنَّ هَذَا الشَّيْخَ وَأَشْرَفْتُ إِلَى أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ وَهُوَ عِنْدَنَا الثَّقَةُ الْمُرَضِيُّ حَدَّثَنَا فِيكَ بِكَيْتٍ وَكَيْتٍ وَافْتَصَصْتُ عَلَيْهِ مَا تَقَدَّمَ يَعْني مَا ذَكَرْتَاهُ عَنْهُ مِنْ فَضْلِ أَبِي عَمْرٍو وَحَلِّهِ وَقُلْتُ أَنْتَ الْآنَ مِمَّنْ لَا يُشَكُّ فِي قَوْلِهِ وَصِدْقِهِ فَأَسْأَلُكَ بِحَقِّ اللَّهِ وَبِحَقِّ الْإِمَامَيْنِ اللَّذَيْنِ وَثَّقَاكَ

هَلْ رَأَيْتَ ابْنَ أَبِي مُحَمَّدٍ الَّذِي هُوَ صَاحِبُ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى فَبَكَى ثُمَّ قَالَ عَلَى أَنْ لَا تُخْبِرَ بِذَلِكَ أَحَدًا وَأَنَا حَيٌّ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ قَدْ رَأَيْتُهُ وَعَنْقُهُ هَكَذَا يُرِيدُ أَنَّهَا أَعْلَطُ الرِّقَابِ حُسْنًا وَتَمَامًا قُلْتُ فَلَا نَسْمُ قَالَ مُهَيْمٌ عَنْ هَذَا.

«و نیز جماعتی از هارون بن موسی از محمد بن همام از عبدالله بن جعفر حمیری روایت نموده اند: بعد از رحلت امام حسن عسکری عَلَيْهِ السَّلَامُ سالی به عزم حج بیت الله در بغداد به خانه احمد بن اسحاق رفتیم. دیدیم عثمان بن سعید نیز نزد وی است. من به عثمان بن سعید گفتم: این شیخ - و اشاره به احمد بن اسحاق کردم - که نزد ما ثقه ای پسندیده است، درباره شما چنین و چنان می گوید. سپس حدیث گذشته را که درباره مقام والای او رسیده بود بازگو کردم. گفتم: اکنون شما کسی هستید که در راستگویی شما تردیدی نیست. شما را به خداوند و دو امام بزرگواری که تورا به وثاقت ستوده اند قسم می دهم؛ آیا پسر امام حسن عسکری عَلَيْهِ السَّلَامُ را که صاحب الزمان عَلَيْهِ السَّلَامُ است دیده ای؟ عثمان بن سعید گریست. سپس گفت: جواب تورا می دهم به شرطی که تا من زنده ام به کسی نگویم. گفتم: تعهد می کنم که به کسی نگویم. آنگاه گفت: آری او را دیده ام و گردنش چنین بود. مقصودش این بود که از سایر گردن ها ضخیم تر و زیباتر و مناسب تر بود. عرض کردم: نام وی چیست؟ گفت: از بردن نام او نهی شده اید.»

شیخ صدوق در «کمال الدین و تمام النعمه» (ج ۲، ص ۴۳۰) عبارت را این گونه بیان کرده است: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ قَالَ: قُلْتُ لِمُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ الْعَمَرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ إِنِّي أَسْأَلُكَ سُؤَالَ إِبْرَاهِيمَ رَبِّهِ جَلَّ جَلَالُهُ حِينَ قَالَ لَهُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُخَيِّ الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى وَلَكِنْ لِيُظْمَرَ قَلْبِي فَأَخْبَرَنِي عَنْ صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ هَلْ رَأَيْتُهُ قَالَ نَعَمْ وَلَهُ رَقَبَةٌ مِثْلُ ذِي وَ

أَشَارَ يَدِهِ إِلَى عُنُقِهِ.»

«عبداللہ بن جعفر گوید بہ محمد بن عثمان عمری گفتم: از تو همان سؤالی را می‌کنم کہ ابراہیم از پروردگارش کرد آنگاہ کہ گفت: پروردگارا! بہ من نشان بدہ کہ چگونه مردہ‌ها را زندہ می‌کنی؟ گفت: مگر ایمان نداری؟ گفت: دارم ولی می‌خواہم دلم اطمینان یابد. پس، از صاحب الأمر عَلَيْهِ السَّلَام فرجۃ الشریف مرا خبردہ آیا او را دیدہ‌ای؟ گفت: آری و گردنی چنین دارد و با دست بہ گردن خود اشارہ کرد.»

جلسه هفدهم

در جلسه پیشین، روایت بیست و چهارم در موضوع روایات مربوط به ولادت امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام را به همراه منابع آن نقل کردیم. اکنون به بررسی این روایت می‌پردازیم:

بررسی سند روایت

علامه مجلسی در «مرآة العقول» درباره این روایت می‌فرماید: «ضعیف علی المشهور؛ مشهور [این روایت] را ضعیف می‌داند.»^۱ ضعف این روایت به خاطر «احمد بن محمد بن عبدالله انباری» است. در حالی که وی، ۷۱۲ روایت در کتب اربعه دارد؛ و کسی که این مقدار روایت دارد، بعید است مشکل داشته باشد. ما کثرت روایت اجلاء از ایشان را اماره بروثاقت او می‌دانیم. علاوه بر آنکه با تتبعی که در این زمینه داشتیم، احمد بن محمد بن عبدالله انباری مشکلی ندارد. قبلاً نیز گفته‌ایم: تعدد روایاتی که مفاد آن تولد امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام بوده، در حد تواتر معنوی و اجمالی (قطع به صدور بعضی از این روایات) است و چنین تواتری یقین‌آور است. بنابراین ضعف چند راوی ضرری به اصل موضوع نمی‌زند.

بررسی متن روایت

قبلاً گفتیم که عبارت «وَوُلِدَ لَهُ وَلَدٌ سَمَّاهُ» «م ح م د» فِي سَنَةِ سِتٍّ وَخَمْسِينَ وَ مِائَتَيْنِ» جزء روایت نیست.

نظر ملا صالح مازندرانی در «شرح اصول کافی»

ملا صالح مازندرانی در شرح عبارت فوق می‌فرماید:

۱. مجلسی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول عَلَيْهِ السَّلَام، ج ۴، ص ۳.

«قوله «م ح م د» قيل فيه دلالة على أن عدم جواز التسمية باسمه ليس مبنيا على التقية لان «م ح م د» ظاهر في أن اسمه محمد.»

«بعضی گفته اند: عبارت «م ح م د» دلالت دارد بر اینکه نام بردن آن حضرت جایز نیست و [این عدم جواز] به جهت تقیه نیست؛ زیرا عبارت «م ح م د» گویای این است که اسم ایشان «محمد» است.»

«أقول: حاصله أن القائل لم يكن في تقية بدليل أنه ذكر ما هو في حكم التصريح باسمه وحيث لم يذكر اسمه صريحا دل على عدم جواز ذكره بدون التقية أيضا.»

«حاصل کلام این است که راوی روایت در زمان تقیه نبوده است؛ زیرا [عبارت «م ح م د»] با تصریح به اسم فرقی ندارد. از آنجا که راوی مشکلی (مثل تقیه) برای ذکر نام حضرت نداشته است؛ ولی به نام حضرت تصریح نکرده است، معلوم می شود که تصریح به اسم حضرت جایز نیست.»

«وفيه نظر لان التقية في ذلك الوقت كانت شديدة والفرق بين محمد وبين «م ح م د» ظاهر إذ لا مجال لإنكار إرادة الاسم في الأول بخلاف الثاني لجواز أن يقال المراد هو حروف التهجي المركب من هذه الحروف ألا ترى أنك إذا قلت محمد فأخذ أحد بلبتك وقال من مسمى هذا الاسم؟ لاسبيل لك إلى الإنكار بخلاف ما إذا قلت م ح م د. فليتأمل.»^۱

«ودراین بیان، نظر است؛ زیرا در آن زمان تقیه شدید بوده است و فرق بین محمد و «م ح م د» ظاهر است؛ زیرا در اولی [تصریح به اسم شده] قابلیت برای انکار اسم ندارد. برعکس دومی که چنین ظرفیتی دارد؛ زیرا در دومی «م ح م د» می توان گفت که منظور حروف تهجی است. [مثلا] وقتی شخصی را به اسم صدا می زنی و «محمد» می گویی، در پاسخ به تو گفته می شود که منظورت کیست؟ و تو نمی توانی بگویی منظوری ندارم؛ و این برخلاف عبارت «م ح م د»

است که جای انکار دارد. پس لازم است که در این مطلب تأمل شود.

نظر علامه مجلسی در «مرآة العقول»

علامه مجلسی در «مرآة العقول» درباره عبارت «حِينَ قُتِلَ الزُّبَيْرِيُّ لَعَنَهُ اللَّهُ»

می‌فرماید:

«والزبيري: كان لقب بعض الأشقياء من ولد الزبير^۱ كان في زمانه عليه السلام فهدده وقتله الله على يد الخليفة أو غيره، وصحف بعضهم وقراً بفتح الزاء وكسر الباء من الزبير بمعنى الداهية كناية عن المهتدي العباسي، حيث قتله الموالي، وتقطيع الحروف لعدم جواز التسمية.»^۲

«زبیری لقب بعضی از فرزندان ستمگر زبیر است که در دوران امام عسکری علیه السلام بوده‌اند. زبیری امام را تهدید به قتل کرد، ولی خداوند او را به دست خلیفه یا دیگری به هلاکت رساند. بعضی گفته‌اند: زبیری خوانده شود، به معنای حقه باز و مکار؛ کنایه از خلیفه وقت، مهتدی عباسی (یعنی امام علیه السلام نخواست نام او را ببرد). مهتدی عباسی به وسیله بردگان غیر عرب کشته شد. همچنین تقطیع حروف [اسم امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف به «م ح م د»] به وسیله راوی، نشان از آن دارد که تصریح به اسم جایز نیست.»

حکم تسمیه و ذکر نام شریف امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

حکم تسمیه در روایات

درباره «حکم تسمیه» و ذکر اسم شریف حضرت بقیه الله عجل الله تعالی فرجه الشریف با نام

۱. خاندان زبیر، مواضع بسیار تندی نسبت به اهل بیت علیهم السلام داشته‌اند. ابن ابی الحدید در صفحه ۳۴ از جلد ۴ کتاب «شرح نهج البلاغه» خود، روایاتی را از این خاندان ذکر می‌کند که درباره تنقیص علی بن ابی طالب علیه السلام است.

۲. مجلسی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول علیه السلام، ج ۴، ص ۴.

مخصوص آن حضرت «م ح م د» - نه اسم ها و القاب دیگر ایشان - بیش از صد روایت ذکر شده است. می توان آنها را به چهار دسته تقسیم کرد.

اقسام چهارگانه روایات تسمیه

۱- روایاتی که به طور مطلق وبدون هیچ قید وشرطی از تسمیه به اسم حضرت نهی می کنند. یعنی هیچ قیدی مثل: خوف، تقیه، غیبت صغرا یا کبرا و... در روایت ذکر نشده است.

روایاتی از این قبیل

امام هادی علیه السلام می فرماید: «وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ ذِكْرُهُ بِاسْمِهِ»^۱

«برای شما روا نیست که او را به اسم یاد کنید.»

امام صادق علیه السلام نیز می فرماید: «صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ لَا يُسَمِّيهِ بِاسْمِهِ إِلَّا كَافِرٌ»^۲

«به جز کافر هیچ کس نام صاحب این امر را نمی برد.»

در این روایت هیچ قیدی وجود ندارد و به طور مطلق نهی شده است.

۲- روایاتی که از ذکر نام شریف آن حضرت تا زمان ظهور نهی کرده است.

حضرت عبدالعظیم حسنی از امام هادی علیه السلام چنین نقل می کند: «...وَلَا يَحِلُّ ذِكْرُهُ بِاسْمِهِ حَتَّى يُخْرَجَ فَيَمْلَأَ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا...»^۳

«جایز و حلال نیست آن حضرت با نام یاد شود، تا زمانی که ظهور کند و زمین را از قسط و داد آکنده سازد...»

۳- روایاتی که علت نهی از تسمیه را بیان کرده و آن را تقیه، خوف و علل دیگر دانسته است.

۱. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۳۲.

۲. همان.

۳. صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۹.

در روایت ابو خالد کابلی چنین آمده است:

«عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَابِلِيِّ قَالَ: لَمَّا مَضَى عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام دَخَلْتُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَدْ عَرَفْتُ انْقِطَاعِي إِلَى أَبِيكَ وَأُنْشِي بِهِ وَوَحْشَتِي مِنَ النَّاسِ قَالَ صَدَقْتَ يَا أَبَا خَالِدٍ فَتَرِيدُ مَاذَا قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ لَقَدْ وَصَفَ لِي أَبُوكَ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ بِصِفَةٍ لَوْ رَأَيْتُهُ فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ لَأَخَذْتُ بِيَدِهِ قَالَ فَتَرِيدُ مَاذَا يَا أَبَا خَالِدٍ قُلْتُ أُرِيدُ أَنْ تُسَمِّيَهُ لِي حَتَّى أَعْرِفَهُ بِاسْمِهِ فَقَالَ سَأَلْتَنِي وَاللَّهِ يَا أَبَا خَالِدٍ عَنْ سُؤَالٍ مُجْهِدٍ وَلَقَدْ سَأَلْتَنِي عَنْ أَمْرٍ مَا كُنْتُ مُحَدِّثًا بِهِ أَحَدًا وَلَوْ كُنْتُ مُحَدِّثًا بِهِ أَحَدًا لَحَدَّثْتُكَ وَلَقَدْ سَأَلْتَنِي عَنْ أَمْرٍ لَوْ أَنَّ بَنِي فَاطِمَةَ عَرَفُوهُ حَرَّصُوا عَلَيَّ أَنْ يَقْطَعُوهُ بَصْعَةً بَصْعَةً»^۱

«هنگامی که امام سجاد علیه السلام به شهادت رسید، خدمت امام باقر علیه السلام رسیدم و به ایشان عرض کردم: فدایت شوم! تومی دانی که من جز پدرت کسی را نداشتم و از مراتب انس من با او و وحشتم از مردم به خوبی آگاهی. فرمود: ای اباخالد! راست می‌گویی؛ ولی مقصودت چیست؟ عرض کردم: فدایت شوم! پدرت صاحب این امر را به گونه‌ای برایم تعریف کرده بود که اگر در راهی او را می‌دیدم، حتما دستش را می‌گرفتم. فرمود: ای اباخالد! منظور چیست؟ عرض کردم: می‌خواهم نام او را برایم بگویی تا او را به نامش بشناسم. فرمود: به خدا سوگند ای اباخالد! سؤال سختی از من پرسیدی که مرا به تکلف و زحمت می‌اندازد و همانا از موضوعی سؤال کردی که [هرگز آن را به هیچ‌کس نگفته‌ام و] اگر آن را به کسی گفته بودم (یعنی اگر گفتمی بود)، به یقین آن را به تومی گفتم. همانا توازن پرسشی نمودی که اگر بنی فاطمه او را بشناسند، سخت دست به تلاش خواهند زد تا او را قطعه قطعه کنند.»

در این روایت شریف، علت نهی از «تسمیه به اسم حضرت» خوف و تقیه

عنوان شده است. از طرفی هر جا علت ذکر می شود، آن علت، حکم را علاوه بر تعمیم، تخصیص نیز می دهد؛ «العله تعمّم و تخصّص». از این رو در هر کجا که «تقیّه» باشد، نه تنها اسم حضرت، بلکه اسم دیگران را نیز نمی توان گفت. ۴- روایاتی که در آنها به اسم شریف آن حضرت - چه از سوی امام معصوم و چه از راوی - تصریح شده است.

شیخ صدوق از محمد بن ابراهیم کوفی روایت می کند: «أَنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ ع بَعَثَ إِلَى بَعْضِ مَنْ سَمَّاهُ لِي بِشَاةٍ مَذْبُوحَةٍ وَقَالَ هَذِهِ مِنْ عَقِيْقَةِ ابْنِي مُحَمَّدٍ». «امام حسن عسکری ع برای یکی از کسانی که وی را برایم نام برد، گوسفند ذبح شده ای فرستاد و فرمود: این عقیقه پسر «محمد» است.»^۱

حکم تسمیه در کلام بزرگان

۱- بعضی از بزرگان قائل به حرمت ذکر نام شریف آن حضرت تا زمان ظهور هستند؛

بزرگانی مانند: علامه مجلسی، شیخ صدوق، شیخ مفید، طبرسی، میرداماد، محدث جزائری، محدث نوری، میرزای شیرازی، میرزا محمد تقی اصفهانی و... قابل ذکر است که میرداماد، میرزای شیرازی و نوری، ادعای اجماع و جزائری ادعای اکثر نموده اند. ما نیز با دیدگاه جزائری هم عقیده هستیم.

۲- عده ای دیگر به حرمت ذکر نام شریف آن حضرت به جهت تقیّه و خوف قائل شده اند؛

بزرگانی مانند: اربلی، حرّ عاملی، خواجه نصیرالدین طوسی، فیض کاشانی،

مکارم شیرازی و... .

۳- برخی دیگر به حرمت ذکر نام شریف آن حضرت در دوران غیبت صغرا معتقد هستند؛

علامه مجلسی در بحار الانوار این قول را به بعضی از بزرگان نسبت داده ولی نامی از آن اشخاص نبرده است.

نظر محدث نوری در «مستدرک الوسائل»

محدث نوری در «مستدرک الوسائل»، بحث مبسوطی را درباره این موضوع ارائه کرده است. ایشان پس از ذکر هفده روایت در این باب می‌فرماید:

«قُلْتُ وَهَذِهِ الْأَخْبَارُ وَغَيْرُهَا مِمَّا يُوجَدُ فِي الْأَصْلِ بَعْدَ حَمْلِ ظَاهِرِهَا عَلَى نَصِّهَا صَرِيحَةً فِي أَنَّ عَدَمَ جَوَازِ تَسْمِيَةِ مَوْلَانَا الْمُهْدِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ تَعَالَى بِاسْمِهِ الْمُعْهُودِ مِنْ خَصَائِصِهِ كَغَيْبَتِهِ وَطُولِ عُمُرِهِ وَأَنَّ غَايَةَ هَذَا الْمَنْعِ ظُهُورُهُ وَسُطُوعُ نُورِهِ وَاسْتِيْلَاؤُهُ وَسَلْطَنَتُهُ لَا يَعْلَمُ سِرَّهُ وَحِكْمَتَهُ غَيْرُهُ تَعَالَى لَيْسَ لِأَجْلِ الْخَوْفِ وَالتَّقْيَةِ الَّتِي يُشَارِكُ مَعَهُ غَيْرُهُ مِنْ آبَائِهِ الْكَرَامِ : بَلْ وَخَوَاصِّ شِبَعَتِهِ وَيَشْتَرِكُ مَعَ اسْمِهِ هَذَا كَثِيرٌ مِنَ الْقَابَةِ الشَّائِعَةِ فَيَرْتَفِعُ بَعْدَمِهِ وَلَوْ كَانَ قَبْلَ الظُّهُورِ»

«بعضی از این روایات ظهور دارند و بعضی ها نص هستند. ما ظاهر را بر نص حمل می‌کنیم، پس نتیجه می‌گیریم که این روایات بر عدم جواز تسمیه و بردن نام مولایمان حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ تَعَالَى به آن اسم معهود صراحت دارند. این عدم جواز، از خصائص آن حضرت است؛ مانند غیبت و طول عمر ایشان که از ویژگی‌های خاص ایشان است. غایت این منع، تا ظهور و ساطع شدن نور ایشان و استیلا و سلطنت آن امام همام است. [اگر پیرسید پس راز این حرمت تسمیه چیست؟] گوییم سرّ و حکمت آن را غیر از خداوند متعال کسی نمی‌داند؛ و اینکه برخی گفته‌اند: به جهت تقیه و خوف است، این مطلب

نمی‌تواند صحیح باشد؛ زیرا اگر به جهت تقیه و خوف باشد، جایز نیست اسم دیگر امامان را نیز ببریم. همچنین در صورت خوف، نمی‌توانیم اسم شخصیت‌ها و خواص از شیعه را نیز ببریم و این اختصاص به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ندارد؛ همچنین اگر قضیه تقیه باشد، باز اختصاص به این اسم ندارد و اسم‌ها و القاب مشهور ایشان را نیز شامل می‌شود.»

محدث نوری در ادامه، سه تأیید برای اخبار یاد شده ذکر می‌کند:

«وَيُؤَيِّدُ الْأَخْبَارَ الْمَذْكُورَةَ صُفُوفَ أُخْرَى مِنْهَا»

«و این روایات را سه دسته روایت دیگر، تأیید می‌کند:»

«الْأُولَى الْأَخْبَارُ الْمُسْتَفِيضَةُ فِي أَبْوَابِ الْمِعْرَاجِ مِمَّا أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى لِنَبِيِّهِ ص وَذَكَرَهُ أَسَامِي أَوْصِيَاءِهِ فَإِنَّ فِيهَا ذَكَرَ جَمِيعَهُمْ بِأَسْمِهِ سِوَى الثَّانِي عَشَرَ عجل الله تعالی فرجه الشریف فَذَكَرَهُ بِلَقْبِهِ فَلَا حُظَّ.»

«اول: اخبار مستفیضی که در باب «معراج» داریم؛ خداوند در آنها بر پیامبر صلی الله علیه و آله وحی کرد و جانشینانش را برای او نام برد. در آن روایات نام همه جانشینان آمده است؛ به جز نام امام دوازدهم که ایشان را با لقب یاد کرده است.»

«الثَّانِيَةُ الْأَخْبَارُ الْكَثِيرَةُ الَّتِي وَرَدَتْ مِنَ النَّبِيِّ ص فِي عَدَدِهِمْ فَإِنَّهُ ص ذَكَرَ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ بِأَسْمِهِ سِوَى الْمُهْدِي عجل الله تعالی فرجه الشریف فَذَكَرَهُ بِلَقْبِهِ أَوْ قَالَ أَسْمُهُ أَسْمِي أَوْ سَمِيٍّ وَمَا أَشْبَهَ ذَلِكَ مَعَ أَنَّ الْبَاقِرَ وَالْجَوَادَ عليهما السلام مِثْلُهُ فِي ذَلِكَ.»

«دوم: اخبار زیادی که از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره تعداد امامان عليهم السلام وارد شده است. ایشان اسامی امامان عليهم السلام را ذکر می‌کند؛ به غیر از اسم حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف که به جای آن، یا لقب او را متذکر می‌شود، یا می‌گوید: اسم او اسم من است، یا ایشان هم نام من است. امام باقر و جواد عليهما السلام نیز روایاتی شبیه این دارند.»

«الثَّالِثَةُ كَثْرَةُ الْقَابِهِ وَأَسَامِيهِ وَكُنَاهُ الشَّائِعَةِ وَقَدْ أَتَيْنَاهَا فِي كِتَابِنَا الْمَوْسُومِ بِالنَّجْمِ الثَّاقِبِ إِلَى مَائَةٍ وَاشْتَيْنِ وَفِيمَا إِشَارَةٌ إِلَى ذَلِكَ وَقَدْ بَشَّرَ بِهِ جَمِيعٌ مِّنْ سَلَفٍ وَ كُلُّ ذَلِكَ بِالْقَابِهِ كَمَا هُوَ ظَاهِرٌ لِلْمُرَاجِعِ. وَفِي زِيَارَتِهِ السَّلَامُ عَلَى مَهْدِيِّ الْأُمَمِ. وَحَمْلُ أَخْبَارِ الْبَابِ عَلَى التَّقِيَّةِ فَاسِدٌ مِنْ وَجْهِهِ»^۱

«سوم: کثرت القاب، نام‌ها و کنیه‌های رایج آن حضرت. امامان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام و عالمان در مقام نام بردن از ایشان، القاب آن حضرت را ذکر کرده‌اند و اسم ایشان را نبرده‌اند. در کتاب *النجم الثاقب* ۱۸۲ لقب برای حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَام ذکر شده است. در زیارت ایشان نیز اسامی شریف حضرت نیامده و آنچه ذکر شده، این است: «السلام على الامم عَلَيْهِمُ السَّلَام و حمل کردن روایات این باب بر تقیه، از چند جهت فاسد است:»

دلایل فاسد بودن حمل اخبار نهی از تسمیه بر تقیه

«الْأَوَّلُ مَا عَرَفْتُ مِنْ أَنَّ غَايَةَ الْمُنْعِ ظُهُورُهُ عَلَيْهِ السَّلَام سَوَاءً كَانَ هُنَاكَ خَوْفٌ أَمْ لَا؛»
«اول: خود روایات، غایت نهی از تسمیه را تا ظهور می‌داند، چه آنکه خوف و تقیه باشد و چه آنکه نباشد.»

«الثَّانِي أَنَّهُ لَوْ كَانَ لِلتَّقِيَّةِ لَعَمَّ سَائِرَ الْقَابِهِ الشَّائِعَةِ خُصُوصاً الْمَهْدِيِّ الَّذِي بَشَّرَ بِلَفْظِهِ فِي جُلِّ الْأَخْبَارِ النَّبَوِيَّةِ الْعَامِيَّةِ»

«دوم: اگر [روایات] برای تقیه باشد، [اختصاص به این اسم نداشته] القاب شایع و مشهور دیگر ایشان را نیز شامل می‌شود؛ به خصوص لقب «مهدی» که در احادیث نبوی اهل سنت بیشتر از همه با این لفظ به آن بشارت داده شده است.»

«الثَّالِثُ أَنَّ الْفَرِيقَيْنِ اتَّفَقُوا عَلَى أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ تَعَالَى بَشَّرَ بِوُجُودِهِ وَأَنَّهُ يَظْهَرُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ وَ يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا وَإِنَّمَا الْخِلَافُ فِي سِلْسِلَةِ نَسَبِهِ وَوَلَادَتِهِ وَعَدَمِهَا وَفِي جُلِّ هَذِهِ الْأَخْبَارِ ذِكْرُهُ بِلقَبِهِ الْمَهْدِيِّ وَأَنَّ اسْمَهُ اسْمِي فَكُلُّهُمْ عَارِفُونَ بِاسْمِهِ فَلَمْ يَبْقَ أَحَدٌ يُسْتَرُّ عَنْهُ.»

«سوم: حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ تَعَالَى مورد اتفاق فریقین (شیعه و سنی) است؛ و اینکه در آخر الزمان ظاهر خواهد شد و زمین را از قسط و عدل پر خواهد کرد. اختلاف، تنها در نسب و ولادت و عدم ولادت آن حضرت است. در بسیاری از این اخبار از او با لقبش «مهدی» و اینکه اسم او اسم من است، یاد شده است. پس کسی نیست که این موضوع از او مخفی داشته شود [تا زمینه‌ای برای تقیّه شود].»

«الرَّابِعُ أَنَّ فِي جُمْلَةٍ مِنْ أَخْبَارِ الْمُنْعِ وَمَا لَمْ يُذْكَرْ فِيهِ اسْمُهُ صُرِّحَ بِأَنَّهُ سَمِي النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَالْسَّامِعُ الرَّاوي عَرَفَ اسْمَهُ فَإِنْ كَانَتِ التَّقِيَّةُ مِنْهُ فَقَدْ عَرَفَهُ وَإِنْ كَانَ مِنْ غَيْرِهِ فَلَا وَجْهَ لِعَدَمِ ذِكْرِهِ فِي هَذَا الْمَجْلِسِ بَلِ اللَّارِئُ تَنْبِيهُ الرَّاوي بِأَنَّهُ لَا يُسَمِّيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ تَعَالَى فِي مَجْلِسٍ آخَر...»^۱

«چهارم: پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: «اوهم نام من است.» و یا «اسم او، اسم من است»، در چنین صورتی راوی از کلام پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حضرت را می‌شناخت. پس پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از چه کسی تقیّه کرده است؟ اگر تقیّه از غیر شنونده است؛ پس چرا اسم ایشان در این مجلس برده نشده و از شنونده تقیّه شده است؟ چرا پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اسم شریف ایشان را ذکر نکرده است؟ پیامبر می‌توانست اسم ایشان را بگوید و در عین حال به شنونده و راوی تفهیم کند که در مجلس دیگر اسم آقا را نبرد.»

۱. نوری، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۲، ص ۲۸۶. (برای اطلاع بیشتر از این بحث، به کتاب تا ظهور (جلد اول) تالیف نجم الدین طبری مراجعه کنید.)

جلسه هجدهم

در جلسه گذشته، روایت احمد بن محمد بن عبدالله مروان انباری (روایت بیست و دوم) را بیان کردیم. در این جلسه به ادامه بررسی متن روایت می‌پردازیم:

ادامه بررسی متن روایت:

قبلاً گفتیم که عبارت «وَوُلِدَ لَهُ وَلَدٌ سَمَاهُ م. ح. م. د. فِي سَنَةِ سِتٍّ وَخَمْسِينَ وَمِائَتَيْنِ.» جزء متن روایت نبوده؛ بلکه از راوی است. با اینکه این روایت در کتاب کافی شریف است، ولی سخنی برخلاف مشهور است؛ زیرا سال ولادت را ۲۵۶ ذکر کرده است. در حالی که مشهور، سال ولادت امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام را سال ۲۵۵ می‌داند.

نظر ملا صالح مازندرانی در «شرح اصول کافی»

«قوله «في سنة ست وخمسين ومائتين» قال بعض أئمة الرجال ولد المهدي محمد بن الحسن عَلَيْهِ السَّلَام يوم الجمعة لثمان خلون من شعبان سنة ست وخمسين ومائتين.»^۱
بعضی از علمای رجال، تولد حضرت مهدی را در هشتم شعبان سال ۲۵۶ ذکر کرده‌اند.

نظر علامه مجلسی در «مرآة العقول»

«وتاريخ الولادة الشريفة في هذا الخبر مناف لما سيأتي في أبواب التاريخ في كلام المصنف حيث قال: ولد عَلَيْهِ السَّلَام للنصف من شعبان سنة خمس وخمسين ومائتين، ولعله لم يعبره بهذه لأنه من كلام الراوي، ويمكن الجمع بينهما بما شاع بين أهل الحساب من أنهم يسقطون الكسور لاسيما إذا كانت أقل من النصف، وقد يعدونها تامة لاسيما إذا كانت

۱. مازندرانی، ملا صالح، شرح کافی، ج ۶، ص ۲۰۹.

أكثر من النصف.»

«تاریخ ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در روایت کلینی، با آنچه که مصنف (کلینی) در تاریخ مولید ذکر می کند، تفاوت دارد. ایشان (کلینی) فرموده اند: امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در نیمه شعبان سال ۲۵۵ متولد شده اند. چون عبارت «سال ۲۵۶» از راوی بوده، چه بسا کلینی، متعرض آن نشده است. ممکن است که جمع این دو سال به آنچه که در بین اهل حساب شایع است، صورت گیرد. - بین شعبان ۲۵۵ و سال ۲۵۶ پنج ماه فاصله است که این چند ماه را به حساب نمی آورند - به خصوص در صورتی که باقیمانده ها کمتر از نصف باشد. گاهی نیز عدد را به تمام حساب می کنند، به ویژه وقتی از نصف گذشته باشد.»

«في هذا الخبر عدد الكسرات ما لكونه أكثر من النصف، والمصنف أسقط الكسرو هذا أحسن مما قيل إنه يمكن الجمع بينهما بكون الأولى منهما مبنيًا على جعل مبدأ التاريخ الهجري غرة ربيع الأول، لأن مهاجرة النبي صلى الله عليه وآله إلى المدينة كانت فيه واستمر إلى زمان خلافة عمر، وكون الثاني منهما مبنيًا على جعل مبدأ التاريخ غرة المحرم الذي بعد ربيع الأول بعشرة أشهر، قال ابن الجوزي في التلخيص: وكان التاريخ من شهر ربيع الأول إلا أنهم ردوه إلى المحرم لأنه أول السنة "انتهى" لأن ما ذكره لا يدل على اختلاف في التاريخ مستمرا كما لا يخفى.»

«ودراین خبر، راوی کسر را تمام، فرض گرفته است؛ چون بیشتر از نصف بوده و مصنف (کلینی) کسر را نادیده گرفته است. این جمع بین دو روایت بهتر از جمعی است که دیگران قائل شده اند. بعضی گفته اند: جمع بین دو روایت این است که سال ۲۵۵ بر مبنای ربيع الاول است و مهاجرت پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی مدینه در این ماه صورت گرفت و تا زمان خلافت عمر ادامه داشت. سال ۲۵۶ بر مبنای ماه محرم است که ده ماه بعد از ربيع الاول است. ابن جوزی در

«تلقیح» گفته است: تاریخ از ماه ربیع الاول محسوب می شده و فقط به خاطر اینکه محرم، اول سال قمری است، آن را به محرم برگردانده اند.^۱

چند نکته

۱- بعضی از دگراندیشان اصرار دارند که فضایل و مناقب را برای بعضی - بدون جهت - بیان کنند. یکی از این موارد این است که تاریخ هجری به دستور خلیفه دوم صورت گرفته است. شما به کتاب «الصحيح» اثر سید جعفر مرتضی مراجعه کنید. ایشان بحث تحقیقی کاملی در این زمینه دارند. آیا معنا دارد که نامه های پیامبر ﷺ در طول این مدت، بدون تاریخ بوده باشد؟ با توجه به اینکه نامه هایی که در تاریخ دیده شده، دارای تاریخ است.

۲- در اینکه پیامبر اکرم ﷺ در ربیع الاول وارد مدینه شده اند، بحثی نیست؛ ولی بعضی از اهل سنت می گویند: پیامبر ﷺ روزی که به مدینه وارد شدند، متوجه شدند که یهود روز عاشورا را روزه می گیرد. ایشان پس از سؤال از یهودیان، این گونه جواب شنیدند که روز عاشورا روز نجات قوم موسی ﷺ است؛ لذا پیامبر ﷺ به مسلمانان دستور دادند که روز عاشورا را روزه بگیرند.

ورود پیامبر ﷺ به مدینه در ربیع الاول بوده و در محرم نبوده است. - برخلاف روایاتی که از اهل سنت وارد شده و ورود آن حضرت را در محرم و در روز عاشورا می داند. - روزه نیز در سال بعد از ورود ایشان به مدینه واجب شده است؛ پس چگونه چنین مطلبی از اهل سنت صحیح است؟^۲

۱. مجلسی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول ﷺ، ج ۴، ص ۳.

۲. برای اطلاع بیشتر به کتاب «صوم عاشورا بین السنه النبویه والبدعه الامویه» تألیف نجم الدین طیبی مراجعه کنید.

روایت بیست و سوم

«وَحَدَّثَ أَبُو الْأَدْيَانِ قَالَ: كُنْتُ أَخْذُمُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَجْمَلْتُ كُتُبَهُ إِلَى الْأَمْصَارِ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ فِي عِلَّتِهِ الَّتِي تُؤْفَى فِيهَا فَكَتَبَ مَعِيَ كُتُبًا وَقَالَ امْضِ بِهَا إِلَى الْمَدَائِنِ فَإِنَّكَ سَتَغِيبُ خَمْسَةَ عَشَرَ يَوْمًا وَ تَدْخُلُ إِلَى سُرٍّ مَنْ رَأَى يَوْمَ الْخَامِسِ عَشَرَ وَ تَسْمَعُ الْوَاعِيَةَ فِي دَارِي وَ تَحِذُنِي عَلَى الْمُغْتَسَلِ.»

«ابوالادیان [خدمتکار امام حسن عسکری علیه السلام] می گوید: «امام عسکری علیه السلام در آخرین روزهای عمر شریف خود، نامه‌هایی را به من داد و فرمود: اینها را به شهر مدائن برسان؛ پس از پانزده روزه سامرا بازخواهی گشت و از خانه من ناله و آغان خواهی شنید و [بدن] مرا در محل غسل خواهی دید.»

«قَالَ أَبُو الْأَدْيَانِ فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَقُلْتُ قَالَ مَنْ طَالَبَكَ بِجَوَابَاتِ كُتُبِي فَهُوَ الْقَائِمُ مِنْ بَعْدِي فَقُلْتُ زِدْنِي فَقَالَ مَنْ يُصَلِّيَ عَلَيَّ فَهُوَ الْقَائِمُ بَعْدِي فَقُلْتُ زِدْنِي فَقَالَ مَنْ أَخْبَرَ بِمَا فِي الْهُمَيَّانِ فَهُوَ الْقَائِمُ بَعْدِي ثُمَّ مَنَعَنِي هَيْبَتُهُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَمَّا فِي الْهُمَيَّانِ وَ خَرَجْتُ بِالْكِتَابِ إِلَى الْمَدَائِنِ وَ أَخَذْتُ جَوَابَاتِهَا وَ دَخَلْتُ سُرٍّ مَنْ رَأَى يَوْمَ الْخَامِسِ عَشَرَ كَمَا ذَكَرْتَنِي فَإِذَا أَنَا بِالْوَاعِيَةِ فِي دَارِهِ وَإِذَا بِهِ عَلَى الْمُغْتَسَلِ.»

«گفتم: ای سرورم! چون چنین روی دهد، امام و جانشین شما چه کسی خواهد بود؟ فرمود: «هرکس پاسخ نامه‌های مرا از تو بخواهد، امام پس از من خواهد بود.» گفتم: نشانه دیگری بفرمایید. فرمود: «کسی که بر من نماز بخواند، امام پس از من خواهد بود.» گفتم: نشانه دیگری بفرمایید. فرمود: «کسی که از آنچه در کیسه است خبر دهد، امام پس از من خواهد بود.» سپس هیبت و شکوه امام مانع از آن شد که بیرسم در آن کیسه چیست. نامه‌ها را به مدائن بردم و جواب آنها را گرفتم و همان‌گونه که فرموده بود روز پانزدهم وارد سامرا شدم. در

آن حال فریاد ناله وافغان را ازسرای آن حضرت شنیدم و[بدن مبارک] امام عسکری علیه السلام را در محل غسل یافتم.»

«وَإِذَا أَنَا بِجَعْفَرِ بْنِ عَلِيٍّ أَخِيهِ بَبَابِ الدَّارِ وَالتَّيْبَعَةِ مِنْ حَوْلِهِ يُعْزَوْنَهُ وَيُهْتَوْنَهُ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي إِنَّ يَكُنْ هَذَا الْإِمَامُ فَقَدْ بَطَلَتْ الْإِمَامَةُ لِأَنِّي كُنْتُ أَعْرِفُهُ يَشْرَبُ التَّيْبَذَ وَيَقَامِرُ فِي الْجَوْسَقِ وَيَلْعَبُ بِالْطُّنْبُورِ فَتَقَدَّمْتُ فَعَزَّيْتُ وَهَيَّيْتُ فَلَمْ يَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ.»

«در آن حال جعفر، برادر آن حضرت را دیدم که بر در خانه امام ایستاده است و جمعی از شیعیان به وی [در رحلت برادر] تسلیت و [بر امامتش] تبریک می گفتند. با خود گفتم: اگر این [جعفر] امام است که امامت تباہ می شود؛ زیرا او را می شناختم که شراب می نوشید، در جوسق قمار می زد و وتارزنی می کرد. [ولی چون در پی نشانه ها بودم] پیش رفتم و [مانند دیگران] تبریک و تسلیت گفتم؛ ولی او دوباره هیچ چیز [از جمله جواب نامه ها] از من سؤالی نکرد.»

«ثُمَّ خَرَجَ عَقِيدٌ فَقَالَ يَا سَيِّدِي قَدْ كُفِّنَ أَخُوكَ فَقُمْ وَصَلِّ عَلَيْهِ فَدَخَلَ جَعْفَرُ بْنُ عَلِيٍّ وَالتَّيْبَعَةُ مِنْ حَوْلِهِ يَتَقَدَّمُهُمُ السَّمَانُ وَالْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام قَتِيلُ الْمُعْتَصِمِ الْمَعْرُوفِ بِسَلَامَةٍ فَلَمَّا صِرْنَا فِي الدَّارِ إِذَا نَحْنُ بِالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ عَلَى نَعْشِهِ مُكْفَنًا فَتَقَدَّمَ جَعْفَرُ بْنُ عَلِيٍّ لِيُصَلِّيَ عَلَى أَخِيهِ فَلَمَّا هَمَّ بِالتَّكْبِيرِ خَرَجَ صَبِيٌّ بِوَجْهِهِ سُمْرَةٌ بِشَعْرِهِ قَطَطَ بِأَسْنَانِهِ تَفْلِيحٌ فَجَبَذَ بِرِدَاءِ جَعْفَرِ بْنِ عَلِيٍّ وَقَالَ تَأَخَّرِ يَا عَمِّ فَأَنَا أَحَقُّ بِالصَّلَاةِ عَلَى أَبِي فَتَأَخَّرَ جَعْفَرٌ وَقَدْ أَزْبَدَ وَجْهُهُ وَاصْفَرَّتْ قَدَّمَ الصَّبِيُّ وَصَلَّى عَلَيْهِ وَدُفِنَ إِلَى جَانِبِ قَبْرِ أَبِيهِ عليه السلام.»^۱

«در آن حال، عقید (یکی از خدمتکاران) [از خانه] بیرون آمد و [به جعفر] گفت: سرورم! برادرت کفن شده است، برخیز و بر او نماز گزار. من به همراه جعفر و جمعی از شیعیان که سمان و حسن بن علی - که او را معتصم کشت و به سلمه

معروف بود - در اطراف وی بودند، داخل خانه شدم و امام را کفن شده بر تابوت دیدم. جعفر پیش رفت تا بر برادرش نماز گزارد؛ ولی چون خواست تکبیر بگوید، کودکی گندم‌گون با موهای مجعد و دندان‌های پیوسته بیرون آمد و لباس جعفر را گرفت و گفت: «ای عمو! عقب برو که من به نماز گزاردن بر پدرم سزاوارترم.» پس جعفر با چهره‌ای رنگ‌پریده و زرد، عقب رفت. آن کودک پیش آمد و بر بدن امام نماز گزارد. امام عسکری علیه السلام در کنار قبر پدرش امام هادی علیه السلام به خاک سپرده شد.»

جلسه نوزدهم

در جلسه قبل، روایت ابوالادیان (روایت بیست و سوم) را از کمال الدین شیخ صدوق نقل کردیم. ابوالادیان، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را هنگام نماز خواندن بر جنازه پدر بزرگوارش مشاهده می‌کند. این روایت، همچنین جریان جعفر را نیز ذکر کرده است. در این جلسه به بررسی شخصیت جعفر بن علی می‌پردازیم.

بررسی شخصیت جعفر

نظر مدرس در «جنات الخلود»

صاحب کتاب «جنات الخلود» درباره فرزندان امام هادی علیه السلام چنین می‌فرماید:

«به قولی، حضرت هادی علیه السلام دو پسر و یک دختر داشت. ولی قول اصح این است که آن حضرت چهار پسر داشت. اول: امام عسکری علیه السلام؛ دوم: حسین؛ سوم: محمد؛ چهارم: جعفر، ملقب به کذاب که در شرارت و حب دنیا و جاه مشهور آفاق بود. بیشتر عمر خود را در شهوترانی و می‌گساری سپری کرد. جعفر در ظاهر قائل به امامت [امام] عسکری علیه السلام بود و بعد از شهادت او ادعای امامت کرد و مردم را اجبار می‌کرد که به امامت وی قائل شوند. [وی] می‌خواست بر جنازه امام عسکری علیه السلام نماز بگذارد، تا مردم معتقد به امامت وی شوند؛ ولی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف او را کنار زد و خودش نماز بر جنازه پدر گذارد.»^۲

بنابراین، جعفر بن علی الهادی در نظر مدرس مردود است.

۱. حسین در بین پسران امام هادی علیه السلام در تقدس و تنزه، گوی سبقت را از دیگران ربوده و تابع برادر خود (امام عسکری علیه السلام) و قائل به امامت وی بود.

۲. مدرس، جنات الخلود، چاپ سنگی، شرح حال امام هادی علیه السلام.

توقیع امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف درباره شخصیت جعفر

«وَبَهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ أَبِي الْحُسَيْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ الْأَسَدِيِّ^۱ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَشْعَرِيِّ^۲ قَالَ حَدَّثَنَا الشَّيْخُ الصَّدُوقُ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ سَعْدِ الْأَشْعَرِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ أَنَّهُ جَاءَهُ بَعْضُ أَصْحَابِنَا يُعَلِّمُهُ أَنَّ جَعْفَرِ بْنَ عَلِيٍّ كَتَبَ إِلَيْهِ كِتَابًا يُعَرِّفُهُ فِيهِ نَفْسَهُ وَ يُعَلِّمُهُ أَنَّهُ الْقَيِّمُ بَعْدَ أَخِيهِ وَأَنَّ عِنْدَهُ مِنْ عِلْمِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ وَغَيْرَ ذَلِكَ مِنْ الْعُلُومِ كُلِّهَا قَالَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ فَلَمَّا قَرَأْتُ الْكِتَابَ كَتَبْتُ إِلَى صَاحِبِ الزَّمَانِ وَ صَيَّرْتُ كِتَابَ جَعْفَرِ بْنِ دُرْجِهٍ فَخَرَجَ الْجَوَابُ إِلَيَّ فِي ذَلِكَ.»

«سعد بن عبدالله گوید: احمد بن اسحاق اشعری گفت: یکی از شیعیان به نزد من آمده و گفت: جعفر بن علی (جعفر کذاب) نامه ای به وی نوشته و خود را امام دانسته و ادعا کرده بود که امام بعد از پدرم، من هستم؛ و علم حلال و حرام و آنچه مورد احتیاج مردم است و همه علوم در نزد من است. احمد بن اسحاق گفت: وقتی آن نامه را خواندم، نامه ای در این خصوص به ناحیه مقدسه حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف نوشته و نامه جعفر [کذاب] را نیز در درون آن گذارده و برای امام ارسال داشتم. سپس جواب آن بدین گونه از ناحیه مقدسه حضرت صادر شد:»

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَتَانِي كِتَابُكَ أَبْقَاكَ اللَّهُ وَ الْكِتَابُ الَّذِي أَنْفَذْتَهُ دَرَجَهُ وَ أَحَاطْتُ مَعْرِفَتِي بِمَجْمِيعِ مَا تَضَمَّنَتْهُ عَلَى اخْتِلَافِ الْأَفَاطِهِ وَ تَكَرَّرِ الْخَطَا^۳ فِيهِ وَلَوْ تَدَبَّرْتَهُ لَوْقَفْتُ عَلَى بَعْضٍ مَا وَقَفْتُ عَلَيْهِ مِنْهُ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ حَمْدًا لَا شَرِيكَ لَهُ عَلَى

۱. محمد بن جعفر اسدی ثقة است. البته بعضی گفته اند: از ضعف نقل می کند و قائل به جبرو تشبیه است. آیت الله خویی درباره او می فرماید: «لا شک فی وثاقته ولم یختلف فیہ اثنان» (خویی، معجم/احادیث الرجال، ج ۱۵، ص ۱۶۸) پس محمد بن جعفر اسدی مشکلی ندارد.

۲. سعد بن عبدالله اشعری، شکی در وثاقتش نیست. پس سند روایت ظاهراً مشکلی ندارد.

۳. یعنی کسی ادعای امامت و علم می کند که در همین نامه اش چندین غلط و اشتباه وجود دارد.

إِحْسَانِهِ إِلَيْنَا وَفَضْلِهِ عَلَيْنَا أَبَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِلْحَقِّ إِلَّا إِثْمَامًا وَلِلْبَاطِلِ إِلَّا زُهْقًا وَهُوَ شَهِيدٌ عَلَيَّ بِمَا أَذْكُرُهُ وَلِيَّ عَلَيْكُمْ بِمَا أَقُولُهُ إِذَا اجْتَمَعْنَا لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَيَسْأَلُنَا عَمَّا نَخُنْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ إِنَّهُ لَمْ يَجْعَلْ لِمَصَاحِبِ الْكِتَابِ عَلَى الْمَكْتُوبِ إِلَيْهِ وَلَا عَلَيْكَ وَلَا عَلَى أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ جَمِيعًا إِمَامَةً مُفْتَرَضَةً وَلَا طَاعَةً وَلَا ذِمَّةً وَسَأَبِيْنُ لَكُمْ جُمْلَةً تَكْتَفُونَ بِهَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.»

«بسم الله الرحمن الرحيم؛ خداوند تورا پاینده بدارد. مکتوب تو و نامه ای را که در میان آن گذارده و فرستاده بودی به من رسید و از تمام مضمون آن به اختلاف الفاظش و خطاهای چندی که در آن روی داده است، مطلع گشتم. اگر به دقت در آن می‌نگریستی تو نیز متوجه برخی از آنچه من از آن نامه فهمیدم می‌شدی. پروردگاری شریک و پرورش‌دهنده‌ی موجودات را بر نیکی و خیری که درباره ما نموده و فضیلتی که به ما داده است، سپاسگزارم؛ که همیشه حق را کامل می‌گرداند و باطل را از میان می‌برد. او بر آنچه من اکنون می‌گویم گواه است و در روز قیامت که جای تردید نیست، وقتی در پیشگاه ذات الهی اجتماع کردیم و از آنچه ما درباره آن اختلاف داریم سؤال کرد، گواهی به صدق گفتار من خواهد داد. آنچه می‌خواهم بگویم این است که خداوند صاحب نامه (جعفر کذاب) را نه بر کسی که نامه به او نوشته، نه بر تو و نه بر هیچ‌یک از مخلوقات، امام مفترض الطاعة قرار نداده و اطاعت و پیمان او را بر هیچ‌کس لازم ندانسته است. من به زودی مطالبی را برای شما روشن می‌گردانم که به خواست خدا بدان اکتفا کنید.»

«يَا هَذَا! يَرْحَمُكَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَخْلُقِ الْخَلْقَ عَبَثًا وَلَا أَهْمَلَهُمْ سُدًى بَلْ خَلَقَهُمْ بِقُدْرَتِهِ وَجَعَلَ لَهُمْ أَسْمَاعًا وَأَبْصَارًا وَقُلُوبًا وَالْأَبَاءَ ثُمَّ بَعَثَ إِلَيْهِمُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَنَذِيرِينَ يَا مُرُوءَهُمْ بِطَاعَتِهِ وَيَنْهَوْنَهُمْ عَنْ مَعْصِيَتِهِ وَيُعَرِّفُونَهُمْ مَا جَهَلُوا مِنْ أَمْرِ خَالِقِهِمْ

وَدِينِهِمْ وَأَنْزَلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا وَبَعَثَ إِلَيْهِمْ مَلَائِكَةً يَأْتِيَنَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَنْ بَعَثَهُمُ إِلَيْهِمْ بِالْفَضْلِ الَّذِي جَعَلَهُ لَهُمْ عَلَيْهِمْ وَمَا آتَاهُمْ مِنَ الدَّلَائِلِ الظَّاهِرَةِ وَالْبَاهِرِينَ الْبَاهِرَةِ وَالْآيَاتِ الْغَالِبَةِ.»

«ای احمد بن اسحاق! خدا تورا رحمت کند. خداوند بندگان را بیهوده نیافریده و سرنوشت آنان را مهمل نگذاشته است؛ بلکه ایشان را با قدرت کامله خود آفریده و به آنان چشم، گوش، دل و فکر عطا فرموده است. آنگاه پیامبران را به منظور بشارت به وعده خداوند و ترساندن آنان از نافرمانی الهی به سوی آنان فرستاد، تا ایشان را به اطاعت او وادارند و از معصیتش نهی کنند و آنچه را از ایشان از امر خداوند و دینشان نمی دانند به آنان بفهماند. سپس به واسطه فضل و دلایل آشکار و براهین روشن و علائم غالبه، کتاب هایی بر آنان نازل فرمود و فرشتگان را به سوی ایشان فرستاد، تا آنان میان خدا و پیامبران واسطه و فرمانبر باشند.»

«فَمِنْهُمْ مَنْ جَعَلَ النَّارَ عَلَيْهِ بُرْدًا وَسَلَامًا وَاتَّخَذَهُ خَلِيلًا وَمِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَهُ تَكْلِيمًا وَجَعَلَ عَصَاهُ تُعْبَانًا مُبِينًا وَمِنْهُمْ مَنْ أَخْبَا الْمُؤْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَأَبْرَأَ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَمِنْهُمْ مَنْ عَلَّمَهُ مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأَوْتَى مِنْ كُلِّ شَيْءٍ ثُمَّ بَعَثَ مُحَمَّدًا ﷺ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ وَتَمَّمَ بِهِ نِعْمَتَهُ وَخَتَمَ بِهِ أَنْبِيَاءَهُ وَأَرْسَلَهُ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً وَأَظْهَرَ مِنْ صِدْقِهِ مَا أَظْهَرَ وَبَيَّنَ مِنْ آيَاتِهِ وَعَلَامَاتِهِ مَا بَيَّنَّ ثُمَّ قَبَضَهُ حَمِيدًا فَقِيدًا سَعِيدًا وَجَعَلَ الْأَمْرَ [مِنْ] بَعْدِهِ إِلَى أَخِيهِ وَابْنِ عَمِّهِ وَوَصِيهِ وَوَارِثِهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ إِلَى الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وَلَدِهِ وَاحِدًا وَاحِدًا أَخْبَا بِهِمْ دِينَهُ وَأَتَمَّ بِهِمْ نُورَهُ وَجَعَلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ إِخْوَانِهِمْ وَبَيْنَ عَمَلِهِمْ وَالْأَذْنَتَيْنِ فَلَاذَتَيْنِ مِنْ ذَوِي أَرْحَامِهِمْ فُرْقَانًا بَيِّنًا يُعْرِفُ بِهِ الْحُجَّةَ مِنَ الْمُخْجُوجِ وَالْإِمَامُ مِنَ الْمَأْمُومِ بَانَ عَصَمَهُمْ مِنَ الذُّنُوبِ وَبَرَّاهُمْ مِنَ الْغُيُوبِ وَظَهَّرَهُمْ مِنَ الدَّنَسِ وَزَهَّرَهُمْ مِنَ اللَّبْسِ وَجَعَلَهُمْ خُزَّانَ عِلْمِهِ وَمُسْتَوْدَعَ حِكْمَتِهِ وَمَوْضِعَ سِرِّهِ وَأَيَّدَهُمُ بِالْأَدَلَّةِ وَلَوْلَا ذَلِكَ لَكَانَ

النَّاسُ عَلَى سَوَاءٍ وَلَدَّاعِيَ أَمْرُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ كُلُّ أَحَدٍ وَلَمَّا عُرِفَ الْحَقُّ مِنَ الْبَاطِلِ وَلَا الْعَالَمُ مِنَ الْجَاهِلِ.»

«یکی را خلیل و دوست خود گرفت و آتش را بروی گلستان کرد؛ و دیگری را مخاطب خود ساخت و با وی سخن گفت و عصایش را از دهنهای آشکاری گردانید. دیگری به اذن پروردگار مرده را زنده کرد و نیز به اجازه او افراد لال و پیس را شفا داد. دیگری را منطق الظیر موهبت کرد و سلطنت بر همه چیز داد. آنگاه محمد ﷺ را به عنوان رحمتی برای جهانیان برانگیخت و نعمت خود را با طلوع او بر مردم تمام کرد. طومار نبوت را با وجود مبارکش مهر نمود. او را به سوی همه مردم فرستاد و از راستگویی او آیات و علامات آشکار خود را ظاهر ساخت. سپس وی را در حالی که پسندیده و نیکبخت بود قبض روح کرد. آنگاه خداوند منصب خلافت او را برای برادر و پسر عم و جانشین و وارث او علی بن ابی طالب علیه السلام و بعد از او برای جانشینان وی که از نسل او بودند، یکی پس از دیگری قرارداد تا دین خود را به وسیله آنان زنده گردانند و نور خود را کامل کند. میان آنان و برادران و اولاد عمومی آنان و مردم طبقه پایین از خویشان وی، فرق آشکاری گذاشت؛ تا بدان وسیله حجت خدا از افراد عادی و پیشوا از پیرو شناخته شود؛ زیرا خداوند امام و حجت خود را از ارتکاب گناهان حفظ کرده و از عیبها پیراسته گردانیده و از پلیدیها پاکیزه نموده و از شبهات منزّه کرده است. ایشان را خزانه دار علم و امین حکمت و محل سر خود قرار داده و با دلایل، تأیید فرموده است. اگر جزاین بود، مردم همه یکسان بودند و هر شخصی ادعای «أمر الله» و منصب خدایی می کرد و دیگر حق از باطل و عالم از جاهل امتیاز نمی یافت.»

شاهد در روایت، در فراز بعدی است:

«وَقَدْ ادَّعَىٰ هَذَا الْمُبْطِلُ الْمُفْتَرِي عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بِمَا ادَّعَاهُ فَلَا أَدْرِي بِآيَةِ حَالِهِ هِيَ لَهُ رَجَاءٌ أَنْ يُسَمِّىَ دَعْوَاهُ أَبْفَقِهِ فِي دِينِ اللَّهِ فَوَاللَّهِ مَا يَعْرِفُ حَلَالًا مِنْ حَرَامٍ وَلَا يَفَرُقُ بَيْنَ خَطَاٍ وَصَوَابٍ أَمْ يَعْلَمُ فَمَا يَعْلَمُ حَقًّا مِنْ بَاطِلٍ وَلَا مُحْكَمًا مِنْ مُتَشَابِهٍ وَلَا يَعْرِفُ حَدَّ الصَّلَاةِ وَوَقْتَهَا أَمْ يُوَرِّعُ فَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَى تَرْكِهِ الصَّلَاةِ الْفَرَضِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا يَزْعُمُ ذَلِكَ لِطَلَبِ الشَّعْوَذَةِ وَلَعَلَّ خَبَرَهُ قَدْ تَأَدَّى إِلَيْكُمْ وَهَاتِيكَ ظُرُوفُ مُسْكِرِهِ مَنْصُوبَةٍ وَأَثَارُ عِضْيَانِهِ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَشْهُورَةٌ قَائِمَةٌ أَمْ بَايَةٌ فَلَيَأْتِ بِهَا أَمْ حُجَّةٌ فَلْيَقِمْهَا أَمْ بِدَلَالَةٍ فَلْيَذْكُرْهَا.»

«این مُفسد باطل (جعفر کذاب) که برخداوند دروغ بسته و ادعای امامت دارد، نمی داند به چه چیز خود نظر داشته است؟ اگر امید به فقه و دانایی در احکام دین خدا داشته است، به خدا قسم او نمی تواند حلال را از حرام تشخیص بدهد و میان خطا و صواب فرق بگذارد. اگر به علم خود می بالیده، او قادر نیست که حق را از باطل جدا سازد و محکم را از متشابه تشخیص دهد. او حتی از حدود نماز و وقت آن هیچ اطلاعی ندارد. اگر او به تقوا و پرهیزکاری خود اطمینان داشته، خداوند گواه است که او چهل روز نماز واجبش را ترک کرد؛ به این منظور که با ترک نماز بتواند شعبده بازی را یاد بگیرد. شاید خبر آن به شما نیز رسیده باشد. ظرف های شراب او را همه دیده اند. علاوه بر اینها آثار و علائم نافرمانی وی از امر و نهی الهی، مشهور و ثابت است. اگر ادعای وی مبتنی بر معجزه است، معجزه خود را بیاورد و نشان دهد و اگر حجتی دارد آن را اقامه نماید؛ و چنانچه دلیلی دارد ذکر کند.»

امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوَجَّهَ الشَّرِّفُ در ادامه، آیاتی از قرآن را بیان می کنند:

«قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حَمْ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَ

الَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُعْرِضُونَ قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ ائْتُونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ»^۱

«حم این کتاب از سوی خداوند عزیز و حکیم نازل شده است. ما آسمان‌ها و زمین و آنچه در میان این دو است جز به حق و برای سرآمد معینی نیافریدیم. اما کافران از آنچه انذار می‌شوند روی گردانند. به آنان بگو: این معبودهایی را که غیر از خدا پرستش می‌کنید به من نشان دهید چه چیزی از زمین را آفریدند، یا شرکتی در آفرینش آسمان‌ها دارند؟ کتابی آسمانی پیش از این یا اثر علمی از گذشتگان برای من بیاورید (که دلیل صدق گفتار شما باشد) اگر راست می‌گویید! چه کسی گمراه‌تر است از آن کسی که معبودی غیر خدا را می‌خواند که تا قیامت هم به او پاسخ نمی‌گوید و از خواندن آنها (کامل) بی‌خبر است؟ و هنگامی که مردم محشور می‌شوند، معبودهای آنها دشمنانشان خواهند بود و حتی عبادت آنها را انکار می‌کنند.»

سپس، بعد از بیان آیات، به احمد بن اسحاق چنین می‌فرمایند:

«فَالْتَمَسْتُ تَوَلَّى اللَّهُ تَوْفِيقَكَ مِنْ هَذَا الظَّالِمِ مَا ذَكَرْتُ لَكَ وَامْتَحِنْتُهُ وَسَلُّهُ عَنْ آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ يُفَسِّرُهَا أَوْ صَلَاةٍ فَرِيضَةٍ يُبَيِّنُ حُدُودَهَا وَمَا يَجِبُ فِيهَا لِتَعْلَمَ حَالَهُ وَمِقْدَارُهُ وَ يَظْهَرَ لَكَ عَوَاذُهُ وَنُقْصَانُهُ وَاللَّهُ حَسْبُهُ حَفِظَ اللَّهُ الْحَقَّ عَلَى أَهْلِهِ وَأَقَرَّهُ فِي مُسْتَقَرِّهِ وَقَدْ أَبَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ تَكُونَ الْإِمَامَةُ فِي أَخَوَيْنِ بَعْدَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَإِذَا أذنَ اللَّهُ لَنَا فِي الْقَوْلِ ظَهَرَ الْحَقُّ وَاضْمَحَلَّ الْبَاطِلُ وَانْحَسَرَ عَنْكُمْ وَإِلَى اللَّهِ أَرْعَبُ فِي الْكِفَايَةِ وَجَمِيلِ

الصُّنْعَ وَالْوَلَايَةَ وَحَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ.^۱

«ای احمد بن اسحاق! خداوند توفیقات را افزون کند. آنچه را که گفتیم از این ظالم (جعفر کذاب) بپرس و او را بدین گونه امتحان کن. يك آیه قرآن را از وی بپرس که تفسیر کند. یا از يك نماز واجبى سؤال کن تا حدود آن و واجبات آن را بیان کند تا به خوبی به ارزش او پی ببری و نقص وی بر تو آشکار گردد. حساب او با خدا است، خداوند حق را برای اهلش حفظ کند و در جای خود قرار دهد. به علاوه خداوند جز در حسن و حسین علیهما السلام امامت را در هیچ دو برادری قرار نداده است. هرگاه خداوند به ما اجازه دهد که سخن بگوییم، آن وقت حق آشکار و باطل از میان می رود و تردید نیز در میان شما برطرف می شود. من راغب و مشتاق خداوند در روزگار کفایت و زیبایی صنع و ولایت اویم. خداوند برای ما کافی است و بهترین وکیل است؛ و درود فرستاد خداوند بر محمد و آل محمد علیهم السلام.»

بنابراین، طبق این توقیع - که از نظر سند نیز مشکلی ندارد - جعفر بن علی الهادی مردود است و مذمت شده است.

نظر تستری در «قاموس الرجال»

تستری درباره «جعفر بن علی» می فرماید:

«جعفر بن علی الهادی المعروف بجعفر الکذاب روى الکافی و الإكمال و الإرشاد بأسانیدهم عن أحمد بن عبيد الله بن خاقان - عامل السلطان - خبرا في وصف العسكري كما مرّ في عنوان أحمد.»^۲

۱. طوسی، الغيبة، ص ۲۸۷.

۲. در این خبر، با اینکه از احمد بن عبید الله بن خاقان که فردی مشهور در خباثت و جنایت است، نقل شده، ولی تمجید و تعریف های زیادی از امام عسکری علیه السلام بیان شده است.

«جعفر فرزند امام هادی علیه السلام معروف به جعفر کذاب است که کلینی و صدوق و شیخ مفید به اسناد خودشان، خبری را از احمد بن عبید الله بن خاقان در وصف امام عسکری علیه السلام نقل می کنند. همان گونه که در ذیل عنوان احمد گذشت.»

«وفي ذيل الخبر فقال له بعض أهل المجلس من الأشعرية يا أبا بكر! فما حال أخيه جعفر؟ فقال: ومن جعفر؟ حتى يسأل عن خبره أويقرن به! إن جعفرا معلن بالفسق، ما جن، شرب للخمور، أقل من رأيت من الرجال وأهتكهم لستره قدم حمار قليل في نفسه خفيف.»

«در ذیل خبر احمد بن عبید الله بن خاقان آمده است که در مجلسی یکی از اشعری ها از او سؤال کرد که ای ابابکر! حال برادر امام عسکری علیه السلام، جعفر، چگونه است؟ او گفت: جعفر ارزشی ندارد که از او سؤال می کنی و یا او را در کنار امام عسکری علیه السلام قرار می دهی. جعفر فسق علنی می کند و بسیار شراب می نوشد و یکی از پست ترین افرادی که من تا کنون دیده ام، جعفر است.»

«(إلى أن قال) فجاء جعفر بعد قسمة الميراث (أي ميراث العسكري) إلى أبي وقال له: إجعل لي مرتبة أبي وأخي وأوصل إليك في كل سنة عشرين ألف دينار.»

«[تا اینکه احمد بن عبید الله بن خاقان ادامه می دهد و می گوید:] روزی جعفر، بعد از تقسیم کردن میراث امام عسکری علیه السلام، نزد پدرم آمد و گفت: مرا در رتبه پدرم - امام هادی علیه السلام - و برادرم - امام عسکری علیه السلام - قرار بده و من در عوض این کار، در هر سال به تو بیست هزار دینار می دهم.»

«فقال له أبي: فان كنت عند شيعة أبيك وأخيك إماماً فلا حاجة لك إلى سلطان يرتبك مراتبهم ولا غير سلطان، وإن لم تكن عندهم بهذه المنزلة لم تنلها بنا؛ واستقله عند ذلك واستضعفه وأمر أن يحجب عنه.»^۱

«پدرم به او گفت: اگر تو در نزد شیعیان پدر و برادرت، امام هستی، دیگر برای ارتقای مرتبه نیازی به سلطان و غیرسلطان نداری. اما اگر نزد شیعیان صاحب این مقام نیستی، در رساندن توبه این مقام، کاری از ما ساخته نیست. سپس پدرم او را کوچک شمرد و دستور داد که او را بیرون کنند.»

روایت سعد بن عبدالله درباره شخصیت جعفر

«وَرَوَى سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي جَمَاعَةٌ مِنْهُمْ أَبُو هَاشِمٍ دَاوُدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيُّ وَالْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَبَّاسِيُّ وَمُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَمُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْعَمَرِيُّ وَغَيْرُهُمْ مَن كَانَ حُسْبٍ بِسَبَبِ قَتْلِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَبَّاسِيِّ أَنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ عليه السلام وَأَخَاهُ جَعْفَرًا دَخَلَا عَلَيْهِمْ لَيْلًا. قَالُوا كُنَّا لَيْلَةً مِنَ اللَّيَالِي جُلُوسًا نَتَحَدَّثُ إِذْ سَمِعْنَا حَرَكَةَ بَابِ السِّجْنِ فَوَاعَنَا ذَلِكَ وَكَانَ أَبُو هَاشِمٍ عَلِيًّا فَقَالَ لِبَعْضِنَا اظْلَعْ وَانْظُرْ مَا تَرَى فَاطْلَعَ إِلَى مَوْضِعِ الْبَابِ فَإِذَا الْبَابُ فَتِيحٌ وَإِذَا هُوَ بِرَجُلَيْنِ قَدْ أُدْخِلَا إِلَى السِّجْنِ وَرَدَّ الْبَابُ وَأَقْفَلَ فَدَنَا مِنْهُمَا فَقَالَ مَنْ أَنْتُمَا فَقَالَ أَحَدُهُمَا نَحْنُ قَوْمٌ مِنَ الظَّالِمِيَّةِ حَسِبْنَا فَقَالَ مَنْ أَنْتُمَا فَقَالَ أَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ وَهَذَا جَعْفَرُ بْنُ عَلِيٍّ فَقَالَ لَهُمَا جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكُمَا إِنْ رَأَيْتُمَا أَنْ تَدْخُلَا الْبَيْتَ وَبَادِرَا إِلَيْنَا وَإِلَى أَبِي هَاشِمٍ فَأَعْلَمْنَا وَدَخَلَا. فَلَمَّا نَظَرَا إِلَيْهِمَا أَبُو هَاشِمٍ قَامَ عَنْ مِصْرَبَةٍ كَانَتْ تَحْتَهُ فَقَبَّلَ وَجْهَ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام وَأَجْلَسَهُ عَلَيْهَا وَجَلَسَ جَعْفَرُ قَرِيبًا مِنْهُ

۱. جعفر نمی فهمد که امامت یکی از مراتب الهی است. در روایت است که از پیامبر صلی الله علیه و آله سوال شد که امامت و ولایت امیرالمومنین علیه السلام از طرف خود است و یا از طرف خداوند؟ ایشان قسم یاد کرد که از طرف خداوند است.

۲. طوسی، الغیبة، ص ۲۲۷، ح ۱۹۴ و تستری، قاموس الرجال، ج ۲، ص ۶۴۶ و ۶۴۷.

فَقَالَ جَعْفَرُ وَاشْطَنَاهُ [شَيْطَانَهُ] بِأَعْلَى صَوْتِهِ يَغْنِي جَارِيَةً لَهُ فَزَجَرَهُ أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ لَهُ اسْكُتْ وَإِنَّهُمْ رَأَوْا فِيهِ آثَارَ الشُّكْرِ وَإِنَّ التَّوَمَ غَلَبَهُ وَهُوَ جَالِسٌ مَعَهُمْ فَتَنَامَ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ.»

«سعد بن عبدالله می گوید: عده ای از زندانیان به اتهام قتل عبدالله بن محمد عباسی از جمله ابوهاشم بن داوود بن قاسم جعفری و قاسم بن محمد عباسی و محمد بن عبیدالله و محمد بن ابراهیم عمری برایم تعریف کردند: در زندان بودیم که امام حسن عسکری علیه السلام و برادرش جعفر را شبانه به زندان آوردند. [قضیه از این قرار بود که] شبی در زندان مشغول صحبت بودیم. ناگهان صدای باز شدن درب زندان را شنیدیم. بسیار وحشت کردیم. ناگهان درب باز شد و دو نفر را به زندان انداختند و درب را بستند. ابوهاشم می گوید: جلورفتم و سراغ گرفتم، فرمود: من حسن بن علی عسکری و او جعفر است. پس هنگامی که ابوهاشم نگاهش به امام عسکری علیه السلام و برادرش جعفر افتاد، از جای خود بلند شد و صورت امام را بوسید و ایشان را در جای خود نشان داد و جعفر نیز نزدیک امام نشست. [در این هنگام] جعفر با صدای بلند جاریه خود را طلبید. امام عسکری علیه السلام او را از این کار بازداشت و به او فرمود: ساکت شو. اطرافیان در جعفر آثار مستی را مشاهده کردند. در حالی که در میان جمع نشسته بود، خواب بر او غلبه کرد و خوابش برد.»

قائلین به امامت جعفر

«...وَأَمَّا الْمَذَاهِبُ الْحَاصِلَةُ بِهِ: فَقَالَ النُّوْبُخْتِيُّ: إِنَّ فِرْقَةَ قَالُوا بِإِمَامَتِهِ بَعْدَ أَبِيهِ مِنْهُ وَفِرْقَةَ بَعْدَ أَخِيهِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْهُ؛ فَلَمَّا قِيلَ لَهُمْ: إِنَّهُمَا مَازَالَا مُتَهَاجِرِينَ طَوْلَ زَمَانٍهَا وَقَدْ وَقَفْتُمْ عَلَى صَنَائِعِ جَعْفَرٍ فِي مَخْلُفَةِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَسُوءِ مُعَاشَرَتِهِ لَهُ فِي حَيَاتِهِ، قَالُوا: إِنَّمَا ذَلِكَ كَانَ

بینهما فی الظاهر.»^۱

«اما مذاهبی که به وسیله جعفر حاصل شد: نوبختی می گوید: فرقه ای قائل به امامتش بعد از امام هادی علیه السلام و گروهی قائل به امامتش بعد از برادرش امام عسکری علیه السلام هستند. وقتی به این پیروان گفته می شود: چگونه جعفر امام باشد با اینکه دوامام در طول حیاتشان از او دوری می گزیدند و از طرفی کارهای زشت جعفر با خاندان امام عسکری علیه السلام و بدی معاشرتش با امام در سراسر زندگی مشهود بود؟ در جواب می گویند: چنین وقایعی در ظاهر بوده است [یعنی دعوی زرگری است].»

«وقالت فرقة: بعد أخیه محمد منه أوصی محمد إلى غلام لأبیہ صغیر، یقال له: نفیس و دفع إلیه الكتب والعلوم والسلاح، لیوصلها إلیه فدفعها إلیه وهذه الفرقة تكفر الحسن أخاه ومن قال بامامته وتدعی أن جعفر هو القائم وتفصله علی أمير المؤمنين.»

«وگروهی قائل اند که جعفر بعد از برادرش سید محمد، امام است.... این فرقه امام عسکری علیه السلام و شیعیان را - نعوذ بالله - تکفیر کرده، ادعا دارند که جعفر همان قائم است و بر امیرالمؤمنین علیه السلام برتری دارد.»

۱. تستری، قاموس الرجال، ج ۲، ص ۶۴۶؛ نک: کتاب المقالات والفرق سعد بن عبدالله، ص ۱۰۱ و ۲۴۹.

جلسه بیستم

مقدمه

نکاتی^۱ را در مورد روایت ابوالادیان توضیح دادیم. در ادامه، دو نکته دیگر را متذکر شده و آنها را بررسی می‌کنیم: یکی مربوط به «صاحب الزنج» و دیگری مربوط به «صقیل»^۲.

بررسی شخصیت «صاحب زنج»

طریحی در «مجمع البحرین» در مورد «الزنج» می‌فرماید:
 «الزنج بکسر الزای و الفتح لغة طائفة من السودان معروفة تسكن تحت خط الإستواء و ليس وراؤهم عمارة. قال بعضهم: و تمتد بلادهم من الغرب إلى بلاد الحبشة، و بعض بلادهم على نيل مصر، الواحد زنجي مثل روم و رومي»^۳
 «زنج به کسر و فتح زاء، طایفه ای از سودانی ها که معروف بوده، زیر خط استوا زندگی می‌کنند. بعضی گفته‌اند: سرزمین آنها از غرب تا بلاد حبشه وسعت دارد. قسمتی از سرزمین شان بر رود نیل امتداد یافته است. مفرد آن زنجی است، همانند روم و رومی.»

«صاحب زنج» در «مناقب» ابن شهر آشوب

ابن شهر آشوب درباره صاحب زنج از خثعمی چنین نقل می‌کند:

۱. ر.ک: جلسه بیستم (۹۲/۷/۷).

۲. قسمت ذیل روایت ابوالادیان اینچنین بود: «... فَدَخَلَ جَفَرُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَى الْمُعْتَمِدِ وَكَشَفَ لَهُ ذَلِكَ فَوَجَّهَ الْمُعْتَمِدُ بِحَدِيثِهِ فَقَبَضُوا عَلَى صَقِيلِ الْجَارِيَةِ فَطَالَبُوهَا بِالصَّبِيِّ فَأَنْكَرَتْهُ وَادَّعَتْ حَبْلًا بِهَا لِتُعْطَى خَالَ الصَّبِيِّ فَمُسَلِّمَتْ إِلَى ابْنِ أَبِي السَّوَّارِ الْقَاضِي وَبَعَثَهُمْ مُوْثُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ يَحْيَى بْنِ خَاقَانَ فَبَجَاءَ وَخُرُوجُ صَاحِبِ الزَّنجِ بِالْبَصْرَةِ فَشُغِلُوا بِدَلِكِ عَنِ الْجَارِيَةِ فَخَرَجَتْ عَنْ أَيْدِيهِمْ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (صدوق، کمال‌الدین، ج ۲، ص ۴۷۵).

۳. طریحی، مجمع البحرین، ج ۲، ص ۳۰۴.

«مُحَمَّدُ بْنُ صَالِحٍ الْخُنْتَعَمِيُّ قَالَ عَزَمْتُ أَنْ أَسْأَلَ فِي كِتَابِي إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام عَنْ أَكْلِ الْبِطِیْخِ عَلَى الرَّیْقِ وَعَنْ صَاحِبِ الزَّنَجِ فَأُنْصِتُ فَوَرَدَ عَلَيَّ جَوَابُهُ لَا يُؤْكَلُ الْبِطِیْخُ عَلَى الرَّیْقِ فَإِنَّهُ يُورِثُ الْفَالِجَ وَصَاحِبُ الزَّنَجِ لَيْسَ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ عليه السلام»^۱

«محمد بن صالح خنعمی گفت: تصمیم گرفتم در نامه‌ای که برای امام عسکری عليه السلام نوشتم، از خوردن خربزه و از صاحب زنج سؤال کنم. هر چند فراموش کردم؛ ولی امام در جواب نوشت: قبل از خوردن صبحانه خربزه نخور که موجب فلج شدن می شود و صاحب زنج از خاندان اهل بیت عليه السلام نیست.»

نظر مجلسی درباره «صاحب زنج»

علامه مجلسی در ذیل این روایت فرموده است:

«هو الذي خرج بالبصرة في زمانه و ادعى أنه من العلويين و غلب عليها و قتل ما لا يحصى من الناس فنفاه عن أهل البيت عليه السلام و كان منفيًا عنهم نسبا و مذهبًا و عملاً»^۲

«صاحب زنج در زمان امام عسکری عليه السلام در بصره خروج کرد. او ادعا کرد که از علویین است. وی بصره را تصرف کرد و عده زیادی از مردم را کشت. امام او را از خودش دور کرد. صاحب زنج از نظر نسب، ایده، مذهب و رفتار، نسبت به امام، بیگانه بود.»

همچنین علامه مجلسی در جلد ۵۱ کتاب شریف *بحار الانوار*، ابتدا حدیثی قدسی را به نقل از «کمال الدین» صدوق ذکر کرده و سپس، پس از ذکر روایت، بیانی درباره آن دارد. روایت مزبور مفصل بوده و ما تنها قسمتی از آن که شاهد موضوع بحث است را نقل می‌کنیم.

«إِبْنُ إِدْرِيسَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ آدَمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ إِيسَى عَنِ الْمُبَارَكِ بْنِ

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب عليه السلام، ج ۴، ص ۴۲۹.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۱۹۷. اسماء و العالم.

فَصَالَّةٌ عَنْ وَهْبِ بْنِ مَتِيَّهِ يَرْفَعُهُ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَمَّا عَرَجَ بِي رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ أَتَانِي الْبَدَأُ يَا مُحَمَّدُ قُلْتُ لَتَبَيْتِكَ رَبَّ الْعِظَمَةِ لَتَبَيْتِكَ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيَّ يَا مُحَمَّدُ فِيمَ اخْتَصَمَ الْمَلَأُ الْأَعْلَى قُلْتُ إِلَهِي لَا عِلْمَ لِي فَقَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ هَلَّا اتَّخَذْتَ مِنَ الْأَدَمِيِّينَ وَزِيْرًا وَ أَخَاً وَ وَصِيًّا مِنْ بَعْدِكَ فَقُلْتُ إِلَهِي وَ مَنْ اتَّخَذَ تَحْيِيْرًا لِي أَنْتَ يَا إِلَهِي فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ يَا مُحَمَّدُ قَدْ اخْتَرْتُ لَكَ مِنَ الْأَدَمِيِّينَ عَلِيًّا...

«عبدالله بن عباس روایت می کند: پیامبر اکرم ﷺ فرمود: در شب معراج ندای پروردگار را شنیدم که می فرمود: ای محمد! عرض کردم: بله ای خدای با عظمت! خداوند وحی فرمود: ای محمد! ساکنان عالم بالا درباره چه موضوعی گفت و گو کردند؟ عرض کردم: خدایا نمی دانم. ندا رسید: آیا وزیر و برادر و جانشین در میان آدمیان برای خود انتخاب کرده ای؟ عرض کردم: پروردگارا! چه کسی را انتخاب کنم؟ خودت معین فرما! ندا رسید من علی علیه السلام را انتخاب کردم.»

«...وَ آخِرُ رَجُلٍ مِنْهُمْ يُصَلِّيَ خَلْفَهُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا نُحْيِي بِهِ مِنَ الْهَلَكَةِ وَ أُهْدِي بِهِ مِنَ الضَّلَالَةِ وَ أُبْرِئُ بِهِ الْأَعْمَى وَ أَشْفِي بِهِ الْمَرِيضَ.»

«...آخرین نفر از آنها، کسی است که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می گذارد و زمین را از عدل و داد پرگرداند، چنانکه از ظلم و ستم پر باشد. به وسیله او بندگان را از هلاکت نجات دهیم و از گمراهی هدایت کنیم. نابینا را بینا و بیمار را شفا دهیم.»

«فَقُلْتُ إِلَهِي وَ سَيِّدِي مَتَى يَكُونُ ذَلِكَ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يَكُونُ ذَلِكَ إِذَا رُفِعَ الْعِلْمُ وَ ظَهَرَ الْجَهْلُ وَ كَثُرَ الْقِرَاءُ وَ قَلَّ الْعَمَلُ وَ كَثُرَ الْقَتْلُ وَ قَلَّ الْفُقَهَاءُ الْهَادُونَ وَ كَثُرَ فَقَهَاءُ الضَّلَالَةِ

وَالْخَوَنَةِ وَكَثُرَ الشُّعْرَاءُ وَاتَّخَذَ أُمَّتُكَ قُبُورَهُمْ مَسَاجِدَ وَحُلَيْتِ الْمُصَاحِفِ وَزُخْرِفَتِ الْمَسَاجِدُ وَكَثُرَ الْجُورُ وَالْفَسَادُ وَظَهَرَ الْمُتَنَكَّرُ وَأَمَرَ أُمَّتُكَ بِهِ وَنَهَى عَنِ الْمَعْرُوفِ وَاکْتَفَى الرِّجَالُ بِالرِّجَالِ وَالنِّسَاءُ بِالنِّسَاءِ وَصَارَ الْأُمَرَاءُ كَفَرَةً وَأُولِيَاؤُهُمْ فَجَرَةً وَأَعْوَانُهُمْ ظَلَمَةً وَدُؤُو الرَّاْيِ مِنْهُمْ فَسَقَةٌ.»

«عرض کردم: الهی آنچه فرمودی چه زمانی واقع می شود؟ خدا وحی فرستاد: موقعی که علم و دانش از میان برود و نادانی پدید آید؛ قاریان قرآن زیاد شوند، ولی عمل کم باشد؛ قتل نفس بسیار شود؛ فقهای هدایت گر قلیل و فقهای ضلالت پیشه و خیانتکار افزون گردند؛ و شاعران بسیار باشند؛ و امت تو قبرستان های خود را مسجد کنند و قرآن ها را زینت دهند و مسجدها را منقش گردانند. ظلم و فساد در همه جا شایع و افعال قبیح در کوی و برزن آشکار شود. امت تو مرتکب قبايح گردند و فضائل اخلاقی را زیر پا گذارند. مردها به مردها و زن ها به زن ها اکتفا کنند. دولت ها کافرو اولیای امور، فاجر و دستیاران آنها ظالم و نمایندگان آنان فاسق گردند.»

«وَعِنْدَ ذَلِكَ ثَلَاثَةُ خُسُوفٍ خَسَفَ بِالشَّرْقِ وَ خَسَفَ بِالمَغْرِبِ وَ خَسَفَ بِجَزِيرَةِ الْعَرَبِ وَ خَرَابُ الْبَصْرَةِ عَلَى يَدِ رَجُلٍ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ يَتَّبَعُهُ الرُّنُوجُ وَ خُرُوجُ رَجُلٍ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ ظُهُورُ الدَّجَالِ يَخْرُجُ مِنَ الْمَشْرِقِ مِنْ سَجِسْتَانَ وَ ظُهُورُ السُّفْيَانِيِّ...»^۲

«در آن هنگام سه خسوف پدید آید: یکی در مشرق، یکی در مغرب و دیگری در جزیره العرب. شهر بصره به وسیله شخصی از نسل تو که پیروان اوزنگیان هستند، خراب شده و مردی از اولاد حسین بن علی علیه السلام قیام کند. دجال از

۱. امروزه نوامیس مسلمانان در سوریه به فتوای علمای وهابی با عنوان جهاد نکاح، مباح و خون

مسلمانان، با رأی آنان، ریخته می شود.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۷۰.

سجستان خروج کند و سفیانی ظاهر گردد...»

علامه مجلسی در ذیل این روایت چنین می‌فرماید:

«و خراب البصرة إشارة إلى قصة صاحب الزنج الذي خرج في البصرة سنة ست أو خمس وخمسين ومائتين و وعد كل من أتى إليه من السودان أن يعتقهم ويكرمهم فاجتمع إليه منهم خلق كثير وبذلك علا أمره ولذا لقب صاحب الزنج وكان يزعم أنه علي بن محمد بن أحمد بن عيسى بن زيد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام»^۱

«عبارت «شهر بصره به وسیله شخصی از نسل توکه پیروان اوزنگیان هستند، خراب شود.» اشاره به داستان «صاحب زنج» است اودر سال ۲۵۵ یا ۲۵۶ هجری در بصره قیام کرد و به بومیان سودان وعده داد که اگر با وی همراهی کنند آنها را از قید بردگی، آزاد کرده، مورد احترام و اکرام قرار دهد. در نتیجه، جماعت بسیاری از زنگیان به وی گرویدند و کارش بالا گرفت. از این روملقب به «صاحب زنج» شد (چون طرفداران اوزنگی بودند). او گمان می‌کرد که علی بن محمد بن احمد بن عیسی بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب عليه السلام است.»^۲

«وقال ابن أبي الحديد وأكثر الناس يقدحون في نسبه و خصوصا الطالبيون و جمهور التّسايين على أنه من عبد القيس وأنه علي بن محمد بن عبد الرحيم وأمه أسدية من أسد بن خزيمه جدها محمد بن حكيم الأسدي من أهل الكوفة و نحو ذلك قال ابن الأثير في الكامل و المسعودي في مروج الذهب و يظهر من الخبر أن نسبه كان صحيحا.»

«ابن ابی الحديد در شرح نهج البلاغه می‌گوید: بیشتر مردم - به خصوص

۱. همان.

۲. تعبیر به «کان یزعم؛ او گمان می‌کرد» در عبارت، گویای این است که علامه مجلسی نیز چنین نسبتی را قبول نداشت. بیان امام عسکری عليه السلام نیز، شاهد آن است.

سادات - نسب او را تخطئه می کردند. علمای نسب، معتقدند: وی از تیره عبد القیس و نامش علی بن محمد بن عبد الرحیم و مادرش از بنی اسد دختر اسد بن خزیمه و جد مادرش محمد بن حکیم اسدی از اهل کوفه است. ابن اثیر در کامل و مسعودی در مروج الذهب می نویسند: از خبر [عبارت «وَحَرَابُ الْبَصْرَةِ عَلَى يَدِ رَجُلٍ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ»] استفاده می شود که نسب وی درست است.»

«ثم اعلم أن هذه العلامات لا يلزم كونها مقارنة لظهوره إذ الغرض بيان أن قبل ظهوره يكون هذه الحوادث كما أن كثيرا من أشراف الساعة التي روتها العامة والخاصة ظهرت قبل ذلك بدهور وأعوام وقصة صاحب الزنج كانت مقارنة لولادته و من هذا الوقت ابتدأت علاماته إلى أن يظهر على أنه يحتمل أن يكون الغرض علامات ولادته لكنه بعيد...»^۱

«سپس، باید دانست که این علائم، لازم نیست مربوط به وقت ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف باشد. چه بسا مقصود این است که پیش از ظهور آن حضرت، این حوادث روی می دهد. چنان که اکثر علائم روز قیامت که شیعه و سنی در کتب خود آورده اند سال ها و قرن ها، پیش از قیامت آشکار می گردد. از این رو قیام صاحب الزنج همزمان با ولادت با سعادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بوده و از همان موقع علائم وجود آن حضرت ظاهر گردید. البته احتمال دارد که علائم در این روایت، نشانه های ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف باشند؛ هر چند چنین احتمالی بعید است.»

نکته

اگر، صاحب زنج هنگام تولد امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف قیام کرده است، پس چگونه

در روایت چنین آمده است: «... وَخُرُوجُ صَاحِبِ الزَّيْجِ بِالْبَصْرَةِ فَشَغَلُوا بِذَلِكَ عَنِ الْجَارِيَةِ فَخَرَجَتْ عَنْ أَيْدِيهِمْ؛ ... و صاحب زنج در بصره شورش کرد و بدین سبب از آن کنیز منصرف شدند و از دست آنها گریخت؟! و اینها پس از شهادت امام عسکری علیه السلام به وقوع پیوسته است.

جمع این دو جمله این گونه است: شروع حرکت صاحب زنج در زمان ولادت امام زمان علیه السلام، ولی اوج و شدت مبارزات او بعد از حمله به خانه امام عسکری علیه السلام بوده است؛ که به واسطه خروج او، از کنیز [صقیل] غفلت ورزیده و او گریخته است.

بررسی شخصیت «صقیل»

در ذیل روایت بیست و پنجم چنین آمده بود: «... فَدَخَلَ جَعْفَرُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَى الْمُعْتَمِدِ وَكَشَفَ لَهُ ذَلِكَ فَوَجَّهَ الْمُعْتَمِدُ بِخَدَمِهِ فَقَبَضُوا عَلَى صَقِيلِ الْجَارِيَةِ فَطَالَبُوهَا بِالصَّبِيِّ فَأَنْكَرَتْهُ وَادَّعَتْ حَبْلًا بِهَا لِتُغْطِيَ حَالَ الصَّبِيِّ فَسَلَّمَتْ إِلَى ابْنِ أَبِي الشَّوَّارِبِ الْقَاضِي وَبَغْتَهُمْ مَوْتَ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ يُحْيَى...»^۱

«جعفر بن علی نزد معتمد (خلیفه عباسی) رفت و موضوع را به او گزارش داد. معتمد خدام خود را فرستاد و صقیل جاریه را گرفتند و کودک را از او مطالبه کردند. او منکر شد و مدعی گشت که باردار است تا بدین وسیله کودک را از نظر آنها مخفی سازد.»

سؤالات زیر درباره مادر امام زمان علیه السلام و نام صقیل باید پاسخ داده شده و مورد بررسی قرار گیرد:

آیا صقیل در این روایت، همان مادر امام زمان علیه السلام است؟ آیا مادر امام

زمان عَلَيْهِ السَّلَام و وَعَلَيْهِ السَّلَام، به نام صقیل نیز ذکر شده است؟

آیا این بزرگوار کنیز بوده است یا آزاد؟

آیا مادر امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام در حال حیات امام عسکری عَلَيْهِ السَّلَام و یا بعد از شهادت ایشان از دنیا رفته است؟

روایت

«قال أبو محمد [بن] شاذان رحمه الله: حدثنا محمد بن حمزة بن الحسن بن عبد الله بن العباس بن علي بن أبي طالب، صلوات الله عليه قال: سمعت أبا محمد عَلَيْهِ السَّلَام يقول: ولد ولي الله وحجته على عباده وخليفتي من بعدي، مختونا، ليلة النصف من شعبان سنة خمس وخمسين ومائتين عند طلوع الفجر، وكان أول من غسله رضوان خازن الجنان مع جمع من الملائكة المقربين بماء الكوثر والسلسبيل، ثم غسلته عمتي حكيمة بنت محمد بن علي الرضا عليهما السلام قال (أي محمد بن حمزة ظاهرا) أمه مليكة التي يقال لها بعض الأيام سوسن، وفي بعضها ريحانة، وكان صقیل وترجس أيضا من أسماءها.»^۱

«محمد بن حمزه^۲ از امام عسکری عَلَيْهِ السَّلَام چنین نقل می‌کند: ولی خداوند و حجت او بر بندگان و خلیفه بعد از من - در حالی که ختنه شده بود - در شب نیمه شعبان سال ۲۵۵ متولد شد. اولین کسی که او را غسل داد، رضوان خازن بهشت با تعدادی از فرشتگان مقرب بود؛ که با آب کوثر و سلسبیل او را شست و شو دادند. سپس عمه‌ام، حکیمه، او را شست و شو داد. راوی

۱. اربعون خاتون آبادی، کشف الحق، ص ۳۳، ح ۲؛ ایشان این روایت را از فضل بن شاذان نقل می‌کند. منابع دیگری که این روایت را نقل می‌کنند عبارتند از: کفایة المهتدی، ح ۳۰؛ النجم الثاقب، باب ۱، ص ۱۳، کما فی کشف الحق، عن الغيبة للفضل بن شاذان، عن محمد بن علی بن حمزة بن الحسين بن عبيد الله بن عباس بن علی بن أبی طالب عَلَيْهِ السَّلَام؛ منتخب الأثر، باب ۱، فصل ۳، ص ۳۲۰، ح ۱، عن النجم الثاقب؛ معجم أحاديث الإمام المهدي عَلَيْهِ السَّلَام، ج ۶، ص ۵۰.

۲. این شخص با سه واسطه به حضرت ابوالفضل (قمر بنی هاشم) می‌رسد.

(محمد بن حمزه) می‌گوید: نام مادر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ملیکه است؛ بعضی اوقات به او سوسن و گاهی ریحانه می‌گفتند. صقیل و نرجس نیز از نام‌های او بود.^۱

نظر تستری در «قاموس الرجال»

تستری در پایان جلد دوازدهم «قاموس الرجال» در رساله‌ای با نام «رسالة في تواريخ النبی والآل علیهم السلام»^۲ بعد از اینکه نام مادران ائمه علیهم‌السلام را ذکر می‌کند، درباره نام مادر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌گوید:

«وَأُمَّا امَّ الْحَجَّةِ عجل الله تعالی فرجه الشریف: فالمشهور أنَّها ام ولد. فعن الرضا عليه السلام في إخباره بالقائم عجل الله تعالی فرجه الشریف ابن سيِّدة الإمام».^۳

«و اما مادر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف: پس مشهور درباره ایشان این است که ام ولد بوده‌اند. از امام رضا عليه السلام در توضیح ایشان درباره امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف آمده است که فرمود: فرزند سرور کنیزان است».^۴

«وعن أمير المؤمنين عليه السلام في أخبار كثيرة: بأبي ابن خيرة الإمام».^۵
«و از امیرالمؤمنین عليه السلام در روایات زیادی آمده است که ایشان فرمود: پدرم فدای فرزند بهترین کنیزان باد».

«ونقل الشهيد قولاً كونها غيراًم ولد وأنها «مريم بنت زيد العلوية»^۶ ويردّه أخبار كثيرة

۱. این رساله ملحق به جلد دوازدهم بوده و ربطی به مباحث رجالی ندارد.

۲. خاتون آبادی، اربعون، کشف الحق، ص ۳۳، ح ۲.

۳. صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۲. «... فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَمَنِ الْقَائِمُ مِنْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ قَالَ الرَّابِعُ مِنْ وَلَدِي ابْنُ سَيِّدَةِ الْإِمَاءِ يَطْهَرُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ مِنْ كُلِّ جُزْءٍ وَيَقْدَسُهَا مِنْ كُلِّ ظُلْمٍ ...»

۴. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۲۱. «... لَيُفَرِّجَنَّ اللَّهُ بِرَجُلٍ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ بِأَبِي ابْنِ خَيْرَةِ الْإِمَاءِ ...»

۵.

۶. شهید اول، دروس، ج ۲، ص ۱۶.

فی کونه ابن اُمّة، ما تقدّم و غیرها.»

«شهید اول در دروس، قولی را نقل کرده است که مادر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ام ولد نبوده است؛ بلکه او مریم دختر زید علویه است. این قول (غیر ام ولد بودن) را روایات بسیاری که می گوید او فرزند کنیزی بوده است، رد می کند. از آنچه قبلاً آمده و غیر آن.»

«و منها: عن الصادق عليه السلام في ردّ من ادّعى القائيّة في محمّد بن عبد الله «أو لم يعلموا أنّه - أي القائم - ابن سبّية؟ وكان ذلك من الاشتها ريمكان يعلمه بنو اميّة، فلم يكثرث مروان بن محمّد بادّعاء محمّد بن عبد الله، لذلك.»

«از دلایل دیگری که مادر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ام ولد بوده این است که امام صادق عليه السلام به شخصی که برای محمد بن عبد الله ادعای قائم بودن می کرد، فرمود: مگر نمی دانید که «قائم» فرزند اسیر است؟ و شهرت این مسأله (کنیز بودن مادر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف) به گونه ای بود که بنی امیه نیز آن را می دانستند. به همین جهت، مروان به ادعای محمد بن عبد الله (ادعای قائم بودن) توجهی نکرد.»

بنابراین، موضوع کنیز بودن مادر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف به قدری مشهور بوده که میزان شناخت مدعیان مهدویت قرار می گرفته است.

«واختلف في اسمها، فقال المفيد: «نرجس» و رواه الإثبات والإكمال في خبر موسى بن محمّد و خبر المطهری^۱؛ وقال أبو سهل النوبختي: «صقل»^۲ و رواه الإكمال في خبر أبي عليّ الحنيزاني^۳».

۱. مفید، ارشاد، ص ۳۴۶؛ مسعودی، إثبات الوصية، ص ۲۱۹؛ صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۴۲۴-۴۲۶.

۲. عنه فی غيبة الشيخ بلفظ «صقل» الغيبة، ص ۱۶۴.

۳. صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۴۳۱-۴۳۲. وفيه: صقل.

«در اسم او اختلاف است؛ مفید می‌گوید: نرجس و آن را الإثبات والإكمال در خبر موسی بن محمد و مطهری نیز روایت کرده است. ابوسهل نوبختی، صیقل گفته است. این نظر را الاكمال در خبرابی علی خیزرانی روایت کرده است.»

جلسه بیست و یکم

مقدمه

بعضی از عبارت‌های روایت ابوالأدیان را از «کمال الدین» صدوق^۱ نقل کرده و شرح دادیم. سپس به چند نکته پرداختیم. یکی، موضوع دستگیری صقیل بود که در روایت نیز ذکر شده بود (...ذَلِكَ فَوَجَّهَ الْمُعْتَمِدُ بِحَدْمِهِ فَقَبَضُوا عَلَى صَقِيلَ الْجَارِيَةِ فَطَالَبُوهَا بِالصَّبِيِّ...). بعضی قائل شده‌اند: صقیل که در این روایت آمده، همان مادر امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوَجَّهَ الشَّرِيفُ است.

ذکر همین نکته، ما را بر آن داشت تا بحث مختصری درباره مادر امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوَجَّهَ الشَّرِيفُ داشته باشیم. این بحث، شامل چند محور بود که محور اول (کنیز و یا آزاد بودن مادر امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوَجَّهَ الشَّرِيفُ) را توضیح دادیم. در این باره گفتیم: مشهور آن است که مادر امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوَجَّهَ الشَّرِيفُ، کنیز و یا ام‌ولد بوده است. ما نیز چنین نظری را انتخاب کردیم. هر چند شهید اول در درس، قولی را - با عنوان قیل - بیان می‌کند که مادر آن حضرت، نه ام‌ولد، بلکه مریم دخترزید علویه است. محور دوم، مربوط به نام مادر امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوَجَّهَ الشَّرِيفُ است که در ادامه به آن می‌پردازیم.

نام مادر امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوَجَّهَ الشَّرِيفُ

نام‌هایی که برای مادر آن حضرت نقل شده عبارت‌اند از: نرجس، صیقل، سهیل، ملیحه، ملیکه، ریحانه، سوسن، حکیمه و... طبق نقل شاذ شهید اول، مریم دخترزید علویه نیز از نام‌های آن بانوی گرامی است. ولی معروف همان نرجس است. تعدد اسم‌های آن بانو می‌تواند به اعتبارهای دیگری

همچون لقب، وصف و... باشد^۱ و در کتاب «تأثیر» اسامی متعددی را که برای مادر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف نقل شده بیان کرده ام.

بررسی زمان رحلت مادر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

آیا مادر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در حیات امام عسکری علیه السلام یا بعد از شهادت ایشان از دنیا رفته است؟ اگر قائل به قول اول (رحلت آن بانو در زمان حیات امام عسکری علیه السلام) شدیم، دیگر نمی توان گفت که در این روایت، منظور از صقیل، مادر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است؛ زیرا در روایت بیان شده است:

«...فَنَحْنُ جُلُوسٌ إِذْ قَدِمَ نَفَرٌ مِنْ قَوْمٍ فَسَأَلُوا عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام فَعَرَفُوا مَوْتَهُ فَقَالُوا فَمَنْ نَعَزِي؟ فَوَجَّهَ الْمُعْتَمِدُ بِخَدْمِهِ فَقَبَضُوا عَلَى صَقِيلِ الْحَارِيَةِ ...»

«ما نشسته بودیم که گروهی از اهل قم آمده و از امام حسن عسکری علیه السلام سراغ گرفتند؛ و چون از شهادت آن حضرت باخبر شدند، گفتند: به چه کسی تسلیت بگوییم؟...»

بنابراین می توان گفت: براساس این روایت، صقیل یکی از کنیزهای آن حضرت بوده است.

مستند قول رحلت مادر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف قبل از شهادت امام عسکری علیه السلام

مستند این قول، ظاهراً روایتی است که شیخ صدوق در «کمال الدین» از ابوعلی خیزرانی نقل کرده است. روایت، این گونه بیان شده است:

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِلِيلِيُّه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو عَلِيٍّ الْحُزَيْرَانِيُّ عَنْ جَارِيَةٍ لَهُ كَانَتْ أَهْدَاهَا لِأَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام فَلَمَّا أَغَارَ جَعْفَرُ

۱. به عنوان نمونه، مرحوم محلاتی در «ریاحین الشریعة» نزدیک به دویست نام برای حضرت فاطمه علیه السلام نقل می کند.

الْكَذَّابُ عَلَى الدَّارِ جَاءَتْهُ فَأَرَّ مِنْ جَعْفَرٍ فَتَزَوَّجَ بِهَا قَالَ أَبُو عَلِيٍّ فَحَدَّثَنِي أَنَّهَا حَضَرَتْ
وَلَدَةَ السَّيِّدِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَنَّ اسْمَ أُمِّ السَّيِّدِ صَقِيلٌ وَأَنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَدَّثَهَا بِمَا يَحْرِي عَلَى
عِيَالِهِ فَسَأَلَتْهُ أَنْ يَدْعُو اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَهَا أَنْ يُجْعَلَ مَنِيَّتُهَا قَبْلَهُ فَتَأْتِ فِي حَيَاةِ أَبِي
مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَلَى قَبْرِهَا لَوْحٌ مَكْتُوبٌ عَلَيْهِ هَذَا قَبْرُ أُمِّ مُحَمَّدٍ قَالَ أَبُو عَلِيٍّ وَسَمِعْتُ هَذِهِ
الْجَارِيَةَ تَذْكُرُ أَنَّهَا لَمَّا وَلَدَ السَّيِّدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَأَتْ لَهَا نُورًا سَاطِعًا قَدْ ظَهَرَ مِنْهُ وَبَلَغَ أَفْقَ
السَّمَاءِ وَرَأَتْ طُيُورًا بَيْنَاءَ تَهَيَّطَ مِنَ السَّمَاءِ وَتَمَسَّحَ أَخْبَحَتْهَا عَلَى رَأْسِهِ وَوَجْهِهِ وَسَائِرِ
جَسَدِهِ ثُمَّ تَطَيَّرَ فَأَخْبَرَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِذَلِكَ فَضَحِكَ ثُمَّ قَالَ تِلْكَ مَلَائِكَةٌ نَزَلَتْ لِلتَّبَرُّكِ
بِهَذَا الْمُؤَلُودِ وَهِيَ أَنْصَارُهُ إِذَا خَرَجَ»^۱

«ابوعلی خیزرانی از قول کنیزی که به امام یازدهم هدیه کرده بود - بعد از آنکه
جعفر کذاب خانه امام را غارت کرد و کنیز را نزد خودش نگه داشت، ولی کنیز از
دست جعفر گریخت - و سپس (پس از رهایی از دست جعفر) با او ازدواج
می‌کند، نقل کرده است که در ولادت امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ حاضر بوده و نام مادر آن
حضرت، صقیل بوده است. امام عسکری عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز مادر امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ را از
حوادثی که برای خانواده اش - بعد از شهادت خودش - رخ می‌دهد، خبردار
می‌سازد. [به همین جهت] مادر امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ از خداوند درخواست مرگ
می‌کند تا شاهد چنین حوادثی نباشد. لذا او در زمان امام عسکری عَلَيْهِ السَّلَامُ از دنیا
می‌رود. بر سر قبر ایشان نیز لوحی است که بر آن نوشته است این قبر امام محمد
است. ابوعلی گوید: از همین کنیز شنیدم که می‌گفت: چون امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ
متولد شد برای او نور درخشانی دیدم که از او آشکار شد و به آسمان رسید.
مرغان سفیدی را نیز دیده بود که از آسمان فرود می‌آمدند و بال‌های خود را به سر
و صورت و سایر اعضای بدن آن حضرت سائیده و پرواز می‌کردند. ما [این

جریان] را به امام عسکری علیه السلام خبر دادیم. ایشان لبخندی زد و فرمود: اینها فرشتگان اند که برای متبرک شدن به این مولود، نازل شده اند. همین ها در هنگام ظهور، جزء یاران او خواهند بود.»

بررسی شخصیت «ابوعلی خیزرانی»

نامی از ابوعلی خیزرانی در کتب رجالی نیافتیم. تستری در «قاموس الرجال» به همین جریان اشاره می کند، ولی از مدح و ذم او سخنی به میان نمی آورد. شاید بتوان با توجه به این روایت و روایات دیگر منقول از ابوعلی، قائل به شیعی بودن وی شویم.

مستند قول دوم (رحلت مادر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بعد از شهادت امام عسکری علیه السلام)

نجاشی در رجال خود درباره مادر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف چنین آورده است:
 «محمد بن علی بن حمزة بن الحسن بن عبید الله بن العباس بن علی بن ابی طالب علیه السلام
 أبو عبد الله، ثقة، عین فی الحدیث، صحیح الاعتقاد، له رواية عن أبي الحسن و أبي
 محمد علیه السلام، و اتصال مکاتبة، و فی دارة حصلت أم صاحب الأمر عجل الله تعالی فرجه الشریف بعد وفاة
 الحسن علیه السلام.»^۱

«محمد بن علی... ثقه و شخصیتی برازنده در علم حدیث است. او از امام هادی و امام عسکری علیه السلام روایت نقل کرده و همیشه با آنان نامه نگاری داشته است. مادر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف پس از شهادت امام عسکری علیه السلام در خانه این شخص، سکونت می کرد.»

تستری پس از نقل این جریان می فرماید:

«و هو دال علی بقاءها بعد العسکری علیه السلام»^۱

«و آن برزنده بودن ایشان بعد از امام عسکری علیه السلام دلالت دارد.»

کنیز حکیمه یا از اسیران روم بودن مادر امام زمان علیه السلام

در اینکه مادر امام زمان علیه السلام یکی از کنیزان حضرت حکیمه بوده و یا یکی از اسرای روم، دوقول وجود دارد. تستری در قاموس هر دو قول را بیان کرده است.

نظر تستری در «قاموس الرجال»

تستری در زمینه کنیز بودن و یا جزء اسرای روم بودن مادر امام زمان علیه السلام می‌فرماید:

«و اختلفت الأخبار أيضا في كونها من جوارى حكيمة التي ربتها و أهدتها إلى العسکري علیه السلام أو من اسراء الروم و اشتراها الهادي علیه السلام و المفهوم من المسعودي الأول.»
 «روایات اختلاف دارند در اینکه مادر امام زمان علیه السلام از کنیزان حکیمه بوده و ایشان او را تربیت کرده و سپس وی را به امام عسکری علیه السلام هدیه کرده است؛ و یا اینکه از اسیران روم بوده و امام هادی علیه السلام او را خریداری کرده است. آنچه از [اثبات الوصیه] مسعودی برمی‌آید، همان [قول] اول (از کنیزان حکیمه بودن آن بانو) است.»

تستری قول «اثبات الوصیه» را چنین نقل می‌کند:

«قال في الإثبات: روى لنا الثقات من مشايخنا ان بعض أخوات أبي الحسن علي بن محمد علیه السلام كانت لها جارية ولدت في بيتها و ربتها تسمى نرجس فلما كبرت و عبلت دخل أبو محمد علیه السلام فنظر إليها فأعجبته.»

«مؤلف کتاب اثبات الوصیه می‌گوید: موثقین از مشایخ ما روایت کرده‌اند که

یکی از خواهران امام هادی علیه السلام (حضرت حکیمه) کنیزی داشت که تولد ورشد و تربیت او در خانه وی صورت گرفته و نامش نرجس بود. پس هنگامی که کنیز بزرگ شد و به سن ازدواج رسید، امام عسکری علیه السلام از روی تعجب به او نگاهی کرد.»

«فَقَالَتْ عَمَّتُهُ: أَرَأَيْكَ تَنْظُرُ إِلَيْهَا؟ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ: إِنِّي مَا نَظَرْتُ إِلَيْهَا إِلَّا مُتَعَجِبًا! أَمَا إِنَّ الْمَوْلُودَ الْكَرِيمَ عَلَى اللَّهِ - جَلَّ وَعَلَا - يَكُونُ مِنْهَا ثُمَّ أَمْرُهَا أَنْ تَسْتَأْذِنَ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام فِي دَفْعِهَا إِلَيْهِ، فَفَعَلْتُ، فَأَمَرَهَا بِذَلِكَ.»

«عمه امام عسکری علیه السلام گفت: طالب این کنیز هستی؟ امام عسکری علیه السلام فرمود: من از روی تعجب به او نگاه می‌کنم؛ زیرا مولودی که عزیز خداست از این کنیز به وجود می‌آید. سپس امام عسکری علیه السلام به عمه خویش امر کرد تا برای ازدواجش با کنیز از پدرش اجازه بگیرد. حضرت حکیمه نیز این کار را انجام داد. سپس، امام هادی علیه السلام به چنین کاری امر کردند.»

«وَرَوَى فِي خَبَرٍ آخَرَ عَنْ جَمَاعَةٍ مِنَ الشُّيُوخِ بِإِسْنَادِهِمْ عَنْ حَكِيمَةَ كَيْفِيَّةٍ تَوَلَّدَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ [إِلَى أَنْ قَالَ] قَالَتْ، فَقُلْتُ لَهُ: مِمَّنْ يَكُونُ هَذَا الْمَوْلُودُ يَا سَيِّدِي؟ فَقَالَ مِنْ جَارِيَتِكَ نَرْجَسَ.»^۱

«و در خبری دیگر از جماعتی از شیوخ به اسنادشان از حکیمه در باب کیفیت تولد امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف نقل شده است: وقتی امام عسکری علیه السلام خبر تولد فرزندش را به عمه اش حکیمه می‌دهد، ایشان سؤال می‌کند: از چه کسی، چنین فرزندی متولد می‌شود؟ امام می‌فرماید: از کنیز تو، نرجس.»

نکته

گرچه در این روایت چنین آمده است که حضرت نرجس از کنیزان حکیمه است؛ ولی این مطلب منافاتی با این ندارد که پس از خرید کنیز توسط امام هادی علیه السلام جهت تربیت و آشنایی با مسائل، به خواهرش حضرت حکیمه سپرده شود.

تستری برای اثبات قول اول، روایتی از «کمال الدین» را به عنوان شاهدی دیگر می آورد:

«و روی الإكمال أيضا في باب مولده عليه السلام بإسناده عن حكيمة قالت: كانت لي جارية يقال لها: «نرجس» فزارني ابن أخي فأقبل يحقق النظر إليها...»^۱
«همچنین در اکمال درباره تولد حضرت حجت، به اسناد خود از حکیمه آورده است که ایشان فرموده است: کنیزی داشتم که نامش نرجس بود. فرزند برادرم مرا ملاقات کرد و تیز به او نگریست ...»

در حدیث

سپس، تستری می فرماید: با اینکه شیخ صدوق روایتی را برای اثبات قول اول، نقل می کند، ولی او خودش متمایل به قول دوم (از اسرای رومی بودن مادر امام زمان علیه السلام) است؛ زیرا ایشان، روایتی را نیز نقل می کند که مادر امام زمان علیه السلام دختر یوشع فرزند قیصر بوده و امام هادی علیه السلام شخصی را مأمور می سازد تا او را خریداری کند.

«و مال الصدوق إلى الثاني، فقال في الإكمال باب «ما روی في نرجس أم القائم عليه السلام» واسمها «ملیكة» بنت يشوعا بن قیصر الملك. و روی بإسناده عن بشر بن سليمان النخاس بعث الهادي عليه السلام له بشرائها و هو خبر طویل و إن روی في باب مولده عليه السلام ما يعارض هذا، كما تقدّم.»

«صدوق به نظر دوم متمایل شد. ایشان در کتاب الإكمال در باب «ما روی فی نرجس ام القائم عجل الله تعالی فرجه الشریف» گفته است: اسم او ملیکه دختریشوعابن قیصر پادشاه روم است. ایشان با سند خود از بشرین سلیمان نخاس گفته است: امام هادی علیه السلام او را فرستاد تا ایشان را بخرد. آن روایت طولانی است اگرچه در باب تولد امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف روایتی نقل شده است که با این روایت معارض است.»

تستری در ادامه می فرماید: «شیخ مفید نیز مؤید قول دوم است؛ زیرا زیارتی را برای مادر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف نقل می کند که حکایت از اسیر بودن آن بانو دارد.»

«وهو المفهوم أيضا من المفید حيث ذکر زیارة لها وفيها: «المخطوبة من روح الله الأمين و من رغب في وصلتها سيّد المرسلين» والظاهر أنّ الزيارة إنشاء منه أخذاً من خبر التّخاس المتقدّم.»

«از عبارت مفید نیز همان فهمیده می شود؛ از این جهت که زیارتی را برای ایشان ذکر کرده که در آن عبارت «المخطوبة من روح الله الأمين و من رغب في وصلتها سيد المرسلين» وجود دارد. ظاهر این است که این زیارت توسط خود او ایجاد شده و آن را از روایت نخاس الهام گرفته است.»

سپس، تستری می افزاید: صحیح تر همان قول اول است؛ زیرا اولاً: روایت آن صحیح تر است.^۱

«والظاهر أصحّية القول الأوّل وأصحّية خبره.»

ثانیاً: نعمانی نیز قائل به قول دوم است؛ زیرا روایتی را نقل می کند که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را فرزند کنیز سوداء معرفی می کند.

«وهو المفهوم من النعماني أيضا حيث قال في باب ما روی في الغيبة - بعد روايته

۱. تستری به روایاتی که قائلان به قول دوم نقل می کنند، اشکال سندی وارد می سازد. این اشکال بر روایت قول اول نیز وارد است. إن شاء الله در ادامه، آنها را مورد بحث قرار خواهیم داد.

یاسناده عن الكناسي عن الباقر عليه السلام - «أَنَّ صاحب هذا الأمر فيه شبه من يوسف، ابن أمة سوداء يصلح الله له أمره في ليلة.»

«از کلام نعمانی نیز همین فهمیده می شود؛ زیرا روایت را از امام باقر عليه السلام نقل می کند: صاحب این امر شباهتی به یوسف عليه السلام دارد. اینکه فرزند کنیز سیاهی است و اینکه خداوند امر او را در یک شب اصلاح می کند.»

نعمانی پس از ذکر روایت مزبور می فرماید:

«و روایتی اخبار اخرفاعتبروا یا اولی الأبصار الناظرة بنور الهدی والقلوب المسلمة من الغمر المشرقة بالإيمان والضياء بهذا القول! قول الإمامين الباقر والصادق عليهما السلام في الغيبة وما في الغائب من شبه الأنبياء، ثم من الاستتار والخوف، وأنه ابن أمة سوداء يصلح الله له أمره في ليلة وتأمّلوه حسناً...»^۱

«ای صاحبان دیدگانی که با نور هدایت بینا است و دل هایی که از کوری به سلامت هستند و با ایمان و روشنائی متورند از فرمایش این دو امام: حضرت باقر و صادق عليهما السلام که درباره غیبت و روش هایی که از پیامبران در حضرت قائم است از پنهان بودن و ترس و اینکه او فرزند کنیزی سیاه چهره است و خداوند، کار او را در یک شب اصلاح می کند...»

آنگاه تستری اشکالی به کلام نعمانی وارد می سازد، مبنی بر اینکه اگر او دختر یوشع فرزند قیصر پادشاه بوده، پس نمی تواند کنیز سیاه باشد.

«فإن بنت يوشع ابن قيصر لم تكن أمة سوداء.»^۲

«دختر یوشع ابن قیصر کنیزی سیاه نبود.»

چنین اشکالی وارد نیست؛ زیرا این بیان می تواند از باب غلبه باشد؛ زیرا

۱. نعمانی، الغيبة، ص ۱۶۵.

۲. تستری، قاموس الرجال، ج ۱۲، ص ۶۴.

غالب کنیزها از اطراف آفریقا بوده که سیاه چهره بوده اند.

بیان تستری درباره همسر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

«وَأُمَّا الْهَادِي وَالْعَسْكَرِي عجل الله تعالی فرجه الشریف فَلَمْ نَقْفْ لهما عَلَى ذِكْرِ زَوْجَةٍ، بَلْ أُمَّ أَوْلَادٍ. كَمَا أَنَّ الْحِجَّةَ عجل الله تعالی فرجه الشریف لَمْ نَقْفْ عَلَى ذِكْرِ زَوْجَةٍ لَهُ أَوَامٌ وَلِدٌ إِلَّا مَا عَنْ مُصْبَاحِ الْكَفْعَمِيِّ مِنْ أَنَّ زَوْجَتَهُ عجل الله تعالی فرجه الشریف أَحَدُ بَنَاتِ أَبِي لَهَبٍ»^۲

«درباره امام هادی و امام عسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف به اینکه برای ایشان نام همسری ذکر شده باشد، دست نیافتیم؛ بلکه هر چه بوده ام ولد بوده است. همچنان که برای امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز به ذکر همسری ام ولد برای ایشان دست نیافتیم؛ مگر آنچه در مصباح کفعمی آمده است که همسر ایشان از دختران ابی لهب است.»

ولی آنچه در مصباح کفعمی آمده، این است که همسر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف یکی از دختران ابوليث است، نه ابولهب.

۱. تستری، قاموس الرجال، ج ۱۲، ص ۷۵.

۲. الموجود فی المصباح: زوجته من بنات أبي ليث، راجع ص ۵۲۳.

جلسه بیست و دوم

مقدمه

موضوع بحث اثبات ولادت و وجود امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است. در این زمینه روایات متعددی را نقل کردیم. آخرین روایت، روایت ابوالادیان بود که متن و توضیح آن را مطرح کردیم. در اینجا به دو نکته پایانی اشاره می‌کنیم:

نکته اول: منابع روایت

منابعی که این حدیث را نقل کرده‌اند عبارت‌اند از:

۱. شیخ صدوق در «کمال الدین» (ج ۲، باب ۴۳، ص ۴۷۵)؛
۲. ابن حمزه طوسی (قرن ۶) در «الثاقب فی المناقب» (ص ۶۰۲، ح ۵۴۴)؛ ایشان این روایت را از کمال الدین نقل می‌کند.^۱
۳. فیض کاشانی در «نوادر الأخبار فیما يتعلق بأصول الدین» (ص ۲۲۸)؛
۴. حرّ عاملی در «إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات» (ج ۳، ص ۴۸۵ و ۹۸۲)؛
۵. بحرانی در «حلیة الأبرار فی أحوال محمد وآله الأطهار علیهم السلام» (ج ۵، ص ۱۹۵) و در کتاب «مدینة معاجز الأئمة الإثني عشر علیهم السلام» (ج ۷، ص ۶۱۱) و همچنین در کتاب «تبصرة الولی» (ص ۱۲۷)؛
۶. مجلسی در «بحار الانوار» (ج ۵، ص ۳۳۲ و ج ۵۲، ص ۶۲)؛ ایشان این روایت را از کمال الدین نقل می‌کند.
۷. صافی گلپایگانی در «منتخب الآثار» (ص ۳۶۷)؛

۱. ابن حمزه صاحب دو کتاب دیگر نیز به نام‌های «الوسیله» و «الوسیط» بوده که سید ابوالحسن اصفهانی به کتاب الوسیله نظر خاصی داشتند.

۸. قندوزی در «ینایع/المودة» (ج ۳، ص ۳۲۵): ایشان نیز این روایت را از کمال الدین نقل می‌کند.

نکته دوم: سند روایت

«وَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ حَبَابٌ حَدَّثَنِي أَبُو الْأَذْيَانِ قَالَ قَالَ عَقِيدُ الْحَادِمِ وَقَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ بْنُ خَيْرَوَيْهِ الشُّسْتَرِيُّ وَقَالَ حَاجِرُ الْوُشَاءِ كُلُّهُمْ حَكَوْا عَنْ عَقِيدِ الْحَادِمِ وَقَالَ أَبُو سَهْلٍ بْنُ تَوْجَحْتٍ قَالَ عَقِيدُ الْحَادِمِ...»

سند صدوق به ابوالحسن علی بن محمد بن حباب منتهی می‌شود و ایشان نیز از ابوالادیان نقل می‌کند. البته در کمال الدین، محمد بن علی بن حباب و خشاب نیز ذکر شده است. لازم به ذکر است که ما نام ایشان (علی بن محمد بن حباب) را در کتب رجالی نیافتیم. این روایت با فرض مجهول بودن راوی، ضرری به اصل وجود ولادت حضرت نمی‌زند. ضمن اینکه به این روایت اعتنا شده و بعضی از بزرگان ما نیز، این روایت را نقل کرده‌اند.

روایت بیست و چهارم

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ حَاتِمِ التُّوفَلِيِّ الْمَعْرُوفِ بِالْكَرْمَانِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ عِيْسَى الْوُشَاءِ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ طَاهِرِ الْقُمِّيِّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَجْرٍ سَهْلُ الشَّيْبَانِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَسْرُورٍ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْقُمِّيِّ قَالَ: كُنْتُ امْرَأً لَهْجاً يَجْمَعُ الْكُتُبَ الْمُشْتَمِلَةَ عَلَى غَوَامِضِ الْعُلُومِ وَ دَقَائِقِهَا كَلِفًا بِاسْتِظْهَارِ مَا يَصِحُّ لِي مِنْ حَقَائِقِهَا مُعَرِّمًا بِحِفْظِ مُشْتَبِهَاتِهَا وَ مُسْتَعْلَقَاتِهَا شَجِيحاً عَلَى مَا أَظْفَرِيهِ مِنْ مُعْضَلَاتِهَا وَ مُشْكَلَاتِهَا مُتَعَصِّباً لِمَذْهَبِ الْإِمَامِيَّةِ رَاغِباً عَنِ الْأَمْنِ وَالسَّلَامَةِ فِي انْتِظَارِ التَّنَازُعِ وَ التَّخَاصُمِ وَ التَّعَدِّيِّ إِلَى التَّبَاعُضِ وَ التَّشَاتُّمِ مُعَيِّباً لِلْفِرْقِ ذَوِي الْخِلَافِ كَاشِفاً عَنْ مَثَالِبِ أَيْمَتِهِمْ هَتَاكاً لِلْحُجُبِ قَادَتِهِمْ إِلَى أَنْ بُلِيَتْ بِأَشَدِّ النَّوَاصِبِ

مُنَازَعَةً وَأَظْهَرَهُمْ مُخَاصَمَةً وَأَكْثَرَهُمْ جَدَلًا وَأَشْنَعَهُمْ سُؤَالَ وَأَشْبَهَهُمْ عَلَى الْبَاطِلِ قَدَمًا.»

«سعد بن عبدالله قمی گوید: من مردی علاقه مند به جمع آوری کتب حاوی غوامض و دقایق علوم بودم؛ و به درک کردن حقایق درست دانش حریص بودم؛ و به حفظ موارد اشتباه و نامفهوم آن آزمند بودم؛ و بر آنچه از مشکلات و معضلات مسائل علمی دست می یافتم، با حرص شدید نگه داری و حفظ می کردم. در عین حال نسبت به مذهب امامیه تعصب داشتم. رویگردان از امن و سلامتی و مشتاق نزاع و خصومت بودم. دنبال کینه ورزی و بد گفتن می گشتم و به آواز بلند، فرقه های مخالف امامیه را نکوهش و معایب پیشوایان آنها را برملا می کردم و آبروی پیشوایان آنها را می بردم. تا اینکه گرفتار شخصی شدم که از همه ستیزه جو تر و در خصومت پایدار تر و در جدل زبردست تر و در پرسش و طرح سؤال مبرز تر و بر مذهب باطل خود پابرجا تر بود.»

«فَقَالَ ذَاتَ يَوْمٍ وَأَنَا أَنْظِرُهُ تَبًّا لَكَ وَلِأَصْحَابِكَ يَا سَعْدُ إِنَّكُمْ مَعَاشِرَ الرَّافِضَةِ تَقْصِدُونَ عَلَى الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ بِالطَّعْنِ عَلَيْهِمَا وَتَجْهَدُونَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَايَتِهِمَا وَإِمَامَتِهِمَا هَذَا الصِّدِّيقُ الَّذِي فَاقَ جَمِيعَ الصَّحَابَةِ بِشَرَفِ سَابِقَتِهِ أَمَّا عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ مَا أَخْرَجَهُ مَعَ نَفْسِهِ إِلَى الْغَارِ إِلَّا عِلْمًا مِنْهُ أَنَّ الْخِلَافَةَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنَّهُ هُوَ الْمُتَقَلَّدُ لِأَمْرِ التَّائِيلِ وَالْمُلْتَقَى إِلَيْهِ أَرْزَمَةُ الْأُمَّةِ وَعَلَيْهِ الْمُعْوَلُ فِي شُعْبِ الصَّدْعِ وَلَمْ الشَّعْثِ وَسَدِّ الْخُلَلِ وَإِقَامَةِ الْحُدُودِ وَتَسْرِيْبِ الْجِيُوشِ لِفَتْحِ بِلَادِ الشِّرْكَ وَكَمَا أَشْفَقَ عَلَى نُبُوتِهِ أَشْفَقَ عَلَى خِلَافَتِهِ إِذْ لَيْسَ مِنْ حُكْمِ الْإِسْتِثَارِ وَالْتَّوَارِي أَنْ يَرُومَ الْهَارِبُ مِنَ الشَّرِّ مُسَاعَدَةً إِلَى مَكَانٍ يَسْتَخْفِي فِيهِ وَلَمَّا رَأَيْنَا النَّبِيَّ مُتَوَجِّهًا إِلَى الْإِنْجِحَارِ وَلَمْ تَكُنِ الْحَالُ تُوجِبُ اسْتِدْعَاءَ الْمُسَاعَدَةِ مِنْ أَحَدٍ اسْتَبَانَ لَنَا قَصْدُ رَسُولِ اللَّهِ بِأَبِي بَكْرٍ لِلْغَارِ لِلْعَلَّةِ الَّتِي شَرَحْنَاهَا وَإِنَّمَا أَبَاتَ عَلَيْنَا عَلَى فَرَاشِهِ لِمَا لَمْ يَكُنْ يَكْتَرِثُ بِهِ وَلَمْ يَحْفَلْ بِهِ لِاسْتِثْقَالِهِ وَلِعِلْمِهِ بِأَنَّهُ إِنْ قُتِلَ لَمْ يَتَعَذَّرْ عَلَيْهِ نَصْبُ غَيْرِهِ مَكَانَهُ لِلْخُطُوبِ الَّتِي كَانَ يَصْلُحُ لَهَا قَالَ سَعْدٌ فَأَوْرَدْتُ عَلَيْهِ

أَجُوبُهُ شَيْئًا زَالَ يُعَقِّبُ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهَا بِالتَّقْضِ وَالرِّدِّ عَلَيَّ...»

«در روزی که من با او مناظره می کردم گفت: ای سعد! وای بر تو و اصحاب رافضی تو. زبان به طعن مهاجر و انصار می گشایید و ولایت و امامت آنها را از طرف رسول خدا ﷺ انکار می کنید؟ این ابوبکر صدیق است که بر همه صحابه به شرف سابقه در ایمان برتری دارد. تو نمی دانی که رسول خدا ﷺ او را با خود به غار نبرد مگر برای آنکه می دانست خلافت بعد از او از آن اوست و او است که امر تأویل به او سپرده است و زمام امت اسلامی بدو واگذار شده و در جمع آوری تفرقه و جبران شکست ها به او اعتماد شده است و در سد خلل و اقامه حدود و لشکرکشی برای فتح کشورهای مشرکین به او تکیه گردیده است؟ چنانچه پیامبر ﷺ بر نبوت خود می ترسید بر خلافت خود نیز می ترسید؛ زیرا شخص گریزان که خود را پنهان می کند و از دست دشمن متواری است معمولاً در مقام کمک و مساعدت از دیگری بر نمی آید و او را به مخفیگاه خود راه نمی دهد. چون ما می دانیم که پیامبر ﷺ در این هجرت قصد کناره گیری و گریز داشت و وضعیت مقتضی کمک و مساعدت از احدی نبود. مقصود رسول خدا ﷺ از اینکه ابوبکر را با خود به غار برد روشن می شود. علتش همان است که شرح دادیم. همانا علی علیه السلام را در فراش خود خوابانید چون به او اعتنائی نداشت؛ و با او هم سفر نشد، چون با او خوش نداشت. می دانست که اگر کشته شود می تواند دیگری را برای مشکلاتی که بر عهده او است به جای او انتخاب کند. سعد گوید: من در جوابش بیانات متعددی ذکر کردم و او هر يك را نقض کرد و مردود دانست...»

«قَالَ سَعْدٌ فَصَدَرْتُ عَنْهُ مُزَوَّرًا قَدْ انْتَفَخَتْ أَحْسَائِي مِنَ الْغَضَبِ وَتَقَطَّعَ كَبِدِي مِنَ الْكَرْبِ وَكُنْتُ قَدْ اتَّخَذْتُ طُومَارًا وَأُثْبِتُ فِيهِ نَيْفًا وَأَرْبَعِينَ مَسْأَلَةً مِنْ صِعَابِ الْمَسَائِلِ

لَمْ أَجِدْ هَذَا مُجِيباً عَلَى أَنْ أَسْأَلَ عَنْهَا خَبِيرَ أَهْلِ بَلَدِي أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ صَاحِبَ مَوْلَانَا أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام فَارْتَحَلْتُ خَلْفَهُ وَقَدْ كَانَ خَرَجَ قَاصِداً نَحْوَ مَوْلَانَا بِسَرٍّ مَنْ رَأَى فَلَحِقْتُهُ فِي بَعْضِ الْمَنَازِلِ فَلَمَّا تَصَافَحْنَا قَالَ بِخَيْرٍ لِحَاقِكَ بِي قُلْتُ الشُّوقُ ثُمَّ الْعَادَةُ فِي الْأَسْئَلَةِ قَالَ قَدْ تَكَافَيْتُنَا عَلَى هَذِهِ الْخُطَّةِ الْوَاحِدَةِ فَقَدْ بَرِحَ بِي الْقَرْمُ إِلَى لِقَاءِ مَوْلَانَا أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْ مَعَاضِلَ فِي التَّأْوِيلِ وَمَشَاكِلَ فِي التَّنْزِيلِ فَدُونَكُمَا الصُّحْبَةُ الْمُبَارَكَةُ فَإِنَّهَا تَقِفُ بِكَ عَلَى صَفَةِ بَحْرٍ لَا تَنْقُضِي عَجَائِبُهُ وَلَا تَفْنَى غَرَائِبُهُ وَهُوَ إِمَامُنَا.»

«سعد گوید: من با تزویر، خود را از دست اورهانیدم؛ ولی از خشم اندرونم پر شده بود و از غصه نزدیک بود جگرم پاره پاره شود. پیش از آن طوماری تهیه کرده و در آن چهل و چند مسأله دشوار را نوشته بودم که پاسخ‌گویی برای آنها نیافته بودم. می‌خواستم از عالم شهر خود احمد بن اسحاق که مصاحب مولایمان ابومحمد عليه السلام بود پرسش کنم. به دنبال او رفتم. او به قصد سرّمن‌رأی و برای شرفیابی حضور امام عليه السلام از قم بیرون رفته بود. در یکی از منازل راه، به او رسیدم. چون با او مصافحه کردم. گفت: خیر است. گفتم: اولاً: مشتاق دیدار شما بودم و ثانیاً: طبق معمول سؤال‌هایی از شما دارم. گفتم: در این مورد با یکدیگر برابر هستیم. من نیز مشتاق ملاقات مولایم ابومحمد عليه السلام هستم و می‌خواهم مشکلاتی در تأویل و معضلاتی در تنزیل را از ایشان پرسش کنم. این رفاقت میمون و مبارک است؛ زیرا به وسیله آن به دریایی خواهی رسید که عجایش تمام و غرائبش فانی نمی‌شود و او امام ما است.»

«فَوَرَدَنَا سَرٌّ مَنْ رَأَى فَانْتَهَيْنَا مِنْهَا إِلَى بَابِ سَيِّدِنَا فَاسْتَأْذَنَّا فَخَرَجَ عَلَيْنَا الْإِذْنُ بِالْدُخُولِ عَلَيْهِ وَكَانَ عَلَى عَاتِقِ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ جِرَابٌ قَدْ غَطَّاهُ بِكَسَاءٍ طَبْرِيٍّ فِيهِ مِائَةٌ وَسِتُّونَ صُرَّةً مِنَ الدَّنَانِيرِ وَالْدَّرَاهِمِ عَلَى كُلِّ صُرَّةٍ مِنْهَا خَمْسٌ صَاحِبَهَا قَالَ سَعْدُ فَمَا شَبَّهْتُ وَجْهَ مَوْلَانَا أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام حِينَ غَشَيْنَا نُورَ وَجْهِهِ إِلَّا بِبَدْرِ قَدْ اسْتَوْفَى مِنْ لَيَالِيهِ

أَزْبَعًا بَعْدَ عَشْرٍ وَعَلَى فَخِذِهِ الْأَيْمَنِ غُلَامٌ يُتَنَاسَبُ الْمُشْتَرِي فِي الْخِلْقَةِ وَالْمُنْظَرِ عَلَى رَأْسِهِ
فَرْقٌ بَيْنَ وَفَرْتَيْنِ كَأَنَّهُ أَلْفٌ بَيْنَ وَآوَيْنِ وَبَيْنَ يَدَيْ مَوْلَانَا رُفْقَانَةٌ ذَهَبِيَّةٌ تَلْمُعُ بَدَائِعُ
نُفُوشِهَا وَسَطَ غَرَائِبِ الْفُصُوصِ الْمُرَكَّبَةِ عَلَيْهَا قَدْ كَانَ أَهْدَاهَا إِلَيْهِ بَعْضُ رُؤَسَاءِ أَهْلِ
الْبَصْرَةِ وَبِيَدِهِ قَلَمٌ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَسْطُرَ بِهِ عَلَى الْبَيَاضِ شَيْئًا قَبَضَ الْغُلَامُ عَلَى أَصَابِعِهِ
فَكَانَ مَوْلَانَا يُدْخِرُ الرُّفْقَانَةَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَيَشْغَلُهُ بِرَدِّهَا كَيْ لَا يَصُدَّهُ عَنْ كِتَابَتِهِ مَا أَرَادَ.»

«بعد از آن با یکدیگر به سامرا درآمدیم و به درخانه مولایمان رسیدیم. اجازه خواستیم و برای ما اذن دخول صادر شد. برشانه احمد بن اسحاق انبانی بود که آن را زیر یک عباى طبرى پنهان کرده بود. در آن يك صد و شصت کیسه دینار و درهم بود و سر هر کیسه را صاحبش مهر زده بود. سعد گوید: من نمی توانم مولای خود ابومحمد (ع) را در آن لحظه که دیدار کردم و نور سیمایش ما را فرا گرفته بود به چیزی جز ماه شب چهارده تشبیه کنم. برزانوی راستش پسر بچه ای نشسته بود که در خلقت و منظر مانند ستاره مشتری بود و بر سرش فرقی مانند الف بین دو او بود. در پیش روی مولای ما اناری طلایی بود که نقش های بدیعش در میان دانه های قیمتی آن می درخشید که آن را یکی از رؤسای بصره تقدیم کرده بود. در دست امام عسکری (ع) قلمی بود که چون می خواست بر صفحه کاغذ چیزی بنویسد آن کودک انگشتانش را می گرفت و مولای ما آن انار طلایی را در مقابلش رها می کرد و او را به آوردن آن سرگرم می کرد تا او را از نوشتن باز ندارد.»

«فَسَلَّمْنَا عَلَيْهِ فَأَلْطَفَ فِي الْجَوَابِ وَأَوْمَأَ إِلَيْنَا بِالْجُلُوسِ فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ كِتَابَةِ الْبَيَاضِ
الَّذِي كَانَ بِيَدِهِ أَخْرَجَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ جِرَابَهُ مِنْ طَيِّ كِسَائِهِ فَوَضَعَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَنَظَرَ
الْهَادِي (ع) إِلَى الْغُلَامِ وَقَالَ لَهُ يَا بَنِي فُضِّ الْحَاتَمَ عَنْ هَذَا يَا شَيْعَتِكَ وَمَوَالِيكَ فَقَالَ يَا
مَوْلَايَ أَيْجُوزُ أَنْ أُمَدَّ يَدًا ظَاهِرَةً إِلَى هَذَا يَا خِصَّةَ وَأَمْوَالٍ رَجَسَةٍ قَدْ شَيَّبَ أَحْلَاهَا بِأَحْرِمِهَا

فَقَالَ مَوْلَايَ يَا ابْنَ إِسْحَاقَ اسْتَخْرِجْ مَا فِي الْحِرَابِ لِيُمَيِّزَ مَا بَيْنَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ مِنْهَا فَأَوَّلُ صُرَّةٍ بَدَأَ أَحْمَدُ بِإِخْرَاجِهَا قَالَ الْغُلَامُ هَذِهِ لِفُلَانِ بْنِ فُلَانٍ مِنْ مَحَلَّةٍ كَذَا بِقَمٍّ تَشْتَمِلُ عَلَى اثْنَيْنِ وَسِتِّينَ دِينَارًا فِيهَا مِنْ ثَمَنِ حَبِيرَةٍ بَاعَهَا صَاحِبُهَا وَكَانَتْ إِثْبَاتًا لَهُ عَنْ أَبِيهِ خَمْسَةٌ وَأَرْبَعُونَ دِينَارًا وَمِنْ ثَمَانِ تِسْعَةِ أَثْوَابٍ أَرْبَعَةُ عَشَرَ دِينَارًا وَفِيهَا مِنْ أُجْرَةِ الْحَوَانِيتِ ثَلَاثَةُ دَنَانِيرٍ»^۱

«بر او سلام کردیم. او پاسخ گرمی داد و اشاره فرمود که بنشینیم. چون از نوشتن نامه فارغ شد، احمد بن اسحاق انبانش را از زیر عبایش بیرون آورد و آن را در مقابلش نهاد. امام علیه السلام به آن کودک نگاه کرد و گفت: پسر جان! مهر هدایای شیعیان و دوستان را باز کن. او گفت: ای مولای من! آیا رواست دست طاهر را به هدایای نجس و اموال پلیدی که حلال و حرامش به یکدیگر درآمیخته است، دراز کنیم؟ مولایم فرمود: ای ابا اسحاق! آنچه در انبان است بیرون بیاور تا حلال و حرام آن را جدا کند. چون احمد اولین کیسه را از انبان بیرون آورد، آن کودک گفت: این کیسه از آن فلان فرزند فلان است که در فلان محله قم ساکن است. در آن ۶۲ دینار است که ۴۵ دینار آن مربوط به بهای فروش زمین سنگلاخی است که صاحبش آن را از پدر خود به ارث برده و ۱۴ دینار آن مربوط به بهای ۹ جامه و ۳ دینار آن مربوط به اجاره مغازه هاست.»

جلسه بیست و سوم

مقدمه

در ادامه بحث و بررسی ادله ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در جلسه قبل، مقداری از متن روایت بیست و چهارم را که شیخ صدوق از عبدالله بن سعد اشعری نقل کرده بود، بیان کردیم. اکنون ادامه متن را بیان کرده و سپس به ذکر منابع روایت و طرح اشکالات سندی و شرح حدیث و بررسی شبهات آن می پردازیم.

ادامه روایت بیست و چهارم

«فَقَالَ مُؤَلَّنًا صَدَقْتَ يَا بُنَيَّ ذُلَّ الرَّجُلُ عَلَى الْحَرَامِ مِنْهَا فَقَالَ عليه السلام فَتَشَّ عَنْ دِينَارٍ رَازِيٍ السَّيِّئَةِ تَأْرِيجُهُ سَنَهُ كَذَا قَدْ انْطَمَسَ مِنْ نِصْفٍ إِحْدَى صَفْحَتَيْهِ تَفْشُهُ وَفُرَاضَةٌ أَمْلِيَّةٌ وَنُزْهَا رُبْعٌ دِينَارٍ وَالْعَلَّةُ فِي تَحْرِيمِهَا أَنَّ صَاحِبَ هَذَا الصُّرَّةِ وَزَنَ فِي شَهْرٍ كَذَا مِنْ سَنَةِ كَذَا عَلَى حَائِكٍ مِنْ جِيرَانِهِ مِنَ الْعَزَلِ مَتًّا وَرُبْعٌ مِّنْ فَأَنْتَ عَلَى ذَلِكَ مُدَّةٌ وَفِي انْتِهَائِهَا قَيِّضٌ لِّذَلِكَ الْعَزَلِ سَارِقٌ فَأَخْبَرِيهِ الْحَائِكُ صَاحِبَهُ فَكَذَّبَهُ وَاسْتَرَدَّ مِنْهُ بَدَلَ ذَلِكَ مَتًّا وَنِصْفَ مِّنْ غَزْلًا أَدَقَّ مِمَّا كَانَ دَفَعَهُ إِلَيْهِ وَاتَّخَذَ مِنْ ذَلِكَ ثَوْبًا كَانَ هَذَا الدِّينَارُ مَعَ الْقُرَاضَةِ ثَمَنُهُ فَلَمَّا فَتَحَ رَأْسَ الصُّرَّةِ صَادَفَ رُقْعَةً فِي وَسْطِ الدَّنَانِيرِ بِاسْمِ مَنْ أَخْبَرَ عَنْهُ وَبِمُقْدَارِهَا عَلَى حَسَبِ مَا قَالَ وَاسْتَخْرَجَ الدِّينَارَ وَالْقُرَاضَةَ بِتِلْكَ الْعَلَامَةِ ثُمَّ أَخْرَجَ صُرَّةً أُخْرَى فَقَالَ الْغُلَامُ هَذِهِ لِفُلَانِ بْنِ فُلَانٍ مِنْ مُحَلَّةٍ كَذَا بِقُمَّ تَشْتَمِلُ عَلَى خَمْسِينَ دِينَارًا لَا يَحِلُّ لَنَا لِنُسُهَا».

«امام عسکری عليه السلام فرمود: فرزندم، راست گفتمی اکنون این مرد را راهنمایی کن که کدامش حرام است. کودک فرمود: خودت (احمد بن اسحاق) در میان اینها واریسی کن از یک دینار که سکه ری دارد و تاریخ فلان سال دارد و نقش نصف یک روی آن پاک شده و یک قطعه طلای آملی که به وزن چهار اشرفی است. سبب حرمتش این است که صاحب اشرفی، در فلان ماه از فلان سال، یک من

و چارک ریسمان به همسایه بافنده‌ی خود داده است و مدتی گذشته و آن ریسمان به دزدی رفته است. آن جولابا به صاحبش گزارش دزدی را داده و صاحب ریسمان او را تکذیب کرده و به عوض آن ریسمان، یک من ونیم ریسمان باریک تراز او دریافت کرده است (نخ هرچه باریک تر باشد، گران تر است) و از آن جامه‌ای بافته که این دینار و آن قطعه طلا، بهای آن است.^۱ چون (احمد بن اسحاق) کیسه را باز کرد در میان آن نوشته‌ای بود که نام صاحب آن دینارها و مقدار آن در آن نوشته بود و آن دینارها با آن قطعه طلا با همان نشانه بیرون آمد. سپس کیسه دیگری در آورد و آن کودک فرمود: این از فلان پسر فلان ساکن فلان محله قم است و در آن پنجاه اشرفی است که دست زدن بدان برای ما روا نیست.»

«قَالَ وَكَيْفَ ذَلِكَ قَالَ لِأَمَّا مِنْ ثَمَنِ حِنْطَةٍ حَافٍ صَاحِبُهَا عَلَى أَكَّارٍ فِي الْمُقَاسَمَةِ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ قَبَضَ حِصَّتَهُ مِنْهَا بِكَيْلٍ وَافٍ وَكَانَ مَا حَصَّ الْأَكَّارَ بِكَيْلٍ بَحْسٍ فَقَالَ مَوْلَانَا صَدَقْتَ يَا بُنَيَّ ثُمَّ قَالَ يَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ اخْلَعْهَا بِأَجْمَعِهَا لِتَرُدَّهَا أَوْ تُوصِي بِرَدِّهَا عَلَى أَزْبَاقِهَا فَلَا حَاجَةَ لَنَا فِي شَيْءٍ مِنْهَا وَائْتِنَا بِثَوْبٍ الْعَجُوزُ قَالَ أَحْمَدُ وَكَانَ ذَلِكَ الثَّوْبُ فِي حَقِيبَةٍ لِي فَتَسَيَّئْتُ فَلَمَّا انْصَرَفَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ لِيَأْتِيَهُ بِالْثَوْبِ نَظَرَ إِلَيَّ مَوْلَانَا أَبُو

۱. آقای محمد باقر کمره‌ای، مترجم کتاب «کمال الدین» صدوق می‌گوید: این روایت از دو جهت اجمال دارد: ۱- از جهت آنکه صاحب ریسمان، ریسمان خود را به همسایه جولای خود قرض داده بود و یا اینکه امانت سپرده بوده است و یا اینکه برای یافتن به او داده است. احکام اینها از نظر ضمانت فرق دارد. ۲- از جهت اینکه حکم به تحریم بهای آن جامه بی مورد بوده و یا آنکه بیش از وزن دریافت کرده و یا برای آنکه ریسمان بهتری دریافت کرده است. هر صورت از اینها حکم مخصوص خود را دارد. ما در جواب ایشان می‌گوییم: ما درصدد اثبات بند بند این روایت نیستیم؛ بلکه در جهت اثبات این هستیم که دلایل و روایات اثبات ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه بسیار است؛ این روایت نیز یکی از آن روایات است. هر چند به قول مامقانی امارات صدق بر این روایت حاکم است.

مُحَمَّدٌ ﷺ فَقَالَ مَا جَاءَ بِكَ يَا سَعْدُ فَقُلْتُ شَوْقِي أَبْنِي إِسْحَاقَ عَلَى لِقَاءِ مَوْلَانَا قَالَ وَ الْمَسَائِلُ الَّتِي أَرَدْتُ أَنْ تَسْأَلَهُ عَنْهَا قُلْتُ عَلَى حَالِهَا يَا مَوْلَايَ قَالَ فَسَلْ قُرَّةَ عَيْنِي وَأَوْمَأَ إِلَى الْغُلَامِ فَقَالَ لِي الْغُلَامُ سَلْ عَمَّا بَدَأَ لَكَ مِنْهَا.»

«گفت برای چه؟ کودک فرمود: چون بهای گندمی است که صاحبش برزارع خود در قسمت آن ستم کرده است. برای آنکه سهم خود را باکیل تمام، برداشته و سهم زارع را باکیل ناتمام داده است. مولای ما فرمود: فرزندم! راست گفتی. سپس به احمد بن اسحق فرمود: همه را به صاحبانش برگردان و یا وصیت کن که آنها را به صاحبانش برسانند (کنایه از اینکه شاید عمر خودت کفاف ندهد). ما را در آن حاجتی نیست. جامه آن پیرزن را بیاور. احمد گوید: آن جامه در جامه دانی بود که من فراموشش کرده بودم. چون احمد بن اسحق برگشت تا آن جامه را بیاورد مولایم ابومحمد به من (عبدالله بن سعد) نظر کرد و فرمود برای چه آمدی؟ عرض کردم: احمد بن اسحق مرا به دیدار مولای خود تشویق کرد. فرمود آن مسائلی که می خواستی بپرسی چه شد؟ عرض کردم آقا بر حال خود مانده اند. فرمود آنها را از نور چشمم بپرس؛ و اشاره به آن کودک کرد. پس آن کودک به من فرمود: هر چه می خواهی بپرس.»

«فَقُلْتُ لَهُ مَوْلَانَا وَابْنُ مَوْلَانَا إِنَّا رُؤِينَا عَنْكُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص جَعَلَ طَلَّاقَ نِسَائِهِ بِيَدِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ حَتَّى أُرْسَلَ يَوْمَ الْحَمَلِ إِلَى عَائِشَةَ أَتَاكَ قَدْ أَرْهَجَتْ عَلَى الْإِسْلَامِ وَ أَهْلِهِ بِفَتْحِكَ وَ أَوْرَدَتْ بَيْنِكَ حِيَاضَ الْهَلَكَ بِجَهْلِكَ فَإِنْ كَفَفْتَ عَنِّي غَرْبَكَ وَ إِلَّا طَلَّقْتُكَ وَ نِسَاءَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَدْ كَانَ طَلَّاقُهُنَّ وَفَاتَهُ.»

«عرض کردم (سعد بن عبدالله)، ای مولای ما و فرزند مولای ما! ۱- به ما از رسول خدا ﷺ روایت رسیده است که طلاق زنان خود را به دست امیرالمؤمنین ﷺ واگذاشت. آن حضرت در روز جنگ جمل به عایشه فرمود:

«تو در محیط اسلام غبارستیزه انگیزی و فتنه برپا کردی و فرزندان خود را از روی نادانی به پرتگاه نابودی کشاندی. اگر دست از من بازنداری تو را طلاق می‌دهم.» چگونه این امر ممکن است با آنکه زنان رسول خدا ﷺ با وفات اواز وی جدا و مطلقه شدند؟»

«قَالَ مَا الطَّلَاقُ؟ قُلْتُ تَخْلِيَةُ السَّبِيلِ قَالَ فَإِذَا كَانَ طَلَاْقُهُنَّ وَفَاةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَدْ خَلِيَتْ لَهُنَّ السَّبِيلُ فَلَمْ لَا يَحِلُّ لَهُنَّ الْأَزْوَاجُ قُلْتُ لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى حَرَّمَ الْأَزْوَاجَ عَلَيْهِنَّ قَالَ كَيْفَ وَقَدْ خَلَى الْمَوْتُ سَبِيلَهُنَّ قُلْتُ فَأَخْبِرْنِي يَا ابْنَ مَوْلَايَ عَنْ مَعْنَى الطَّلَاقِ الَّذِي فَوَّضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حُكْمَهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَقَدَّسَ اسْمُهُ عَظَّمَ شَأْنَ نِسَاءِ النَّبِيِّ ﷺ فَخَصَّهِنَّ بِشَرَفِ الْأُمَمَاتِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَا أَبَا الْحَسَنِ إِنَّ هَذَا الشَّرَفَ بَاقٍ لَهُنَّ مَا دُمْنَ لِلَّهِ عَلَى الطَّاعَةِ فَأَيُّهُنَّ عَصَتْ اللَّهَ بَعْدِي بِالْخُرُوجِ عَلَيْكَ فَأُطْلِقَ لَهَا فِي الْأَزْوَاجِ وَأَسْقَطَهَا مِنْ شَرَفِ أُمُومَةِ الْمُؤْمِنِينَ»^۱

«کودک فرمود: طلاق چیست؟ گفتم: آزادی ورهایی در کار خود. فرمود: اگر زنان رسول خدا ﷺ به وفات او آزاد و رها شدند، چرا برای آنها روا نبود که شوهر کنند؟ گفتم: چون خدای تبارک و تعالی شوهر را بر آنها حرام کرده بود. فرمود: چگونه است این امر، با آنکه مرگ راه را برای آنها باز کرده بود؟ عرض کردم: پس به من خبریده ای مولای من! از آن طلاق که رسول خدا ﷺ حکمش را به امیرالمؤمنین علیه السلام واگذار کرد. فرمود: خداوند تبارک، شأن زنان پیامبر ﷺ را بزرگ کرد و آنها را به شرافت مادری امت مخصوص کرد. رسول خدا ﷺ فرمود:

۱. ساقط کردن از منصب ام‌المؤمنین در روش خلفا نیز دیده می‌شود. یکی از همسران پیامبر ﷺ به نام قتيله که خواهر اشعث بن قیس و معقوده پیامبر ﷺ بود، وقتی خبر رحلت پیامبر ﷺ به گوش او رسید، مرتد شد و عکرمه با او ازدواج کرد. وقتی این خبر به خلیفه رسید او را از منصب ام‌المؤمنین ساقط و حقوق او را قطع کرد. چگونه خلیفه دوم می‌تواند این کار را انجام دهد ولی امیرالمؤمنین علیه السلام نتواند حتی آنها را تهدید کند؟ (ر.ک: سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۲۶۰).

ای ابا الحسن! این شرافت تا وقتی برای آنها باقی است که به طاعت خدا باشند. هر کدام بعد از من خدا را نافرمانی کرد و بر تو خروج کرد، اورا از میان همسرانم، جدا ساز و از رتبه شرافت مادری امت ساقط کن.»

«قُلْتُ فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْفَاحِشَةِ الْمُبِينَةِ الَّتِي إِذَا أَتَتِ الْمَرْأَةُ بِهَا فِي عِدَّتِهَا حَلَّ لِلزَّوْجِ أَنْ يُخْرِجَهَا مِنْ بَيْتِهِ؟ قَالَ الْفَاحِشَةُ الْمُبِينَةُ هِيَ السَّخِيُّ دُونَ الزَّيْنَاءِ فَإِنَّ الْمَرْأَةَ إِذَا زَنَتْ وَاقِيمَ عَلَيْهَا الْحُدَّ لَيْسَ لِمَنْ أَرَادَهَا أَنْ يَمْتَنِعَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنَ الزَّوْجِ بِهَا لِأَجْلِ الْحُدِّ وَإِذَا سَحَقَتْ وَجَبَ عَلَيْهَا الرَّجْمُ وَالرَّجْمُ خِزْيٌ وَمَنْ قَدْ أَمَرَ اللَّهُ بِرَجْمِهِ فَقَدْ أَخْزَاهُ وَمَنْ أَخْزَاهُ فَقَدْ أَبْعَدَهُ وَمَنْ أَبْعَدَهُ فَلَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَقْرِبَهُ.»

« عرض کردم: به من خبر بده از معنای فاحشه مبینه که چون زن در زمان عده مرتکب شود برای شوهرش رواست که اورا از خانه اش بیرون کند. فرمود: مقصود از فاحشه مبینه در اینجا سحقی است، نه زنا؛ زیرا چون زنی زنا کند و حد براو اقامه شود کسی که می خواهد اورا تزویج کند، به دلیل اقامه حد براو، نباید از او صرف نظر کند؛ ولی اگر مساحقه کرد، لازم است سنگسار شود و سنگساری رسوایی است. هر کسی را خدا دستور رجم اورا داده اورا رسوا کرده و هر کسی را رسوا کرد از خود دور کرده است. هر کسی را خدا از خود دور کرد نباید کسی به او نزدیک شود.»

«قُلْتُ فَأَخْبِرْنِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ عَنْ أَمْرِ اللَّهِ لِنَبِيِّهِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَخَلَعَ ثَوْبَكَ عَلَى نَارٍ بِأُلُوَادِ الْمُتَقَدِّسِ طُوبَى فَإِنَّ فَضْلَهُ الْفَرِيقَيْنِ يَزْعُمُونَ أَنَّهَا كَانَتْ مِنْ إِبْهَابِ الْمَيْتَةِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ قَالَ ذَلِكَ فَقَدْ افْتَرَى عَلَى مُوسَى وَاسْتَجْهَلَهُ فِي نُبُوتِهِ لِأَنَّهُ مَا خَلَا الْأَمْرَ فِيهَا مِنْ خَطِيئَتَيْنِ إِمَّا أَنْ تَكُونَ صَلَاةُ مُوسَى فِيهِمَا جَائِزَةً أَوْ غَيْرَ جَائِزَةٍ فَإِنْ كَانَتْ صَلَاتُهُ جَائِزَةً جَازَلَهُ لُبْسُهُمَا فِي تِلْكَ الْبُقْعَةِ وَإِنْ كَانَتْ مُقَدَّسَةً مُطَهَّرَةً فَلَيْسَتْ بِأَقْدَسَ وَأَظْهَرَمَنْ الصَّلَاةِ وَإِنْ كَانَتْ صَلَاتُهُ غَيْرَ جَائِزَةٍ فِيهِمَا فَقَدْ أُوجِبَ عَلَى مُوسَى أَنَّهُ لَمْ يَعْرِفِ الْحَالَ

مِنْ الْحَرَامِ وَمَا عَلِمَ مَا تَجُوزُ فِيهِ الصَّلَاةُ وَمَا لَمْ تَجْزُ وَهَذَا كُفْرٌ.»

«عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! به من خبر بده از دستوری که خدا به پیامبرش موسی علیه السلام داد که «نعلین خود را بیرون آور زیرا دروادی مقدسی هستی» چون فقهای فریقین گمان کردند که از پوست مردار بوده است؟ فرمود: هرکسی چنین گفته به موسی علیه السلام دروغ بسته و او را در مقام نبوت خود نادان شمرده است؛ زیرا از دو حال بیرون نیست: یا نماز موسی علیه السلام در آن روا بوده یا نبوده است. اگر نماز موسی علیه السلام در نعلین صحیح بوده، پس جایز است با آن در بقعه رود؛ زیرا اگر آن بقعه مقدس نبود که جواب واضح است؛ و اگر آن بقعه پاک و مقدس بوده، از نماز مقدس ترویجاً تر نبوده است. اگر نمازش در آن صحیح نبوده، لازم می‌آید که حضرت موسی علیه السلام حلال و حرام را ندانسته باشد و آنچه را نماز در آن صحیح هست و صحیح نیست نفهمیده باشد و این کفر است.»

«قُلْتُ فَأَخْبِرْنِي يَا مَوْلَايَ عَنِ التَّأْوِيلِ فِيهِمَا قَالَ إِنَّ مُوسَى نَاجَى رَبَّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ فَقَالَ يَا رَبِّ إِنِّي قَدْ أَخْلَصْتُ لَكَ الْمُحَبَّةَ مِيَّيَ وَغَسَلْتُ قَلْبِي عَمَّنْ سِوَاكَ وَكَانَ شَدِيدَ الْحُبِّ لِأَهْلِهِ فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ أَيُّ انْزِعْ حُبَّ أَهْلِكَ مِنْ قَلْبِكَ إِنْ كَانَتْ مُحَبَّتُكَ لِي خَالِصَةً وَقَلْبُكَ مِنَ الْمِثْلِ إِلَى مَنْ سِوَايَ مَغْسُولًا.»^۱

«عرض کردم مرا از تأویل آن خبر دهید. فرمود: حضرت موسی علیه السلام دروادی مقدس با پروردگار خود، نجوا کرد و گفت: پروردگارا! من دوستی خالصانه تو را دارم و هر چه جز تو است از دلم شسته‌ام با آنکه خانواده خود را بسیار دوست می‌داشت. خدای تعالی به او فرمود: نعلین خود را بیرون آور، یعنی اگر می‌خواهی محبت خالصت، برای من باشد و دلت از محبت دیگران برکنار باشد، محبت خانواده را از دل بیرون کن.»

جلسه بیست و چهارم

مقدمه

در جلسات قبل مقداری از روایت شیخ صدوق را که از سعد بن عبدالله اشعری قمی نقل کرده بود، بیان کردیم. اکنون به ادامه روایت می پردازیم.

ادامه روایت بیست و چهارم

«قُلْتُ فَأَخْبِرْنِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ عَنْ تَأْوِيلِ «كَمَيْعَص» قَالَ هَذِهِ الْحُرُوفُ مِنْ أُنْبَاءِ الْغَيْبِ أَظْلَعَ اللَّهُ عَلَيهَا عَبْدَهُ زَكْرِيَّا ثُمَّ قَصَّهَا عَلَى مُحَمَّدٍ وَذَلِكَ أَنَّ زَكْرِيَّا سَأَلَ رَبَّهُ أَنْ يُعَلِّمَهُ أَسْمَاءَ الْحُسَيْنِ فَأَهْبِطَ عَلَيْهِ جَبْرَائِيلُ فَعَلَّمَهُ إِنَاءَهَا فَكَانَ زَكْرِيَّا إِذَا ذَكَرَ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ سَرَى عَنْهُ هُمٌّ وَانْجَلَى كَرْبُهُ وَإِذَا ذَكَرَ الْحُسَيْنَ خَنَقَتْهُ الْعَبْرَةُ وَفَقَعَتْ عَلَيْهِ الْبُهِرَةُ فَقَالَ ذَاتَ يَوْمٍ يَا إِلَهِي مَا بَالِي إِذَا ذَكَرْتُ أَزْبَعًا مِنْهُمْ تَسَلَّيْتُ بِأَسْمَائِهِمْ مِنْ هُمُومِي وَإِذَا ذَكَرْتُ الْحُسَيْنَ تَدَمَّعَ عَيْنِي وَتَثَوَّرَ زَفَرِي فَأَنْبَأَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَنْ قِصَّتِهِ وَقَالَ «كَمَيْعَص» فَالْكَافُ اسْمُ كَرْبَلَاءَ وَالْهَاءُ هَلَاكُ الْعِثْرِ وَالْيَاءُ يَزِيدُ وَهُوَ ظَالِمُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْعَيْنُ عَطَشُهُ وَالصَّادُ صَبْرُهُ».

۱. در مقابل این کلام که «یزید بر حسین علیه السلام ظلم کرد»، به کلام قاضی ابوبکر محمد بن عبدالله ابن العربی المالکی، (۵۴۳) توجه کنید. (ایشان، شخصی غیر از ابن عربی، عارف معروف اندلسی، است.) او در کتاب «العواصم من القواصم» (ص ۲۳۲) می گوید: «إن الحسين قتل بسيف جده لانه خرج على امام زمانه (يزيد) بعد أن تمت البيعة له و كملت شروط الخلافة باجماع اهل الحل و العقد و لم يظهر منه ما يشينه و يزري به. قال رسول الله صلى الله عليه و آله ستكون هنات فمن اراد أن يفرق امر هذه الامه و هي جميع فاضربوه بالسيف كائنا من كان فما خرج عليه احدا الا بتأويل و لا قاتلوه الا بما سمعوا من جده صلى الله عليه و آله؛ امام حسين عليه السلام در حقیقت به شمشیر جدش کشته شد؛ زیرا بر امام زمانش (یزید) خروج کرد، در حالی که کار بیعت تمام شده بود و شروط خلافت به اجماع اهل حل و عقد در وی جمع گشته بود. رسول خدا صلى الله عليه و آله گفته بود هرگاه دیدید کسی اتحاد این امت را می خواهد به تفرقه مبدل سازد، او را هر کسی باشد، بکشید. همه آنان که در قتل امام حسین عليه السلام شرکت جسته

«ای فرزند رسول خدا ﷺ! مرا از تأویل «کهیص» خبر بده. فرمود: این حروف از اخبار غیب است که خدا بنده اش زکریا علیه السلام را به آن مطلع ساخته و سپس برای محمد ﷺ نقل کرده است. شرحش این است که زکریا علیه السلام از پروردگار خود خواست که به او اسماء خمسہ طیبہ را بیاموزد. جبرئیل فرود آمد و آنها را به وی آموخت. زکریا علیه السلام چون محمد و علی و فاطمه و حسن علیه السلام را یاد می کرد، اندوهش برطرف می شد و گرفتارش زائل می گردید. چون حسین علیه السلام را یاد می کرد گریه گلویش را می گرفت، می گریست و مبهوت می گردید. روزی عرض کرد: معبود من! مرا چه می شود که چون چهار نفر از خمسہ طیبہ را یاد می کنم به یاد آنان از غم های خود آرام می شوم و چون حسین علیه السلام را یاد می کنم چشمم اشک می ریزد و ناله ام بلند می شود؟ خدای تبارک و تعالی او را از قصه حسین علیه السلام خبر داد و فرمود: «کهیص». «کاف» نام کربلا است؛ و «هاء» هلاک عترت است؛ و «یا» یزید علیه اللعنه است که او ظالم بر حسین علیه السلام است؛ «عین» عطش حسین علیه السلام است؛ و «ص» صبر او است.»

«فَلَمَّا سَمِعَ ذَلِكَ زَكْرِيَّا لَمْ يَغَارِقْ مَسْجِدَهُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَمَنْعَ فِيهَا النَّاسَ مِنَ الدُّخُولِ عَلَيْهِ وَأَقْبَلَ عَلَى الْبُكَاءِ وَالنَّحِيبِ وَكَانَتْ نُذْبَتُهُ إِلَهِي أَتَفَجَّعَ خَيْرَ خَلْقِكَ بِوَلَدِهِ إِلَهِي أَتُنْزِلُ بَلَوِي هَذِهِ الرَّزِيَّةَ بِفِتْنَائِهِ إِلَهِي أَتُلْبِسُ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ شِيَابِ هَذِهِ الْمُنْصِيَّةِ إِلَهِي أَتُحِلُّ كُرْبَةَ هَذِهِ الْفَجِيْعَةِ بِسَاحَتِهِمَا.»

«چون زکریا علیه السلام این مطلب را شنید نالان و غمگین گردید و تا سه روز از

بودند، این سخن را از پیامبر ﷺ شنیده بودند و خود اهل تأویل و رأی و اجتهاد بودند. کسی او را نکشت مگر با تأویل همین حدیث که از پیامبر ﷺ نقل می شود.»

ابن عربی، به قدری tendi و هتاک می کرده است که او را سنی های متعصبی مثل آلوسی تخطئه کرده اند. آلوسی چندین صفحه در ذیل آیه «أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ» (محمد: ۲۳) به این موضوع پرداخته و وی را نفرین کرده است (ج ۲۶، ص ۳۱۷).

مسجد خود بیرون نیامد و به مردم اجازه ملاقات نداد. اودرگریه خود این گونه نوحه خوانی می کرد: خدای من! برای بهترین خلق توبه واسطه فرزندش، دل می سوزانم. آیا بلای این مصیبت در آستان پیامبر ﷺ فرود می آید؟ معبود من! آیا جامه این مصیبت را بر قامت علی و فاطمه علیهما السلام خواهی پوشید؟ خدای من! آیا گرفتاری این فاجعه در زندگانی آنها وارد می شود؟»

«تُمْ كَانَ يَقُولُ اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي وَلَدًا تَقْرُبُهُ عَنِّي عَلَى الْكِبَرِ وَاجْعَلْهُ وَارثًا وَصِيًّا وَاجْعَلْ مَحَلَّهُ مَتًى مَحَلَّ الْحُسَيْنِ فَإِذَا رَزَقْتَنِيهِ فَأَفْتِنِي بِحُبِّهِ ثُمَّ فَجِّعْنِي بِهِ كَمَا تُفْجِعُ مُحَمَّدًا حَبِيبَكَ بِوَلَدِهِ فَزَقَّهُ اللَّهُ يَحْيَى وَفَجَّعَهُ بِهِ وَكَانَ حَمْلُ يَحْيَى سِتَّةَ أَشْهُرٍ وَحَمْلُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ كَذَلِكَ وَ لَهُ قِصَّةٌ طَوِيلَةٌ.»

«سپس عرض کرد: خدای من! به من فرزندی روزی کن که درپیری چشمم بدوروشن شود. اورا وارث و وصی من قرار بده و مقام او را نسبت به من چون مقام حسین علیهما السلام قرار بده. چون فرزند را به من عطا کردی، مرا شیفته دوستی او کن و به غم شهادت او گرفتار کن، چنانچه حبیب محمد ﷺ را به غم فرزندش گرفتار می کنی. خدا یحیی علیهما السلام را به اوداد و او را به غم شهادت وی گرفتار کرد. دوره حمل یحیی شش ماه بود و ایام حمل حسین علیهما السلام نیز شش ماه بود و برای او داستان طولانی است.»

«قُلْتُ فَأَخْبِرْنِي يَا مَوْلَايَ عَنِ الْعِلَّةِ الَّتِي تَمْنَعُ الْقَوْمَ مِنَ اخْتِيَارِ إِمَامٍ لِأَنْفُسِهِمْ قَالَ مُصْلِحٌ أَوْ مُفْسِدٌ قُلْتُ مُصْلِحٌ قَالَ فَهَلْ يَجُوزُ أَنْ تَقَعَ خَيْرُهُمْ عَلَى الْمُنْفِسِدِ بَعْدَ أَنْ لَا يَعْلَمَ أَحَدٌ مَا يَخْطُرُ بِبَالِ غَيْرِهِ مِنْ صَالِحٍ أَوْ فَسَادٍ قُلْتُ بَلَى قَالَ فَهِيَ الْعِلَّةُ وَ أَوْرَدَهَا لَكَ بِبُرْهَانٍ يَنْقَادُ لَهُ عَقْلُكَ أَخْبِرْنِي عَنِ الرُّسُلِ الَّذِينَ اصْطَفَاهُمُ اللَّهُ تَعَالَى وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِمُ الْكِتَابَ وَ أَيْدَهُمُ بِالْوَحْيِ وَالْعِصْمَةَ إِذْ هُمْ أَعْلَامُ الْأُمَمِ وَ أَهْدَى إِلَى الْإِخْتِيَارِ مِنْهُمْ مِثْلَ مُوسَى وَ عِيسَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ هَلْ يَجُوزُ مَعَ وَفُورِ عَقْلِهِمَا وَ كَمَالِ عِلْمِهِمَا إِذَا هُمَا بِالْإِخْتِيَارِ أَنْ يَقَعَ

خَيْرُهُمَا عَلَى الْمُتَافِقِ وَهُمَا يَظُنَّانِ أَنَّهُ مُؤْمِنٌ قُلْتُ لَا فَقَالَ هَذَا مُوسَى كَلِمُ اللَّهِ مَعَ وَفُورِ عَقْلِهِ وَكَمَالِ عِلْمِهِ وَنُزُولِ الْوَحْيِ عَلَيْهِ اخْتَارَ مِنْ أَعْيَانِ قَوْمِهِ وَوُجُوهِ عَسْكَرِهِ لِمِيقَاتِ رَبِّهِ سَبْعِينَ رَجُلًا يُمْنُ لَا يَشْكُ فِي إِيْمَانِهِمْ وَإِخْلَاصِهِمْ.»

«عرض کردم به من خبر بده ای مولای من که چرا مردم از انتخاب امام برای خود ممنوع شدند؟ فرمود: پیشوای مصلح را انتخاب کنند یا مفسد را؟ عرض کردم: مصلح را. فرمود: ممکن است اشتباه کنند و به جای مصلح، مفسد را انتخاب کنند. چون کسی از درون دیگری با خبر نیست که اهل صلاح است و یا فساد جو. گفتم: بله؛ فرمود: علت همین است و من برای تو برهانی می آورم که عقلت آن را بپذیرد. فرمود: به من بگور سولانی که خدا آنها را فرستاده است و کتاب به آنها نازل کرده و به وحی و عصمت، آنها را تأیید کرده که آنها پیشوایان امت ها باشند و به حسن انتخاب مانند موسی و عیسی علیه السلام هدایت یافته تر هستند. آیا ممکن است که با وفور عقل و کمال علم در موقع انتخاب شخص منافقی را اختیار کنند به گمان اینکه مؤمن و معتقد است؟ گفتم: نه! فرمود: این موسی کلیم الله است که با وفور عقل و کمال علم و نزول وحی بر او، هفتاد نفر از اعیان قوم و وجوه لشکر خود را برای میقات پروردگار خویش انتخاب کرد و در ایمان و اخلاص آنها شکی و تردیدی نداشت.»

«فَوَقَعْتُ خَيْرَتَهُ عَلَى الْمُتَافِقِينَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ﴾ فَلَمَّا وَجَدْنَا اخْتِيَارَ مَنْ قَدْ اصْطَفَاهُ اللَّهُ لِلنَّبُوَّةِ وَاقِعًا عَلَى الْأَقْسَدِ دُونَ الْأَصْلَحِ وَهُوَ يَظُنُّ

أَنَّهُ الْأَصْلَحُ دُونَ الْأَفْسَدِ عَلِمْنَا أَنَّ لَا اخْتِيَارَ إِلَّا لِمَنْ يَعْلَمُ مَا تُخْفِي الصُّدُورُ وَمَا تَكْنِي الصَّمَائِرُ وَتَتَصَرَّفُ عَلَيْهِ السَّرَائِرُ وَأَنَّ لَا خَطَرَ لِاخْتِيَارِ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ بَعْدَ وَقُوعِ خِيَرَةِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَى ذَوِي الْفَسَادِ لَمَّا أَرَادُوا أَهْلَ الصَّلَاحِ.^۲

«در حالی که انتخاب او به یک دسته منافق اصابت کرد خدای عزوجل [در سوره اعراف آیه ۱۵۵] می فرماید: «موسی علیه السلام از قوم خود هفتاد مرد برای میقات ما انتخاب کرد. تا آنجا که می فرماید: [سوره بقره آیه ۵۵] «ما به توایمان نیاوریم تا خدا را آشکار ببینیم و صاعقه به واسطه ظلم، آنها را درگرفت.» پس وقتی انتخاب برگزیده خدا (موسی علیه السلام) به افسد اصابت می کند نه اصلح، با اینکه او گمان می برد که او اصلح است نه افسد. پس، انتخاب امام، مخصوص کسی است که از ضمایر باخبر است و درون و باطن مردم بر او آشکار است. می دانیم که اختیار مهاجر و انصار هیچ ارزشی ندارد. در صورتی که انتخاب پیامبران بر اهل فساد اصابت می کند با آنکه مقصودشان انتخاب صالح بوده است.»

«ثُمَّ قَالَ مَوْلَانَا يَا سَعْدُ وَحِينَ ادَّعَى خَصْمُكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمَّا مَا أَخْرَجَ مَعَ نَفْسِهِ مُحْتَارَ هَذِهِ الْأُمَّةِ إِلَى الْغَارِ إِلَّا عِلْمًا مِنْهُ أَنَّ الْخِلَافَةَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَنَّهُ هُوَ الْمُتَقَلَّدُ أُمُورِ التَّأْوِيلِ وَالْمُلْتَقَى إِلَيْهِ أَرْزَمَةُ الْأُمَّةِ وَ عَلَيْهِ الْمُعْوَلُ فِي لَمِ الشَّعَثِ وَ سَدِّ الْخُلَلِ وَ إِقَامَةِ الْحُدُودِ وَ تَشْرِيبِ الْجُيُوشِ لِفَتْحِ بِلَادِ الْكُفْرِ.»

۱. بنابراین پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در نصب امیرالمومنین علیه السلام نقشی ندارد؛ و ایشان فقط تکلیف رساندن پیام را دارد («بلغ ما انزل الیک...»).

۲. ابن عبدالبر در کتاب/استیعاب (ج ۱، ص ۱۶۹) در شرح حال سالم بن ابی حدیفه می گوید: «وقد روی عن عمر أنه قال: لو كان سالم حياً ما جعلتها شوری. وذلك بعد أن طعن فجعلها شوری وهذا عندی علی أنه كان یصدر فیها عن رأیه، والله أعلم.» عمر [بعد از ترور خلیفه دوم و قبل از تعیین شورای شش نفره] می گوید: اگر سالم زنده بود او را خلیفه می کردم. ابن عبدالبر می گوید: از این جمله خلیفه می توان فهمید که تعیین خلیفه، انتخابی است.

«سپس مولایم فرمود: ای سعد! طرف تو مدعی شده است علت آنکه پیامبر ﷺ مختار این امت را با خود به غار برده این است که پس از وی، خلافت از آن او بوده است و باید در تأویل از او پیروی شود و زمام امر امت در دست او باشد و او در ایجاد اتحاد و سد خلل و اقامه حدود و بعث قشون و فتح ممالک مورد اعتماد باشد.»

«فَكَمَا أَشْفَقَ عَلَى نُبُوتِهِ أَشْفَقَ عَلَى خِلَافَتِهِ إِذْ لَمْ يَكُنْ مِنْ حُكْمِ الْإِسْتِثَارَةِ التَّوَارِي أَنْ يَرُومَ الْهَارِبَ مِنَ الشَّرِّ مُسَاعَدَةً مِنْ غَيْرِهِ إِلَى مَكَانٍ يَسْتَخْفِي فِيهِ وَإِنَّمَا أَبَاتَ عَلِيًّا عَلَى فِرَاشِهِ لِمَا لَمْ يَكُنْ يَكْتَرِثُ لَهُ وَلَمْ يَخْفَلْ بِهِ لِإِسْتِثْقَالِهِ إِيَّاهُ وَعِلْمِهِ أَنَّهُ إِنْ قُتِلَ لَمْ يَتَعَذَّرْ عَلَيْهِ نَصَبُ غَيْرِهِ مَكَانَهُ لِلْخُطُوبِ الَّتِي كَانَ يَصْلُحُ لَهَا.»

«و چون پیامبر ﷺ بر نبوت خود ترسید [لذا هجرت کرد] بر خلافت خود نیز ترسید و او را با خود برد، زیرا کسی که در جایی پنهان می شود و یا از کسی فرار می کند قصدش جلب مساعدت دیگران نیست. علی علیه السلام را در بستر خود خوابانید چون به او اعتنایی نداشت و با او هم سفر نشد، زیرا بر او سنگینی می کرد و می دانست که اگر او کشته شود شخص دیگری را نصب خواهد کرد که بتواند کارهای او را انجام دهد.»

«فَهَلَّا تَقْضَتْ عَلَيْهِ دَعْوَاهُ بِقَوْلِكَ أَلَيْسَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْخِلَافَةُ بَعْدِي ثَلَاثُونَ سَنَةً فَجَعَلَ هَذِهِ مَوْفُوفَةً عَلَى أَعْمَارِ الْأَرْبَعَةِ الَّذِينَ هُمْ الْخُلَفَاءُ الرَّاشِدُونَ فِي مَذْهَبِكُمْ فَكَانَ لَا يَجِدُ بَدَأً مِنْ قَوْلِهِ لَكَ بَلَى قُلْتُ فَكَيْفَ تَقُولُ حِينَئِذٍ أَلَيْسَ كَمَا عَلِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنَّ الْخِلَافَةَ مِنْ بَعْدِهِ لِأَبِي بَكْرٍ عَلِمَ أَنَّهَا مِنْ بَعْدِ أَبِي بَكْرٍ لِعُمَرَوِ مِنْ بَعْدِ عُمَرَ لِعُثْمَانَ وَمِنْ بَعْدِ عُثْمَانَ لِعَلِيٍّ فَكَانَ أَيْضاً لَا يَجِدُ بَدَأً مِنْ قَوْلِهِ لَكَ نَعَمْ ثُمَّ كُنْتُ تَقُولُ لَهُ فَكَانَ الْوَاجِبَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنْ يُخْرِجَهُمْ جَمِيعاً عَلَى التَّرْتِيبِ إِلَى الْغَارِ وَيُسْفِقَ عَلَيْهِمْ كَمَا أَشْفَقَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ وَلَا يَسْتَخِفُّ بِقَدْرِ هَؤُلَاءِ الثَّلَاثَةِ بِتَرْكِهِ إِيَّاهُمْ وَتَخْصِيصِهِ

أَبَا بَكْرٍ وَإِخْرَاجِهِ مَعَ نَفْسِهِ دُونَهُمْ.»

«پس چرا در جوابش نگفتی: آیا مگر رسول خدا ﷺ بنا به عقیده شما نفرمود: دوران خلافت پس از من سی سال است؛ این سی سال مدّت عمر خلفای راشدین است [خصم تو] چاره‌ای جز تصدیق تونداشت. آن‌گاه می‌گفتی: آیا همان‌گونه که رسول خدا ﷺ می‌دانست که خلیفه پس از وی ابوبکر است، آیا نمی‌دانست که پس از ابوبکر، عمرو پس از عمر، عثمان و پس از عثمان، علی علیه السلام خلیفه خواهند بود؟ و او را همی جز تصدیق تونداشت. سپس به او می‌گفتی: پس بر رسول خدا ﷺ واجب بود که همه آنها را به غار ببرد و بر جان آنها بترسد همچنان که بر جان ابوبکر می‌ترسید؛ و به واسطه ترک آن سه و تخصیص ابوبکر به همراهی خود، آنها را خوار نسازد.»

«وَلَمَّا قَالَ أَخْبِرْنِي عَنِ الصِّدِّيقِ وَالْفَارُوقِ أَسْلَمَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَمْ يَمْ تَقُلْ لَهُ بَلْ أَسْلَمَا طَمَعًا وَذَلِكَ بِأَنَّهُمَا كَانَا يُجَالِسَانِ الْيَهُودَ وَيَسْتَخْبِرَانِهِمْ عَمَّا كَانُوا يَجِدُونَ فِي التَّوْرَةِ وَفِي سَائِرِ الْكُتُبِ الْمُتَقَدِّمَةِ النَّاطِقَةَ بِالْمَلَأِجِمِ مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ مِنْ قِصَّةِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَمِنْ عَوَاقِبِ أَمْرِهِ فَكَانَتِ الْيَهُودُ تَذْكُرُ أَنَّ مُحَمَّدًا يُسَلِّطُ عَلَى الْعَرَبِ كَمَا كَانَ يُجْتَ نَصْرُ سُلَيْطَ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا بُدَّ لَهُ مِنَ الظَّفَرِ بِالْعَرَبِ كَمَا ظَفَرَ بِجُحْتِ نَصْرُ بَنِي إِسْرَائِيلَ غَيْرَ أَنَّهُ كَاذِبٌ فِي دَعْوَاهُ أَنَّهُ نَبِيٌّ فَاتَّبَا مُحَمَّدًا فَسَاعَدَاهُ عَلَى شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَبَايَعَاهُ طَمَعًا فِي أَنْ يَنَالَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِنْ جِهَتِهِ وَلَا يَهَ بَلَدٌ إِذَا اسْتَقَامَتْ أُمُورُهُ وَاسْتَنْتَبَتْ أَحْوَالُهُ.»

«وآن‌گاه که [خصم] گفت: به من بگو که اسلام صدیق و فاروق آیا به طوع و رغبت بوده است یا به اکراه و اجبار؟ چرا به او نگفتی که اسلام آن دوازده طمع بوده است؛ زیرا آنها با یهودیان مجالست داشتند و از آنها در مورد پیشگویی‌های تورات و سایر کتب پیشینیان و داستان محمد ﷺ و عواقب کار او خبر گرفته بودند. اینکه محمد ﷺ بر عرب مسلط شود، چنانچه بخت نصر بر

بنی اسرائیل مسلط شد. به ناچار محمد ﷺ بر عرب پیروز شود، چنانچه بخت نصر بر بنی اسرائیل پیروز شد. مقصودشان این بود که محمد جنبه سلطنت دارد و در دعوی نبوت خود کاذب است. پس به نزد محمد ﷺ آمدند و با او در ادای شهادت لا اله الا الله همراهی کردند و با او بیعت کردند به طمع آنکه چون کار او استقرار یافت و به مقامی رسید، به هر یک حکومت شهری خواهد رسید.»

«فَلَمَّا آيَسَا مِنْ ذَلِكَ تَلَثَّمَا وَصَعِدَا الْعَقَبَةَ مَعَ عِدَّةٍ مِنْ أُمَّتَاهُمَا مِنَ الْمُنَافِقِينَ عَلَى أَنْ يَقْتُلُوهُ فَدَفَعَ اللَّهُ تَعَالَى كَيْدَهُمْ وَرَدَّهُمْ بَغِظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا كَمَا أَتَى طَلْحَهُ وَالزُّبَيْرُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَبَايَعَاهُ وَطَمَعَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا أَنْ يَنَالَ مِنْ جِهَتِهِ وَلَايَةِ بَلَدٍ فَلَمَّا آيَسَا نَكَثَا بَيْعَتَهُ وَخَرَجَا عَلَيْهِ فَصَرَخَ اللَّهُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مَضَرَخَ أَشْبَاهِهِمَا مِنَ النَّاكِثِينَ.»

و چون بعد از تسلط پیامبر ﷺ از رسیدن به این مقصد ناامید شدند، نقاب بر چهره افکندند و با عده‌ای از منافقین مانند خود، بالای گردنه رفتند تا پیامبر ﷺ را بکشند. خدای عزوجل، کینه آنها را دفع کرد و خشمگین برگشتند و به خیری نرسیدند. چنان که طلحه و زبیر به نزد علی ﷺ آمدند و با او به طمع

۱. جریان عقبه را همه از جمله: سیوطی، ابن کثیر، احمد بن حنبل و... نقل کرده‌اند؛ هر چند در اسامی شرکت کنندگان، با هم اختلاف دارند. شب عقبه، شبی بود که درباره‌اش آیات ۶۴ به بعد سوره توبه نازل شده است. جهت اطلاع به تفاسیر و کتاب‌های مربوطه مراجعه شود. خلاصه آن، این است که طبق بعضی از نقل‌ها، گروهی از منافقان، تصمیم گرفتند شتر پیامبر اکرم ﷺ را در بازگشت از جنگ تبوک، در گردنه‌ای، رم دهند تا ایشان کشته شود. رسول خدا ﷺ به تصمیم آنان از طریق وحی باخبر شد. عمار یاسر و حذیفه از جلو و پشت سر مراقب بودند. به گردنه که رسیدند، منافقان حمله کردند. پیامبر ﷺ آنان را شناخت و نامشان را به حذیفه گفت. حذیفه پرسید: چرا فرمان قتل آنان را نمی‌دهی؟ حضرت فرمود: نمی‌خواهم بگویند محمد چون به قدرت رسید، أصحاب خود را کشت. ابن اسحاق و دیگران می‌گویند: آن منافقان، دوازه نفر بودند و نام آنان را ذکر می‌کنند که چند تن از آنها از بزرگان همین افراداند. (برگرفته از کتاب *تأطهر* نجم الدین طبری، ج ۱، ص ۱۶۰. رک: *السلف والسلفیون* نجم الدین طبری، ص ۷۵).

آنکه هر کدام به حکومت شهری نایل شوند، بیعت کردند. چون مأیوس شدند بیعت خود را شکستند و براو خروج کردند و خداوند هریک از آن دورا به سرنوشت بیعت شکنان، به خاک افکند.»

«قَالَ سَعْدٌ ثُمَّ قَامَ مَوْلَانَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْهَادِي عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلصَّلَاةِ مَعَ الْغُلَامِ فَأَنْصَرَفْتُ عَنْهُمَا وَطَلَبْتُ أَثَرًا مَدَّ بَنُ إِسْحَاقَ فَأَسْتَقْبَلَنِي بِأَكْيَا فَقُلْتُ مَا أَبْطَأَكَ وَأَبْكَاكَ قَالَ قَدْ فَقَدْتُ الثَّوْبَ الَّذِي سَأَلَنِي مَوْلَايَ إِخْضَارُهُ قُلْتُ لَا عَلَيْكَ فَأَخْبَرَهُ فَدَخَلَ عَلَيْهِ مُسْرِعًا وَانْصَرَفَ مِنْ عِنْدِهِ مُتَبَسِّمًا وَهُوَ يُصَلِّي عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ فَقُلْتُ مَا الْخَبْرُ قَالَ وَجَدْتُ الثَّوْبَ مَبْسُوطًا تَحْتَ قَدَمَيَّ مَوْلَانَا يُصَلِّي عَلَيْهِ.»^۱

«سعد گوید: سپس مولای ما حسن بن علی علیه السلام با آن کودک، برای اقامه نماز برخاستند و من نیز برگشتم و در جست و جوی احمد بن اسحاق برآمدم و او گریان به استقبال من آمد. گفتم: چرا تأخیر کردی؟ و چرا گریه می کنی؟ گفت: آن جامه ای را که مولایم فرمود، گم کرده ام، گفتم: گناهی بر تو نیست، برو و او را خبر ده، شتابان رفت و خندان برگشت و بر محمد و آل محمد صلوات فرستاد. گفتم: چه خبر؟ گفت: آن جامه را دیدم که زیر پای مولایم گسترده بود و روی آن نماز می خواند.»

جلسه بیست و پنجم

مقدمه

در جلسات قبل به روایت مفصل سعد بن عبدالله اشعری، منتهی شدیم. از این روایت تتمه‌ای باقی مانده است که در ادامه، ابتدا آن را نقل و سپس اشکالات بر متن و یا سند را بیان می‌کنیم.

ادامه روایت بیست و چهارم

«... قَالَ سَعْدٌ فَحَمِدْنَا اللَّهَ تَعَالَى عَلَى ذَلِكَ وَجَعَلْنَا خُتْلَفَ بَعْدَ ذَلِكَ الْيَوْمِ إِلَى مَنْزِلِ مَوْلَانَا أَيَّامًا فَلَا تَرَى الْغُلَامَ بَيْنَ يَدَيْهِ فَلَمَّا كَانَ يَوْمَ الْوَدَاعِ دَخَلْتُ أَنَا وَأَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ وَكَهْلَانٍ مِنْ أَهْلِ بَلَدِنَا وَانْتَصَبَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ بَيْنَ يَدَيْهِ قَائِمًا وَقَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَدْ دَنَتِ الرَّحْلَةُ وَاشْتَدَّ الْمُحَنَّةُ فَخُحْنُ نَسْأَلُ اللَّهَ تَعَالَى أَنْ يُصَلِّيَ عَلَى الْمُصْطَفَى جَدِّكَ وَ عَلَى الْمُزْتَصَى أَبِيكَ وَ عَلَى سَيِّدَةِ النِّسَاءِ أُمِّكَ وَ عَلَى سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ عَمِّكَ وَ أَبِيكَ وَ عَلَى الْأَئِمَّةِ الطَّاهِرِينَ مِنْ بَعْدِهِمَا آبَائِكَ وَأَنْ يُصَلِّيَ عَلَيْكَ وَ عَلَى وَلَدِكَ وَ تَرْغَبَ إِلَى اللَّهِ أَنْ يُعْلِيَ كَعْبَكَ وَيَكْبِتَ عَدُوَّكَ وَلَا جَعَلَ اللَّهُ هَذَا آخِرَ عَهْدِنَا مِنْ لِقَائِكَ.»

«سعد گوید: خدا را سپاس گفتیم و بعد از آن تا چند روز به منزل مولایمان می‌رفتیم و آن کودک را نزد او نمی‌دیدم. چون روز خدا حافظی فرا رسید با احمد بن اسحاق و دو تن از هم‌شهریان خود بر مولایمان وارد شدیم. احمد بن اسحاق در مقابل امام ایستاد و گفت: ای فرزند رسول خدا ﷺ! هنگام کوچ فرا رسیده و غم فراق، شدت گرفته است، از خدای تعالی مسألت می‌کنیم که بر جدّت محمد مصطفی ﷺ و پدرت علی مرتضی ﷺ و مادرت سیده‌النبیاء و بر دوسرور جوانان اهل بهشت، عمویت امام حسن مجتبی ﷺ و پدر بزرگوارت امام حسین ﷺ و پدرانت که ائمه طاهرين ﷺ هستند درود بفرستد و همچنین بر شما و فرزند شما درود بفرستد و امیدواریم که خدای

تعالی شما را برتری دهد و دشمنتان را سرکوب کند و این ملاقات را آخرین دیدار ما قرار ندهد.»

«قَالَ فَلَمَّا قَالَ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ اسْتَغْبَرَ مَوْلَانَا حَتَّى اسْتَهْلَكَ دُمُوعُهُ وَتَقَاطَرَتْ عَبْرَاتُهُ ثُمَّ قَالَ يَا ابْنَ إِسْحَاقَ لَا تُكَلِّفْ فِي دُعَائِكَ شَطَطًا فَإِنَّكَ مُلَاقٍ لِلَّهِ تَعَالَى فِي صَدْرِكَ هَذَا، فَخَرَّ أَحْمَدُ مَغْشِيًّا عَلَيْهِ فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سَأَلْتُكَ بِاللَّهِ وَحِزْمَةَ جَدِّكَ إِلَّا شَرَفْتَنِي بِحِزْمَةٍ أَجْعَلُهَا كَفْنًا فَأَدْخَلَ مَوْلَانَا يَدَهُ تَحْتَ الْبِسَاطِ فَأَخْرَجَ ثَلَاثَةَ عَشْرَ دُرْهَمًا فَقَالَ خُذْهَا وَلَا تُنْفِقْ عَلَى نَفْسِكَ غَيْرَهَا فَإِنَّكَ لَنْ تَعْدَمَ مَا سَأَلْتَ وَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَنْ يَضِيعَ أَجْرُ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا.»

«چون (احمد بن اسحاق) این کلمات را ادا کرد مولای ما گریست به گونه ای که اشک از دیدگانش جاری شد. سپس فرمود: ای پسر اسحاق! خود را دردعا به تکلف مینداز و درخواست باطلی نکن، که تودرهمین سفر به ملاقات خدا خواهی رفت. احمد بیهوش بر زمین افتاد و چون به هوش آمد گفت: شما را به خدا و حرمت جدتان سوگند می دهم که پارچه ای به من عطا فرمایید تا آن را کفن خود سازم. مولای ما دست به زیر بساط کرد و سیزده درهم بیرون آورد و فرمود: آن را بگیر و جز آن را هزینه نخواهی کرد که آنچه را خواستی از دست نخواهی داد (درخواست کفن کرده بودی که آن را نیز برایست می فرستم) و خدای تعالی اجر نیکوکاران را ضایع نخواهد کرد.»

«قَالَ سَعْدٌ فَلَمَّا انْصَرَفْنَا بَعْدَ مُنْصَرَفِنَا مِنْ حَضْرَةِ مَوْلَانَا مِنْ حُلْوَانَ عَلَى ثَلَاثَةِ فَرَاسِخَ

۱. حلوان العراق، وهی فی آخر حدود السواد مما یلی الجبال من بغداد. وقیل: إنها سمیت بحلوان بن عمران بن الحاف بن قضاة کان بعض الملوك أقطعه إياها فسمیت به؛ حلوان عراق، منطقه ای در مناطق مرزی کوهستان بغداد است. گفته شده است که به آن حلوان می گویند، چون به نام حلوان بن عمران بن حاف بن قضاة، یکی از پادشاهان آنجا است (الحموی، معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۹۰).

حُمَّ أَمَّهْدُ بْنُ إِسْحَاقَ وَ تَارَتْ بِهِ عَلَّةٌ صَعْبَةٌ أَيْسَ مِنْ حَيَاتِهِ فِيهَا فَلَمَّا وَرَدْنَا حُلْوَانَ وَ نَزَلْنَا فِي بَعْضِ الْحَنَاتِ دَعَا أَمَّهْدُ بْنُ إِسْحَاقَ بِرَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَلَدِهِ كَانَ قَاطِنًا بِهَا ثُمَّ قَالَ تَفَرَّقُوا عَنِّي هَذِهِ اللَّيْلَةَ وَ اشْرُكُونِي وَ حُدِّي فَأَنْصَرَفْنَا عَنْهُ وَ رَجَعَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَّا إِلَى مَرْقَدِهِ.»

«سعد گوید: در بازگشت از محضر مولایمان، سه فرسخ مانده به شهر حلوان احمد بن اسحاق تب کرد و بیماری سختی بروی عارض شد که از ادامه حیات ناامید گردید. چون به حلوان وارد شدیم و در یکی از کاروانسراهای آن فرود آمدیم، احمد بن اسحاق یکی از همشهریان خود را که در آنجا ساکن بود فراخواند. سپس گفت: امشب از نزد من بیرون بروید و مرا تنها بگذارید. ما از نزد او بیرون آمدیم و هر یک به خوابگاه خود رفتیم.»

«قَالَ سَعْدٌ فَلَمَّا حَانَ أَنْ يَنْكَشِفَ اللَّيْلُ عَنِ الصُّبْحِ أَصَابَتْنِي فِكْرَةٌ فَفَتَحْتُ عَيْنِي فَإِذَا أَنَا بِكَافُورِ الْحَادِمِ خَادِمِ مَوْلَانَا أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام وَ هُوَ يَقُولُ أَحْسَنَ اللَّهُ بِالْخَيْرِ عَزَاكُمْ وَ جَبَرَ بِالْمُحِبُّوبِ رَزِيَّتَكُمْ قَدْ فَرَعْنَا مِنْ غُسْلِ صَاحِبِكُمْ وَ مِنْ تَكْفِينِهِ فَقُومُوا لِدَفْنِهِ فَإِنَّهُ مِنْ أَكْرَمِكُمْ مَحَلًّا عِنْدَ سَيِّدِكُمْ ثُمَّ غَابَ عَنْ أَغْيَيْنَا فَاجْتَمَعْنَا عَلَى رَأْسِهِ بِالْبُكَاءِ وَ الْعَوِيلِ حَتَّى قَضَيْنَا حَقَّهُ وَ فَرَعْنَا مِنْ أَمْرِ رَحْمَةِ اللَّهِ.»^۱

«سعد گوید: نزدیک صبح دستی مرا تکان داد، چشم باز کردم و به ناگاه دیدم کافور خدمتکار ابومحمد عليه السلام است و می گوید: خدا در این مصیبت به شما جزای خیر دهد و مصیبت شما را به نیکی جبران کند. ما از غسل و تکفین دوست شما فارغ شدیم. برخیزید و او را دفن کنید که او نزد مولای شما از همه گرامی تر بود. آن گاه از دیدگان ما پنهان شد و ما با گریه و ناله بر بالین او حاضر شدیم و حق او را ادا کردیم و از کار دفن او فارغ شدیم. خداوند او را رحمت کند.»

جلالت و شخصیت احمد بن اسحاق

جمله‌ای که خادم امام عسکری در مورد احمد بن اسحاق گفت (فَإِنَّهُ مِنْ أَكْرَمِكُمْ مَحَلًّا عِنْدَ سَيِّدِكُمْ) و فکر نمی‌کنم که از نزد خودش گفته باشد، شاهد روایی نیز دارد. روایاتی وجود دارد که دلالت بر بزرگواری و جلالت احمد بن اسحاق دارد. یکی از آن روایات، روایتی است که شیخ صدوق نقل کرده است:

«حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مِهْرَانَ الْأَزْدِيُّ الْعُرُوضِيُّ مَرْوُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ إِسْحَاقَ الْقُتَيْبِيِّ قَالَ: لَمَّا وُلِدَ الْخَلْفُ الصَّالِحُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَدَ عَنْ مَوْلَانَا أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى جَدِّي أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ كِتَابٌ فَإِذَا فِيهِ مَكْتُوبٌ بِحَظِّ يَدِهِ الَّذِي كَانَ تَرِدُ بِهِ التَّوْقِيعَاتُ عَلَيْهِ وَفِيهِ وُلِدَ لَنَا مَوْلُودٌ فَلْيَكُنْ عِنْدَكَ مَسْتُورًا وَعَنْ جَمِيعِ النَّاسِ مَكْتُومًا فَإِنَّا لَمْ نُظْهِرْ عَلَيْهِ إِلَّا الْأَقْرَبَ لِقَرَابَتِهِ وَالْوَلِيَّ لَوْلَايَتِهِ أَحَبُّبُنَا إِغْلَامَكَ لِيَسُرَّكَ اللَّهُ لَهُ مِثْلُ مَا سَرَّنَا بِهِ وَالسَّلَامُ»^۱

«احمد بن حسن بن اسحاق قمی گوید: چون خلف صالح عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَدَ متولد شد از مولایم امام حسن عسکری عَلَيْهِ السَّلَامُ به جدم احمد بن اسحاق نامه‌ای رسید و به خط خود در آن نوشته بود - همان خطی که توقیعات با آن صادر می‌شد - برای ما فرزندی متولد شده است و باید نزد تو مستور و از مردم پنهان باشد (منظور غیر پیروان اهل بیت است)، که ما جز خویشان و دوستان، افراد دیگری را خبردار نمی‌سازیم. خواستیم خبر آن را به تو اعلام کنیم تا خداوند تو را شاد سازد همچنان که ما را شاد ساخت؛ والسلام.»

روایت دیگری نیز که در جلالت وی نقل شده، این روایت است:

«حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ

سَعْدِ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْخَلْفِ مِنْ بَعْدِهِ فَقَالَ لِي مُبْتَدِئاً يَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَخْلُ الْأَرْضَ مِنْذُ خَلَقَ آدَمَ عليه السلام وَلَا يَخْلِيهَا إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ بِهِ يَدْفَعُ الْبَلَاءَ عَنْ أَهْلِ الْأَرْضِ وَبِهِ يُنْزِلُ الْغَيْثَ وَبِهِ يُخْرِجُ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ».

«احمد بن اسحاق گوید: بر امام عسکری عليه السلام وارد شدم و می‌خواستم از جانشین پس از وی پرسش کنم. او سخن آغاز کرد و فرمود: ای احمد بن اسحاق! خدای تعالی از زمان آدم عليه السلام زمین را خالی از حجت نگذاشته و تا روز قیامت نیز خالی از حجت نخواهد گذاشت. به واسطه اوست که بلا را از اهل زمین دفع می‌کند و به خاطر اوست که باران می‌فرستد و برکات زمین را بیرون می‌آورد.»

«قَالَ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَنِ الْإِمَامُ وَالْخَلِيفَةُ بَعْدَكَ فَتَهْضُ مُسْرِعاً فَدَخَلَ الْبَيْتَ ثُمَّ خَرَجَ وَعَلَى عَاتِقِهِ غُلَامٌ كَأَنَّ وَجْهَهُ الْقَمَرُ لَيْلَةَ الْبَدْرِ مِنْ أَتْنَاءِ الثَّلَاثِ سِنِينَ.»

«گفتم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! امام و جانشین پس از شما کیست؟ حضرت شتابان برخاست و داخل خانه شد و سپس در حالی که بر شانه‌اش کودکی سه ساله بود - و صورتش مانند ماه شب چهارده می‌درخشید - برگشت.»

«فَقَالَ يَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ لَوْ لَا كَرَامَتُكَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَعَلَى حُجَّجِهِ مَا عَرَضْتُ عَلَيْكَ ابْنِي هَذَا إِنَّهُ سَيِّ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَكَنْيَهُ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلاً كَمَا مِلْتُ جَوْرًا وَظُلْماً...»^۱

«فرمود: ای احمد بن اسحاق! اگر نزد خدای تعالی و حجت‌های او گرامی نبودی، این فرزندم را به تونشان نمی‌دادم. او هم نام و هم کنیه رسول خدا صلی الله علیه و آله است. کسی است که زمین را پراز عدل و داد می‌کند، همچنان که پراز ظلم و جور شده باشد.»

اشکال: راوی این روایت، خود احمد بن اسحاق است و خودش این تعریف را نقل کرده است که اولاً دور است و ثانیاً طبق مبنا باعث سوء ظن ... می شود.

جواب: اولاً، متن قوی است و ثانیاً، شواهد دیگری وجود دارد.

منابع روایت سعد بن عبدالله اشعری

منابع متعددی این روایت را نقل کرده اند که نشان از تلقی به قبول چنین روایتی است.

۱. شیخ صدوق (۳۸۱ق) در *کمال الدین* و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۵۴؛
۲. محمد بن رستم طبری شیعی (قرن ۴ق) در «*دلائل الإمامة*» (ص ۲۷۴): ایشان این روایت را در این کتاب با سند دیگری نقل کرده است. او همچنین در کتاب «*نوادر المعجزات*» (ص ۱۹۲) نیز این روایت را نقل می کند.
۳. طبرسی (۵۸۸ق) در «*احتجاج*» (ج ۲، ص ۴۶۱)؛^۱
۴. ابن حمزه طوسی (قرن ۶ق) در «*الثاقب فی المناقب*» (ص ۵۸۵)؛
۵. قطب الدین راوندی (۵۷۳ق) در «*الخرائج والحرائج*» (ج ۱، ص ۴۸۱)؛
۶. حسینی استرآبادی (۹۴۰ق) در «*تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة*» (ج ۱، ص ۲۹۹)؛
۷. دیلمی (م. ۸۴۱) در «*إرشاد القلوب إلى الصواب*» (ج ۱، ص ۴۲۱)؛
۸. بهاء الدین نیلی (۸۰۳ق) در «*منتخب الأنوار المضیئة فی ذکر القائم الحجة علیه السلام*» (ص ۱۴۵)؛
۹. فیض کاشانی (۱۰۹۱ق) در «*نوادر الأخبار فیما يتعلق بأصول الدین*»

۱. ایشان در مقدمه کتاب می گوید: من اسناد را حذف می کنم؛ یا به خاطر شهرت یا اجماعی بودن و یا اینکه مطابق عقول است. مگر روایات تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام را که تأملی دارند.

(ص ۱۱۶)؛

۱۰. شیخ حرّ عاملی (۱۱۰۴ق) در «اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات» (ج ۱، ص ۱۱۵؛ ج ۱، ص ۱۹۶؛ ج ۳، ص ۶۷۱؛ و ج ۳، ص ۶۹۸).^۱ همچنین ایشان در کتاب «هدایة الأمة إلى أحكام الأئمة علیهم السلام» ج ۷، ص ۲۰۰ و در «وسائل الشیعه» ج ۱۳، ص ۲۷۶ نیز این جریان را نقل کرده است.

ایشان در باب «بَابُ أَنَّ الصَّانِعَ إِذَا أَفْسَدَ مَتَاعاً ضَمِنَهُ كَالْغَسَّالِ وَالصَّبَّاحِ وَالْقَصَّارِ وَالصَّائِغِ وَالْبَيْطَارِ وَالذَّلَّالِ وَخَوَّهِمْ وَكَذَا مَا يَتَلَفُ بِأَيْدِيهِمْ إِذَا فَرَضُوا أَوْ كَانُوا مُتَهَمِينَ فَلَمْ يَخْلُفُوا...» با توجه به همین روایت، فتوا داده است.

۱۱. بحرانی (۱۱۰۷ق) در «حلیة الأبرار فی أحوال محمد وآله الأطهار علیهم السلام» (ج ۵، ص ۲۱۲ و ۲۲۵)، «تبصرة الولی» (ص ۹۳)، «تفسیر برهان» (ج ۳، ص ۳) و «مدینه معاجز الأئمة الإثني عشر» (ج ۸، صص ۴۵، ۴۹ و ۱۵۹)؛

۱۲. بحرانی اصفهانی (قرن ۱۲) در «عوالم العلوم والمعارف والأحوال من الآیات و الأخبار والأقوال» (عوالم مربوط به امام حسین علیّه السلام) (ص ۱۰۷)؛

۱۳. مجلسی (۱۱۱۰ق) در «بحار الانوار» (ج ۱۳، ص ۶۵؛ ج ۳۸، ص ۸۸؛ ج ۵۳، ص ۷۵؛ و ج ۱۰۴، ص ۱۸۵).

۱۴. العروسی الحویزی (۱۱۱۲ق) در «تفسیر نور الثقلین» (ج ۵، ص ۳۵۱ و ۳۷۱)؛

۱۵. صافی گلپایگانی در «منتخب الآثار» (ج ۳): ایشان انصافاً عالمانه به این روایت ورود کرده و اشکالات را پاسخ داده است.

۱۶. قندوزی (۱۲۹۴ق) در «ینابیع المودة» (ج ۳، ص ۳۱۹).

۱. ایشان در آخر کتاب، سه قصه درباره خودش دارد؛ حتماً آن سه قصه را بخوانید. ایشان مورد توجه اهل بیت علیهم السلام بوده است. علاوه بر مرجعیت و مراجعات، تألیفات زیادی داشته است که علت آن را در همان قصه‌های آخر کتابش نقل کرده است.

۱۷. معجم امام المهدی، ج ۶، ص ۷۵.

تعليقه علامه مجلسی

علامه مجلسی تعليقه مهمی بر این روایت دارد. ایشان می فرماید:

«أقول قال النجاشي بعد توثيق سعد والحكم بجلالته لقي مولانا أبا محمد عليه السلام ورأيت بعض أصحابنا يضعفون لقاءه لأبي محمد عليه السلام ويقولون هذه حكاية موضوعة عليه. أقول الصدوق أعرف بصدق الأخبار والوثوق عليها من ذلك البعض الذي لا يعرف حاله ورد الأخبار التي تشهد متونها بصحتها بمحض الظن والوهم مع إدراك سعد زمانه وإمكان ملاقة سعد له إذ كان وفاته بعد وفاته بأربعين سنة تقريبا ليس إلا لإلزامه بالأخبار وعدم الوثوق بالأخبار والتقصير في معرفة شأن الأئمة الأطهار إذ وجدنا أن الأخبار المشتملة على المعجزات الغريبة إذا وصل إليهم فهم إما يقدحون فيها أو في راويها بل ليس جرم أكثر المقدوحين من أصحاب الرجال إلا نقل مثل تلك الأخبار.»^۱

«نجاشی بعد از توثیق سعد بن عبدالله و حکم به جلالت او می گوید: «وی امام حسن عسکری عليه السلام را دیده است. بعضی از علما را دیدم که ملاقات سعد و امام را تضعیف می کردند و می گفتند: این حکایت را ساخته اند و به او نسبت داده اند. ولی من (مجلسی) می گویم: صدوق به صحت اخبار و اطمینان به آنها (از عده ای که نجاشی به آنها اشاره کرده و ناشناخته اند) داننا تر است؛ زیرا نمی توان، اخباری را که متن آنها، گواهی به صحت آن می دهد، به مجرد گمان و توهم، مردود دانست. به خصوص که سعد بن عبدالله، زمان امام حسن عسکری عليه السلام را درک کرده و امکان دارد که آن حضرت را دیده باشد؛ زیرا او تقریباً چهل سال بعد از شهادت امام حسن عسکری عليه السلام از دنیا رفته است. این کار،

به منظور پایین آوردن مقام اخبار و عدم وثوق به اخبار و ناشی از کمبود معرفت در حق ائمه اطهار علیهم السلام است؛ زیرا ما دیده ایم که وقتی اخباری که مشتمل بر معجزات غریبه است، به دست عده ای می رسد، یا خود آن اخبار را مورد انتقاد قرار می دهند و یا از راویان آن عیب جویی می کنند. بلکه من می گویم جرم اکثر راویانی که به آنها نسبت قدح و عیب داده اند، چیزی جز نقل این گونه اخبار نیست.»

نتیجه بحث آنکه علامه مجلسی این روایت را قبول می کند.

جلسه بیست و ششم

مقدمه

در جلسات قبل، روایات متعددی را درباره اثبات ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بیان کرده، اکنون روایت بعدی را بیان می‌کنیم. این روایت، از امام هادی علیه السلام است. ما این روایت را در محورهای زیر بررسی می‌کنیم:

محور اول: متن روایت؛

محور دوم: مصادر و منابع روایت؛

محور سوم: بررسی سند روایت؛

محور چهارم: بحث دلالتی و معارضات روایت.

در ابتدا متن روایت را می‌خوانیم. شیخ صدوق روایت را از نوفلی، اواز احمد بن عیسی و شاء بغدادی، اواز احمد بن عیسی قمی، اواز شیبانی و اونیزاز بشر نخاس نقل می‌کند.

روایت بیست و پنجم

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ حَاتِمٍ النَّوْفَلِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ عِيْسَى الْوُشَّاءِ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ طَاهِرٍ الْقُمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ بَجْرِ الشَّيْبَانِيُّ قَالَ: وَرَدْتُ كَرْبَلَاءَ سَنَةِ سِتٍّ وَثَمَانِينَ وَمِائَتَيْنِ قَالَ وَزُرْتُ قَبْرَ غَرِيبِ رَسُولِ اللَّهِ ص ثُمَّ انْكَفَأْتُ إِلَى مَدِينَةِ السَّلَامِ مُتَوِّجَهَا إِلَى مَقَابِرِ قُرَيْشٍ فِي وَفْتٍ قَدْ تَضَرَّعْتُ الْهُوَاجِرُ وَ تَوَقَّعْتُ السَّمَائِمَ فَلَمَّا وَصَلْتُ مِنْهَا إِلَى مَشْهَدِ الْكَاطِمِ ع وَاسْتَشْشَقْتُ نَسِيمَ ثُرَيْبِهِ الْمُعْمُورَةِ مِنَ الرَّحْمَةِ الْمُخْشَوَةِ بِحَدَائِقِ الْغُرَانِ أَكْبَبْتُ عَلَيْهَا بِعِبْرَاتٍ مُتَقَاطِرَةٍ وَ زَفَرَاتٍ مُتَّبَاعَةٍ - وَ قَدْ حَجَبَ الدَّمْعُ طَرْفِي عَنِ النَّظَرِ فَلَمَّا رَقَّاتِ الْعَبْرَةُ وَ انْقَطَعَ التَّجِيبُ فَتَحْتُ بَصْرِي فَإِذَا أَنَا بِشَيْخٍ قَدْ انْحَنَى صَلْبُهُ وَ تَقَوَّسَ مَنْكِبَاهُ وَ تَغَنَّتْ جَبْهَتُهُ وَ رَاحَتَاهُ وَ هُوَ يَقُولُ لِأَخْرَمَعُهُ عِنْدَ الْقَبْرِ يَا ابْنَ أَخِي لَقَدْ نَالَ عَمُّكَ شَرَفًا بِمَا حَمَلَهُ السَّيِّدَانِ مِنْ غَوَامِضِ

الْغُيُوبِ وَشَرَائِفِ الْعُلُومِ الَّتِي لَمْ يَحْمِلْ مِثْلَهَا إِلَّا سَلْمَانُ وَقَدْ أَشْرَفَ عَمَّكَ عَلَى اسْتِحْكَالِ الْمُدَّةِ وَانْقِصَاءِ الْعُمْرِ وَلَيْسَ يَجِدُ فِي أَهْلِ الْوَلَايَةِ رَجُلًا يُفِضِي إِلَيْهِ بِسْرٍ»

«شیبانی که ناقل جریان است می گوید: «در سال ۲۸۶ (در زمان غیبت صغرا) برای زیارت امام حسین (علیه السلام) وارد کربلا شدم و قبر آن غریب، فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را زیارت کردم. سپس برای زیارت ائمه سامرا به جانب بغداد رو کردم تا مقابر قریش را زیارت کنم. در آن وقت، گرما در نهایت خود بود و بادهای داغ می وزید. چون به مشهد امام کاظم (علیه السلام) رسیدم نسیم تربت آکنده از رحمت وی را استشمام کردم که در باغ های مغفرت پیچیده بود. با اشک های پیایی و ناله های دمامد بروی گریستم. اشک، چشمانم را فرا گرفته بود و نمی توانستم ببینم. چون از گریه باز ایستادم و ناله ام قطع گردید، دیدگانم را گشودم، پیرمردی را دیدم پشت خمیده با شانه های منحنی که پیشانی و هر دو کف دستش پینه سجده داشت. به شخص دیگری که نزد قبر، همراه او بود می گفت: ای برادرزاده! عمویت به واسطه علوم شریفه و اسرار پیچیده ای که آن دو بزرگوار به وی سپرده اند، شرف بزرگی یافته که کسی جز سلمان بدان شرف نرسیده است. اکنون که مدت حیات وی (عمویت) به اتمام رسیده و عمرش سپری گردیده است، از اهل ولایت مردی را نمی یابد که سرش را به وی بسپارد.»

«قُلْتُ يَا نَفْسُ لَا يَزَالُ الْعَنَاءُ وَالْمُسَقَّةُ يَنَالَانِ مِنْكَ يَا تَعَابِي الْخَفَّ وَالْحَافِرِي طَلَبَ الْعِلْمِ وَقَدْ قَرَعَ سَمْعِي مِنْ هَذَا الشَّيْخِ لَفُظٌ يَدُلُّ عَلَى عِلْمٍ جَسِيمٍ وَأَثَرٍ عَظِيمٍ فَقُلْتُ أَيُّهَا الشَّيْخُ وَمَنِ السَّيِّدَانِ قَالَ النَّجْمَانِ الْمُغَيَّبَانِ فِي الثَّرَى بِسْرٍ مَنْ رَأَى فَقُلْتُ إِنِّي أَقْسِمُ بِالْمَوْلَاةِ وَشَرَفِ مَحَلِّ هَذَيْنِ السَّيِّدَيْنِ مِنَ الْإِمَامَةِ وَالْوَرَاثَةِ إِنِّي خَاطَبْتُ عِلْمَهُمَا وَطَالِبُ آثَرَهُمَا وَبَاذِلٌ مِنْ نَفْسِي الْإِيمَانَ الْمُؤَكَّدَةَ عَلَى حِفْظِ أَسْرَارِهِمَا قَالَ إِنْ كُنْتُ صَادِقًا فِيمَا تَقُولُ فَأَخْضِرْ مَا صَحَبَكَ مِنَ الْأَثَارِ عَنْ نَقْلَةِ أَخْبَارِهِمْ فَلَمَّا فَتَشَ الْكُتُبَ وَتَصَفَّحَ

الرَّوَايَاتِ مِنْهَا قَالَ صَدَقْتُ أَنَا بِشُرْبِ سُلَيْمَانَ النَّخَّاسِ مِنْ وَلَدِ أَبِي أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيِّ
أَحَدِ مَوَالِي أَبِي الْحَسَنِ وَابْنِ مُحَمَّدٍ وَجَارِهُمَا بِسُرْمَنْ رَأَى قُلْتُ فَأَكْرِمَ أَخَاكَ بِبَعْضِ مَا
شَاهَدْتَ مِنْ أَثَارِهِمَا قَالَ كَانَ مَوْلَانَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيُّ عَفَّهَنِي فِي أَمْرِ
الرَّقِيقِ فَكُنْتُ لَا أُبْتَاعُ وَلَا أَيْبَعُ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَاجْتَنَبْتُ بِذَلِكَ مَوَارِدَ الشُّبُهَاتِ حَتَّى كَمَلْتُ
مَعْرِفَتِي فِيهِ فَأَحْسَنْتُ الْفَرْقَ فِيمَا بَيْنَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ.»

«با خود گفتم: ای نفس! همیشه از جانب تورنج و تعب می کشم و با پای
برهنه و در کفش برای کسب علم به این طرف و آن طرف می روم. اکنون گوشم از
این پیرمرد سخنی را می شنود که بر علم فراوان و آثار عظیم وی دلالت دارد.
گفتم: شیخ! آن دو سید؛ چه کسانی هستند؟ گفت: آن دو ستاره نهان که در
سرمن رأی خفته اند. گفتم: به موالات و شرافت محل آن دو در امامت و وراثت
سوگند یاد می کنم که من جویای علوم و طالب آثار آنها هستم. به جان خودم
سوگند که حافظ اسرار آنان باشم. گفت: اگر در گفتارت صادق هستی آنچه از
آثار و اخبار آنان داری بیاور. لذا هنگامی که کتب و روایات - نوشته هایم - را
بررسی کرد، گفت: راست می گویی! من بشر بن سلیمان نخّاس از فرزندان
ابوایوب انصاری و یکی از موالیان و دوستان ارادان امام هادی و امام عسکری علیه السلام و
همسایه آنها در سرمن رأی بودم. گفتم: - این صحبت در زمانی است که از
شهادت امام عسکری علیه السلام ۳۶ سال می گذرد - برادرت را به ذکر برخی از
مشاهدات خود از آثار آنان گرامی بدار. گفتم: مولای ما امام هادی علیه السلام مسائل
بنده فروشی را به من آموخت و من جز با اذن او خرید و فروش نمی کردم. به
همین جهت از موارد شبهه ناک اجتناب می کردم تا آنکه معرفتم در این باب
کامل شد و فرق میان حلال و حرام را نیکو دانستم.»

«فَبَيْنَمَا أَنَا ذَاتَ لَيْلَةٍ فِي مَنْزِلِي بِسُرْمَنْ رَأَى وَقَدْ مَضَى هَوَى مِنَ اللَّيْلِ إِذْ قَرَعَ الْبَابُ

قَارِعَ فَعَدَوْتُ مُسْرِعاً فَإِذَا أَنَا بِكَافُورِ الْخَادِمِ رَسُولِ مَوْلَانَا أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ ع
يَدْعُونِي إِلَيْهِ فَلَبِسْتُ ثِيَابِي وَدَخَلْتُ عَلَيْهِ فَرَأَيْتُهُ يُحَدِّثُ ابْنَهُ أَبَا مُحَمَّدٍ وَأَخْتَهُ حَكِيمَةَ
مِنْ وَرَاءِ السِّتْرِ فَلَمَّا جَلَسْتُ قَالَ يَا بَشْرُ إِنَّكَ مِنْ وَلَدِ الْأَنْصَارِ وَهَذِهِ الْوَلَايَةُ لَمْ تَزَلْ فِيكُمْ
يَرِيضُهَا خَلْفَ عَنْ سَلَفٍ فَأَنْتُمْ ثِقَاتُنَا أَهْلُ الْبَيْتِ وَإِنِّي مُرَكِّبُكَ وَمُشْرِفُكَ بِفَضِيلَةٍ تَسْبِقُ بِهَا
شَأْؤُ الشَّيْعَةِ فِي الْمَوَالِدِ بِهَا بَسِّرَ أَظْلَعُكَ عَلَيْهِ وَأَنْفِذُكَ فِي ابْتِغَاءِ أَمَةٍ.»

«يك شب که در «سرمن‌رأی» در خانه خود بودم و پاسی از شب گذشته بود،
کسی در خانه رازد. شتابان به پشت در آمدم. دیدم کافور فرستاده امام
هادی علیه السلام است. کافور در حدیث أحمد بن اسحاق قمی نیز نقش داشت. که
مرا به نزد او فرامی خواند. لباس پوشیدم و بر او وارد شدم. دیدم با فرزندش
ابو محمد (امام حسن عسکری علیه السلام) و خواهرش حکیمه خاتون از پس پرده
گفت و گو می‌کند. چون نشستم فرمود: ای بشر! تواز فرزندان انصار هستی و
ولایت ائمه علیهم السلام نسل در نسل در میان شما بوده است. شما مورد اعتماد ما
اهل بیت علیهم السلام هستید. می‌خواهم تو را به فضیلتی مشرف سازم که به وسیله آن بر
سایر شیعیان در موالات ما سبقت بجویی. لذا تو را از سری مطلع می‌کنم و برای
خرید کنیزی گسیل می‌دارم.»

«فَكَتَبَ كِتَاباً مُلْصَقاً بِحِطِّ رُومِيٍّ وَلُغَةٍ رُومِيَّةٍ وَطَبَعَ عَلَيْهِ بِخَاتَمِهِ وَأَخْرَجَ شِسْتَقَةً
[شِقَّةً] صَفْرَاءَ فِيهَا مِائَتَانِ وَعِشْرُونَ دِينَاراً فَقَالَ خُذْهَا وَتَوَجَّهْ بِهَا إِلَى بَغْدَادَ وَاحْضُرْ
مَعْبَرَ الْفُرَاتِ ضَحْوَةَ كَذَا فَإِذَا وَصَلْتَ إِلَى جَانِبِكَ زَوَارِقُ السَّبَايَا وَبَرَزْنَ الْجَوَارِي مِنْهَا
فَسْتَحْدِقُ بِهِمْ طَوَائِفَ الْمُتَبَتَّاعِينَ مِنْ وَكَلَاءِ قُوَادِ بَنِي الْعَبَّاسِ وَشَرَادِمٍ مِنْ فِتْيَانِ الْعِرَاقِ
فَإِذَا رَأَيْتَ ذَلِكَ فَأَشْرَفْ مِنَ الْبُعْدِ عَلَى الْمُسَمَّى عُمَرَاءَ بَنِي الْعَبَّاسِ عَامَةً نَهَارَكَ إِلَى
أَنْ يُبَرِّرَ لِلْمُتَبَتَّاعِينَ جَارِيَةً صَفَتْهَا كَذَا وَكَذَا لِأَسَةِ حَرِيرَتَيْنِ صَفِيْقَتَيْنِ تَمْتَنِعُ مِنَ السُّفُورِ
لَمْسِ الْمُعْتَزِّضِ وَالْإِنْثِقَادِ لِمَنْ يُحَاوِلُ لَمْسَهَا وَتَسْغُلُ نَظْرَهُ بِتَأْمُلٍ مَكَاشِفِهَا مِنْ وَرَاءِ

السَّيْرِ الرَّقِيقِ فَيَصْرِهَا النَّخَّاسُ فَتَصْرُخُ صَرْخَةً رُومِيَّةً فَأَعْلَمَ أَنَّهَا تَقُولُ وَاهْتِكَ سِثْرَاهُ.»
 «آنگاه نامه‌ای به خط وزبان رومی نوشت، آن را درپیچید و به خاتم خود
 ممهور ساخته، دستمال زردی را که در آن ۲۲۰ دینار بود بیرون آورد و فرمود: آن را
 بگیر و به بغداد برو و ظهر فلان روز در معبرنهر فرات حاضر شو. چون قایق‌های
 حامل اسیران آمدند، جمعی از وکیلان فرماندهان بنی عباس و خریداران و
 جوانان عراقی دور آنها را حلقه زنند. پس چون، چنین دیدی، درطول روز،
 شخصی به نام عمر بن یزید برده فروش را زیر نظر بگیر. چون کنیزی را که صفتش
 چنین و چنان است و دوتکه پارچه حریر در بر دارد برای فروش عرضه بدارد و آن
 کنیز از (رخ نمودن) و لمس کردن خریداران و اطاعت آنان سر باز زند، برده فروش
 آن کنیز را بزند و او به زبان رومی ناله و زاری کند و بدان که گوید: وای از هتک ستر
 من!»

«فَيَقُولُ بَعْضُ الْمُبْتَاعِينَ عَلَيَّ بِثَلَاثِمِائَةِ دِينَارٍ فَقَدْ زَادَنِي الْعَفَافُ فِيهَا رَغْبَةً فَتَقُولُ
 بِالْعَرَبِيَّةِ لَوْ بَرَزْتُ فِي زِيٍّ سَلِيمَانَ وَعَلَى مِثْلِ سَرِيرٍ مُلْكِهِ مَا بَدَثَ لِي فِيكَ رَغْبَةً فَاشْفَقُوا
 عَلَى مَالِكٍ فَيَقُولُ النَّخَّاسُ فَمَا الْحِيلَةُ وَلَا بُدَّ مِنْ بَيْعِكَ فَتَقُولُ الْجَارِيَةُ وَمَا الْعَجَلَةُ وَلَا بُدَّ
 مِنْ اخْتِيَارِ مُبْتَاعٍ يَسْكُنُ قَلْبِي إِلَيْهِ وَإِلَى أَمَانَتِهِ وَدِيَانَتِهِ فَعِنْدَ ذَلِكَ قُمَ إِلَى عُمَرُ بْنُ يَزِيدَ
 النَّخَّاسِ وَقَالَ لَهُ إِنَّ مَعِيَ كِتَابًا مُلَصَّقًا لِبَعْضِ الْأَشْرَافِ كَتَبَهُ بُلْغَةُ رُومِيَّةٍ وَخَطَّ رُومِيٍّ وَ
 وَصَفَ فِيهِ كَرَمَهُ وَوَفَاءَهُ وَنُبْلَهُ وَسَخَاءَهُ فَتَأَوَّاهَا لِيَتَنَاقَلَ مِنْهُ أَخْلَاقُ صَاحِبِهِ فَإِنْ مَالَتْ
 إِلَيْهِ وَرَضِيْتُهُ فَأَنَا وَكِيلُهُ فِي ابْتِيَاعِهَا مِنْكَ.»

«یکی از خریداران گوید: من او را سیصد دینار خواهم خرید که عفاف او باعث
 مزید رغبت من شده است. او به زبان عربی گوید: اگر در لباس سلیمان علیه السلام و
 کرسی سلطنت او جلوه کنی در تورغبتی ندارم. اموالت را بیهوده خرج مکن!
 برده فروش گوید: چاره چیست؟ گریزی از فروش تو نیست. آن کنیز گوید: چرا

شتاب می‌کنی؟ باید خریداری باشد که دلم به امانت و دیانت او اطمینان یابد. در این هنگام برخیز و به نزد عمر بن یزید برو و بگو: من نامه‌ای سربسته از یکی از اشراف (سادات) دارم که به زبان و خط رومی کرامت و وفا و بزرگواری و سخاوت خود را در آن نوشته است. نامه را به آن کنیز بده تا در خلق و خوی صاحب خود تأمل کند. اگر به او مایل شد و بدان رضا داد، من وکیل آن شخص هستم تا این کنیز را برای وی خریداری کنم.»

«قَالَ بِشْرُ بْنُ سُلَيْمَانَ النَّخَّاسُ فَأَمْتَلْتُ جَمِيعَ مَا حَدَّثَهُ لِي مَوْلَايَ أَبُو الْحَسَنِ ع فِي أَمْرِ الْجَارِيَةِ فَلَمَّا نَظَرْتُ فِي الْكِتَابِ بَكَتْ بُكَاءً شَدِيداً وَقَالَتْ لِعُمَرَ بْنِ يَزِيدَ النَّخَّاسِ بَغْنِي مِنْ صَاحِبِ هَذَا الْكِتَابِ وَحَلَفْتُ بِالْخُرْجَةِ الْمُغْلَظَةِ إِنَّهُ مَتَى امْتَنَعَ مِنْ بَيْعِهَا مِنْهُ قَتَلْتُ نَفْسَهَا فَهَذَا زِلْتُ أَشَاحُهُ فِي مَمْنَحِهَا حَتَّى اسْتَقَرَّ الْأَمْرُ فِيهِ عَلَى مِقْدَارِ مَا كَانَ أَصْحَابِيهِ مَوْلَايَ ع مِنَ الدَّانِيَةِ فِي الشَّيْئَةِ [الشَّقَّة] الصَّفَرَاءِ فَاسْتَوْفَاهُ مِنِّي وَتَسَلَّمْتُ مِنْهُ الْجَارِيَةَ صَاحِبَةً مُسْتَبْشِرَةً وَأَنْصَرَفْتُ بِهَا إِلَى حُجْرَتِي الَّتِي كُنْتُ آوِي إِلَيْهَا بِبَعْدَادَ فَمَا أَخَذَهَا الْقَرَارَ حَتَّى أَخْرَجْتُ كِتَابَ مَوْلَاهَا ع مِنْ جَيْبِهَا وَهِيَ تَلْتُمُهُ وَتَضَعُهُ عَلَى حَدِّهَا وَتُطْبِقُهُ عَلَى جَنْبِهَا وَتَمْسَحُهُ عَلَى بَدَنِهَا فَقُلْتُ تَعْجَباً مِنْهَا أَلْتَلِمِينَ كِتَاباً وَ لَا تَعْرِفِينَ صَاحِبَهُ قَالَتْ أَيُّهَا الْعَاجِزُ الضَّعِيفُ الْمَعْرِفَةِ مَحَلِّ أَوْلَادِ الْأَنْبِيَاءِ أَعَزَّنِي سَمْعَكَ وَفَرَّغَ لِي قَلْبَكَ أَنَا مَلِيكَةُ بَنْتِ يَشُوعَا بْنِ قَيْصَرَ مَلِكِ الرُّومِ وَأُمِّي مِنْ وَلَدِ الْحَوَارِيِّينَ تُنْسَبُ إِلَيَّ وَصِيَّ الْمَسِيحِ شَمْعُونُ أُتَيْتُكَ الْعَجَبَ الْعَجِيبَ...»^۱

«بشربن سلیمان گوید: همه دستورات مولای خود امام هادی علیه السلام را درباره خرید آن کنیز به جای آوردم. چون در نامه نگریست به سختی گریست و به عمر بن یزید گفت: مرا به صاحب این نامه بفروش! و سوگند اکید بر زبان جاری کرد که اگر او را به صاحب نامه نفروشد خود را خواهد کشت. درباره بهای آن

گفت و گو کردم تا آنکه بر همان مقداری که مولایم در دستمال زرد رنگ همراهم کرده بود توافق کردیم. دینارها را از من گرفت و من نیز کنیز را خندان و شادان تحویل گرفتم و به حجره‌ای که در بغداد داشتم آوردم. چون به حجره درآمد نامه مولایم را از جیب خود درآورده، آن را می‌بوسید و به گونه‌ها و چشمان و بدن خود می‌نهاد. من از روی تعجب به او گفتم: آیا نامه کسی را می‌بوسی که او را نمی‌شناسی؟ گفت: ای درمانده! وای کسی که به مقام اولاد انبیا معرفت کمی داری! [ببینید! کسی که رومی است و در بلاد غیر اسلام به دنیا آمده و بزرگ شده، از کسی که همسایه امام است و در خانواده آنها بزرگ شده، معرفتش بیشتر است. می‌گوید: معرفت شما به این خانواده کم است.] به سخن من گوش فرادار و دل به من بسپار [که من چه کسی هستم؟] من ملیکه دختر یسوعا فرزند قیصر روم هستم؛ و مادرم از فرزندان حواریون یعنی شمعون وصی مسیح است و برای تو داستان شگفتی نقل می‌کنم.»

جلسه بیست و هفتم

مقدمه

بحث ما درباره روایت بشر نخاس بود. مضمون روایت این است که امام هادی علیه السلام بشر نخاس را به اطراف بغداد فرستاد تا کنیزی را خریداری کند. آن کنیز، حضرت نرجس، مادر امام زمان علیه السلام بوده است. در جلسه قبل قسمتی از روایت را خواندیم. اکنون باقی آن را بیان می‌کنیم. البته بعد از آن، منابع و سند روایت را ذکر کرده و سپس به بحث دلالی می‌پردازیم. بعد نیز اشکالاتی را که ممکن است از طرف دیگران، به این روایت وارد شود، بیان داشته و جواب می‌دهیم. اشکالاتی از قبیل معارضاتی در روایت. مثل اینکه: ظاهر روایت این است که مادر امام زمان علیه السلام «امه» و «مسیبه» است و جزء کنیزهایی (اماء) بودند که به عراق آورده شدند. سپس امام هادی علیه السلام شخصی را جهت خرید آن کنیز می‌فرستد. هر چند بعضی مدعی هستند که حضرت نرجس، کنیزی در خانه حکیمه (دختر امام جواد علیه السلام) بوده، روایاتی را نیز بر این مدعا می‌آورند. ما می‌گوییم و جواب داده و می‌دهیم که روایات دیگری نیز هست که در آن «ابن امه» است.

ادامه روایت

«أَنَا مُلَيْكَةُ بِنْتُ يَشُوعَا بْنِ قَيْصَرَ مَلِكِ الرُّومِ وَأُمِّي مِنْ وَلَدِ الْخَوَارِيزِيِّينَ تُنْسَبُ إِلَى وَصِيِّ الْمَسِيحِ شَمْعُونِ أَنْتَبَأَ الْعَجَبُ أَنَّ جَدِّي قَيْصَرَ أَرَادَ أَنْ يُرَوِّجَنِي مِنَ ابْنِ أَخِيهِ وَأَنَا مِنْ بَنَاتِ ثَلَاثَ عَشْرَةَ سَنَةً فَجَمَعَ فِي قَصْرِهِ مِنْ نَسْلِ الْخَوَارِيزِيِّينَ وَمِنْ الْقَتِيسِيِّينَ وَالرُّهْبَانِ ثَلَاثِمِائَةَ رَجُلٍ وَمِنْ ذَوِي الْأَخْطَارِ سَبْعِمِائَةَ رَجُلٍ وَجَمَعَ مِنْ أُمَرَاءِ الْأَجْنَادِ وَقُوَادِ الْعَسَاكِرِ وَثَقَبَاءِ الْجُيُوشِ وَمُلُوكِ الْعَشَائِرِ أَرْبَعَةَ آلَافٍ وَأَبْرَزَ مِنْ بَهْمِ مُلْكِهِ عَزْشًا مَسُوعًا مِنْ أَصْنَافِ الْجَوَاهِرِ إِلَى صَحْنِ الْقَصْرِ فَرَفَعَهُ فَوْقَ أَرْبَعِينَ مِرْقَاةً فَلَمَّا صَعِدَ ابْنُ أَخِيهِ وَأَخَذَتْ بِهِ الصُّلْبَانُ وَقَامَتِ الْأَسْقِفَةُ عَكْفًا وَنُشِرَتْ أَسْفَارُ الْإِنْجِيلِ

تَسَافَلَتِ الصُّلْبَانُ مِنَ الْأَعَالِي فَلَصَقَتْ بِالْأَرْضِ وَتَقَوَّضَتِ الْأَعْمِدَةُ فَأَنهَارَتْ إِلَى الْقَارِوِ
خَرَّ الصَّاعِدُ مِنَ الْعَرْشِ مَعْشِيًا عَلَيْهِ فَتَغَيَّرَتْ أَلْوَانُ الْأَسَاقِفَةِ وَازْتَعَدَتْ فَرَائِصُهُمْ فَقَالَ
كَبِيرُهُمْ لِحَبِيْبِي أَيُّهَا الْمَلِكُ أَغْفِنَا مِنْ مُلَاقَاةِ هَذِهِ النُّحُوسِ الدَّالَّةِ عَلَى زَوَالِ هَذَا الدِّينِ
الْمَسِيحِيِّ وَالْمُذْهَبِ الْمَلِكَانِيِّ.»

«من ملیکه دختریشوعا فرزند قیصرروم هستم و مادرم از فرزندان حواریون
یعنی شمعون، وصی مسیح است. برای تو داستان شگفتی نقل می‌کنم. همانا،
جدّم قیصرروم می‌خواست مرا درس سیزده سالگی به عقد برادرزاده‌اش
درآورد. لذا در کاخش محفلی از افراد زیرتشکیل داد: از اولاد حواریون و
کشیشان و رهبانان، سیصد تن، از رجال و بزرگان، هفتصد تن، از امیران لشکری
و کشوری و امیران عشایر، چهار هزار تن. تخت زیبایی که با انواع جواهر آراسته
شده بود در پیشاپیش صحن کاخش و بر بالای چهل سکو قرار داد و چون
برادرزاده‌اش بر بالای آن رفت و صلیب‌ها آفرشته شد و کشیش‌ها به دعا
ایستادند و انجیل‌ها را گشودند، ناگهان صلیب‌ها به زمین سرنگون شد و
ستون‌ها فرو ریخت و به سمت میهمانان ریخته شد. آن که بر بالای تخت رفته
بود، بیهوش بر زمین افتاد و رنگ از روی کشیشان پرید و پشتشان لرزید. بزرگ
آنها به جدّم گفت: ما را از ملاقات این نحس‌ها که دلالت بر زوال دین مسیحی
و مذهب ملکانی دارد، معاف کن!»

«فَتَطَيَّرَ حَبِيْبِي مِنْ ذَلِكَ تَطْيِيرًا شَدِيدًا وَقَالَ لِلْأَسَاقِفَةِ أَقِيمُوا هَذِهِ الْأَعْمِدَةَ وَارْقُعُوا
الصُّلْبَانَ وَاحْضَرُوا أَحَا هَذَا الْمُنْذِرِ الْعَاثِرِ الْمُنْكُوسِ جَدُّهُ لِرُؤُوحٍ مِنْهُ هَذِهِ الصَّبِيَّةُ فَيُدْفَعُ
نُحُوسُهُ عَنْكُمْ بِسُعُودِهِ فَلَمَّا فَعَلُوا ذَلِكَ حَدَّثَ عَلَى الثَّانِي مَا حَدَّثَ عَلَى الْأَوَّلِ وَتَفَرَّقَ
النَّاسُ وَقَامَ حَبِيْبِي فَيُصَرِّمُغْتَمًّا وَدَخَلَ قَصْرَهُ وَأُخْبِرَتِ السُّنُونُ.»

«جدّم از این حادثه فال بد زد و به کشیش‌ها گفت: این ستون‌ها را برپا سازید
و صلیب‌ها را برافرازید. برادر این بخت برگشته بدبخت را بیاورید تا این دختر را
به ازدواج او درآورم و نحوست او را به سعادت آن دیگری دفع سازم. چون دوباره

مجلس جشن برپا کردند همان پیشامد اول برای دومی نیز تکرار شد و مردم پراکنده شدند. جَدَم، قیصر، اندوهناک گردید و به داخل کاخ خود درآمد و پرده‌ها افکنده شد.^۱

«فَارِثُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ كَانَ الْمَسِيحَ وَالشَّمْعُونَ وَ عِدَّةٌ مِنَ الْخَوَارِيِّينَ قَدْ اجْتَمَعُوا فِي قَصْرِ جَدِّي وَ نَصَبُوا فِيهِ مِنْبَرًا يُبَارِي السَّمَاءَ عُلُوًّا وَ ارْتِفَاعًا فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي كَانَ جَدِّي نَصَبَ فِيهِ عَرْشَهُ فَدَخَلَ عَلَيْهِمْ مُحَمَّدٌ ص مَعَ فِثْيَةٍ وَ عِدَّةٍ مِنْ بَنِيهِ فَيَقُومُ إِلَيْهِ الْمَسِيحُ فَيَعْتَبِقُهُ فَيَقُولُ يَا رُوحَ اللَّهِ إِنِّي جِئْتُكَ خَاطِبًا مِنْ وَصِيكَ شَمْعُونَ فَتَاتَهُ مُلْكِيَّةٌ لِابْنِي هَذَا وَ أَوْمًا بِيَدِهِ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ صَاحِبِ هَذَا الْكِتَابِ فَنَظَرَ الْمَسِيحُ إِلَى شَمْعُونَ فَقَالَ لَهُ قَدْ أَتَاكَ الشَّرْفُ فَصَلِّ رَحْمَكَ بِرَحِمِ رَسُولِ اللَّهِ ص قَالَ قَدْ فَعَلْتُ فَصَعِدَ ذَلِكَ الْمُنْبَرُ وَ خَطَبَ مُحَمَّدٌ ص وَ رَوَّجَنِي وَ شَهِدَ الْمَسِيحُ ع وَ شَهِدَ بَنُو مُحَمَّدٍ ص وَ الْخَوَارِيُّونَ فَلَمَّا اسْتَبَقِظْتُ مِنْ نَوْمِي أَشْفَقْتُ أَنْ أَفْصَحَ هَذِهِ الرُّؤْيَا عَلَى أَبِي وَ جَدِّي مُحَافَةَ الْقَتْلِ فَكُنْتُ أُسِرُّهَا فِي نَفْسِي وَ لَا أَبْدِيهَا لَهُمْ وَ ضَرَبَ صَدْرِي بِمَحَبَّةِ أَبِي مُحَمَّدٍ حَتَّى امْتَنَعْتُ مِنَ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ وَ ضَعُفَتْ نَفْسِي وَ دَقَّ شَخْصِي وَ مَرَضْتُ مَرَضًا شَدِيدًا.»

«آن شب در خواب دیدم که مسیح علیه السلام و شمعون و جمعی از خواریون در کاخ جَدَم گرد آمدند، در همان موضعی که جَدَم تخت را قرار داده بود، منبری نصب کردند که از بلندی، سربه آسمان می کشید. محمد صلی الله علیه و آله به همراه جوانان و شماری از فرزنداناش وارد شدند. مسیح علیه السلام به استقبال او آمد و با او معانقه کرد.

۱. آقای عمری، رهبر شیعیان عربستان - که خیلی به شیعه خدمت کرد و شصت سال زندان و هابیهها بود - می گوید: مرا کنار بقیع آوردند که گردن بزنند. کرسی ها را جهت این کار آوردند. ابتدا رفیقم را گردن زدند. سپس نوبت من شد. گفتم: خدایا! من از مرگ نمی ترسم؛ ولی نگران شیعه هستم. همین که مرا بالای کرسی ها بردند و جلاد آماده کشتن من شد، ناگهان، صندلی ها واژگون شد. کرسی را دوباره آماده کردند؛ ولی دوباره فرو ریخت. مرا به ریاض بردند. در آنجا نیز چنین حادثه ای تکرار شد. ان شاء الله اگر چنین حادثه ای به زوال نصارا اشاره دارد، این پیشامد نیز به زوال وهابیت اشاره داشته باشد. امروزه تاریخ مصرف حزب وهابیت تمام شده است.

آنگاه محمد ﷺ به او گفت: ای روح الله! من آمده‌ام تا از وصی تو شمعون، دخترش ملیکا را برای این پسر (امام حسن عسکری علیهما السلام) خواستگاری کنم. با دست خود اشاره به ابومحمد علیهما السلام صاحب این نامه کرد. مسیح علیهما السلام به شمعون نگریست و گفت: شرافت، نزد تو آمده است. با رسول خدا ﷺ خویشاوندی کن. گفت: چنین کردم. آنگاه محمد ﷺ بر فراز منبر رفت و خطبه خواند و مرا به محضر پسرش درآورد. مسیح علیهما السلام و فرزندان محمد ﷺ و حواریون همه گواه بودند. چون از خواب بیدار شدم، ترسیدم اگر این رؤیا را برای پدر و جدّم بازگو کنم مرا بکشند. لذا آن را در دلم نهان ساخته و برای آنها بازگو نکردم. در حالی که قلبم از عشق ابومحمد علیهما السلام لبریز شد. به گونه‌ای که دست از خوردن و نوشیدن کشیدم و ضعیف و لاغر و سخت بیمار شدم. در شهرهای روم طیبی نماند که جدّم او را بر بالین من نیاورد و درمان مرا از وی نخواهد.»

«فَتَأْتِي مِنْ مَدَائِنِ الرُّومِ طَيْبٌ إِلَّا أَخْضَرُهُ جَدِّي وَسَأَلُهُ عَنْ دَوَائِي فَلَمَّا بَرَّحَ بِهِ الْيَأْسُ قَالَ يَا قُوَّةَ عَيْنِي فَهَلْ تَحْظُرُ بِبَالِكَ شَهْوَةً فَأَرْوِدُكِهَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا فَقُلْتُ يَا جَدِّي أَرَى أَبْوَابَ الْفَرْجِ عَلَيَّ مُغْلَقَةً فَلَوْ كَشَفْتَ الْعَذَابَ عَنِّي فِي سَجْنِكَ مِنْ أَسَارَى الْمُسْلِمِينَ وَفَكَكْتَ عَنْهُمْ الْأَغْلَالَ وَتَصَدَّقْتَ عَلَيْهِمْ وَمَنْتَمَّتْهُمْ بِالْخَلَاصِ لَرَجَوْتُ أَنْ يَهَبَ الْمَسِيحُ وَأُمُّهُ لِي عَافِيَةً وَشِفَاءً فَلَمَّا فَعَلَ ذَلِكَ جَدِّي تَجَلَّدْتُ فِي إِظْهَارِ الصِّحَّةِ فِي بَدَنِي وَتَنَاوَلْتُ يَسِيرًا مِنَ الطَّعَامِ فَسَرَّ بِذَلِكَ جَدِّي وَأَقْبَلَ عَلَيَّ إِكْرَامَ الْأُسَارَى [وَأَ] عَزَّاهُمْ.»

«چون جدم از درمان من ناامید شد، به من گفت: ای نور چشم! آیا آرزویی در این دنیا داری تا آن را برآورده کنم؟ گفتم: ای پدر بزرگ! همه درها به رویم بسته شده است، اگر شکنجه و زنجیر را از اسیران مسلمانی که در زندان هستند برمی‌داشتی و آنها را آزاد می‌کردی، امیدوار بودم که مسیح علیهما السلام و مادرش شفا و عافیت را به من ارزانی کنند. چون پدر بزرگم چنین کرد اظهار صحت و عافیت کردم و اندکی غذا خوردم. پدر بزرگم بسیار خرسند شد و به عزّت و احترام اسیران پرداخت.»

«فَرَأَيْتُ أَيْضاً بَعْدَ أَرْبَعِ لَيَالٍ كَأَنَّ سَيِّدَةَ النِّسَاءِ قَدْ زَارَتْنِي وَمَعَهَا مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَ أَلْفٌ وَصِيفَةٌ مِنْ وَصَائِفِ الْجَنَانِ فَتَقُولُ لِي مَرْيَمُ هَذِهِ سَيِّدَةُ النِّسَاءِ أُمُّ زَوْجِكَ أَبِي مُحَمَّدٍ ع فَاتَّعَلَّقَ بِهَا وَأَبْكِي وَأَشْكُو إِلَيْهَا امْتِنَاعَ أَبِي مُحَمَّدٍ مِنْ زِيَارَتِي فَقَالَتْ لِي سَيِّدَةُ النِّسَاءِ ع إِنَّ ابْنِي أَبَا مُحَمَّدٍ لَا يَزُورُكَ وَأَنْتِ مُشْرِكَةٌ بِاللَّهِ وَعَلَى مَذْهَبِ النَّصَارَى وَهَذِهِ أُخْتِي مَرْيَمُ تَبَرَّأَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مِنْ دِينِكَ فَإِنْ مِلْتَ إِلَى رِضَا اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَرِضَا الْمَسِيحِ وَمَرْيَمَ عَنْكَ وَ زِيَارَةِ أَبِي مُحَمَّدٍ إِتَاكَ فَتَقُولِي: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ أَبِي مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ.»

«و نیز پس از چهار شب دیگر، سیده النساء علیها السلام را در خواب دیدم که به همراهی مریم و هزار خدمتکار بهشتی، از من دیدار کردند. مریم به من گفت: این سیده النساء علیها السلام مادر شوهرت ابومحمد علیه السلام است. من خودم را بر روی او انداختم و گریستم و گلایه کردم که ابومحمد علیه السلام به دیدارم نمی آید. سیده النساء علیها السلام فرمود: - ببینید چقدر مؤدب است که همیشه تعبیر به سیده النساء می کند - تا تو مشرک و به دین نصارا باشی، فرزندم ابومحمد به دیدار تو نمی آید. این خواهرم مریم است که از دین توبه خداوند تبری می جوید. اگر تمایل به رضای خدای تعالی و رضای مسیح علیه السلام و مریم داری و دوست داری که ابومحمد تورا دیدار کند، پس بگو: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ أَبِي مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ»

«فَلَمَّا تَكَلَّمْتُ بِهَذِهِ الْكَلِمَةِ صَمَّتْنِي سَيِّدَةُ النِّسَاءِ إِلَى صَدْرِهَا فَطَيَّبَتْ لِي نَفْسِي وَ قَالَتْ الْآنَ تَوْفَعِي زِيَارَةَ أَبِي مُحَمَّدٍ إِتَاكَ فَإِنِّي مُنْفِذُهُ إِلَيْكَ فَانْتَبَهْتُ وَ أَنَا أَقُولُ وَ أَسْأَلُكَ إِلَى لِقَاءِ أَبِي مُحَمَّدٍ فَلَمَّا كَانَتْ اللَّيْلَةُ الْقَابِلَةُ جَاءَنِي أَبُو مُحَمَّدٍ ع فِي مَنَامِي فَارَأَيْتُهُ كَأَنِّي أَقُولُ لَهُ جَفَوْتَنِي يَا حَبِيبِي بَعْدَ أَنْ شَعَلْتَ قَلْبِي بِجَوَامِعِ حُبِّكَ قَالَ مَا كَانَ تَأْخِيرِي عَنْكَ إِلَّا لِشُرُوكِ وَ إِذْ قَدْ أَسْلَمْتَ فَإِنِّي زَائِرُكَ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ إِلَى أَنْ يَجْمَعَ اللَّهُ شَمْلَنَا فِي الْعِيَانِ فَمَا قَطَعَ عَنِّي زِيَارَتَهُ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَى هَذِهِ الْغَايَةِ.»

سپس از خواب بیدار شدم و با خود می‌گفتم: چقدر مشتاق دیدار ابومحمد هستم. چون فردا شب فرارسید، ابومحمد در خواب به دیدارم آمد. گویا به او گفتم: ای حبیب من! بعد از آنکه همه دل مرا به عشق خود مبتلا کردی، در حق من جفا نمودی! او فرمود: تأخیر من برای شرك توبود، حال که اسلام آوردی هر شب به دیدار تومی‌آیم تا آنکه خداوند وصال عیانی (بیداری) را میسر گرداند. از آن زمان تا کنون، هرگز دیدار او از من قطع نشده است.»

«قَالَ بِشْرُ فَقُلْتُ لَهَا وَكَيْفَ وَقَعْتَ فِي الْأُسْرِ فَقَالَتْ أَخْبَرَنِي أَبُو مُحَمَّدٍ لَيْلَةً مِنَ اللَّيَالِي أَنَّ جَدَّكَ سَيَسْرِبُ جُيُوشًا إِلَى قِتَالِ الْمُسْلِمِينَ يَوْمَ كَذَا ثُمَّ يَتَّبِعُهُمْ فَعَلَيْكَ بِاللَّحَاقِ بِهِمْ مُتَنَكِّرَةً فِي زِيِّ الْخَدَمِ مَعَ عِدَّةٍ مِنَ الْوَصَائِفِ مِنْ طَرِيقٍ كَذَا فَفَعَلْتُ فَوَقَعْتُ عَلَيْنَا طَلَائِعُ الْمُسْلِمِينَ حَتَّى كَانَ مِنْ أَمْرِي مَا رَأَيْتُ وَمَا شَاهَدْتُ وَمَا شَعَرَ أَحَدٌ بِي بِأَنِّي ابْنَةُ مَلِكٍ الرُّومِ إِلَى هَذِهِ الْغَايَةِ سِوَاكَ وَذَلِكَ بِاطِّلَاعِي إِيَّاكَ عَلَيْهِ وَقَدْ سَأَلَنِي الشَّيْخُ الَّذِي وَقَعْتُ إِلَيْهِ فِي سَهْمِ الْغَنِيمَةِ عَنْ اسْمِي فَأَنْكَرْتُهُ وَقُلْتُ نَرْجِسُ فَقَالَ اسْمُ الْجَوَارِي.»

«بشر گوید: به او گفتم: چگونه در میان اسیران درآمدی؟ او گفت: یک شب ابومحمد به من گفت: پدر بزرگت در فلان روز لشکری به جنگ مسلمانان می‌فرستد و خود نیز به دنبال آنان می‌رود. برتوست که در لباس خدمتگزاران درآیی و به طور ناشناس از فلان راه بروی. من نیز چنان کردم. طلایه داران (پیش قراول) سپاه اسلام بر سر ما آمدند [متن را ببینید، بعضی شبهه می‌کنند که اصلاً جنگی نبوده است. در حالی که اینجا مقدمه جنگ است]. کارم بدان جا رسید که مشاهده کردی و هیچ‌کس جز تو نمی‌داند که من دختر پادشاه روم هستم که خود به اطلاع تو رسانیدم. آن مردی که من در سهم غنیمت او افتادم، نامم را پرسید؛ من آن را پنهان داشتم و گفتم: نامم نرجس است. او گفت: این نام کنیزان است.»

«فَقُلْتُ الْعَجَبُ أَنَّكَ رُومِيَّةٌ وَلِسَانُكَ عَرَبِيٌّ قَالَتْ بَلَغَ مِنْ وُلُوعِ جَدِّي وَحَمْلِهِ إِنِّي أَيْ عَلَى تَعَلُّمِ الْأَدَابِ أَنْ أُوَعِّزَ إِلَيَّ امْرَأَةً تَرْجُمَانٍ لَهُ فِي الْإِخْتِلَافِ إِلَيَّ فَكَانَتْ تَقْصِدُنِي صَبَاحًا

وَمَسَاءً وَتُفِيدُنِي الْعَرَبِيَّةَ حَتَّى اسْتَمَرَّ عَلَيْهَا لِسَانِي وَاسْتَقَامَ.»

«گفتم: شگفتا تورومی هستی، اما به زبان عربی سخن می‌گویی! گفتم: پدر بزرگم در آموختن ادبیات به من حریص بود وزن مترجمی را بر من گماشت. هر صبح و شام به نزد من می‌آمد و به من عربی آموخت تا آنکه زبانم بر آن عادت کرد.»

«قَالَ بِشْرٌ فَلَمَّا انْكَفَأَتْ بِهَا إِلَى سُرْمَنْ رَأَى دَخَلْتُ عَلَى مَوْلَانَا أَبِي الْحَسَنِ الْعَشْكَرِيِّ ع فَقَالَ لَهَا كَيْفَ أَرَاكَ اللَّهُ عَزَّالِاسْلَامِ وَذُلَّ النَّصْرَانِيَّةِ وَشَرَفَ أَهْلُ بَيْتِ مُحَمَّدٍ ص قَالَتْ كَيْفَ أَصِفُ لَكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا أَتَتْ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي قَالَ فَإِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَكْرِمَكَ فَأَيُّمَا أَحَبُّ إِلَيْكَ عَشْرَةُ آلَافٍ دِرْهَمٍ أَمْ بُشْرَى لَكَ فِيهَا شَرَفُ الْأَبَدِ قَالَتْ بَلِ الْبُشْرَى قَالَ ع فَأَبْشِرِي بِوَلَدٍ يَمْلِكُ الدُّنْيَا شَوْقًا وَغُزْبًا وَيَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا قَالَتْ مِمَّنْ قَالَ ع مِمَّنْ خَطَبَكَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَهُ مِنْ لَيْلَةٍ كَذَا مِنْ شَهْرٍ كَذَا مِنْ سَنَةٍ كَذَا بِالرُّومِيَّةِ قَالَتْ مِنَ الْمَسِيحِ وَوَصِيهِ قَالَ فَمِمَّنْ زَوْجَكَ الْمَسِيحَ وَوَصِيَّهُ قَالَتْ مِنْ ابْنِكَ أَبِي مُحَمَّدٍ قَالَ فَهَلْ تَعْرِيفُهُ قَالَتْ وَهَلْ خَلُوتُ لَيْلَةً مِنْ زِيَارَتِهِ إِنِّي أَمُذُ اللَّيْلَةِ الَّتِي أَسْلَمْتُ فِيهَا عَلَى يَدِ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ أُمِّهِ.»

«بشر گوید: چون او را به «سُرْمَنْ رَأَى» رسانیدم و بر مولایمان امام هادی علیه السلام وارد شدم، بدو فرمود: چگونه خداوند عزت اسلام و ذلت نصرانیت و شرافت اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله را به تو نمایاند؟ گفت: ای فرزند رسول خدا! چیزی را که شما بهتر می‌دانید چگونه بیان کنم؟ فرمود: [حالا که به منزل ما آمده‌ای] می‌خواهم تو را اکرام کنم. کدام را بیشتر دوست می‌داری، ده هزار درهم یا بشارتی که در آن شرافت ابدی است؟ گفت: بشارت را. [چقدر ایشان با معرفت و مؤدب بود.] فرمود: بشارت باد تو را به فرزندی که شرق و غرب عالم را مالک شود و زمین را پراز عدل و داد نماید، همچنان که پراز ظلم و جور شده باشد! گفت: از چه کسی؟ فرمود: از کسی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در فلان شب از فلان ماه از فلان سال رومی، تو را برای او خواستگاری کرد. گفت: از مسیح علیه السلام و جانشین

او؟ فرمود: پس مسیح علیه السلام و وصی او تورا به چه کسی تزویج کردند؟ گفت: به پسر شما ابومحمد! فرمود: آیا او را می شناسی؟ گفت: از آن شب که به دست مادرش سیده النساء علیها السلام [این بار چهارم است که این لقب را می گوید.] اسلام آورده ام، شبی نیست که او را نبینم.»

«فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام: يَا كَافُورُ ادْعُ لِي أُخْتِي حَكِيمَةَ فَلَمَّا دَخَلَتْ عَلَيْهِ قَالَ عَ لَهَا هَا هِيَ فَأَعْتَقْنَاهَا طَوِيلًا وَسُرْتُ بِهَا كَثِيرًا فَقَالَ لَهَا مَوْلَانَا يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ أَخْرِجِيهَا إِلَى مَنْزِلِكَ وَعَلِّمِيهَا الْفَرَائِضَ وَالسُّنَنَ فَإِنَّهَا زَوْجَةُ أَبِي مُحَمَّدٍ وَأُمُّ الْقَائِمِ علیه السلام.»

«امام هادی علیه السلام فرمود: ای کافور! خواهرم حکیمه را فراخوان. چون حکیمه آمد، فرمود: هشدار که اوست. حکیمه او را زمانی طولانی در آغوش کشید و به دیدار او مسرور شد. بعد از آن مولای ما فرمود: ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله! او را به منزل خود ببر و فرائض و سنن را به وی بیاموز که او زوجه ابومحمد و مادر قائم عجل الله تعالی فرجه الشریح است.»

منشأ شبهاتی که بعضی معتقدند حضرت نرجس از اول کنیز حکیمه بوده، همین است که روایت را کامل ندیده اند.

جلسه بیست و هشتم

مقدمه

متن روایت بشرنخاس را که جریان مادر امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام را نقل می‌کرد، در دو جلسه قبل خواندیم و نکاتی را درباره متن و ترجمه روایت، اشاره کردیم. اکنون، در محور بعدی، منابع و مصادر روایت را نقل می‌کنیم.

منابع و مصادر روایت

منابع و مصادر متعددی این روایت را نقل کرده‌اند. بنابراین نشان از آن دارد که به این متن اعتنا شده است.

۱. شیخ صدوق در «کمال الدین» به سند خود از «نوفلی» نقل می‌کند: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ حَاتِمِ التَّوْفَلِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ عِيْسَى الْوُشَّاءِ الْبُغْدَادِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ طَاهِرٍ الْقُمِّي قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ بَحْرِ الشَّيْبَانِيُّ قَالَ:»^۱

از اینکه همه عبارت «حدَّثنا» دارد، معلوم می‌شود که جریان در جمع مطرح شده است.

۲. محمد ابن رستم طبری شیعی در «دلایل الإمامة» می‌گوید: «حَدَّثَنَا أَبُو الْمُفَضَّلِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُطَّلِبِ الشَّيْبَانِيُّ سَنَةَ خَمْسٍ وَثَمَانِينَ وَثَلَاثِمِائَةٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ بَحْرِ الرَّهْنِيِّ الشَّيْبَانِيُّ، قَالَ»^۲

این جریان را شیبانی (۳۸۵ق) برای طبری نقل کرده است.

اشکال: شیبانی که روایت را از بشرنخاس شنیده، متوفای سال ۲۸۶ قمری

۱. صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۴۱۷.

۲. طبری، دلایل الإمامة، ص ۴۸۹.

است؛ ولی شیبانی که طبری از او نقل روایت می‌کند، متوفای سال ۳۸۵ قمری است. یعنی تقریباً صدسال فاصله است.

جواب اشکال: صدسال می‌تواند فاصله شود؛ زیرا عده‌ای جزء معمرین بوده‌اند. در بین شیعه، معمرین و در بین اهل سنت ثلاثیات داریم. بخاری که قرن سوم است به سه واسطه از پیامبر ﷺ نقل کرده است. پس باید عمرشان زیاد باشد. ما نیز در کتاب کلینی شریف، ثلاثیات داریم.

۳. طوسی در کتاب «الغیبة» می‌گوید: «أَخْبَرَنِي جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِي الْمُفَضَّلِ الشَّيْبَانِيِّ عَنْ أَبِي الْحُسَيْنِ مُحَمَّدِ بْنِ بَخْرَبْنِ سَهْلٍ الشَّيْبَانِيِّ الرَّهْنِيِّ (۳) قَالَ قَالَ بِشْرُ بْنُ سُلَيْمَانَ النَّخَّاسِ وَهُوَ مِنْ وَلَدِ أَبِي أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيِّ أَحَدِ مَوَالِي أَبِي الْحَسَنِ وَأَبِي مُحَمَّدٍ عَ وَجَّاهُ هُمَا بِشْرُ مَنْ رَأَى.»^۱

تعداد نفرات در «أَخْبَرَنِي جَمَاعَةٌ» چند نفر است؟ گاهی جماعت، چهار نفر و گاهی پنج نفر است. ه. بعضی اوقات، شیخ مفید نیز در بین آنها است. بعضی از آنها افراد معمولی نیستند. ان شاء الله در جلسات بعدی این جماعت را بررسی می‌کنیم. شیخ طوسی این روایت را با اختلاف مختصری نقل می‌کند که ضرری به نقل نمی‌زند.

۴. فتال نیشابوری در «روضۃ الواعظین و بصیرۃ المتعظین» این مطلب را می‌آورد که این، همان نقل کمال‌الدین است که به صورت مرسل است [البته نمی‌گوید ولی متن همان است]: «قَالَ بِشْرُ بْنُ سُلَيْمَانَ النَّخَّاسِ مِنْ وَلَدِ أَبِي أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيِّ أَحَدِ مَوَالِي أَبِي الْحَسَنِ وَأَبِي مُحَمَّدٍ (ع)»^۲

۱. طوسی، الغیبة، ص ۱۷۸.

۲. فتال نیشابوری، روضۃ الواعظین و بصیرۃ المتعظین، ج ۱، ص ۲۵۲.

۵. ابن شهر آشوب در «مناقب» همین مطلب را با کمی اختصار نقل می‌کند.^۱
۶. نیلی در «منتخب الأنوار المضيئة في ذكر القائم الحجة عجل الله تعالی فرجه الشریف»^۲
۷. فیض در کتاب «نوادراخبار» همان مطلب کمال الدین را آورده است.^۳
۸. حرّ عاملی در «اثبات الهداه» در پنج مورد این روایت را نقل می‌کند.^۴
۹. سید هاشم بحرانی در «حلیة الایران»^۵.
۱۰. علامه مجلسی این روایت را در بحارالانوار در دو مورد از غیبت طوسی و کمال الدین نقل می‌کند.^۶

بررسی سند

در ارتباط با تصحیح سند، بعضی از همان اول اظهار عجز کرده و گفته‌اند که سند مشکل دارد. آیا در صورتی که راوی تضعیف شده باشد، اگر متن، قوّت داشته باشد، خللی در روایت وارد می‌شود؟ آیا صرف مشکل در سند، سبب می‌شود که متن با این قوّت را کنار بگذاریم.

در ارتباط با سند، عمده بحث در دو نفر است: یکی «بشر نخاس» و دیگری «محمد بن بحر شیبانی».

بررسی رجالی بشر نخاس

آیت الله خوئی در «معجم رجال الحديث» متعرض بشر نخاس شده است.

-
۱. ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۴۴۰.
 ۲. نیلی، منتخب الأنوار المضيئة في ذكر القائم الحجة عجل الله تعالی فرجه الشریف، فصل ۵، ص ۵۱.
 ۳. فیض، نوادر الاخبار، ص ۲۰۹.
 ۴. در جلد سوم در صفحه ۳۶۳ از کمال الدین، در صفحه ۳۶۵ از غیبت طوسی، در صفحه ۴۰۸ از کمال الدین، در صفحه ۴۰۹ از غیبت طوسی و در صفحه ۴۹۵ از کمال الدین.
 ۵. بحرانی، حلیة الایران ج ۵، ص ۱۴۱.
 ۶. در جلد اول، صفحات ۶ و ۱۰. نک: معجم احادیث الامام مهدی، ج ۵، ص ۵۱۳.

ایشان، ابتدا روایت صدوق را نقل کرده، سپس به روایت اشاره می‌کند: امام خطاب به بشر فرمودند:

«فَأَنْتُمْ ثِقَاتُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَإِنِّي مُرَكِّبٌ وَمُشْرِفٌ بِفَضِيلَةٍ تَسْبِقُ بِهَا».

«شما مورد اعتماد ما اهل بیت علیهم‌السلام هستید. می‌خواهم تورا به فضیلتی،

مشرف سازم که به وسیله آن بر سایر شیعیان در موالات ما سبقت بجویی.»

آیت الله خویی می‌گوید: این نص و تنصیص معصوم بروثاقت درباره بشر، اگر ثابت شود، بشر مشکلی ندارد. ولی اگر مشکل بشر و محمد بن بحر شیبانی را نیز قبول کنیم و مشکلمان نیز حل شود، باز در این روایت (طریق صدوق) چند نفر هستند که مجهول‌اند: ۱. نوفلی ۲. وشاء بغدادی ۳. احمد ابن طاهر قمی.

سپس ایشان می‌فرماید: ما نمی‌توانیم، وثاقت شخصی را از روایت خودش بپذیریم؛ زیرا خود بشر درباره خودش نقل می‌کند که امام فرمود: «فَأَنْتُمْ ثِقَاتُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ»؛ زیرا مستلزم دوراست.^۱

امام خمینی نکته‌ای بالاتر می‌گوید. ایشان می‌فرماید:

«نقل وثاقت از طریق خود شخص، (یعنی کسی که وثاقت خودش را نقل کند) موجب سوءظن به وی می‌شود. آیت الله سبحانی این مطلب را از امام خمینی نقل کرده است:

«إذا كان نقل الوثاقة هو نفس الراوى فان ذلك يثير سوء الظن حيث قام بنقل فضائله ومدائحه».^۲

«هرگاه نقل وثاقت از خود راوی باشد، این عمل باعث سوءظن به او می‌شود. از این جهت که به نقل فضائل و مدایح خود اقدام کرده است.»

۱. خویی، معجم رجال الحديث، ج ۳، ص ۳۱۶.

۲. سبحانی، کلیات علم رجال، ص ۳۵۲.

ما نمی‌توانیم وثاقت شخصی را از خودش قبول کنیم؛ زیرا قبول این روایت راوی، اگر وثاقت خودش را نقل کند، موجب سوء ظن به او می‌شود. پس این دو بزرگوار - آقای خویی و امام خمینی - وثاقت بشرا قبول نمی‌کنند.

بیان تستری

تستری در «قاموس الرجال» ابتدا از وحید بهبهانی نقل می‌کند که بشر نخاس از دوستان اران امام هادی عجل الله تعالی فرجه الشریف است. امام به او فرمان داده است که مادر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را خریداری کند. در خطاب به او فرموده است: «فَأَنْتُمْ ثِقَاتُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ».

پس بهبهانی با نظرایت الله خویی هم عقیده نبوده، به اشکال دور، اعتنا نکرده و متن را قبول کرده است.^۱

اشکال تستری

«أقول: الأصل في ما قال خبر الإكمال في باب ما روي في «نرجس» أم القائم - عليه السلام - إلا أن صحته غير معلومة، حيث إن في أخبار آخران أمه - عليه السلام - كانت وليدة بيت حكيمة بنت الجواد - عليه السلام -»^۲

تستری می‌فرماید: اولاً: صحت این روایت معلوم نیست؛ ثانیاً: روایات دیگری داریم که مفادش این است که مادر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در خانه حکیمه متولد شده، خودش فرزند کنیز بوده و جزء اسرا نبوده است. پس تستری به سند روایت، اشکال وارد نکرده است؛ بلکه می‌گوید: روایت

۱. «قال: قال الوحيد: من ولد أبي أيوب، أحد موالى أبي الحسن وأبى محمد - عليهما السلام - و أمره الأول بشراء أم القائم عجل الله تعالی فرجه الشریف وقال عجل الله تعالی فرجه الشریف فيه: أنتم ثقاتنا أهل البيت وإني مزيك ومشرّفك بفضيلة تسبق بها سائر الشيعة» (تستری، قاموس الرجال، ج ۲، ص ۳۳۰).
۲. همان.

بشر، معارض دارد. یعنی سند روایت را پذیرفته است؛ چون معارض فرع بر قبول و فرع بر صحت روایت است. پس تعارض بین حجتین است؛ نه بین حجت و لاحجة.

متواضعانه به ایشان عرض می‌کنیم: آیا روایتی را که نقل فرموده‌اید (روایت معارض)، مشکل سندی ندارد؟ ایشان در «قاموس الرجال» می‌فرماید:

«واختلف الخبر في أم الحجة عجل الله فرجه الشريف هل كانت من جواربها وأنها ربتها وأهدتها إلى ابن أخيها العسكري عليه السلام أو من اسراء الروم التي اشتراها الهادي عليه السلام لابنه؟ والمفهوم من إثبات المسعودي أنَّ الأول الثبت، حيث اقتصر على خبره، ومال الإكمال إلى الثاني حيث إنَّه وإن روى الأول، إلَّا أنَّه قال: «ما روي في نرجس أم القائم عجل الله فرجه الشريف واسمها مليكة بنت يوشع بن قيصر الملك» وروى خبره، وهو المفهوم من أخبار عتبر فيها بأنَّ الحجة عجل الله فرجه الشريف ابن سببة، اللهمَّ إلَّا أنَّ يُقال: إنَّها أعمَّ من أن تكون بلا واسطة.»^۱

«آیا مادر امام زمان عجل الله فرجه الشريف از کنیزهای حضرت حکیمه بوده است. به گونه‌ای که وی، آن بانورا در خانه تربیت کرده و بعد به فرزند برادرشان (امام عسکری عليه السلام) هدیه کرده است؛ و یا اینکه مادر امام زمان عجل الله فرجه الشريف از اسرای روم (اشاره به این روایت بشر نخاس) است؟ در این مسئله، اختلاف شده است.»

از آنجا که مسعودی فقط خبر ولیده بودن خانه حکیمه را نقل کرده است، استفاده می‌شود که نظر اول را می‌پذیرد. نمی‌دانم منظور جناب تستری از این کلام چیست؟ چون یکی از مصادر بشر نخاس، مسعودی است. ولی صدوق، نظرش این است که مادر امام زمان عجل الله فرجه الشريف از اسرا بوده است. هر چند روایت اول - ولیده بودن خانه حکیمه - را نیز نقل کرده است.

آنچه از روایات نیز فهمیده می‌شود - و حرف صدوق را تأیید می‌کند - نظر دوم

«اسیر بودن مادر امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است؛ زیرا در روایات از حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) تعبیر به «ابن سبیّه» شده است. مگر اینکه بگوییم: مادرش سبیّه بوده است. لذا اگر این توجیه را بپذیریم، دیگر روایت ابن سبیّه با روایت ولیده بودن مادر امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) منافاتی ندارد. در این صورت، حضرت نرجس، در خانه حکیمه بوده ولی مادرش به اسارت برده شده است نه خودش. به نظر ما اصلاً، نیازی به توجیه تستری نیست.

پس تستری در جلد دوازدهم «قاموس الرجال» دلیلی بر ترجیح نیاورده است. ایشان در جلد دوم، صحت روایت بشر نخاس را زیر سؤال می برد و قائل است که روایت بشر، معارض دارد. گویا وی می خواهد روایت بشر نخاس را رد کند. ما ان شاء الله در جلسه بعد، روایاتی که کنیز بودن حضرت نرجس را تأیید می کند، بیان می کنیم.^۱ تعابیری مثل: «ابن امه سوداء»، «ابن سیده الاماء» و «ابن خیره الاماء»، دلالت بر این مطلب دارد.

نمازی در مستدرکات علم رجال از «بشر نخاس» تمجید می کند. ظاهر عبارات ایشان این است که روایت «بشر نخاس» را پذیرفته است.

حائری در «منتهی المقال» ابتدا سخن وحید بهبهانی را نقل می کند؛ ولی توضیح یاردهی بر کلام او ندارد. هر چند ظاهرش این است که کلام را پذیرفته باشد.^۲ مامقانی نیز پس از اینکه حرف وحید بهبهانی را نقل می کند، درباره بشر نخاس می گوید:

«بشر، ثقه و شخصیت بزرگی است. تعجب از این است که کلام وی را نقل نکرده است.»^۳

۱. این روایات در معجم الاحادیث المهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، ج ۴، ص ۴۰۳. به نقل از: نعمانی، الغیبه، ج ۱۹، باب ۱۳، ص ۲۳۰.

۲. حائری، منتهی المقال، ج ۱، ص ۳۵۲.

۳. مامقانی، تنقیح المقال، ج ۱۲: «فرجل من الثقات فالعجب...»

نتیجه

در کتب قدما نقلی از او به میان نیامده است؛ ولی متأخر المتأخرین - افرادی مانند علامه حلی، جزء متأخرین هستند - از این رواج این اصطلاح استفاده می‌کنیم - و معاصرین مانند: بهبهانی، حائری و خویی در این شخص اختلاف نظر دارند. بهبهانی و حائری او را قبول می‌کنند. آیت الله خویی اشکال دور را مطرح می‌کند. تستری نیز قائل به تعارض است. آقایان نمازی و مامقانی نیز روایت را پذیرفته‌اند.

به نظر ما، این شخص اگر از ثقات نیز نباشد، ممدوح و حسن است. فرمایش مامقانی بعید نیست که درباره بشری فرماید: «فرجل من الثقات...»
ما حتی اگر از نظر سندی نیز به ثقه بودن راوی نرسیم، از قوت متن می‌توانیم به اعتبار راوی پی ببریم. پس متن، قوی است و ما از قوت متن، حداقل به اعتبار روایت می‌رسیم.

امام خمینی می‌فرمود: بعضی از متون، نشان از آن دارد که از معصوم صادر نشده است. بعضی دیگر به خاطر قوت متن آن، مشخص است که از معصوم صادر شده است؛ گرچه مشکل سندی داشته باشد. مثلاً زیارت جامعه کبیره گرچه مشکل سندی دارد، ولی ما به خاطر قوت متن، به آن اعتنا می‌کنیم.

روایت بشر را بزرگانی مثل شیخ طوسی، شیخ صدوق و طبری که در بیان اظهار اعتقادات و جزئیات هستند، نقل کرده و حاشیه‌ای نیز بر آن نمی‌زنند. پس معلوم می‌شود که با توجه به چنین قرائنی، این روایت را تلقی به قبول کرده‌اند.
پس، اعتنای بزرگان و قرائن صحت روایت، موجب تلقی به قبول روایت نزد بزرگان شده است.

فهرست منابع

قرآن کریم

۱. ابن ابی الحدید، عبد الحمید، شرح نهج البلاغه، تحقیق: ابوالفضل ابراهیم، محمد، چ ۱، بیروت: انتشارات دار احیاء الکتب العربیة، ۱۳۷۸ ق.
۲. نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغیبة، تحقیق: غفاری، علی اکبر، چ ۱، تهران: انتشارات صدوق، ۱۳۹۷ ق.
۳. ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن ابی الکرم، الکامل فی التاریخ، چ ۱، بیروت: انتشارات دار صادر، ۱۳۸۵ ق.
۴. ابن حجر هیتمی، احمد بن محمد، الصواعق المحرقة علی أهل البدع والضلال والزندقة، تحقیق: عبدالرحمن بن عبدالله التركي و کامل محمد الخراط، چ ۱، بیروت: انتشارات مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۷ ق.
۵. ابن حمزه طوسی، محمد بن علی، الثاقب فی المناقب، تحقیق: نبیل رضا علوان، چ ۳، قم: انتشارات انصاریان، ۱۴۱۹ ق.
۶. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب علیه السلام، چ ۱، قم: انتشارات علامه، ۱۳۷۹ ق.
۷. ابن صباغ مالکی، علی بن محمد، الفصول المهمة فی معرفة الأئمة، تحقیق: سامی الغیری، چ ۱، قم: انتشارات دار الحدیث، ۱۴۲۲ ق.
۸. ابن صوفی العلوی، علی بن محمد، المجدي فی انساب الطالبین، تحقیق: احمد مهدوی دامغانی، چ ۱، قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۹ ق.
۹. ابن طاووس، علی بن موسی بن طاووس (بحر العلوم)، الفوائد الرجالية، تحقیق: محمد صادق بحر العلوم، حسین بحر العلوم، چ ۱، تهران: انتشارات مکتبه الصادق، ۱۳۶۳ ش.
۱۰. ابن عبد الوهاب، حسین بن عبد الوهاب، عیون المعجزات، چ ۱، قم: انتشارات کتابخانه داوری، بی تا.
۱۱. ابوبکر ابن العربی المالکی، محمد بن عبدالله، العواصم من القواصم، تحقیق: محب الدین الخطیب، چ ۶، بیروت: انتشارات مکتبه السنة، ۱۴۱۲ ق.
۱۲. ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین، مقاتل الطالبین، تحقیق: سید احمد صقر، چ ۱، بیروت: انتشارات دار المعرفة، بی تا.
۱۳. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمة فی معرفة الأئمة علیه السلام، تحقیق: سید هاشم رسولی

- محلّاتی، چ، تبریز: انتشارات بنی هاشمی، ۱۳۸۱ق.
۱۴. بحرانی اصفهانی، عبدالله بن نورالله، *عولم العلوم والمعارف والأحوال من الآيات والأخبار والأقوال*، چ، ۱، قم: مؤسسة الإمام المهدي عليه السلام، ۱۳۸۲ش.
۱۵. بحرانی، سیدهاشم بن سلیمان، *البرهان في تفسير القرآن*، تحقیق: مؤسسه بعثت، چ، ۱، تهران: انتشارات بنیاد بعثت، ۱۴۱۶ق.
۱۶. _____، *تبصرة الولي في من رأى القائم المهدي عليه السلام ورجاء القريب*، چ، ۱، قم: انتشارات مؤسسه معارف اسلامی، ۱۴۱۱ق.
۱۷. _____، *حلیة الأبرار في أحوال محمد وآله الأطهار عليهم السلام*، چ، ۱، قم: انتشارات مؤسسه معارف اسلامی، ۱۴۱۱ق.
۱۸. _____، *مدينة معاجز الأئمة الاثني عشر*، چ، ۱، قم: انتشارات مؤسسه معارف اسلامی، ۱۴۱۳ق.
۱۹. بغدادی، خطیب، ابوبکر احمد بن علی، *تاریخ بغداد*، چ، ۱، تحقیق: عطاء مصطفی عبدالقادر، بیروت: انتشارات دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۷ق.
۲۰. تستری (شوشتری)، محمدتقی، *قاموس الرجال*، چ، ۲، قم: انتشارات مؤسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۰ق.
۲۱. تهرانی، آقابزرگ، الذریعة، چ، ۲، بیروت: انتشارات دار الأضواء، ۱۴۰۳ق.
۲۲. جزایری، عبدالنبی، *حاوی الاقوال في معرفة الرجال*، چ، ۱، قم: انتشارات مؤسسه الهدایة لإحياء التراث، ۱۴۱۸ق.
۲۳. حائری مازندرانی، محمد بن اسماعیل، *منتهی المقال في احوال الرجال*، تحقیق: مؤسسه آل البيت عليه السلام، چ، ۱، قم: انتشارات مؤسسه آل البيت عليه السلام، ۱۴۱۶ق.
۲۴. حرّانی، ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، *منهاج السنة النبویة*، چ، ۱، بیروت: انتشارات دار الکتب العلمیه، بی تا.
۲۵. حرّ عاملی، محمد بن حسن، *إثبات الهداة بالانصوص والمعجزات*، چ، ۱، بیروت: انتشارات اعلمی، ۱۴۲۵ق.
۲۶. _____، *أمل الأمل - تذکرة المتبحرين في العلماء المتأخرين*، تحقیق: سیداحمد حسینی، چ، ۱، بغداد: انتشارات مکتبة الأندلس، بی تا.
۲۷. _____، *وسائل الشيعة*، تحقیق: مؤسسه آل البيت عليه السلام، چ، ۱، قم: انتشارات مؤسسه آل البيت عليه السلام، ۱۴۰۹ق.
۲۸. حسینی استرآبادی، شرف الدین، *تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة*، تحقیق: حسین استاد ولی، چ، ۱، قم: انتشارات مؤسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین

- حوزه علمیه قم، ۱۴۰۹ق.
۲۹. حلبی، ابوالصلاح، تقی بن نجم، تقریب المعارف، تحقیق: فارس تبریزیان (حسون)، چ ۱، قم: انتشارات الهادی، ۱۴۰۴ق.
۳۰. حلی، حسن بن یوسف (علامه حلی)، رجال العلامة الحلی - خلاصة الأقوال في معرفة أحوال الرجال، چ ۲، نجف: انتشارات چاپخانه حیدریه، ۱۳۸۱ق.
۳۱. _____، مختلف الشيعة في أحكام الشريعة، تحقیق: دفتر انتشارات اسلامی، چ ۲، قم: انتشارات مؤسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳ق.
۳۲. حلی، رضی الدین علی بن یوسف بن المطهر، العدد القویة لدفع المخاوف اليومية، تحقیق: مهدی رجایی و محمود مرعشی، چ ۱، قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۸ق.
۳۳. حموی، یاقوت بن عبدالله، معجم البلدان، چ ۱، بیروت: انتشارات دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۹ق.
۳۴. خاتون آبادی، میر محمد صادق، کشف الحق / أوربعون، تحقیق: میر صابری داود، چ ۱، تهران: مؤسسه الإمام المهدي عجل الله تعالی فرجه الشریف بنیاد بعثت. ۱۳۶۱ش.
۳۵. خزاز رازی، علی بن محمد، کفایة الأئمة في النص على الأئمة الاثني عشر، تحقیق: عبد اللطیف حسینی کوهکمری، چ ۱، قم: انتشارات بیدار، ۱۴۰۱ق.
۳۶. خصیبی، حسین بن حمدان، الهدایة الکبری، چ ۱، بیروت: انتشارات بلاغ، ۱۴۱۹ق.
۳۷. خویی، موسوی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث وتفصیل طبقات الرجال، چ ۱، قم: انتشارات مرکز الثقافة الإسلامية فی العالم، ۱۳۷۲ش.
۳۸. دیلمی، حسن بن محمد، إرشاد القلوب إلى الصواب، چ ۱، قم: انتشارات الشریف الرضی، ۱۴۱۲ق.
۳۹. ذهبی، محمد بن احمد، تاریخ الإسلام، تحقیق: عمر عبد السلام تدمری، چ ۱، بیروت: انتشارات دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ق.
۴۰. _____، سیر اعلام النبلا، تحقیق: حسین الأسد، چ ۹، بیروت: انتشارات مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۳ق.
۴۱. _____، العبر في خبر من غير، تحقیق: ابوهاجر محمد سعید زغلول، چ ۱، بیروت: انتشارات دار الکتب العلمیه، بی تا.
۴۲. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات الفاظ القرآن، تحقیق: صفوان عدنان داوودی، چ ۱، بیروت - دمشق: انتشارات دار القلم - الدار الشامیه، ۱۴۱۲ق.

۴۳. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، قاموس تراجم لأشهر الرجال والنساء من العرب والمستعربين والمستشرقين، ج ۸، بیروت: انتشارات دار العلم، ۱۹۸۹م.
۴۴. سبحانی، جعفر، کلیات فی علم الرجال، ج ۳، قم: انتشارات مؤسسه اسلامی وابسته به جامعه مدرسين حوزه علمیه قم، ۱۴۱۴ق.
۴۵. صافی گلپایگانی، لطف الله، منتخب الأثر فی الإمام الثانی عشر عليه السلام، ج ۱، قم: انتشارات مؤلف، ۱۴۲۲ق.
۴۶. صدوق، ابن بابویه، محمد بن علی، کمال الدین وتمام النعمة، تحقیق: علی اکبر غفاری، ج ۲، تهران: انتشارات اسلامیة، ۱۳۹۵ش.
۴۷. طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری بأعلام الهدی، تحقیق: مؤسسه آل البيت عليه السلام، ج ۱، قم: انتشارات آل البيت عليه السلام، ۱۴۱۷ق.
۴۸. _____، تاج المولید، ج ۱، بیروت: انتشارات دار القاری، ۱۴۲۲ق.
۴۹. طبری آملی صغیر، محمد بن جریر بن رستم، دلائل الإمامة، تحقیق: مؤسسه بعثت، ج ۱، قم: انتشارات بعثت، ۱۴۱۳ق.
۵۰. _____، نوار المعجزات فی مناقب الأئمة الهداة عليه السلام، تحقیق: باسم محمد اسدی، ج ۱، قم: انتشارات دلیل ما، ۱۴۲۷ق.
۵۱. طبری، ابوجعفر، محمد بن جریر، تاریخ طبری (تاریخ الأمم والملوک)، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۲، بیروت: انتشارات دار التراث، ۱۳۸۷ق.
۵۲. طبسی، مروج، محمدرضا، الشيعة والرجعة، ج ۱، نجف: انتشارات چاپخانه آداب، ۱۳۸۵ق.
۵۳. طبسی، نجم الدین، تا ظهور، ج ۱، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگي مهدی موعود عليه السلام، ۱۳۸۸ش.
۵۴. _____، السلف والسلفیون، ج ۳، قم: انتشارات ذکری، ۱۳۸۸ش.
۵۵. _____، صوم عاشور، ج ۱، بیروت: انتشارات دار الولاء، ۱۴۲۳ق.
۵۶. طریحی، فخر الدین بن محمد، مجمع البحرین، تحقیق: احمد حسینی اشکوری، ج ۳، تهران: انتشارات مرتضوی، ۱۳۷۵ش.
۵۷. طوسی، محمد بن حسن، الغیبة، تحقیق: عباد الله تهرانی و علی احمد ناصح، ج ۱، قم: انتشارات دار المعارف الاسلامیة، ۱۴۱۱ق.
۵۸. _____، فهرست کتب الشيعة وأصولهم وأسماء المصنفین وأصحاب الأصول، تحقیق: عبدالعزيز طباطبائی، ج ۱، قم: انتشارات کتابخانه محقق طباطبائی، ۱۴۲۰ق.
۵۹. عاملی، محمد بن مکی (شهید اول)، الدروس الشرعیة فی فقه الإمامیة، ج ۲، قم: انتشارات

- مؤسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ق.
۶۰. عاملی نباطی، علی بن محمد، *الصرار المستقیم إلى مستحق التقديم*، تحقیق: رمضان میخائیل، چ، ۱، نجف: انتشارات المكتبة الحیدریة، ۱۳۸۴ق.
۶۱. عروسی حویزی، عبدعلی بن جمعه، *تفسیر نور الثقلین*، تحقیق: سیدهاشم رسولی محلاتی، چ، ۴، قم: انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۱۵ق.
۶۲. عسقلانی، ابن حجر، *لسان المیزان*، چ، ۱، بیروت: انتشارات دار الفکر، ۱۴۰۷ق.
۶۳. الغضائری، أحمد بن حسین، *الرجال*، تحقیق: محمدرضا حسینی، چ، ۱، قم: انتشارات دار الحديث، ۱۳۶۴ش.
۶۴. فتال نیشابوری، محمد بن احمد، *روضة الواعظین وبصیة المتعظین*، چ، ۱، قم: انتشارات رضی، ۱۳۷۵ش.
۶۵. فیض کاشانی، محمد محسن بن شاه مرتضی، *نوادیر الأخبار فیما يتعلق بأصول الدین*، تحقیق: مهدی انصاری قمی، چ، ۱، تهران: انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۱ش.
۶۶. قطب الدین راوندی، سعید بن هبة الله، *الحرائج والمجرائح*، تحقیق: مؤسسه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، چ، ۱، قم: انتشارات مؤسسه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ۱۴۰۹ق.
۶۷. قندوزی، حافظ سلیمان بن ابراهیم، *ینابیع المودة لنزوی القربی*، تحقیق: سیدعلی جمال أشرف الحسینی، چ، ۱، تهران: انتشارات دار الأسوة، ۱۴۱۶ق.
۶۸. کفعمی، ابراهیم بن علی، *المصباح للکفعمی (جنة الامان الواقیة)*، چ، ۲، قم: انتشارات دار الرضی (زاهدی)، ۱۴۰۵ق.
۶۹. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، ج ۲، تحقیق: دار الحديث، چ، ۱، قم: انتشارات دار الحديث، ۱۴۲۹ق.
۷۰. کورانی عاملی، علی، *معجم الأحادیث الإمام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف*، چ، ۱، قم: انتشارات مؤسسه معارف اسلامی، ۱۴۱۱ق.
۷۱. مازندرانی، محمد صالح بن احمد، *شرح الکافی الاصول والروضة*، تحقیق: ابوالحسن شعرانی، چ، ۱، تهران: انتشارات المكتبة الإسلامية، ۱۳۸۲ش.
۷۲. مامقانی، عبدالله، *تنقیح المقال فی علم الرجال*، تحقیق: مؤسسه آل البيت عليه السلام، چ، ۱، قم: انتشارات مؤسسه آل البيت عليه السلام، بی تا.
۷۳. _____، *الفوائد الرجالیة من تنقیح المقال فی علم الرجال*، تحقیق: سیدمهدی رجایی، چ، ۱، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۴۱۳ق.
۷۴. مجلسی، محمدباقر، *بحار الأنوار*، تحقیق: جمعی از محققان، چ، ۲، بیروت: انتشارات دار

- احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۷۵. _____، *مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول* عليه السلام، تحقیق: سیدهاشم رسولی محلاتی، چ ۲، تهران: انتشارات دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۴ق.
۷۶. مجلسی، محمدتقی، *روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه*، تحقیق: حسین موسوی کرمانی و علی پناه اشتهازدی، چ ۲، قم: انتشارات مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانبور، ۱۴۰۶ق.
۷۷. محلاتی، ذبیح الله، *ریاحین الشریعة*، چ ۱، تهران: انتشارات دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۶ش.
۷۸. مدرس، محمدرضابن محمد مؤمن، *جنات الخلود*، چ ۱، قم: انتشارات صفحی، ۱۳۹۴ش.
۷۹. مسعودی، علی بن حسین، *اثبات الوصیة*، چ ۳، قم: انتشارات انصاریان، ۱۴۲۶ق.
۸۰. مفید، محمد بن محمد، *الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد*، تحقیق: مؤسسه آل البيت عليه السلام، چ ۱، قم: انتشارات کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۸۱. میرلوحی موسوی سبزواری، سید محمد بن محمد، *کفایة المهتدي في معرفة المهدي*، چ ۱، قم: انتشارات دارالتفسیر، ۱۳۸۴ش.
۸۲. نجاشی، احمد بن علی، *رجال النجاشی*، چ ۶، قم: انتشارات مؤسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۶۵ش.
۸۳. نجفی نیلی، سید بهاء الدین، *منتخب الأنوار المضيئة في ذكر القائم الحجة* عليه السلام، تحقیق: مؤسسه الإمام الهادی عليه السلام، چ ۱، قم: انتشارات مؤسسه الإمام الهادی عليه السلام، ۱۴۲۰ق.
۸۴. نمازی شاهرودی، علی، *مستدرکات علم رجال الحديث*، چ ۱، انتشارات فرزند مؤلف، تهران، ۱۴۱۵ق.
۸۵. نوری (محدث)، میرزا حسین، *مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل*، تحقیق: مؤسسه آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، چ ۱، بیروت: انتشارات مؤسسه آل البيت عليه السلام، ۱۴۰۸ق.
۸۶. _____، *النجم الثاقب في أحوال الأمام الحجة الغائب* عليه السلام، چ ۱، قم: انتشارات جمکران، ۱۳۸۴ش.